درسنامه

مجموعه‌ای آموزشی و تبلیغی در حج و زیارت
معاونت امور روحانیان

با قرآن

در مکه و مدینه

اکبر دهقان


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
السلام علیک یا صاحب الزمان

مشخصات کتاب

سرشناسه : دهقان، اکبر، ۱۳۴۴-
عنوان و نام پدیدآور : با قرآن در مکه و مدینه/ اکبر دهقان؛ [برای] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، معاونت امور فرهنگی - مدیریت آموزش.
وضعیت ویراست : ویراست ۲.
مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری : ۴۹۶ ص.
شابك : ۸۰۰۰۰ ریال978-964-540-390-2 :
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
یادداشت : چاپ دوم.
یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۹۵- ۱۹۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع : حج -- جنبه‌های قرآنی
شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. مدیریت آموزش
رده بندی کنگره : BP۱۰۴ /ح۳د۸۷ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۷۷۳۸۰

پیشگفتار

یکی از فرایض بسیار مهم در اسلام، فریضه‌ی حج است که بر انسان مستطیع انجام این عمل عبادی لازم است. قرآن کریم می‌فرماید: «و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلًا».
فریضه‌ی حج هم از نظر زمانی دارای شرافت ویژه‌ای است؛ زیرا در ماه حرام این مراسم انجام می‌شود؛ «الحجّ أشهر معلومات»، و ماه ذی الحجه از ماه‌های دارای حرمت است و بر طبق برخی از احادیث هیچ زمانی در نزد خداوند متعال از نظر پاداش دهی مانند دهه‌ی اول ذی الحجه نیست.
«ما من ایام العمل الصالح فیها احبّ الی الله عزّ و جلّ من أیام العشر»؛ یعنی عشر ذی الحجه و هم از نظر مکانی دارای شرافت است؛ زیرا قسمتی از اعمال حج در مسجد الحرام که بافضیلت‌ترین مسجد است انجام می‌شود.
حج از جامعیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا مرکز و محل عبادت است؛ «و لکلّ أمّة جعلنا مسنکاً»، علاوه بر آن مرکز سیاست و برائت از مشرکان است؛ «برائة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین»، و نیز مرکز دوری از شهوت و معصیت است؛ «فمن فرض فیهن الحجّ فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج».
مهم تر از همه‌ی این‌ها مرکز تجلّی عدالت و فضیلت است؛ «سواء العاکف فیه و الباد».
حج تجسم اصول اعتقادی هر انسان مسلمان است؛ زیرا حج از آغاز تا پایان نمونه‌ای از تجلی توحید و طرد شرك است؛ «و لله علی الناس حج البیت» و «و اذ بوّأنا لابراهیم مکان البیت ان لا تشرك بی شیئاً»، و نیز حج محل حضور به مقام شامخ نبوت و رسالت است؛ «و اذّن فی الناس بالحج یأتوك رجالًا و علی کل ضامر من کل فجّ عمیق» چه این که حج تجدید عهد و پیمان با مقام بسیار ارزشمند ولایت و

---

(1). آل عمران/ 97
(2). بقره/ 197
(3). حج/ 34
(4). توبه/ 1
(5). بقره/ 197
(6). حج/ 25
(7). آل عمران/ 97
(8). حج/ 26

(9). حج/ 27

امامت است. امام باقر عليه السلام مى‌فرمايد: « ... انما أُمروا ان يطوفوا بهذه الاحجار ثم يأتونا فيعلمونا ولايتهم».

و نيز حج يادآور موضوع عالم محشر و عرصه‌ى قيامت است. شايد به همين جهت باشد كه در آغاز سوره‌ى حج موضوع قيامت مطرح شده است؛ «يا أيها الناس اتقوا ربّكم انّ زلزلة الساعة شىء عظيم».

مناسك حج و حضور در مواقف و ميقات‌هاى آن هر يك نمونه‌اى از حشر و قيامت است، از جمله: آماده شدن براى سفر حج و پرداخت بدهى‌هاى شرعى و قانونى و ردّ مظالم و وصيت و خداحافظى، يادآور حالت احتضار و سفر به عالم آخرت است. حضور در سرزمينى كه پيش‌تر با آن انس و الفت و آشنايى نداشته و دورى از زن و فرزند و منزل، تداعى‌گر «يوم يفر المرء من أخيه* و امه و ابيه» و «و تقطعت بهم الاسباب» است.

حركت اعضاى كاروان به دنبال روحانى و مدير كاروان يادآور «يوم ندعوا كل أناس بأمامهم» است. عارى بودن از مظاهر و مفاخر دنيوى چون لباس و زينت و زيور و پوشيدن دو جامه‌ى احرام، يادآور پوشيدن كفن است؛ بويژه با توجه به اين كه براى حج‌گزار مستحب است در همان لباس كفن شود.

افاضه و كوچ كردن از عرفات به طرف مشعر و بعد به طرف منا، مظهرى است از «يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر».

فروتنى و تذلل گردن فرازان هنگام انجام مناسك در پيشگاه حىّ قيّوم، چنان كه امام صادق عليه السلام مى‌فرمايد: «جعل السعى بين الصفا و المروة مذلّة للجبارين»، يادآور تذلل و خضوع همه‌ى چهره‌ها در قيامت است؛ «و عنت الوجوه للحىّ القيوم».

اقرار و اعتراف حج‌گزار به گناهان خويش، اعتراف به گناه در قيامت را تداعى

---

(1). بحار الانوار/ ج 99/ ص 34

(2). حج/ 1

(3). عبس/ 34- 35

(4). بقره/ 166

(5). اسراء/ 71

(6). قمر/ 7

(7). وسائل الشيعه/ ج 9/ ص 37

(8). طه/ 111

می‌کند که برخی در پیشگاه خداوند می‌گویند: «فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل».
حج از جمله عباداتی است که عبادات دیگر نیز در آن مطرح است. مانند نماز؛ «و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلّی» یا روزه در باره‌ی کسی که نتواند در حج قربانی کند باید سه روز در ایام حج و هفت روز به هنگام بازگشت به وطن روزه بگیرد؛ «فمن لم یجد فصیام ثلاثة أیام فی الحج و سبعة اذا رجعتم»، چه این که کسی که می‌خواهد به حج برود باید از پیش بدهی خمس یا زکاتش را پرداخته باشد.
حج از جمله عباداتی است که بسیاری از فضایل اخلاقی و انسانی مانند اخلاص و ذکر خدا و طهارت نفس و تزکیه‌ی روح در آن مطرح است؛ زیرا حج و عمره را باید برای رضای خداوند متعال به جا آورد؛ «و اتمّوا الحج و العمرة للّه» چه این که یاد خداوند در مقاطع مختلف حج باید تحقق یابد؛ «و اذکروا الله فی أیام معدودات» و «لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام» و در پرتو یاد خدا و قصد قربت در همه‌ی اعمال حج روح و نفس انسان تزکیه و تکامل پیدا می‌کند.
حج در دین اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، از این رو به عنوان پرچم اسلام؛ «جعله للاسلام علماً» و جهاد ضعیفان؛ «الحج جهاد کل ضعیف» و عامل آرامش روح؛ «الحج تسکین القلوب» و سبب تقویت دین؛ «فرض الله ... و الحج تقویة للدین» و وسیله‌ی تقرب به پروردگار؛ «انّ افضل ما توسّل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی ... حج البیت و اعتماره» و در نهایت عامل جلب رحمت حق و نیل به سعادت ابدی خواهد بود؛ «جعله الله سبباً لرحمته و وصلة الی جنّته».

---

(1). غافر/ 11
(2). بقره/ 125
(3). بقره/ 196
(4). بقره/ 196
(5). بقره/ 203
(6). حج/ 34
(7). نهج البلاغه/ خطبه‌ی 1
(8). بحار/ ج 99/ ص 7
(9). بحار/ ج 75/ ص 183
(10). نهج البلاغه/ حکمت 244
(11). نهج البلاغه/ خطبه‌ی 110
(12). نهج البلاغه/ خطبه‌ی 192

انگیزه تدوین

از آنجا كه موضوع حج و التزام به مناسك و درك اسرار این فریضه الهی آرامبخش روح و روان آدمی است، شایسته است كه زائران بیت اللّه مخصوصاً راهنمایان و مبلغان حج با منبع اصیل وحی یعنی قرآن كریم هر چه بیشتر مأنوس باشند چرا كه این ویژگی آرامبخشی روح در این كتاب آسمانی بطور كامل متجلی است. چرا كه از سویی قرآن كریم به عنوان ذكر معرفی شده است: «إنّا نحن نزّلنا الذكر وانّا له لحافظون» و از سوی دیگر ذكر الهی مایه آرامش روح است: «ألا بذكر اللّه تطمئنّ القلوب».

از این رو كمیته آیات و روایات زیر نظر بعثه مقام معظّم رهبری تصمیم گرفتند تا دو تحقیق در زمینه تفسیر آیات حج صورت گیرد. یكی ویژه آیات حج كه برخی از دوستان عهده دار شدند. دوم تحقیق به صورت عمومی در دو فصل، فصل اول آیات مربوط به حج و مكّه معظّمه و فصل دوم آیات مربوط به مدینه منوّره و مسائل تاریخی مانند برخی از جنگهای بدر، احد، احزاب، تبوك و برخی از آیاتی كه مربوط به پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله است. كه مجموع آیات به 200 آیه رسید و هدف از این كار این بود تا روحانیون گرانقدر هم خود هر چه بیشتر با معارف قرآن كریم آشنا شوند و هم زائران بیت اللّه را با معارف و اسرار قرآن كرم مأنوس سازند.

شیوه تحقیق

در آغاز متن آیه شریفه و ترجمه آن بیان شده و بعد از آن واژه‌های مشكل آن معنا گردیده و سپس تفسیر آیه شریفه بیان شده و در پایان نكته‌های مختلف (ادبی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و عرفانی) كه از منابع و مصادر مختلف تفاسیر شیعه و اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته و در ذیل معرفی می‌شود، بیان شده است.

---

(1). سوره حجر، آیه 9

(2). سوره رعد، آیه 28

درسنامه با قرآن در مكه و مدینه، ص: 11

1- التبیان

2- مجمع‌البیان

3- نورالثقلین

4- صافی

5- المیزان

6- نمونه

7- راهنما

8- نور

9- كشاف

10- مفاتیح الغیب
11- روح المعانی
12- فی ظلال
محمد بن حسن طوسی
فضل بن حسن طبرسی
عبد علی بن جمعه حویزی
محسن فیض کاشانی
سید محمد حسین طباطبایی
ناصر مکارم شیرازی
اکبر هاشمی رفسنجانی و همکاران
محسن قرائتی و همکاران
زمخشری
فخر رازی
سید محمود آلوسی
سید قطب
در پایان بر خود لازم می‌دانم از تمام دوستان عزیز و گرانقدرم حجج اسلام آقایان محترم
محمود شریفی
سید محمد کاظم طباطبایی
محمود لطیفی
رضا برنجکار
محمد فاکر میبدی
محمود مهدی پور
که با تذکرات سودمند و ارزنده خود این جانب را در تحقیق و تنظیم این کتاب مساعدت کردند صمیمانه تقدیر و تشکر کنم.
اکبر دهقان

فصل اول: تفسیر و نکته‌های آیات حج

«و اذ جعلنا البيت مثابة للنّاس و امناً واتّخذوا من مقام ابراهيم مصلّى و عهدنا الى ابراهيم و اسماعيل ان طهّرا بيتى للطّائفين و العاكفين و الرّكّع السّجود».
ترجمه
و (به خاطر بیاورید) هنگامی كه خانه‌ی كعبه را محل بازگشت و مركز امن و امان برای مردم قرار دادیم. و (برای تجدید خاطره،) از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب كنید. و ما به ابراهیم و اسماعیل امر كردیم كه: «خانه‌ی مرا برای طواف كنندگان و مجاوران و ركوع كنندگان و سجده كنندگان، پاك و پاكیزه كنید.»
تفسیر
قرآن كریم بعد از ذكر مقام و منزلت ابراهیم علیه السلام در آیه 124 سوره بقره، عظمت خانه كعبه را بیان می‌كند و می‌فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی كه خانه كعبه را «مثابه» (محل بازگشت و توجه) مردم و مركز امن و امان قرار دادیم.
در معنای «مثابة للنّاس» چند قول است:
1. بعضی گفته‌اند «مثابة» به معنی مرجع است و كعبه به این مناسبت مرجع نامیده می‌شود كه مردم همه ساله بسوی آن روی می‌آورند.
2. ابن عباس گوید «مثابه» به معنی مرجع است ولی این اطلاق به این مناسبت است كه

---

(1). بقره/ 125

نوعاً مسلمانانی كه از خانه كعبه باز می‌گردند، قصد دارند دوباره بسوی آن برگردند و هیچگاه زیارت و احتیاج خود را نسبت به آن تمام شده نمی‌دانند، لذا در حدیث وارد شده، كسی كه از مكه به این قصد مراجعت كند كه در آینده بسوی آن برگردد، عمرش طولانی می‌شود.
مثابه: اسم مكان است، در اصل از ماده (ثوب) به معنی رجوع شی‌ء است به حالت اولی و یا به حالتی كه ابتدا برای آن در نظر گرفته شده است. در آیه شریفه به معنی مكانی است كه مردم به آن رجوع می‌كنند، یا مكانی كه به مردم به خاطر انجام حج یا عمره ثواب می‌دهند.
«و امناً» خانه كعبه به این مناسبت «محل امن» است كه خداوند مقرر فرموده كسی كه به این خانه پناهنده شود هنگامی كه در آنجا است جان و مال او ایمن باشد. بعد می‌فرماید از مقام ابراهیم محلی برای نماز انتخاب

کنید «و اتّخذوا من مقام ابراهيم مصلّى» مقصود اين است نزديك مقام ابراهيم نماز طواف بخوانيد.
در تعيين مقام ابراهيم چهار قول وجود دارد:
1. تمام مناسك حج 2. عرفات، مشعر، جمرات 3. حرم 4. همان سنگى است كه د مسجدالحرام به اين نام معروف است. قول صحيح و معروف همين قول چهارم است كه در روايتى از حضرت صادق عليه السلام نقل شده است.
«و عهدنا الى ابراهيم و اسماعيل ان طهّرا ... » «عهد» در اينجا به معنى امر

---

(1). مجمع البيان/ ج 1/ ص 382
(2). مفردات راغب/ ص 83؛ روح المعانى/ ج 1/ ص 378؛ جامع الاحكام/ ج 2/ ص 110؛ جامع البيان/ ج 1/ ص 420
(3). جامع البيان/ ج 1/ ص 536؛ جامع الاحكام/ ج 2/ ص 113

است، يعنى امر كرديم به آن‌ها (ابراهيم و اسماعيل) كه خانه را براى طواف كنندگان و مجاوران و ركوع كنندگان و سجده كنندگان (نمازگزاران) پاكيزه داريد.
منظور از «تطهير» يا اختصاص خانه كعبه به عبادت و انجام مناسك حج است كه اين خود يك نوع تطهير است و يا اينكه مراد پاك كردن خانه خدا از كثافات ظاهرى است. از امام صادق عليه السلام روايت شده كه درباره قول خدا «طهّرا بيتى للطائفين» فرمود: «نحيّا عنه المشركين ... » يعنى مشركان را از خانه خدا دور كنيد.
«عكوف» مصدر «عاكفين» به معناى ماندن و اقامت كردن در مكانى است.
منظور از عاكفان در آيه شريفه به قرينه طواف و ركوع و سجود يا مطلق عبادت كنندگان خداوند متعال هستند يا مجاوران در مسجدالحرام‌اند كه در حال اعتكاف يا نظر كردن به كعبه‌اند، نه كسانى كه در مكه مقيم‌اند و در آيه شريفه «سواء العاكف فيه والباد» مطرح شدند، زيرا عاكف در آنجا به معناى ساكن شهر مكه است، نه به معناى معتكف يا ناظر به كعبه. نكته‌ها
1. كعبه نعمت خداوند
تعيين خانه خداوند براى حضور مردم و تأكيد بر حفظ امنيت حاضران در آن محيط از نعمت‌هاى الهى و شايسته ياد كردن است. «اذ» مفعول براى «اذكروا» است و

---

(1). مجمع البيان/ ج 1/ ص 382؛ الميزان/ ج 1/ ص 281؛ روح المعانى/ ج

1/ ص 380؛ کشف الاسرار/ ج 1/ ص 350
(2). راهنما/ ج 1/ ص 400
(3). حج 25
(4). مجمع البیان/ ج 1/ ص 385؛ تسنیم/ ج 6/ ص 550؛ راهنما/ ج 1/ ص 399

«ل» در «للناس» حکایت از آن دارد که قرار دادن کعبه برای حضور پیاپی مردم در جهت منافع آنان است. 2. کعبه محل رجوع مردم

حضرت ابراهیم علیه السلام شخصیت جهانی است. در آیه 124 سوره بقره خداوند ابراهیم علیه السلام را امام برای همه مردم قرار داد «انّی جاعلك للنّاس اماماً» و در این آیه کعبه را محل رجوع و مرکز امن برای همه مردم قرار داده است «و اذ جعلنا البیت مثابة للنّاس و امناً».

3. کعبه محل امن

واژه «امناً» مصدر و منظور محل امن است، تعبیر از اسم مکان بصورت مصدر جهت مبالغه است. خانه کعبه به این مناسبت محل امن نامیده می‌شود که کسانی که این خانه را زیارت کنند از عذاب الهی در امان هستند، علاوه خداوند مقرر فرموده کسی که به این خانه پناهنده شود تا هنگامی که در آنجا است جان و مال او ایمن باشد و هرگز ترس به خود راه ندهد و مردم به جهت عظمت و احترامی که برای این خانه قائل هستند به کسی که خود را در پناه آن قرار بدهد اصلا متعرض نمی‌شوند. به واسطه رعایت همین احترام مقرر گردیده که قانون جزایی اسلام بر کسی که پس از ارتکاب جنایتی در خارج به خانه کعبه یا به حرم پناهنده شود اجرا نشود.

از طرفی برای آنکه این موضوع وسیله‌ای برای تعطیل حدود الهی نشود و افراد از این قانون سوء استفاده نکنند، در اسلام مقرر شده است که آن شخص را از لحاظ مواد غذایی و آشامیدنی و خرید و فروش در مضیقه بگذارید تا ناگزیر از خانه کعبه و حرم آن

---

(1). راهنما/ ج 1/ ص 397
(2). تفسیر نور/ ج 1/ ص 200

خارج گردد و حد الهی درباره او جاری شود تا هم احترام خانه کعبه رعایت شود و هم حدود الهی تعطیل نگردد. 4. امنیت خانه کعبه حتی برای حیوانات

باید همگان حتی حیوانات در خانه خدا امنیت کامل داشته و از هرگونه آزاری مصون باشند «و اذ جعلنا البیت ... امناً».

تقیید کلمه «مثابة» به وسیله «النّاس» و مقید نساختن «امناً» به آن قید

گویای این نکته است که امنیت مکه باید برای هر ذی‌روحی چه انسان و چه غیرانسان تأمین شود. 5. اهمیت مقام ابراهیم
قرآن کریم در اینجا نفرمود در مقام ابراهیم نماز بخوانید «صلّوا فی مقام ابراهیم»، بلکه فرمود در آنجا محل نماز انتخاب کنید که در این صورت امر به نماز نشده، بلکه امر الهی به اتخاذ محل نماز در نزد مقام ابراهیم علیه السلام تعلق گرفته است (علت لزوم نماز در مقام ابراهیم برای احترام و اهمیت این مقام است). این اهمیت و عظمت مقام ابراهیم علیه السلام را نیز کلام امام صادق علیه السلام بیان می‌کند: «انّ اللّٰه فضّل مکّة و جعل بعضها افضل من بعض فقال اللّٰه تعالی «و اتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی»».
و نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده است: « ... لقد وضع عبد من عباد اللّٰه قدمه علی حجر فأمر اللّٰه تبارك و تعالی ان نتّخذها مصلّی ... »: بنده‌ای از بندگان خدا (ابراهیم) پایش را بر سنگی نهاد، پس خداوند برای تجدید خاطره به ما دستور داد که آن سنگ را

---

(1). تبیان/ ج 1/ ص 452؛ مجمع البیان/ ج 1/ ص 383؛ روح المعانی/ ج 1/ ص 378؛ جامع البیان/ ج 1/ ص 421؛ کشف الاسرار/ ج 1/ ص 358
(2). راهنما/ ج 1/ ص 396
(3). المیزان/ ج 1/ ص 280
(4). بحارالانوار/ ج 99/ ص 241

جایگاه نماز خویش کنیم. 6. خدمت در مکان‌های عبادی
خدمت کردن در مکان‌های عبادی و مهیّا ساختن آن‌ها برای پرستش خدا عملی نیکو و شایسته است «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود».
7. پاك نگه داشتن مکان عبادت
پاك نگاه داشتن مکان عبادت یك امر ضروری است. قیدهای «للطائفین» و «العاکفین» و ... می‌تواند بیانگر این معنا باشد که فلسفه تطهیر کعبه جایگاه عبادت بودن آن است و لذا می‌توان ضرورت پاك نگاه داشتن همه مکان‌های عبادت را احتمالی موجه دانست. 8. نزدیك‌ترین حالات نمازگزار به خداوند
سرّ اینکه از جمیع حالات نمازگزار موضوع رکوع و سجود مطرح شده «والرّکع السجود» آن است این دو نزدیك‌ترین حالات انسان به سوی خداوند متعال است علاوه بر اینکه رکوع و سجود دو رکن اساسی نماز محسوب می‌شوند و در بسیاری از اوقات به عنوان کنایه از نماز ذکر می‌شوند. 9. وجوب نماز طواف

فقهای امامیه برای وجوب نماز طواف به همین آیه «و اتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی» استدلال کرده‌اند، زیرا خداوند به خواندن نماز در مقام ابراهیم علیه السلام امر فرموده و

---

(1). راهنما/ ج 1/ ص 400
(2). راهنما/ ج 1/ ص 399
(3). راهنما/ ج 1/ ص 398
(4). روح المعانی/ ج 1/ ص 381؛ جامع الاحکام/ ج 2/ ص 114

امر دلالت بر وجوب دارد و از طرفی غیر از نماز طواف مسلّماً هیچ نمازی در آن مکان واجب نیست، نتیجه این می‌شود که متعلّق (امر) واقع در آیه نماز طواف است. 10. مقام ابراهیم از آیات روشن الهی
گرچه سراسر جهان آیات الهی است، اما در محدوده کعبه آیات الهی بیّن و روشن است «انّ اوّل بیت وضع للنّاس ... فیه آیات بیّنات مقام ابراهیم» آنگاه یکی از برجسته‌ترین آیات الهی مقام ابراهیم است که ذکر خاص بعد از عام مفید اهمیت است. 11. اهمیت عبادت
عبادت و نماز به اندازه‌ای مهم است که حتی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام برای انجام آن مراسم باید مأمور پاکسازی شوند. 12. تطهیر خانه خدا وظیفه عموم مسلمانان
گرچه خطاب تطهیر بیت به ابراهیم و اسماعیل است و لکن همه مسلمانان موظف به این عمل هستند از این رو امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «انّ اللّه عزّوجلّ یقول فی کتابه طهّرا بیتی ... فینبغی للعبد ان لا یدخل الّا و هو طاهر قد غسل عنه العرق و الاذی و تطهّر» از این حدیث استفاده می‌شود که عبادت با طهارت ارتباط دارد. 13. شرافت خانه کعبه
در آیه شریفه از خانه کعبه بعنوان «بیتی» خانه من، تعبیر شده، در حالی که روشن است خداوند نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد. منظور از این اضافه همان اضافه

---

(1). تبیان/ ج 1/ ص 453؛ مجمع البیان/ ج 1/ ص 384
(2). محاضرات
(3). تفسیر نور/ ج 1/ ص 200
(4). نورالثقلین/ ج 1/ ص 123

تشریفی است به این معنی که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می‌دهند. ماه رمضان را شهراللّه و خانه کعبه را بیت اللّه می‌گویند.

مرحوم طبرسی گوید: جهت اسناد بیت به خداوند آن است كه خواسته مزیت آن را بر سایر بقاع و مكان‌ها روشن سازد. 14. اطلاق بیت به خانه كعبه پیش از ساختن آن

آیا پیش از ساختن خانه كعبه توسط ابراهیم و اسماعیل به آنجا بیت اطلاق می‌شده كه خداوند آن دو بزرگوار را مأمور به تطهیر بیت كرده است؟ در پاسخ برخی گفته‌اند منظور آن است كه خانه الهی را بر اساس طهارت از شرك بنا كند و جمله (ان طهّرا بیتی) نظیر آیه «افمن اسّس بنیانه علی تقوی من اللَّه» است و برخی نیز گفته‌اند آن محل را از وجود بت‌ها و شرك و گناه پاك سازد.

---

(1). روح المعانی/ ج 1/ ص 381؛ تفسیر نمونه/ ج 1/ ص 450؛ جامع الاحكام/ ج 1/ ص 114

(2). مجمع البیان/ ج 1/ ص 385

(3). تفسیر كبیر/ ج 4/ ص 57؛ جامع البیان/ ج 1/ ص 423

تقاضای ابراهیم برای ساکنان مکه

«و اذ قال ابراهیم ربّ اجعل هذا بلداً امناً وارزق اهله من الثّمرات من امن منهم باللّه والیوم الاخر قال و من کفر فامتّعه قلیلًا ثمّ اضطرّه الی عذاب النّار و بئس المصیر».

ترجمه

و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده؛ و اهل آن را- آن‌ها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده‌اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده.» گفت: «(دعای تو را اجابت کردم؛ و مؤمنان را از انواع برکات، بهره‌مند ساختم؛) اما به آن‌ها که کافر شدند، بهره‌ی کمی خواهم داد؛ سپس آن‌ها را به عذاب آتش می‌کشانم؛ و چه بد سرانجامی است!»

تفسیر

در این آیه شریفه حضرت ابراهیم علیه السلام دو تقاضای مهم از خداوند برای ساکنان این منطقه و سرزمین می‌کند، می‌گوید: پروردگارا! این وادی را از سرزمین‌های امن قرار بده یعنی امن از عقوبت الهی که به این سرزمین برسد، همانطوری که به سایر سرزمین‌ها عقوبت الهی از قبیل زلزله و غرق و مانند آن رسیده است و خداوند دعای او را مستجاب گردانید.

---

(1). بقره/ 126

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 22

«هذا» در آیه شریفه «رب اجعل هذا بلداً» اشاره به وادی است که قبلًا ابراهیم علیه السلام آنرا ذکر کرده بود «ربّنا انی اسکنت من ذرّیتی بواد غیر ذی ذرع»

«امناً» صفت برای بلد است پس تنها اهل شهر را شامل نمی‌شود بلکه نبات و حیوان هم از خطر قطع و صید در امان هستند و به همین جهت قطع درختان و صید جانوران بر محرمان جایز نیست.

بعد گوید پروردگارا اهل این سرزمین را، آن‌ها که به خدا و قیامت ایمان آورده‌اند از ثمرات مختلف روزی بخش و این دعا نیز مستجاب گردید.

همانطوری که مشاهده می‌شود چنانکه به استجابت این دعا در سوره قصص آیه 57 اشاره نمود «اولم نمکن لهم حرماً امناً یجبی الیه ثمرات کل شیء» حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا فقط برای مؤمنین دعا نمود. ولی بر خلاف آنچه ابراهیم علیه السلام تنها برای مؤمنین ثمرات خواست اما چون رحمت خداوند وسیع است و روزی دنیا را برای عموم مؤمنین و

کفار قرار داده چنانکه آیه شریفه «کلَا نمدّ هؤلاء و هؤلاء ... » به این معنی اشاره دارد، خداوند در پاسخ این تقاضا چنین فرمود: کسانی که راه کفر را پیش گرفتند بهره کمی از این ثمرات به آن‌ها خواهم داد اما در قیامت آن‌ها را به عذاب آتش می‌کشانم و چه بد سرانجامی است.
در این که منظور از ثمرات چیست؟ مفسران وجوهی بیان کرده اندولی ظاهراً ثمرات یك معنای وسیع دارد که هرگونه نعمت مادی اعم از میوه‌ها و مواد دیگر غذایی و نعمتهای معنوی را شامل می‌شود. در حدیثی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: منظور میوه

---

(1). روح المعانی/ ج 1/ ص 381
(2). تفسیر مراغی/ ج 1/ ص 212

دلها است اشاره به اینکه خداوند محبت و علاقه مردم را به این سرزمین جلب می‌کند. نکته‌ها
1. احترام مکه
ابن عباس می‌گوید: مقصود از این دعا این است که پروردگارا این شهر را مورد احترام قرار بده بطوری که حتی پرند گان آن شکار نشود و درخت آن قطع نگردد و گیاه آن چیده نشود و به همین معنی برمی‌گردد کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: «من دخل الحرم و مستجیراً به فهو آمن من سخط اللّه عزوجل و من دخله من الوحش و الطّیر کان امناً من ان یهاج او یؤذی حتّی یخرج من الحرم».
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روز فتح مکه فرمود: «انّ اللّه تعالی حرّم مکه یوم خلق السموات و الارض فهی حرام الی ان تقوم الساعه لم تحل لاحد قبلی و لا تحل لاحد من بعدی و لم تحلّ لی الّا ساعه من النهار ... ».
از این روایت و امثال آن که در میان محدثین مشهور است استفاده می‌شود که مکه قبل از دعای ابراهیم علیه السلام مورد احترام بوده است منتهی این احترام بواسطه دعای آن حضرت تأکید و تجدید شده است. 2. سرّ اختلاف تعبیر درباره شهر مکه
چرا در این آیه شریفه «رب اجعل هذا بلداً امناً» کلمه «بلداً» به صورت نکره آمده و در سوره ابراهیم «ربّ اجعل هذا البلد امناً» به صورت معرفه آمده است؟

---

(1). تفسیر نمونه/ ج 1/ ص 452
(2). مجمع البیان/ ج 1/ ص 387؛ صافی/ ج 1/ ص 187

ممکن است اختلاف در تعبير به خاطر آن باشد كه اين دو دعا از نظر زمان تفاوت داشته است. دعاى اول مربوط به زمانى است كه اين منطقه هنوز شهر نشده است. يعنى اجعل هذا الوادى بلداً امناً و دعاى دوم مربوط به زمانى است كه اين منطقه شهر شده است آنگاه دعا مى‌كند اين شهر را محل امن قرار بده. 3. تحقق اقتصاد سالم در پرتو امنيت

در اين آيه شريفه ابراهيم عليه السلام نخست تقاضاى امنيت و سپس درخواست مواهب اقتصادى مى‌كند و اين خود اشاره‌اى است به اين حقيقت كه تا امنيت در شهر يا كشورى حكمفرما نباشد فراهم كردن يك اقتصاد سالم ممكن نيست. 4. دعاى ابراهيم عليه السلام براى خصوص ذريه صالح

دعاى حضرت ابراهيم عليه السلام كه براى تأمين رزق ساكنان مكه در دو آيه نقل شده:

الف) «و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم باللَّه و اليوم الآخر».

ب) «ربّنا انّى اسكنت ذرّيتى بواد غير ذى زرع عند بيتك المحرم ربّنا ليقيموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم و ارزقهم من الثّمرات لعلّهم يشكرون».

در اين آيه قيد «من آمن منهم» نيامده جهتش آن است كه در اينجا حضرت ابراهيم براى خصوص ذريه صالح خود دعا مى‌كند. از اين رو لازم نبود قيد ايمان مجدداً مطرح گردد.

اين نكته از سخن خود ابراهيم استفاده مى‌شود كه به خداوند عرضه داشت من ذريه‌ام را در اين سرزمين اسكان دادم تا نماز را بر پا دارند و از خدا خواست تا دلهاى

---

(1). تفسير كبير/ ج 4/ ص 55؛ روح المعانى/ ج 1/ ص 381

(2). مجمع البيان/ ج 1/ ص 387؛ تفسير نمونه/ ج 1/ ص 452

(3). بقره/ 126

(4). ابراهيم/ 37

گروهى از مردم را به آنان گرايش دهد بنا براين سخن درباره خصوص مؤمنان و كسانى است كه شايستگى دارند دلها به آن‌ها گرايش يابد. 5. توجه انبياء به نيازهاى مادى مردم

انبياء الهى علاوه بر ارشاد و هدايت به نيازهاى مادى همانند امنيت و معيشت مردم نيز توجه داشته و براى آن تلاش و دعا كنند.

6. دنيا متاع اندك

جمله «و من كفر فامتّعه قليلًا» به اين معنا نيست كه خداوند به كافر كم يا در مدتى كوتاه نعمت مى‌دهد بلكه دنيا در مقايسه با آخرت قليل است

«فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل» بنابراین کافر حتی اگر در سراسر زندگی از نعمتهای دنیا برخوردار باشد بهره‌مندی او اندك است. 7. آثار اعمال
از این جمله «اضطره» استفاده می‌شود گرچه اعمال بشر به اختیار و انتخاب خود آن‌ها واقع می‌شود اما برای این اعمال یك سلسله آثار و نتایج وضعی و طبیعی است که برحسب نظام علت و معلول آن آثار اضطراراً به آن‌ها می‌رسد. 8. بهره مندی مؤمن و کافر از رزق مادی
در آیه 124 بقره حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذریه خویش درخواست مقام امامت کرد، اما خداوند در پاسخ فرمود این مقام به ستمگران نمی‌رسد.
در آیه 126 آن حضرت بخاطر رعایت ادب رزق دنیا را تنها برای مؤمنان

---

(1). تسنیم/ ج 6/ ص 590
(2). توبه/ 38
(3). تسنیم/ ج 6/ ص 591
(4). تفسیر مراغی/ ج 1/ ص 213

درخواست کرد، اما خداوند این محدودیت را نپذیرفت زیرا رزق مادی نصیب مؤمن و کافر می‌گردد «کلًا نمدّ هؤلاء و هؤلاء و ما کان عطاء ربّك محذوراً».

«و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربّنا تقبّل منّا انّك انت السّمیع العلیم* ربّنا واجعلنا مسلمین لك و من ذریّتنا امّة مسلمة لكِ و ارنا مناسكنا و تب علینا انّك انت التواب الرّحیم* ربّنا وابعث فیهم رسولًا منهم یتلوا علیهم آیاتك و یعلّمهم الكتاب والحكمة و یزكّیهم انّك انت العزیز الحكیم».

ترجمه

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را كه ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های خانه (كعبه) را بالا می‌بردند؛ (و می‌گفتند:) «پروردگارا! از ما بپذیر، كه تو شنوا و دانایی. «127» پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده؛ و از دودمان ما، امتی كه تسلیم فرمانت باشند، (به وجود آور؛) و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه‌ی ما را بپذیر، كه تو توبه پذیر و مهربانی. «128» پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آن‌ها را كتاب و حكمت بیاموزد، و پاكیزه كند؛ زیرا تو توانا و حكیمی (و بر این كار، قادری).» «129»

---

(1). روح المعانی/ ج 1/ ص 382؛ كشف الاسرار/ ج 1/ ص 357؛ فی ظلال/ ج 1/ ص 113

(2). بقره/ 129- 127

درسنامه با قرآن در مكه و مدینه، ص: 27

تفسیر

قرآن كریم در آیه نخست می‌فرماید: به یاد آورید هنگامی كه ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه كعبه را بالا می‌بردند و می‌گفتند پروردگارا از ما بپذیر تو شنوا و دانایی. «و اذ یرفع ابراهیم القواعد ... » این تعبیر را می‌رساند كه شالوده‌های خانه كعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل پایه‌ها را بالا بردند.

«ربّنا تقبل منّا انّك انت السمیع العلیم»؛ این عین دعایی است كه ابراهیم و اسماعیل در حال ساختن كعبه كردند و احتیاج به تقدیر قول و امثال آن ندارد. در واقع مثل اینكه با گفتن جمله «و اذ یرفع ابراهیم القواعد ... » كه حكایت حال گذشته است.

ابراهیم و اسماعیل در حالی كه پایه‌های خانه خدا را بالا می‌بردند، در برابر چشم شنونده مجسم می‌شوند و لذا عین عبارت دعای آن‌ها را بدون وساطت گوینده می‌شنود گویی از زبان خود آن‌ها صادر می‌شود.

در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث، ابراهیم و فرزندش اسماعیل پنج

تقاضای مهم از خداوند جهان می‌کنند. این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت بقدری حساب شده و جامع تمام نیازمندی‌های زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر بزرگ خدا کاملاً آشنا می‌سازد.
1. پروردگارا ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده «ربّنا واجعلنا مسلمین لك».
2. از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده «و من ذریتنا امة مسلمة لك».
3. طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده و ما را از آن آگاه ساز «و ارنا

---
(1). تفسیر نمونه/ ج 1/ ص 454
(2). المیزان/ ج 1/ ص 282

مناسکنا».
4. توبه ما را بپذیر و رحمتت را متوجه ما گردان که تو تواب و رحیمی «و تب علینا انّك انت التّواب الرحیم».
5. پروردگارا در میان آن‌ها پیامبری از خودشان مبعوث ساز تا آیات تو را بر آن‌ها بخواند و کتاب و حکمت به آن‌ها بیاموزد و آن‌ها را تزکیه کند، چراکه تو توانا هستی و بر تمام این کارها قدرت داری «ربّنا وابعث فیهم رسولاً».
«قواعد»: جمع (قاعده) به معنی شالوده است و در اصل از ماده (قعود) است و لذا به آن قسمت از بنا گفته می‌شود که بر زمین نشسته است و بالا بردن قواعد به معنی بالابردن اصل بنا است و این یك تعبیر مجازی است چون بالا بردن مربوط به مجموع بناست و به جزء آن نسبت داده شده است و گویا کلمه «من البیت» اشاره به این عنایت مجازی است.
«نسك» به معنی عبادت است. مناسك جمع منسك به معنای مواضع عبادت است، یعنی محلی که انسان به خاطر عبادت در آنجا انس پیدا کرده و زائران خانه خدا برای عمره و حج به آنجا می‌روند و به وسیله اعمال شایسته به خداوند تقرب پیدا می‌کنند، البته «نسك» در اعمال حج غلبه پیدا کرده و مخصوص آن شده است.
«بعث» به معنای برانگیختن چیزی از محل یا کسی برای انجام وظیفه است و در معنای ارسال مجازاً بکار می‌رود. این واژه در قرآن در موارد مختلفی بکار رفته از جمله:
بعثت انبیاء برای تبلیغ دین «فبعث اللّٰه النبیّین مبشّرین و منذرین».

---
(1). تفسیر نمونه/ 1/ 455

(2). الميزان/ ج 1/ ص 282
(3). مفردات راغب/ ص 490؛ صافى/ ج 1/ ص 190؛ جامع البيان/ ج 1/ ص 435
(4). بقره/ 213

برانگيختن مردگان براى حسابرسى و پاداش «من بعثنا من مرقدنا».
رسيدن به مقام شفاعت «عسى ان يبعثك ربّك مقاماً محموداً».
بيدار كردن از خواب «ثمّ يبعثكم فيه».
در اينكه مقصود از حكمت چيست وجوه مختلفى بيان شده است:
الف. سنت پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله
ب. معرفت به امور دين و تأويل آيات قرآن
ج. احكامى كه فقط بوسيله تعليم انبياء به دست مى‌آيد.
د. مواعظ و حلال و حرامى است كه در قرآن ذكر شده است.
ه. حكمت صفت كتابى است كه در آيه شريفه ذكر شده است.
مرحوم طبرسى گويد: تمام اين وجوه قابل توجه است. و. اشاره به احياى افكار و عقول انسان‌ها است كه بواسطه انبياء الهى انجام مى‌گيرد، چنانكه سخن اميرالمؤمنين عليه السلام بر اين معنى دلالت دارد: «و يثيروا لهم دفائن العقول».

نكته‌ها

1. فراموش نكردن بنيان‌گذاران عمل نيك
ياد كردن از بنيان‌گذاران عمل نيك امرى پسنديده و نيكو است «و اذ يرفع

---

(1). يس/ 52
(2). اسراء/ 79
(3). انعام/ 65؛ التحقيق/ ج 1/ ص 278
(4). مجمع البيان/ ج 1/ ص 395؛ روح المعانى/ ج 1/ ص 387
(5). محاضرات

ابراهيم القواعد من البيت و اسماعيل اذ ... » مفعول براى «اذكروا» است يعنى بانيان كعبه را همواره به خاطر داشته باشيد و اين دستور درسى است به انسان‌ها كه نبايد بنيان‌گذاران عمل نيك از يادها بروند. 2. خداوند تنها اجابت كننده دعا
تنها خداوند شنواى دعاى بندگان، اجابت كننده درخواست‌هاى ايشان و آگاه به نيازهاى آنان است «ربّنا تقبّل منّا انّك انت السميع العليم». شنوا بودن خداوند به مناسبت جمله قبل كه حاوى دعا و درخواست است كنايه از اجابت كردن و برآورده ساختن تقاضا است. 3. از امام صادق عليه السلام

روایت شده: «فلمّا امر اللّه عزوجل ابراهیم ان یبنی البیت و لم یدر فی ایّ مکان یبنیه فبعث اللَّه جبرئیل فخط له موضع البیت فأنزل اللَّه علیه القواعد من الجنّة فبنی ابراهیم البیت و نقل اسماعیل الحجر من ذی طوی فرفعه الی السماء تسعة اذرع».

4. وجود شالوده‌های خانه کعبه از زمان آدم علیه السلام

کعبه پیش از حضرت ابراهیم علیه السلام نیز وجود داشته است، از این رو وقتی با زن و بچه‌اش به مکه می‌آید می‌گوید: «ربّنا انّی اسکنت ذریّتی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم».

و از بعضی از احادیث نیز استفاده می‌شود که شالوده‌های خانه کعبه پیش از ابراهیم حتی از زمان آدم بنا شده بود و ابراهیم و اسماعیل پایه‌ها را بالا بردند، مثلًا در خطبه

---

(1). راهنما/ ج 1/ ص 409

(2). راهنما/ ج 1/ ص 409

(3). راهنما/ ج 1/ ص 410

(4). ابراهیم/ 37؛ کشف الاسرار/ ج 1/ ص 356؛ تفسیر نور/ ج 1/ ص 202

قاصعه نهج البلاغه می‌خوانیم: «الا ترون انّ اللَّه سبحانه اختبر الاوّلین من لدن آدم صلوات اللَّه علیه الی الاخرین من هذاالعالم باحجار ... فجعلها بیته الحرام ...

ثمّ امر ادم و ولده یثنوا اعطافهم نحوه».

تعبیر «و اذ یرفع القواعد ... » می‌رساند که شالوده‌های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پایه‌ها را بالا بردند و در روایت دیگر است که حلبی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا حج قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام می‌شد؟ حضرت فرمود: آری شاهد آن آیه شریفه (و اذ یرفع ...) است. 5. اهمیت قبولی عمل

کار مهم نیست، قبول شدن آن اهمیت دارد، حتی اگر کعبه بسازیم ولی مورد قبول خدا قرار نگیرد ارزش ندارد «ربّنا تقبّل منّا».

6. تقاضای تسلیم کامل

منظور ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از اسلام در جمله «واجعلنا مسلمین لك» اسلام به معنی معروف در میان ما نیست، زیرا ابراهیم علیه السلام یکی از پنج پیغمبر اولوالعزم خدا و صاحب آئین حنیف است و معنی ندارد که بگوییم تا آن وقت حتی این اسلام ظاهری را که اولین مرتبه عبودیت است دارا نشده بود، بلکه مراد از اسلام در اینجا کمال عبودیت و تسلیم کامل در مقابل پروردگار است. 7. نمونه تسلیم بودن ابراهیم و

اسماعیل علیهما السلام
حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا می‌کنند: «ربّنا واجعلنا مسلمین لك» خدایا

(1). نمونه/ ج 1/ ص 454؛ راهنما/ ج 1/ ص 410
(2). نور/ ج 1/ ص 203
(3). المیزان/ ج 1/ ص 283

ما را تسلیم خودت قرار بده. قرآن کریم در مورد دیگر نمونه تسلیم بودن این دو پیامبر بزرگ را در برابر امر الهی بیان می‌کند و از آن‌ها به عظمت یاد می‌نماید: «فلمّا اسلما و تلّه للجبین».
8. نشانه تسلیم کامل
این که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند تقاضای تسلیم بودن در برابر اوامر الهی می‌نماید. خداوند سبحان هم او را به این مقام و مرتبه نائل نمود و نشانه تسلیم بودن در برابر خداوند دارا بودن قلب سلیم است که در دو مورد از قرآن درباره حضرت ابراهیم علیه السلام سخن از قلب سلیم آمده یکی سخن خود ابراهیم علیه السلام است. آنجا که فرمود: «یوم لا ینفع مال و لا بنون الّا من اتی اللّٰه بقلب سلیم» و دیگر توصیف خداوند از ابراهیم علیه السلام است «و انّ من شیعته لابراهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم».
9. اظهار کوچك بودن عمل در پیشگاه خداوند
در آیه شریفه، ابراهیم و اسماعیل هنگام دعا عرض می‌کنند: خدایا از ما قبول فرما «ربّنا تقبّل منّا». اما چه چیزی را قبول کن؟ البته معلوم است منظور بنای خانه کعبه است ولی گویا آن‌ها با این طرز بیان می‌خواهند کوچکی عمل خود را در پیشگاه خدا ثابت کنند و منظورشان این است که خدایا این عمل ناچیز را از ما بپذیر. 10. عدم تساوی ابراهیم و اسماعیل در کار
ابراهیم واسماعیل علیهما السلام در کار مساوی نبودند در حدیث می‌خوانیم ابراهیم علیه السلام بنایی می‌کرد و اسماعیل سنگ به دست پدر می‌داد و چون کار این دو با هم تفاوت داشت

(1). صافات/ 103
(2). شعراء/ 89
(3). صافات/ 84
(4). راهنما/ ج 1/ ص 408

میان نام آن دو بزرگوار نیز فاصله گذاشته شده است. 11. تفاوت قبول و تقبل
تفاوت بین قبول و تقبل آن است که در تقبل شخص کار را با تکلّف می‌پذیرد و این بخاطر آن است که عمل ناقص و شایسته پذیرش کامل نیست. (گرچه قبول و تقبل نسبت به خداوند مساوی است) بنابراین بکار رفتن لفظ (تقبل) حاکی از اعتراف ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام به عجز و انکسار و قصور در عمل است. 12. مراتب تسلیم
تسلیم بودن در برابر خدا دارای مراتب و درجات است «ربّنا واجعلنا مسلمین لك» ابراهیم و اسماعیل در آزمایش‌های مختلف تسلیم بودن خویش را اثبات کردند، از اینکه باز هم تقاضای توفیق برای نیل به این مقام را داشتند، معلوم می‌شود مقام تسلیم دارای درجات و مراتب است.
13. تعلیم اعمال حج به ابراهیم علیه السلام
از حضرت علی علیه السلام روایت شده است: چون ابراهیم از ساختن خانه کعبه فارغ گشت، عرض کرد پروردگارا من مأموریت خود را انجام دادم، پس شیوه انجام اعمال را به ما نشان بده و آن را بر ما آشکار کن و به ما بیاموز، پس خداوند جبرئیل را فرستاد تا به همراهی ابراهیم حج نماید و به صورت عملی به ابراهیم نشان دهد. 14. روش بندگی
راه و روش بندگی را باید از خدا آموخت وگرنه انسان گرفتار انواع خرافات و

---

(1). روح المعانی/ ج 1/ ص 383؛ راهنما/ ج 1/ ص 408؛ نور/ ج 1/ ص 202
(2). تفسیر کبیر/ ج 4/ ص 63؛ روح البیان/ ج 1/ ص 232؛ روح المعانی/ ج 1/ ص 384
(3). راهنما/ ج 1/ ص 412
(4). راهنما/ ج 1/ ص 413

انحرافات می‌شود «ارنا مناسکنا».
15. ارزش تسلیم
تا در انسان حالت تسلیم در برابر خداوند نباشد، بیان احکام سودی نخواهد داشت، در اینجا ابراهیم علیه السلام ابتدا از خداوند روح تسلیم تقاضا می‌کند، سپس راه و روش عبادت و بندگی را می‌خواهد «واجعلنا مسلمین لك ... ارنا مناسکنا».
16. سعادت انسان
«ربّنا واجعلنا مسلمین لك»؛ این کلام ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دلالت دارد بر اینکه کمال سعادت انسان در آن است که تسلیم احکام الهی

و قضا و قدر او باشد و توجهی به غیر او نداشته باشد. 17. ناتوانی بشر از ادای وظایف
انسان در هر مقام و منزلتی باشد از ادای وظایف الهی خویش ناتوان است «و تب علینا» ازآنجا که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از گناه و معصیت منزه‌اند ولی در عین حال به درگاه خدا توبه می‌کنند و تقاضای پذیرفته شدن آن را دارند. معلوم می‌شود انسان در هر منزلتی هرچند منزلت پیامبران باشد، نمی‌تواند وظیفه عبودیت خویش را به درگاه خداوند ادا کند. 18. مهربانی انسان به فرزندان
چرا حضرت ابراهیم علیه السلام فقط برای ذریه خود دعا کرد و برای همه انسان‌ها دعا نکرد؟ اولًا: بخاطر اینکه شفقت و مهربانی انسان به ذریه و فرزندان خود بیشتر است،

---

(1). راهنما/ ج 1/ ص 413
(2). تفسیر کبیر/ ج 4/ ص 61
(3). راهنما/ ج 1/ ص 413

ثانیاً: این دعا گرچه از نظر ظاهری خصوصی به نظر می‌رسد، اما از نظر واقع امر عمومی است و برای همه انسان‌ها است، زیرا فرزندان انبیا سبب صلاح و هدایت سایر مردم می‌شوند. ثالثاً: خداوند او را از این حقیقت آگاه ساخت که برخی از ذریه او صالح نیستند، بلکه ستمگر هستند (لا ینال عهدی الظّالمین).
19. وظایف پیامبران
تلاوت آیات خدا، تعلیم کتاب آسمانی، آموزش حکمت و پاك سازی مردم از آلودگی‌ها از وظایف پیامبران و از اهداف بعثت ایشان است «یتلوا علیهم آیاته و یعلّمهم الکتاب و یزکّیهم».
20. اجابت دعای ابراهیم علیه السلام
دعای ابراهیم بر اینکه از ذریه او کسی به مقام رسالت برسد که معلم کتاب و حکمت باشد و مردم را تربیت کند «ربّنا وابعث فیهم رسولًا ... یعلّمهم الکتاب والحکمة ... » به اجابت رسید، از این رو قرآن می‌فرماید: «فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمة» و نیز می‌فرماید: «هو الّذی بعث فی الامیّین رسولًا منهم یتلوا علیهم ایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة» از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «انا دعوة ابراهیم علیه السلام و بشری عیسی علیه السلام».

---

(1). روح المعانی/ ج 1/ ص 385؛ تفسیر کبیر/ ج 4/ ص 67
(2). مجمع البیان/ ج 1/ ص 393؛ جامع البیان/ ج 1/ ص 433

(3). راهنما/ ج 1/ ص 415
(4). نساء 54
(5). جمعه/ 2
(6). مجمع البیان/ ج 2/ ص 395؛ روح المعانی/ ج 1/ ص 386؛ جامع الاحکام/ ج 2/ ص 131؛ جامع البیان/ ج 1/ ص 435

21. سرّ تقدم تلاوت بر تعلیم

جهت این که تلاوت بر تعلیم مقدم شده آن است که در صورت خواندن مستمر و پشت سر هم تعلیم صورت می‌گیرد و تأثیر تعلیم برای تزکیه نیز در صورتی است که مستمر باشد و تزکیه حقیقی در صورتی حاصل می‌شود که انسان بطور مستمر با هوای نفس و شیطان مبارزه کند و لذا هر سه فعل «یتلوا، یعلّمهم، یزکّیهم» بصورت فعل مضارع آمده که دلالت بر استمرار دارد.

22. تعلیم مقدم است یا تربیت؟

در چهار مورد از قرآن کریم مسئله تعلیم و تربیت بعنوان هدف انبیا با هم ذکر شده است، در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم شمرده شده و تنها در یك مورد تعلیم بر تربیت مقدم شده است (آیه مورد بحث).

با این که می‌دانیم معمولًا تا تعلیمی نباشد، تربیتی صورت نمی‌گیرد، بنابراین آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده، گویا اشاره به مسئله هدف بودن آن است چراکه هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است و تقدم تزکیه بر تعلیم از باب تقدم علت غایی بر علت اعدادی است. 23. توجه به نسل

توجه به نسل و فرزندان یك دورنگری عاقلانه و خداپسندانه است که حاکی از وسعت نظر و سوز و عشق درونی است که بارها در دعاهای ابراهیم علیه السلام به چشم می‌خورد.

نیاز به رهبر آسمانی از اساسی‌ترین نیازهای جامعه بشری است. اگر قرن‌ها قبل برای آن

---

(1). بقره/ 151؛ آل عمران/ 164؛ جمعه/ 2
(2). تفسیر نمونه/ ج 1/ ص 457

دعا می‌شود نشان‌دهنده اهمیت و ارزش و نقش آن است.

«قد نرى تقلّب وجهك فى السماء فلنولينّك قبلة ترضاها فولّ وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولّوا وجوهكم شطره و انّ الّذين اوتوا الكتاب ليعلمون انّه الحقّ من ربّهم و ما اللّه بغافل عما يعملون».
ترجمه
نگاه‌های انتظارآمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله‌ی نهایی) می‌بینیم.
اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از آن خشنود باشی، باز می‌گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن. و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آن‌ها داده شده، به خوبی می‌دانند این فرمان حقی است که از ناحیه‌ی پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتاب‌های خود خوانده‌اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می‌خواند). و خداوند از اعمال آن‌ها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست.
شأن نزول
مفسرین می‌گویند محبوب‌ترین قبله در نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله کعبه بود و لذا آن حضرت به جبرئیل فرمود دوست می‌دارم که خداوند غیر از قبله یهود برای من قبله‌ای

---

(1). تفسیر نور/ ج 1/ ص 262
(2). بقره/ 144

قرار دهد، جبرییل در جواب گفت من هم مانند تو بنده خدا هستم و شما در نزد خداوند از من عزیزتر هستی، این موضوع را از خداوند بخواه و دعا کن. پس از اینکه جبرئیل به آسمان بالا رفت آن حضرت به امید اینکه خبری درباره آنچه از خداوند تقاضا می‌کرد جبرییل بیاورد، به آسمان چشم دوخت در این حال خداوند این آیه را نازل فرمود. تفسیر
«قد نرى تقلب وجهك فى السماء» از این آیه استفاده می‌شود که پیامبر منتظر فرمان تغییر قبله بوده است به خصوص اینکه یهود پس از ورود پیامبر به مدینه این موضوع را دستاویز خود قرار داده بودند و مرتباً مسلمان‌ها را سرزنش می‌کردند که اینها استقلالی از خود ندارند لذا خداوند در این آیه به مسئله تغییر قبله اشاره نموده و می‌فرماید: ما نگاه‌های انتظارآمیز تو را به آسمان می‌بینیم.
«فلنولينك قبلة ترضيها» بعد می‌فرماید اکنون تو را به سوی قبله‌ای که از

آن راضی خواهی بود بازمی‌گردانیم، پس رو به جانب مسجدالحرام کن.
کلمه «شطر» ظرف و منصوب است و به معنی سمت و جانب است یعنی روی خود را به سمت مسجدالحرام متوجه کن «و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره» بعد از خطاب به پیامبر اکرم خطاب به همه مسلمان‌ها می‌نماید و می‌فرماید: هرجا که باشید در دریا و خشکی زمین هموار و کوهستانی، روی خود را به جانب مسجدالحرام برگردانید و اگر اکتفا به خطاب اول می‌نمود ممکن بود این توهم پیش آید که توجه به مسجدالحرام مخصوص پیامبر اکرم و اهل مدینه است و لکن به وسیله جمله دوم این مطلب را بیان

(1). مجمع البیان/ ج 1/ ص 419
(2). تفسیر نمونه/ ج 1/ ص 490

فرموده، مسجدالحرام قبله نمازگزاران شرق و غرب عالم است.
«و انّ الّذین اوتوا الکتاب لیعلمون انّه الحقّ من ربّهم» یعنی اهل کتاب می‌دانند که این حکم (تغییر قبله برای مسلمانان) حق است و از ناحیه پروردگارشان نازل شده بود به واسطه اینکه صدق در گفتار پیغمبر اسلام را به طور کلی به شهادت کتب خود دریافته بودند و یا اینکه درباره خصوص این حکم بیاناتی در کتب آن‌ها بوده و در هر حال جمله «اوتوا الکتاب» می‌رساند که کتب آن‌ها صریحاً یا به طور ضمنی تصدیق این حکم را می‌نموده است «و ما اللّه بغافل عمّا یعملون» یعنی خدا از عمل آن‌ها در کتمان حق و مخفی داشتن علم غافل نیست. نکته‌ها
1. عدم لزوم توجه به کعبه درنماز مستحبی
سؤال: از آیه شریفه مورد بحث استفاده می‌شود که توجه به کعبه در امر نماز واجب و لازم است با اینکه ظاهر آیه 115 بقره « ... فأینما تولّوا فثمّ وجه اللّه ... » دلالت دارد بر اینکه مکلف مخیّر است در اینکه نماز را به جمیع جهات بخواند و توجه به سمت کعبه لازم نیست آیا بین دو آیه تنافی وجود دارد؟ پاسخ اینکه ظاهر آیه شریفه 115 دلالت بر این معنی دارد که نماز را به هر طرف می‌توان بجا آورد که شامل نماز واجب نیز می‌شود و لکن از احادیث و اجماع استفاده می‌شود که نماز واجب را فقط باید به سمت کعبه خواند اما نماز مستحبی را در حال مشی و رکوب به هر طرف می‌توان خواند چه اینکه شخص

(1). مجمع البیان/ ج 1/ ص 419؛ روح المعانی/ ج 2/ ص 10؛ جامع الاحکام/ ج 1/ ص 160
(2). المیزان/ ج 1/ ص 329

متحیر که عاجز از احتیاط واجب است نیز می‌تواند به هر طرف نماز بخواند. بنابراین به وسیله این احادیث و اجماع عموم آیه شریفه «فأینما تولّوا فثمّ وجه اللَّه» تخصیص می‌خورد و این امر روشن است که صحت صلاة متوقف بر وجود امر خداوند است بنابراین باید ملاحظه کرد که آیا امر به صلاة به هر جهتی تعلق گرفته مانند نماز مستحبی و نماز متحیّر. یا امر نماز به جهت خاصی تعلق گرفته مانند نماز فریضه.
تذکر: آیه «قل للَّه‌المشرق و المغرب» پاسخ به کسانی است که قبله را منحصر در بیت المقدس می‌دانستند و خداوند می‌فرماید تعیین قبله یك امر اعتباری است وگرنه خداوند اختصاص به جهتی دون جهتی ندارد.
2. تغییر قبله مایه قطع سرزنش یهودیان
پیغمبر خدا پیش از نزول آیه‌ی شریفه صورت به جانب آسمان می‌کرد و انتظار و توقع نزول وحی درباره قبله داشت چون دوست می‌داشت خداوند او را به قبله‌ای مخصوص به خود مفتخر نماید نه اینکه راضی به قبله بودن بیت المقدس نبود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ‌تر از این است که در مقابل خواست خدا ابراز نارضایتی کند، شاهد بر مطلب اینکه خداوند می‌فرماید: «فلنولّینّك قبلة ترضاها».
البته روشن است رضایت به چیزی دلیل بر نارضایتی از چیز دیگری نمی‌شود و به طوری که از روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می‌شود یهود مسلمان‌ها را در مورد متابعت از قبله خود یعنی بیت المقدس سرزنش می‌کردند و تفاخر برایشان می‌نمودند، این موضوع موجب حزن رسول اکرم صلی الله علیه و آله شد به طوری که در تاریکی شب بیرون می‌آمد و سر به جانب آسمان می‌کرد و انتظار نزول وحی داشت تا اینکه آیه شریفه

---

(1). تفسیر کاشف/ ج 1/ ص 186 و 222؛ تفسیر کبیر/ ج 4/ ص 122

نازل شد. البته اگر وحی بقاء بر قبله سابق را تأیید می‌کرد هم حجتی برای پیامبر و مسلمانان علیه یهود بود و پیروی از قبله آن‌ها به هیچ وجه نقصی برای آنان محسوب نمی‌شد زیرا بنده باید مطیع و پیرو فرمان خدا باشد ولی بالاخره این آیه قبله حکم جدیدی را برای مسلمان‌ها تعیین نمود و سرزنش و تفاخر یهود را قطع کرده علاوه بر این تکلیف آن‌ها را هم روشن ساخت. 3. توجه به آسمان برای نزول وحی
پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام انتظار وحی روی به سوی آسمان داشت و به هر طرف آن چشم می‌دوخت «قد نری تقلّب وجهك فی السّماء».

«تقلب» به معنای چرخیدن و حرکت کردن از سویی به سوی دیگر است، چرخش صورت در آسمان به معنای نگاه کردن به این سو و آن سوی آسمان است. 4. سرزنش برخی از یهود به پیامبر صلی الله علیه و آله

از امام صادق علیه السلام روایت شده که «و صلّی رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله الی بیت المقدس ثم غیرته الیهود فقالوا انّك تابع لقبلتنا فاغتم لذلك غماً شدیداً و لمّا كان في بعض اللّیل خرج (ص) یقلب وجهه فی آفاق السّماء ... فلمّا صلّی من الظّهر ركعتین جاء جبرئیل علیه السلام فقال له «قد نری تقلّب وجهك فی السّماء فولّ وجهك شطر المسجد الحرام ... » ثمّ اخذ بید النّبی صلی الله علیه و آله فحوّل وجهه الی الكعبة ... ».

5. توجه به سمت مسجدالحرام در نماز

---

(1). المیزان/ ج 1/ ص 325

(2). راهنما/ ج 1/ ص 462

(3). راهنما/ ج 1/ ص 144؛ مجمع البیان/ ج 1/ ص 363؛ نورالثقلین/ ج 1/ ص 118؛ من لا یحضره الفقیه/ ج 1/ ص 178

در آیه شریفه به جای کلمه کعبه «شطر المسجد الحرام» ذکر شده است. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آن‌ها که در نقاط دور از مکه نماز می‌خوانند محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است، لذا بجای خانه کعبه «مسجدالحرام» که محل وسیع‌تری است ذکر شده و مخصوصاً کلمه «شطر» که به معنی سمت و جانب است انتخاب گردیده تا انجام این دستور اسلامی برای همگان در هرجا که باشند میسر گردد.

به علاوه تکلیف صف‌های طولانی نماز جماعت که در بسیاری از اوقات از طول کعبه بیشتر است روشن شوند، بدیهی است محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی مسجدالحرام گرچه برای کسانی که از دور نماز می‌خوانند کار بسیار مشکلی است، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است. 6. دلایل رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قبله بودن کعبه

رضایت رسول اکرم از قبله بودن کعبه دلایلی داشت از جمله:

الف. کعبه قبله ابراهیم علیه السلام و پدران آن حضرت بود.

ب. از زخم زبان، تحقیر و استهزاء یهود آسوده می‌شد.

ج. استقلال مسلمانان به اثبات می‌رسید.

د. بعضی گفته‌اند چون اعراب کعبه را دوست می‌داشتند و در تعظیم آن فوق العاده می‌کوشیدند، لذا قبله بودن آن موجب جلب توجه آنان به سوی دین اسلامی می‌گردید و زمینه بهتری برای دعوت آن‌ها به سوی دین فراهم می‌شد و آن حضرت هم علاقه زیادی به گرایش آنان به دین اسلام داشت، از این جهت دوست می‌داشت که کعبه قبله

(1). نمونه/ ج 1/ ص 493؛ تفسیر کبیر/ ج 4/ ص 127

قرار داده شود. 7. «و ما اللّٰه بغافل عما یعملون» این جمله یك نوع وعده برای مسلمین به ثواب الهی و یك نوع وعید برای یهود است به خاطر عنادی که داشتند.

توجه به سمت مسجدالحرام در نماز

«و من حيث خرجت فولّ وجهك شطر المسجد الحرام و انّه للحقّ من ربّك و ما اللّه بغافل عمّا تعملون* و من حيث خرجت فولّ وجهك شطر المسجد الحرام و حيث ما كنتم فولّوا وجوهكم شطره لئلّا يكون للنّاس عليكم حجّة الّا الّذين ظلموا منهم فلا تخشوهم واخشونى و لأتمّ نعمتى عليكم و لعلّكم تهتدون».

ترجمه

از هر جا (و از هر شهر و نقطه‌اى) خارج شدى، (به هنگام نماز،) روى خود را به جانب «مسجد الحرام» كن. اين دستور حقى از طرف پروردگار توست؛ و خداوند، از آنچه انجام مى‌دهيد، غافل نيست. «149» و از هر جا خارج شدى، روى خود را به جانب مسجد الحرام كن، و هر جا بوديد، روى خود را به سوى آن كنيد؛ تا مردم؛ جز ظالمان (كه دست از لجاجت بر نمى‌دارند،) دليلى بر ضدّ شما نداشته باشند؛ (زيرا از نشانه‌هاى پيامبر،

---

(1). مجمع البيان/ ج 1/ ص 419؛ تفسير نور/ ج 1/ ص 288؛ تفسير كبير/ ج 4/ ص 120

(2). جامع الاحكام/ ج 2/ ص 16؛ روح المعانى/ ج 2/ ص 10

(3). بقره/ 150- 149

كه در كتب آسمانى پيشين آمده، اين است كه او، به سوى دو قبله، نماز مى‌خواند.) از آن‌ها نترسيد؛ و (تنها) از من بترسيد! (اين تغيير قبله، به خاطر آن بود كه) نعمت خود را بر شما تمام كنم، شايد هدايت شويد.

تفسير

اين آيات همچنان مسئله تغيير قبله و پيامدهاى آن را دنبال مى‌كند در آيه نخست خطاب به پيامبر و به عنوان يك فرمان مؤكد مى‌گويد از هر جا (از هر شهر و ديار) خارج شده (به هنگام نماز) روى خود را به جانب مسجد الحرام كن «ومن حيث خرجت فول وجهك شطر المسجدالحرام»

و باز به عنوان تأكيد بيشتر اضافه مى‌كند اين فرمان دستور حقى است از سوى پروردگار كه موافق حكمت و مصلحت است «وانّه للحق من ربك» در خاتمه به عنوان تهديدى نسبت به مخالفين مى‌گويد و خدا از آنچه انجام مى‌دهيد غافل نيست.

در آيه بعد حكم عمومى توجه به مسجدالحرام را در هر مكان و هر نقطه‌اى تكرار مى‌كند و مى‌گويد از هرجا خارج شدى و به هر نقطه روى آوردى صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجدالحرام كن «ومن حيث

خرجت فول وجهك شطر المسجدالحرام».
درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر است ولی مسلماً منظور عموم نمازگزاران می‌باشد ولی در جمله بعد برای تأکید و تصریح اضافه می‌کند هرجا شما بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید؛ «و حیث ما کنتم فولّوا وجوهکم شطره» سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می‌کند:
1. کوتاه شدن زبان مخالفان
می‌گوید این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر ضد شما نداشته
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 45
باشند هرگاه این تغییر قبله صورت نمی‌گرفت از یك سو زبان یهود به روی مسلمانان باز می‌شد و می‌گفتند ما در کتب خود خوانده‌ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می‌خواند و این نشانه در محمد صلی الله علیه و آله نیست و از سوی دیگر مشرکان ایراد می‌کردند که او مدعی است برای احیاء آیین ابراهیم آمده پس چرا خانه کعبه را که پایه گذارش ابراهیم است فراموش نموده اما حکم تغییر قبله موقت به قبله دائمی زبان هر دو گروه را بست و استقلال فرهنگی مسلمانان را اثبات کرد «لئلّا یکون للنّاس علیکم حجّة» ولی از آنجا که همیشه افراد لجوج و معاند در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی‌شوند، استثنائی برای این موضوع قائل شده، می‌گوید مگر کسانی از آن‌ها که ستم کرده‌اند.
از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را به نام ستمگر ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می‌گوید از آن‌ها هرگز نترسید و تنها از من بترسید «فلا تخشوهم واخشون».
2. تکمیل نعمت خداوند به عنوان هدف دیگری برای تغییر قبله ذکر شده و می‌فرماید:
این به خاطر آن بود که نعمت خود را بر شما تمام کنم «و لأتمّ نعمتی علیکم».
3. مسئله هدایت یافتن به عنوان آخرین هدف ذکر شده و می‌فرماید «و لعلّکم تهتدون». نکته‌ها
1. سرّ تکرار موضوع تغییر قبله
«و من حیث خرجت» موضوع تغییر قبله با اینکه در آیه 144 قبلًا ذکر شد، در این آیه و آیه بعد نیز مطرح شده است و در علت تکرار آن وجوهی ذکر شده است.
الف. چون مدتی بیت المقدس قبله مسلمانان بود و به آن عادت کرده بودند، لذا نسخ آن

(1). الميزان/ ج 1/ ص 331؛ تفسير نمونه/ ج 1/ ص 505؛ تفسير مراغى/ ج 2/ ص 16

نياز به تأكيد و تكرار داشت تا مردم به طور يقين از حالت اولى صرف نظر كنند و كعبه را مورد توجه و استقبال قرار دهند.

ب. آنچه در آيه قبل ذكر گرديد حكم حال حضر يعنى غير مسافرت است و آنچه در اين آيه ذكر شده مربوط به حال مسافرت است. 2. تغيير قبله حادثه سرنوشت ساز

تغيير قبله از بيت المقدس به مسجد الحرام حادثه مهم و سرنوشت ساز در تاريخ است. نزول آيات متعدد درباره تغيير و تعيين قبله و تكرار فرمان «فولّ» در آيات 144 و 150 بقره حكايت از اهميت اين موضوع دارد. 3. تغيير قبله باعث اتمام نعمت

خداوند متعال در ماجراى تغيير قبله مى‌فرمايد: تغيير قبله براى آن است كه در آينده نعمت خويش را بر شما تمام كنم «لأتمّ نعمتى» و نيز خداوند متعال به مناسبت فتح مكه مى‌فرمايد «و يتمّ نعمته عليك» در اين دو آيه اتمام نعمت به صورت فعل مضارع بيان شده كه نشانه حدوث آن در آينده است ولى خداوند در جريان معرفى رهبر معصوم مى‌فرمايد «اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتى» قابل توجه و دقت است كه خداوند توجه مردم را به قبله (كعبه) قدم نخستين براى اتمام نعمت و فتح مكه را قدم ديگر و تعيين و معرفى رهبر معصوم را آخرين قدم در اتمام نعمت بيان مى‌كند، از اين رو دو نعمت نخستين را به صورت فعل مضارع «لاتمّ نعمتى» و «يتمّ نعمته عليك» بيان مى‌كند ولى در جريان معرفى رهبر در غدير با واژه «اتممت» كه فعل ماضى است ذكر

---

(1). مجمع البيان/ ج 1/ ص 426؛ تفسير كبير/ ج 4/ ص 153؛ جامع الاحكام/ ج 2/ ص 168؛ الميزان/ ج 1/ ص 331

(2). راهنما/ ج 1/ ص 482

(3). فتح/ 2

كرده است و لازم به يادآورى است كه در تغيير و تعيين قبله و همچنين در تعيين رهبر تذكر مى‌دهد «لا تخشوهم و اخشون» زيرا در هر دو احتمال بهانه‌گيرى و مقاومت دشمنان مى‌رود. از مطالب فوق روشن شد كه جامعه اسلامى نياز به سه نوع استقلال دارد:

1. استقلال فرهنگى (تغيير قبله)
2. استقلال نظامى و امنيت
3. استقلال سياسى (تشكيل جامعه اسلامى)

4. مسلمانان نباید به خاطر هراس از دشمنان دین و به بهانه احساس خطر از ناحیه آنان در اجرای احکام الهی کوتاهی کنند. 5. تعیین مسجدالحرام به عنوان قبله پرتوی از ربوبیت خدا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در جهت پیشبرد اهداف وی بود.

---

(1). تفسیر نور/ ج 1/ ص 301
(2). راهنما/ ج 1/ ص 482
(3). راهنما/ ج 1/ ص 479

«انّ الصّفا والمروة من شعائر اللَّه فمن حجّ البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوّف بهما و من تطوّع خيراً فانّ اللَّه شاكر عليم». ترجمه
«صفا» و «مروه» از شعائر (و نشانه‌های) خداست؛ بنا بر این، کسانی که حج خانه‌ی خدا و یا عمره انجام می‌دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ (و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی‌رویّه‌ی مشرکان، که بت‌هایی بر این دو کوه نصب کرده‌بودند، از موقعیّت این دو مکان مقدس نمی‌کاهد.) و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نيك اطاعت کند، خداوند (در برابر عمل او) شکرگزار، و (از افعال وی) آگاه است.
شأن نزول
در زمان جاهلیت مشرکین در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند به نام اساف و بر بالای کوه مروه بتی به نام نائله و به هنگام سعی از این دو کوه بالا می‌رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرك با دست خود مسح می‌کردند.
مسلمان‌ها بخاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می‌کردند در این شرایط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست، آیه فوق نازل شد و به آن‌ها اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خدا است، اگر مردم نادان آن‌ها را آلوده کردند دلیل بر این

---

(1). بقره/ 158

نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترك كنند.
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ««انّ الصفا و المروة من شعائر اللَّه» فابدأ بما بدأ اللَّه تعالى به و ان المسلمين كانوا يظنّون انّ السعى بين الصفا والمروه شىء صنعه المشركون فأنزل اللَّه عزوجل «انّ الصفا والمروة من شعائر اللَّه» ...».
تفسیر
خداوند در این آیه می‌فرماید صفا و مروه از نشانه‌های خدا هستند که از مشاهده آن‌ها انسان به یاد او می‌افتد و اینکه در اینجا فقط این دو را از علائم خود معرفی نموده با اینکه تمام موجودات این جهان علائم و نشانه‌هایی از وجود مقدس او هستند برای این است که منظور علائم تکوینی نیست بلکه منظورشعائر مذهبی تشریعی است، زیرا خداوند صفا و مروه را محل عبادت خود قرار داده و به این وسیله مردم از مشاهده آن‌ها به یاد او می‌افتد.
بنابراین از جمله «انّ الصّفا و المروة من شعائر اللَّه» استفاده می‌شود که

خداوند عبادتی در این نقطه تشریع کرده است و در جمله بعد می‌فرماید «فمن حجّ البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوّف بهما».
کسی که حج و عمره بجا آورد اشکالی ندارد طواف یعنی سعی میان آن دو کند، این تعبیر «لا جناح» به معنی استحباب نیست بلکه منظور بیان اصل تشریع است زیرا اگر منظور استحباب بود می‌بایست بگوید طواف مزبور خوب است نه اینکه گناهی ندارد و

---

(1). تبیان/ ج 1/ ص 44

خلاصه اینگونه تعبیرات در مقام تشریع گفته می‌شود نه استحباب و الّا مناسب این بود که بفرماید چون صفا و مروه از معابدند خوب است در آنجا عبادت کنید. اینگونه تعبیرات که به تنهایی الزام از آن استفاده نمی‌شود در قرآن کریم کراراً در مقام تشریع آمده است مانند «ذلکم خیر لکم» که درباره جهاد است و درباره روزه می‌فرماید: «و ان تصوموا خیر لکم» و در مورد نماز قصر برای مسافر فرمود: «فلیس علیکم جناح ان تقصروا و من الصلوة».
بنابراین تعبیر (لا جناح) برای تشریع حج است چنانکه حدیث ذیل دلیل بر این معناست:
روی عن زرارة و محمد بن مسلم انّهما قالا: «قلنا لابی جعفر ما تقول فی الصّلاة فی السّفر کیف هی و کم هی؟ فقال: انّ اللّٰه عزّوجلّ یقول و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة، فصار التقصیر فی السّفر واجب کوجوب التّمام فی الحضر. قالا: قلنا: انّما قال اللّٰه عزوجل فلیس علیکم جناح و لم یقل افعلوا فکیف وجب ذلك کما اوجب التّمام فی الحضر. فقال علیه السلام: اولیس قد قال اللّٰه عزّوجل فی الصفا والمروة فمن حجّ البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما الا ترون انّ الطّواف بهما واجب مفروض لانّ اللّٰه عز وجل ذکره فی کتابه و صنعه نبیّه صلی الله علیه و آله فکذلك التّقصیر فی السّفر صنعه النّبیّ صلی الله علیه و آله».
جمله «من تطوّع خیراً فانّ اللّٰه شاکر علیم» ممکن است عطف بر جمله «فمن حج البیت ... » باشد، در این صورت علت دیگری برای تشریع معنی صفا و مروه است

---

(1). صف/ 11
(2). بقره/ 184
(3). نساء/ 101
(4). نورالثقلین/ ج 1/ ص 148؛ من لا یحضره الفقیه/ ج 1/ ص 278

منتهی این علت اعم از آن است که از جمله «انّ الصّفا و المروة من شعائر اللَّه» استفاده می‌شد و در این حال منظور از تطوع مطلق اطاعت است نه انجام عمل مستحب و ممکن است يك جمله مستأنفه و عطف بر اول آیه باشد در این صورت منظور بیان محبوبیت سعی صفا و مروه به طور مطلق است اگر تطوع را به معنی سعی بگیریم یا محبوبیت حج و عمره به طور مطلق اگر منظور از تطوع حج و عمره باشد.
خلاصه معنای آیه این است که کسانی که اطاعت خداوند نمایند، خداوند در برابر عمل آن‌ها شکرگزار و از اعمال آن‌ها آگاه است. نکته‌ها
1. معنای صفا و مروه
صفا و مروه هم اکنون نام دو کوه است (و به اصطلاح علم می‌باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاك و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است. 2. صفا و مروه نشانه عبادت
کوه صفا و مروه دو علامتی که خداوند آن‌ها را نشانه جایگاه عبادت قرار داده است می‌باشد «انّ الصفا و المروة من شعائر اللَّه».
«شعائر» جمع «شعیره» به علامت‌ها نشانه‌هایی که برای اعمال خاصی قرار می‌دهند گفته می‌شود و (شعائر اللَّه) علامت هایی است که خداوند آن‌ها را برای عبادت

---

(1). المیزان/ ج 1/ ص 391
(2). کشف الاسرار/ ج 1/ ص 425؛ مجمع البیان/ ج 1/ ص 438؛ نمونه/ ج 1/ ص 538

قرار داده است، بنابراین توصیف صفا و مروه به (شعائر اللَّه) می‌رساند که خداوند دو مکان را علامتی قرار داده تا بندگانش در آنجا او را عبادت کنند. 3. معنای طواف در صفا و مروه
یطوّف: از طواف به معنی گردیدن دور چیزی است. در اصل عبارت از حرکتی است که آخر آن به نقطه اول منتهی می‌شود بنابراین لازم نیست حتماً دور چیزی باشد و در حقیقت گردش دور چیزی یکی از مصادیق روشن آن است و اتفاقاً در آیه شریفه به همان معنی اصلی استعمال شده است. 4. تکلف در طواف صفا و مروه
فعل «یطوّف» از باب تفعل بوده که اصل آن (یتطوّف) بوده است. تای منقوط به «طا» ی مؤلف تبدیل شده و «طاء» در «طاء» ادغام گردیده است و علت اینکه از باب تفعل آمده این است که طواف کننده در طواف خود به تکلف می‌افتد و کوشش بی‌اندازه باید مبذول دارد و رنج فراوان

باید تحمل کند.
تذکر: یکی از معانی باب تفعل تکلف است. 5. اثر صبر بر بلا
ذکر سعی بین صفا و مروه که از آثار هاجر و اسماعیل است، یادآور ابتلا و حسن عاقبت آن دو بزرگوار است و لذا بعد از آیه ابتلا آورده شده تا مسلمانان بدانند هرکس بر بلا صبر کند، در دنیا و آخرت به درجات عالی می‌رسد.

---

(1). راهنما/ ج 1/ ص 502؛ مجمع البیان/ ج 1/ ص 439؛ کشف الاسرار/ ج 2/ ص 425
(2). المیزان/ ج 1/ ص 390
(3). تفسیر ابی السعود/ ج 1/ ص 140
(4). غرائب القرآن/ ج 2- 1/ ص 445؛ کشف الاسرار/ ج 2/ ص 426
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 53
6. علت تقیید سعی به حج و عمره
شاید جهت اینکه سعی میان صفا و مروه را به حج و عمره مقید کرد «فمن حجّ البیت او اعتمر» این باشد که سعی عبادتی نفسی و مستحبی مستقل نیست، چنانکه وقوف در عرفات و مشعر، بیتوته در منا نیز عبادت مستقل نیست بر خلاف طواف که عبادت مستقل است.
7. حضور در مراکز عبادی
اگر مراکز حق توسط گروهی با خرافات آلوده شد نباید از آن دست کشید، بلکه با حضور در آن مراکز باید آن مکان‌ها را پاکسازی نمود و دست گروه منحرف را از آن کوتاه کرد. 8. بپا داشتن نمازهای پنجگانه در اول وقت از مصادیق اعمال خیر است.
امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «و حافظوا علی الصلوات الخمس فی اوقاتها فانّها من اللَّه جلّ و عز بمکان و من تطوّع خیراً فانّ اللَّه شاکر علیم».
9. «انّ اللَّه شاکر علیم» اطلاق شکر بر جزا و پاداش یك نوع تعبیر مجازی است و سرّ اینکه خداوند از جزا تعبیر به شکر نمود، برای آن است که مبالغه در احسان را برساند. 10. اطلاق شاکر بر خداوند
خداوند متعال با اینکه منبع جمیع نعمت‌ها است و همه غرق در احسان او هستند و هیچکس حقی بر او ندارد که او شکرگزاری کند، ولی در عین حال اعمال صالحی را که بندگانش انجام می‌دهند یك نوع احسان از ناحیه آن‌ها نسبت به خود دانسته با اینکه در

---

(1). تفسیر نور/ ج 1/ ص 318
(2). بحارالانوار/ ج 77/ ص 293

(3). صفوة التفاسیر/ ج 1/ ص 109

واقع او به آن‌ها احسان کرده که راهنمایی فرموده و توفیق عمل داده است لذا در مقام شکرگزاری برآمده و در مقابل آن احسان احسان فرموده است «هل جزاء الاحسان الّا الاحسان».
از این بیان چنین نتیجه می‌گیریم که اطلاق شاکر بر خداوند متعال بعنوان معنی حقیقی کلمه است نه بعنوان یك معنی مجازی. 11. ادب شکرگزاری
سید قطب گوید: کلمه شاکر به انسان ادب شکرگزاری در برابر احسان را یاد می‌دهد زیرا وقتی خداوند از بنده شکرگزاری کند، بنده به طریق اولی باید از نعمت‌های خداوند شکرگزاری نماید.
تعبیر به شکر نظیر تعبیر به اشترا و اجر تعبیری تشویقی است، یعنی شما برای خودتان کار خیر انجام می‌دهید ولی خداوند از شما تشکر می‌کند، با اینکه انسان برای خود سعی می‌کند و خداوند از سعی انسان بهره‌ای نمی‌برد تا شاکر باشد، در عین حال می‌فرماید: خدا شاکر و سعی شما مشکور است.
12. مبدأ سنت شدن سعی
«ان ابراهیم لما خلّف اسماعیل بمکّة عطش الصبی فکان فی ما بین الصّفا والمروة شجر فخرجت امّه حتّی قامت علی الصّفا فقالت: هل بالوادی من انیس فلم تجبها احد فمضت حتّی انتهت الی المروة فقالت: هل بالوادی من انیس فلم تجب ثمّ رجعت الی الصفا و قالت حتی صنعت ذلك سبعاً فاجر اللّه

(1). الرحمن/ 60
(2). المیزان/ ج 1/ ص 392
(3). تفسیر فی ظلال/ ج 1/ ص 150

ذلك سنة».
قال الصادق علیه السلام: «صار السعی بین الصّفا و المروة لأنّ ابراهیم عرض له ابلیس فامره جبرئیل فشدّ علیه فهرب منه فجرت به السّنّة (یعنی بالهرولة)».
13. انجام عمل خیر از روی رغبت
خداوند سپاسگزار کسانی است که اعمال خیر را با میل و رغبت انجام می‌دهند «من تطوّع خیراً فان اللّه شاکر علیم». چون فعل «تطوع» در جمله فوق متعدی استعمال شد، متضمن معنی «اتی» می‌باشد. بنابراین «من تطوع خیراً» یعنی هرکسی که عمل خیری را از روی اطاعت انجام دهد. 14. بهره مندی از پاداش‌های خداوند

کسانی که اعمال نیك (سعی میان صفا و مروه و ...) را انجام می‌دهند از پاداش‌های الهی برخوردار خواهند شد «من تطوّع خیراً فانّ اللّه شاکر علیم».
سپاسگزاری خداوند از بندگان کنایه از پاداش دهی به آنان می‌باشد.

---

(1). کافی/ ج 4/ ص 202؛ نورالثقلین/ ج 1/ ص 145؛ علل الشرایع/ ج 2/ ص 432
(2). علل الشرایع/ ج 2/ ص 432
(3). راهنما/ ج 1/ ص 158؛ کشف الاسرار/ ج 2/ ص 427
(4). راهنما/ ج 1/ ص 503

عدم مقاتله با مشركان در نزد مسجد الحرام

«وَقتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقتِلُونَکُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ* وَاقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مّنْ حَیْثُ أَخْرَجُوکُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَاتُقتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّی یُقتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِن قتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذَ لِکَ جَزَآءُ الْکفِرِینَ* فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ* وَقتِلُوهُمْ حَتَّی لَاتَکُونَ فِتْنَةٌ وَیَکُونَ الدّینُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَلَا عُدْوَ نَ إِلَّا عَلَی الظلِمِینَ»

ترجمه

و در راه خدا، با كسانى كه با شما مى‌جنگند، نبرد كنيد! و از حدّ تجاوز نكنيد، كه خدا تعدّى كنندگان را دوست نمى‌دارد! «190» و آن‌ها را هر كجا يافتيد، به قتل برسانيد! و از آن جا كه شما را بيرون ساختند [/ مكه]، آن‌ها را بيرون كنيد! و فتنه و (بت پرستى) از كشتار هم بدتر است! و با آن‌ها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه‌ى حرم)، جنگ نكنيد! مگر اين كه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پيكار كردند، آن‌ها را به قتل برسانيد! چنين است جزاى كافران! «191» و اگر خوددارى كردند، خداوند آمرزنده و مهربان است. «192» و با آن‌ها پيكار كنيد! تا فتنه (و بت پرستى، و سلب آزادى از مردم)، باقى نماند؛ و دين، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم نشويد! زيرا) تعدّى جز بر ستمكاران روا نيست.

---

(1). بقره/ 190- 193

درسنامه با قرآن در مكه و مدينه، ص: 57

تفسير

اين آيات شريفه حدود و لوازم يك حكم را متعرض است كه «قاتلوا فى سبيل الله» اصل حكم قتال را بيان مى‌كند و هدف از آن را نيز مشخص مى‌كند كه مى‌بايست جنگ به خاطر خداوند باشد نه به خاطر انتقام‌جويى و رياست‌طلبى و جمع آورى غنايم و ... و با جمله‌ى «لا تعتدوا» محدوديت آن را مطرح ساخته كه در جنگ از حدّ تجاوز نكنيد كه خدا تجاوزكاران را دوست ندارد.

در آيه‌ى بعد جهت تشديد و سخت‌گيرى را بيان نموده كه شما هر كجا آن‌ها را يافتيد بكشيد و به مسلمانان اجازه مى‌دهد به همان گونه كه آن‌ها شما را از مكه بيرون كردند با آن‌ها مقابله به مثل كنيد و آن‌ها را بيرون كنيد. بعد محدوديت مكانى را مطرح مى‌كند؛ «و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام»، بعد از آن محدوديت زمانى را نيز بيان مى‌كند كه مى‌فرمايد: «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة».

نکته‌ها
1. دستور قتال با مشرکان مکه
سیاق آیات شریفه دلالت دارد بر این که یك دفعه نازل شده است و مقصود از آن دستور قتال برای اولین بار با مشرکان مکه است چون در این آیات سخن از بیرون ساختن ایشان از جایی است که مؤمنان را بیرون کرده‌اند و نهی از قتال در خانه‌ی خدا و ایجاد فتنه و تشریع قصاص از اموری که مربوط به ایشان است مطرح شده است.
علاوه بر این که خداوند قتال با مشرکان را مقید به قتال آن‌ها با مسلمانان دانسته است؛ «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم» و معنای این کلام این نیست که اگر کسی با شما جنگ کرد شما هم با او جنگ کنید، همچنین معنای این کلام این نیست که

با کسانی که اهل جنگ نیستند مانند زنان و کودکان نبرد نکنید و قید احترازی نیست؛ زیرا معنا ندارد انسان با کسانی بجنگد که اصلاً توان جنگیدن را ندارند تا این که از این کار (قتال) نهی شود، بلکه معنای این آیه‌ی شریفه این است که با کسانی که در حال جنگ با شما هستند بجنگید و ایشان همان مشرکان مکه بودند.
بنا بر این سیاق و معنای این آیه‌ی شریفه مانند آیه‌ی شریفه‌ی «اذن للذین یقاتلون بانّهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق» اذن ابتدایی و بلاشرط برای نبرد با مشرکان جنگجو و فتنه‌انگیز است.
2. قتال در راه خدا و بر پا داشتن دین
آیه‌ی شریفه‌ی «و قاتلوا فی سبیل الله» دستور به قتال در راه خدا می‌دهد و در راه خدا بودن آن به این است که مقصود از آن بر پا داشتن دین و اعلای کلمه‌ی توحید بوده باشد که در این صورت عبادت و تنها جلب رضایت خداوند مورد نظر است نه تسلط بر اموال و آبروی مردم و اساساً این قانون چنان که بیان خواهیم کرد برای دفاع از حقوق مشروعه‌ی انسانیت که به حکم فطرت سالم ثابت و محقق است وضع شده و چون دفاع اقدام بر علیه مردم تجاوزگر است ذاتاً محدود به حدود خاصی است و تعدّی خروج از حدّ است، از این رو در ذیل آیه می‌فرماید: «و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین»؛ یعنی از حدود خویش تجاوز نکنید که خداوند اهل تعدی را دوست ندارد. 3. نهی از اعتداء به طور مطلق
«اعتداء» به معنای تجاوز نمودن است و در آیه‌ی شریفه «اعتداء» به طور مطلق نهی شده است، بنا بر این شامل هر عملی که این معنا بر آن صدق کند مانند قتال قبل از

---

(1). حج/ 40
(2). الميزان/ ج 2/ ص 61

دعوت به حق و آغاز جنگ کردن و زن‌ها و بچه‌ها را کشتن و دست از جنگ نکشیدن در صورت دست کشیدن دشمن و سایر چیزهایی که سنّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن‌ها را بیان می‌کند می‌شود. 4. معنای فتنه در قرآن

کلمه‌ی «فتنه» و مشتقات آن در قرآن در معانی مختلفی به کار برده شده است از جمله:

1. آزمایش و امتحان؛ «أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا ءامنّا و هم لا يفتنون».
2. فریب دادن؛ «يا بنى ءادم لا يفتننكم الشيطان ... ».
3. بلا و عذاب؛ «و اتقوا فتنة لا تصيبن الّذين ظلموا منكم خاصّة».
4. شرك و بت پرستی؛ «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة».
5. اضلال و گمراهی؛ «و من يرد الله فتنته فلن تملك له من الله شيئاً».

ولی بعید نیست که تمام این معانی را به يك ریشه برگردانیم و آن این که «فتنه» در اصل لغت که به معنای قرار گرفتن طلا و نقره در زیر فشار آتش است تا خوب و بد آن از هم تفكيك شود در هر موردی که يك نوع فشار و شدّت وجود داشته باشد به کار می‌رود.

مثلًا در موارد امتحان حتماً حادثه‌ی شدید و مشکلی به وجود می‌آید تا انسان امتحان شود و عذاب نیز يك نوع شدت و فشار است و فریب نیز به همین معنا باز می‌گردد؛ زیرا به وسیله‌ی کارهای مختلفی کسی را گول می‌زنند و تحت فشار قرار می‌دهند و همچنین کفر و ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام متضمّن يك نوع فشار و شدّت است.

---
(1). الميزان/ ج 2/ ص 61
(2). عنکبوت/ 20
(3). اعراف/ 27
(4). انفال/ 29
(5). انفال/ 39
(6). مائده/ 41
(7). مجمع البيان/ ج 2/ ص 511؛ نمونه/ ج 2/ ص 17

«و اتمّوا الحجّ والعمرة للّٰهفان احصرتم فمااستيسر من الهدى و لا تحلقوا رؤوسكم حتى يبلغ الهدى محلّه فمن كان منكم مريضاً او به اذى من رأسه ففدية من صيام او صدقة او نسك فاذا امنتم فمن تمتّع بالعمرة الى الحجّ فمااستيسر من الهدى فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام فى الحج و سبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام و اتّقوااللّٰه و اعلموا انّ اللّٰه شديد العقاب».

ترجمه

و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید. و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید،) آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید). و سرهای خود را نتراشید، تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود). و اگر کسی از شما بیمار بود، و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد،) باید فدیه و کفّاره‌ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد. و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند). و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می‌گردید، روزه بدارد. این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده‌ی او، نزد مسجد الحرام نباشد [/ اهل مکه و اطراف آن

(1). بقره/ 196

نباشد]. و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید که او، سخت کیفر است.

معنای واژه‌ها

1. حج: به فتح اول اسم و به کسر اول مصدر است و در اصل به معنی قصد و در شرع اسلام به معنی قصد خانه خداست برای اعمال مخصوصی که بین مسلمانان معروف است. 2. عمره: اعمال بخصوصی است که این لفظ از عمارة به معنی آبادی است و برخی گفته‌اند به معنای زیارت است، گویی با عمل عمره کعبه آباد و دایر می‌شود. 3. حصر و احصار: منع از طریق بیت (کعبه) است. احصار در منع ظاهر مانند دشمن و منع باطن مانند مرض هردو گفته می‌شود، ولی حصر فقط در منع باطن استعمال می‌گردد. 4. هدی: هدی حیوانی است که انسان بعنوان تحفه یا قربانی مقدم داشته و آن را به طرف مقصد پیش می‌راند و اصل آن از هدیه به

معنای تحفه است و یا از هدی به معنی راهنمایی و سوق دادن بطرف مقصد و در اینجا مقصود حیوانی است که در حج برای قربانی برده می‌شود.
در فقه بین محصور و مصدود تفاوت است. اگر مانع درونی نظیر مرض حاصل شود، آن را حصر گویند، اگر مانع بیرونی نظیر دشمن حاصل شود، آن را صد گویند. حال در

---
(1). مفردات راغب/ ص 75
(2). مجمع البیان/ ج 2/ ص 517؛ المیزان/ ج 2/ ص 76
(3). مفردات راغب/ ص 120
(4). مجمع البیان/ ج 2/ ص 517؛ المیزان/ ج 2/ ص 76

این آیه شریفه «فان احصرتم»، گرچه کلمه حصر بکار برده شده، اما شامل صد هم خواهد شد. تفسیر
این آیه شریفه مشتمل بر چند فرع فقهی و دستورالعمل درباره اعمال حج است به این ترتیب:
الف. آیه شریفه مسلمان‌ها را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: موظف هستید حج و عمره را به پایان برسانید «و اتمّوا الحجّ والعمرة».
با لحاظ اینکه هریك از این دو عمل مرکب از یك سلسله واجبات که از احرام شروع می‌شود و در ضمن یك سلسله از امور باید ترك گردد می‌فرماید: کسانی که وارد این دو عمل شده‌اند باید به پایان برسانند و در وسط کار رها ننمایند.
ب. باید انجام و به پایان رسانیدن این دو عمل برای خدا باشد و در آن قصد قربت کنید «و اتمّوا الحجّ والعمرة للّٰه».
ج. اگر محصور شدید، یعنی به واسطه مرض یا منع دشمن نتوانستید عمل حج و عمره را به پایان برسانید آنچه که از (هدی) قربانی برای شما مقدور است باید اقدام کنید «فان احصرتم فما استیسر من الهدی».
د. تا قربانی به محل خود (منا) نرسیده و ذبح نگشته، محرم نمی‌تواند از احرام خارج شود، لذا می‌فرماید: قبل از آنکه قربانی به محل برسد، سرهای خود را نتراشید «و لا تحلقوا رؤوسکم حتّی یبلغ الهدی محلّه».
ه. اگر کسی مریض بود به این نحو که گذاشتن موی سر و نتراشیدن آن برایش ضرر

---
(1). آیةا ... جوادی آملی

داشت یا ناراحتی در سر داشت غیر از مرض، مثلًا جانوران و حشرات او را

اذیت می‌کردند، در این دو صورت تراشیدن موی سر مانعی ندارد ولکن باید به یکی از سه چیز (روزه، صدقه و نسك) فدیه و کفاره بپردازد «فمن کان منکم مریضاً او به اذیً من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسك».
در روایت مقدار روزه گرفتن سه روز معین شده و صدقه به اطعام شش مسکین و نسك به قربانی کردن گوسفند تفسیر شده است.
و. هرکس به واسطه عمره (یعنی تمام اعمال آن ومحل شدن از آن) متمتع شود و بسوی اعمال حج برود، آنچه از قربانی برای او مقدور است انجام دهد «فمن تمتّع بالعمرة الی الحجّ فما استیسر من الهدی».
این قسمت از آیه راجع به حج تمتع است و حج تمتع را از این جهت تمتع گویند که پس از احرام عمره و انجام اعمال آن تقصیر می‌کنند و محل می‌شوند و بسیاری از محرمات احرام بر انسان حلال می‌گردد و به آن‌ها متمتع و بهرمند می‌گردد و سپس احرام دیگری برای حج می‌بندد و به اعمال مشغول می‌شوند.
ز. اگر کسانی قربانی نیافتند، آن‌ها باید سه روز در مراسم حج و هفت روز بعد از مراجعت از مکه در وطن خود روزه بگیرند که ده روز کامل می‌شود «فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام فی الحجّ و سبعة اذا رجعتم تلك عشرة کاملة».
ح. البته این حکم حج تمتع راجع به کسانی است که در مکه و اطراف مکه نیستند و به تعبیر دیگر تنها مخصوص کسانی است که دور از مکه هستند «ذلك لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام».
در پایان می‌فرماید: در مورد دستوراتی که داده شد هیچگونه کوتاهی در انجام آن نکنند و

از عقاب شدید پروردگار خود را حفظ کنید «و اتّقوا اللّٰه واعلموا انّ اللّٰه شدید العقاب».
باتوجه به اینکه جمع بین ثلاثه و سبعه در آیه شریفه «ثلاثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم» عشره می‌گردد، چرا بعد از آن قرآن جمله «تلك عشرة کاملة» را ذکر فرمود.
پاسخ برای اینکه بفهماند کلمه «واو» در آیه شریفه (سبعة اذا رجعتم) به معنای جمع است نه اینکه به معنی او می‌باشد، چنانکه در آیه شریفه «فانکحوا ما طاب لکم من النّساء مثنی و ثلاث و رباع» «واو» به معنی «او» آمده است.
باتوجه به اینکه کلمه عشره بعنوان یك عدد کامل است و دلالتی بر کمتر یا زیادتر از این عدد ندارد چرا قرآن کریم بعد از کلمه عشره آن را توصیف به کلمه کامله نموده است؟ پاسخ اینکه ذکر کلمه کامله بعد از عشره بعنوان تأکید ذکر شده چنانکه در آیه شریفه «حولین کاملین» نیز اینچنین

است، یا اینکه معنای آیه شریفه «تلك عشرة كاملة» آن است که سه روز روزه در مکه و هفت روز در برگشت از مکه از نظر ثواب و پاداش کامل است گرچه به عنوان بدل برای قربانی واقع شده است.
در اینکه منظور از اتمام حج چیست در روایات وجوه مختلفی بیان شده است:
الف. تمامیت و کمال حج به دیدار امام علیه السلام است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «تمام الحجّ لقاء الامام».
ب. تمامیت حج و عمره به اجتناب از رفث و فسق و جدال است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

---
(1). المیزان/ ج 2/ ص 75؛ اطیب البیان/ ج 2/ ص 367؛ فی ظلال/ ج 1/ ص 194؛ نمونه/ ج 2/ ص 42
(2). اسئلة القرآن و اجوبتها/ ص 13؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 520
(3). اسئلة القرآن و اجوبتها/ ص 13؛ جامع البیان/ ج 5/ ص 146
(4). نورالثقلین/ ج 1/ ص 183

«فانّ تمام الحجّ والعمرة ان لا یرفث و لا یفسق و لا یجادل».
ج. تمامیت حج و عمره به اتیان مناسك حج و پرهیز از محرمات احرام است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ... یعنی «بتمامهما ادواءهما و اتقّاء ما یتقی المحرم فیهما».
در ذیل آیه شریفه روایاتی وجود دارد از جمله:
الف. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: منظور از «محصور» مریض است «المحصور المریض».
ب. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: اقل قربانی گوسفند است «فما استیسر من الهدی» یعنی «شاة». ج. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کفاره تراشیدن سر قبل از قربانی سه روز روزه و یا صدقه به شش مسکین که به هر مسکین دو مد طعام داده شود و یا قربانی کردن یك گوسفند است.
« ... و جعل الصیام ثلاثة ایام و الصّدقة علی ستة مساکین لکل مسکین مدین و النسك شاة».
د. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عمره همانند حج واجب است «العمرة واجبة علی الخلق بمنزلة الحج لأنّ اللّه عزوجل یقول «و اتمّوا الحجّ و العمرة للّه»».
ه. و نیز می‌فرماید: زمان انجام عمره تمتع ماه‌های حج می‌باشد «والعمرة فی اشهر الحج متعة».
و. شتر گاو و گوسفند نوع قربانی در حج است «فما استیسر من الهدی اما

جزور و اما

(1). نورالثقلين/ ج 1/ ص 181
(2). برهان/ ج 1/ ص 193
(3). جامع البيان/ ج 2/ ص 124؛ نورالثقلين/ ج 1/ ص 183
(4). جامع البيان/ ج 2/ ص 125؛ نور الثقلين/ ج 1/ ص 185
(5). جامع البيان/ ج 5/ ص 137؛ نورالثقلين/ ج 1/ ص 187
(6). كافى/ ج 4/ ص 265
(7). عياشى/ ج 1/ ص 87

بقرة و اما شاة».

ز. امام صادق عليه السلام مى‌فرمايد: وجوب سه روز روزه در روز ترويه و روز قبل و بعد از آن «عرفه» در حج بر كسى كه قادر به قربانى نيست «يصوم ثلاثة ايام فى الحج يوماً قبل التروية و يوم التروية و يوم عرفة».

نكته‌ها

1. تشريع حج تمتع

حج تمتع آن است كه پس از عمره از احرام خارج شده و در موقع مخصوص احرام حج بسته مى‌شود و اين عمل در يك سال انجام گيرد و آن وظيفه كسانى است كه فاصله آن‌ها تا مكه بيش از چهل و هشت ميل است (منظور از چهل و هشت ميل 16 فرسخ است كه 96 كيلومتر مى‌شود). آنان كه در كمتر از اين مسافت سكونت دارند و اهل مكه هستند، وظيفه آن‌ها حج افراد و قران است. حج تمتع در سال دهم هجرت در حجةالوداع تشريع گرديد.

سال دهم هجرت رسول خدا صلى الله عليه و آله به مردم اعلام فرمودند كه قصد حج دارند، مسلمين در ركاب آن حضرت براى عمل حج به مكه رفتند، آن حضرت از ذوالحليفه كه ميقات اهل مدينه است احرام حج بستند. شصت و چهار يا شصت و شش قربانى با خود سوق نمودند، پس از آنكه وارد مكه شد طواف، نماز طواف و استلام حجر الاسود كرد، آنگاه شروع به سعى بين صفا و مروه فرموده، بعد از حمد و ثناى خداوند فرمود: اين است جبرئيل. اشاره به پشت سرش به من امر مى‌كند كه دستور دهم هركه با خود قربانى

(1). عياشى/ ج 1/ ص 90
(2). نورالثقلين/ ج 1/ ص 190

نياورده (سوق هدى نكرده) از احرام خارج شود. اگر اين را از پيش

می‌دانستم مثل شما از احرام خارج می‌شدم ولی من با خودم قربانی آوردم و هرکه قربانی آورده روا نیست از احرام خارج شود مگر وقتی که قربانی به محل خود برسد. مردی از حاضران گفت: چطور می‌شود از میقات احرام حج ببندیم و در وسط از احرام خارج شده حتی با زنان آمیزش کنیم.

حضرت فرمود: بدان تو به این عمل هرگز ایمان نخواهی آورد. مردی به نام سراقه پسر مالك گفت: ای رسول خدا! دین ما به ما تعلیم کن، گویی که امروز به دنیا آمده‌ایم. این عمل که فرمودی آیا فقط برای امسال است یا در آینده نیز هست؟ فرمود: بلکه این حکم برای همیشه است تا روز قیامت. پس انگشتان خویش را به هم داخل کرد و فرمود: عمره تا روز قیامت به حج داخل شده. بدین طریق حج تمتع تشریع گشت. 2. وجوب عمره یا استحباب آن

شیخ طوسی قدس سره عقیده دارد عمره نیز واجب است، زیرا از قول امام علی علیه السلام نقل کرده است که فعل «و اتمّوا الحجّ والعمرة» به معنای «اقیموهما» می‌باشد. نقد: مرحوم طبرسی قدس سره گوید: به عقیده برخی «والعمرة واجبة کوجوب الحجّ» و به اعتقاد برخی دیگر «انّها مسنونة» و از قول اینان که به استحباب عمره عقیده دارند استدلال کرده است که عمره واجب نیست «لانّ اللّٰه تعالی امر باتمام الحجّ والعمرة و وجوب الاتمام لا یدلّ علی انّه واجب».

3. ابی السعود گوید: همانطور که در آیه 187 سوره بقره «ثمّ اتمّوا الصیام الی اللّیل» برای بیان روزه است که باید تا شب ادامه یابد و وجوب خود روزه از این آیه استنباط نمی‌شود، بلکه وجوب آن از آیه 31 سوره بقره فهمیده می‌شود. همانطور هم وجوب حج از

---

(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 520

(2). تبیان/ ج 2/ ص 154

آیه مورد بحث (و اتمّوا الحجّ) استنباط نمی‌شود، بلکه از آیه «للّٰه‌علی النّاس» می‌توان فهمید. 4. وجوب اتمام عمره

عمره ابتداءاً واجب نیست و لکن اگر انسان این عمل را شروع کرد اتمام و به پایان رساندن آن واجب است (و اتمّوا الحجّ و العمرة للّٰه).

5. احکام اسلام در مقام سختگیری بر مردم نیست. تمام نمودن حج و عمره بر کسی که از درون مریض یا از دشمن بیرون ترس دارد واجب نیست. «فان احصرتم فما استیسر من الهدی».

6. بیماری سبب تخفیف در احکام

بیماری سبب تخفیف در احکام است نه تعطیل آن، لذا در حج افراد معذور

باید با روزه یا صدقه یا قربانی وظایف خود را جبران کنند. «فمن کان منکم مریضاً».
7. حکمت استراحت در حج تمتع
تعبیر از شخص دور به اینکه اهل او در مسجدالحرام حاضر نباشد از لطیف‌ترین تعبیرات است، چون اشاره به حکمت این حکم که عبارت از تسهیل و تخفیف نیز می‌کند و آن این است که شخص مسافری که از راه دور برای حج می‌آید، رنج و سختی‌های فراوانی را متحمل می‌شود، احتیاج زیادی به آرامش و استراحت دارد و انسان طبعاً در کنار خانواده خود به استراحت می‌پردازد و چون چنین شخصی از خانواده‌اش دور است، لذا خداوند برای رعایت سهولت تکلیف اجازه فرموده که بعد از عمره احرام را شکسته و تمتع

---

(1). میقات/ ج 28/ ص 17
(2). فی ظلال/ ج 1/ ص 194
(3). تفسیر نور/ ج 1/ ص 311
(4). تفسیر نور/ ج 1/ ص 311

ببرد و بعد حج را در خود مکه شروع نموده و دیگر به میقات بر نگردد. 8. انکار تمتع در حج
جهت اینکه آیه شریفه با تهدید ختم شده آن است که از افراد مورد خطاب انتظار انکار این حکم می‌رفت چنانکه برخی تمتع میان عمره و حج را انکار کردند. انکار این حکم (حج تمتع) با توجه به جریان حج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روشن می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در مراسم حج بعد از اتمام سعی صفا و مروه فرمودند: شما از حال احرام خارج شوید و عمل خود را عمره قرار دهید، من هم اگر قربانی با خود نیاورده بودم، مانند شما از احرام خارج می‌شدم و لکن خداوند می‌فرماید: «و لا تحلقوا رؤوسکم حتی یبلغ الهدی محلّه»؛ یعنی سر نتراشید تا قربانی به جایگاه خود برسد ... مردی به پا خاست و عرض کرد ای رسول خدا! برای حج بیرون شویم در حالی که از سرهایمان آب غسل می‌چکد؟ پیامبر به او فرمود: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد «انّك لن تؤمن بهذا ابداً» و لذا همین شخص وقتی به حکومت رسید گفت: دو متعه در زمان پیامبر حلال بود و من حرام می‌کنم و هرکس انجام دهد او را عقوبت می‌کنم.
سخنی که در اینجا مطرح است این است که این شخص در برابر نص اجتهاد کرده است و در برابر حکم صریح خداوند و پیامبر رأی خود را اظهار کرده است و او چنین حقی را ندارد که در برابر حکم الهی و پیامبر چنین حرفی را بزند و اینکه مرحوم علامه در کتاب «تجرید» می‌فرماید این فرد

چون بدعت گذاری کرده لایق مقام خلافت نیست، ناظر به همین جریان است.

---

(1). المیزان/ ج 2/ ص 78

(2). المیزان/ ج 2/ ص 78

(3). محاضرات

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 70

«الحجّ اشهر معلومات فمن فرض فيهنّ الحجّ فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فى الحجّ و ما تفعلوا من خير يعلمه و تزودّوا فانّ خير الزّاد التّقوى و اتقون يا اولى الالباب».

ترجمه

حج، در ماه‌هاى معينى است. و كسانى كه (با بستن احرام، و شروع به مناسك حج،) حج را بر خود فرض كرده‌اند، (بايد بدانند كه) در حج، آميزش جنسى با زنان، و گناه و جدال نيست. و آنچه از كارهاى نيك انجام دهيد، خدا آن را مى‌داند. و زاد و توشه تهيه كنيد، كه بهترين زاد و توشه، پرهيزكارى است. و از من بپرهيزيد اى خردمندان!

تفسير

قرآن كريم در اين آيه مى‌فرمايد زمان حج ماه‌هاى معينى است كه تغييرپذير نيست و مقدم و مؤخر نمى‌شود «الحجّ اشهر معلومات».

بعد مى‌فرمايد: هركسى كه به واسطه احرام و اشتغال به اعمال حج، حج بر خويش واجب كند در اين صورت بايد از تمتعات جنسى و انجام گناه بركنار بوده و گفتگوهاى بى فايده را ترك كند «فمن فرض فيهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال».

«رفث» به حسب لغت تصريح به مطالبى است كه نوعاً به واسطه قبيح بودن آن بطور

---

(1). بقره/ 197

كنايه اداء مى‌شود و «فسوق» يعنى بيرون رفتن از حد طاعت و «جدال» يعنى ستيزه كردن، ولى در روايت رفث به جماع و فسوق به دروغ و جدال به گفتن (سوگند به خدا) و (نه به خدا سوگند) تفسير شده است.

امام صادق عليه السلام مى‌فرمايد: « ... و «الرفث»، الجماع و «الفسوق» الكذب و السباب و «الجدال» قول الرجل لا واللّه و بلى واللّه».

قال ابو عبداللّه عليه السلام: «اذا احرمت فعليك بتقوى اللّه و ذكر اللّه كثيراً و قلّة الكلام الّا بخير فإنّه من تمام الحجّ و العمرة ان يحفظ المرء لسانه الّا من خير كما قال اللّه عزوجلّ فإنّ اللّه يقول «فمن فرض فيهنّ الحجّ فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فى الحجّ» و الرفث الجماع و الفسوق الكذب و السباب و الجدال قول الرجل لا واللّه و بلى واللّه ... ».

«فلا رفث و لا فسوق و لا جدال» گرچه بصورت نفى ذكر شده، اما مقصود از آن نهى است و به تعبير ديگر جمله خبريه در مقام انشاء است و منظور

آن است که این اعمال سه گانه در حج نباید واقع شود.
بعد می‌فرماید آنچه را شما از عمل خیر و نیکی انجام می‌دهید خداوند می‌داند بعد از آن دستور به زاد و توشه داده شده می‌فرماید زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه تقوی و پرهیزکاری است «و ما تفعلوا من خیر یعلمه اللّٰه و تزوّدوا فإنّ خیر الزاد التقوی». در معنای این جمله «و تزوّدوا» دو قول است:
1. گروهی بوده‌اند که خود را اهل توکل می‌دانستند و زاد و توشه‌ای در سفر برنمی‌داشتند،

---

(1). راهنما/ ج 2/ ص 19
(2). تفسیر برهان/ ج 1/ ص 199
(3). روح البیان 1/ 314

خداوند به آن‌ها خطاب می‌کند که زاد و توشه در سفر بردارید و سربار مردم نباشید، ولی بدانید بهترین توشه تقوی است.
2. از اعمال شایسته زاد و توشه تهیه کنید که بهترین توشه تقوی است.
و در پایان می‌فرماید ای صاحبان عقل و بصیرت در آنچه امر و نهی نموده‌ام تقوی داشته باشید. نکته‌ها
1. ماه‌های حج
ماه‌های حج شوال، ذی القعده و ذی الحجه است و در غیر از آن حج صحیح نیست «الحجّ اشهر معلومات». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ««الحجّ اشهر معلومات» شوال و ذوالقعدة و ذوالحجة لیس لأحد ان یحجّ فی ما سواهنّ».
2. امتیاز زاد و توشه معنوی
برای انسان دوگونه سفر وجود دارد: الف: سفر در دنیا، ب: سفر از دنیا.
برای سفر در دنیا نیاز به زاد و توشه مادی است، برای سفر از دنیا نیز نیاز به زادوتوشه است که آن عبارت است از معرفت و محبت به خداوند متعال و اشتغال به طاعت و اجتناب از معصیت او و این زادوتوشه معنوی در سفر از دنیا بهتر است از زادوتوشه سفر در دنیا بخاطر اینکه زادوتوشه مادی انسان را از عذاب موقت نجات می‌دهد، اما زادوتوشه معنوی انسان را از عذاب و رنج دائم و همیشگی می‌رهاند. زاد و توشه مادی، لذت آن همراه با درد و رنج و بیماری است به خلاف زاد و توشه معنوی که لذت آن خالص از ضرر و زیان است.

---

(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 523؛ المیزان/ ج 2/ ص 79
(2). راهنما/ ج 2/ ص 19

(3). روح البيان/ ج 1/ ص 315؛ تفسير كبير/ ج 5/ ص 182

3. مصاديق جدال
سه قسم صادق پی در پی و يك قسم دروغ از مصاديق جدال در حج است «و لا جدال فی الحجّ» امام باقر عليه السلام و امام صادق عليه السلام می‌فرمايند: «اذا احلف ثلاث ايمان متتابعات صادقاً فقد جادل ... و اذ احلف بيمين واحد كاذباً فقد جادل».
4. ضمانت پاداش نيكوكاران از سوی خداوند «ما تفعلوا من خير يعلمه اللَّه» جمله «يعلمه اللَّه» علاوه بر بيان احاطه علمی خداوند به كارهای نيك بندگان كنايه از ضمانت پاداش در قبال نيكوكاری آنان است. 5. حج ميدان انجام اعمال خير و كسب توشه برای آخرت است «و ما تفعلوا من خير يعلمه اللَّه و تزودّوا».
6. جمع ميان روايات
در روايات زيادی «اشهر معلومات» به ماه شوال و ذی القعده و ذی الحجّه و در بعضی از آن‌ها به شوال و ذی القعده و در دهه اول ذی الحجه تفسير شده و در جمع بين اين دو دسته از روايات گوييم چون دسته دوم نص در دهه اول ذی الحجه و دسته اول ظاهر در مطلق ذی الحجه است و نص مقدم بر ظاهر می‌باشد لذا بايد دسته دوم را مقدم نمود چنانچه فتاوای علمای شيعه بر آن است. 7. منظور از «اشهر حج» ماه شوال و ذی القعده و ذی الحجه است و اينكه بعضی از ماه ذی الحجه بعنوان ماه ذی الحجه شمرده شده از قبيل اين كلام است كه گفته می‌شود من روز جمعه بسوی تو می‌آيم با اينكه آمدن در بعض روز است نه در كل روز. در عين حال

---

(1). راهنما/ ج 2/ ص 20
(2). راهنما/ ج 2/ ص 18
(3). راهنما/ ج 2/ ص 18
(4). اطيب البيان/ ج 2/ ص 269؛ جامع البيان/ ج 2/ ص 151؛ فی ظلال/ ج 1/ ص 196

آمدن را به مجموع زمان نسبت می‌دهند. 8. سرّ تعيين ماه‌های حج
حج در جاهليت رواج و برای مشركان حجاز سودهايی داشت ولی آنان همانطور كه در اركان و افعال حج بدعت‌هايی روا می‌داشتند، در وقت و زمان حج بدعت می‌گذاشتند و هر سالی كه به سبب تجارت يا جنگ‌های قبيله‌ای نمی‌توانستند حج را در موسم آن انجام بدهند، ماه‌های حج را تغيير می‌دادند و همانند تأخير اندازی در ماه‌های حرام، ماه‌های حج را نيز تقديم

و تأخیر روا می‌داشتند. خداوند پس از بیان ماه‌های دوازده‌گانه قمری و ماه‌های حج، تغییر ماه‌های حرام را موجب زیادت در کفر دانست. «انّما النسیىء زیادة فی الکفر ... ».
9. سرّ تعبیر به اسم ظاهر
کلمه «حج» در آیه شریفه سه مرتبه تکرار شده و آوردن اسم ظاهر بجای ضمیر بخاطر رعایت اختصار در کلام است و مقصود از حج اول زمان حج است و منظور از حج دوم نفس عمل و مناسك حج است و منظور از حج سوم زمان و مکان حج است. 10. ترك تمام انواع فسق
مقصود از ترك فسوق در آیه شریفه لا فسوق جمیع انواع فسق است. بخاطر اینکه لفظ شامل جمیع انواع آن می‌شود و امتثال نهی در صورتی تحقق می‌پذیرد که همه انواع فسق ترك گردد.

---

(1). تبیان/ ج 1/ ص 163؛ المیزان/ ج 2/ ص 78؛ تفسیر کبیر/ ج 5/ ص 175
(2). توبه/ 37؛ مجمع البیان/ ج 1/ ص 523
(3). روائع البیان/ ج 1/ ص 245؛ المیزان/ ج 2/ ص 79
(4). تفسیر کبیر/ ج 5/ ص 165

11. حرمت مؤکد بعضی از اعمال در حج
ممکن است کسی بگوید حرمت دروغ فحش و جدال با مردم ویژه ایام حج و زمان محرم شدن نیست بلکه همیشه حرام است، پاسخ اینکه آری این سه عمل همیشه و بطور مطلق حرام است و لکن در حج حرمت بیشتری دارد، از اینرو کلمه «فی الحجّ» را در آیه شریفه تکرار کرده است.
12. مقهور کردن قوای سه گانه
انسان دارای چهار قوه و نیرو است: قوه شهویه، قوه غضبیه، قوه وهمیّه و قوه عقلیه.
و مقصود از این جملات «فلا رفث و لا فسوق و لا جدال» مقهور کردن سه قوه و سه نیرو بواسطه قوه عقلانی است زیرا که جمله «فلارفث» اشاره به مقهور کردن قوه شهویه دارد و جمله «ولافسوق» اشاره به مقهور کردن قوه غضبیه دارد و جمله «و لا جدال» اشاره به مقهور کردن قوه وهمیه دارد. 13. پنهان نبودن اعمال از خداوند
«و ما تفعلوا من خیر یعلمه اللّٰه» برای تذکر این است که اعمال انسان از خداوند متعال غایب و پنهان نیست، و این روش «تربیتی» قرآن کریم است که در تبیین معارف و شرح داستان‌ها و بیان احکام اسلام آن را به پند و موعظه همراه می‌کند تا اینکه علم و عمل از یکدیگر جدا نشوند چراکه علم بدون عمل هیچ قیمت و ارزشی نخواهد داشت. از همین جهت دعوت خود

را با جمله «واتقون يا اولى الالباب» خاتمه مى‌دهد و طرز سخن تغيير پيدا كرده و خداوند بطور متكلم وحده به خردمندان خطاب مى‌كند كه از من بپرهيزيد.

---

(1). روح البيان/ ج 1/ ص 315؛ تفسير كبير/ ج 5/ ص 177
(2). الميزان/ ج 2/ ص 79

14. تشويق به كار خير

پس از اينكه خدا انسان‌ها را از كارهاى ناشايست برحذر داشته، بلافاصله به كارهاى خوب تشويق كرده است، با توجه به اينكه نگفته است «و ما تفعلوا من شى‌ء» كه شامل شر هم بشود، بلكه كلمه خير آورده آن هم به شكل نكره تا به قول زمخشرى افاده عموم كند و يك نوع تحريك و تشويق به كار خير باشد و جالب‌تر اينكه دنباله آيه هم از تقوا سخن گفته است و بهترين زاد و توشه را تقوا دانسته است و چنين استنباط مى‌شود كه علاوه بر انجام مراسم حج بايد از زاد و توشه معنوى غفلت نكنيد.

«لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلًا من ربّکم فاذا افضتم من عرفات فاذکروا اللَّه عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم و ان کنتم من قبله لمن الضّالّین* ثمّ افیضوا من حیث افاض النّاس واستغفروا اللَّه انّ اللَّه غفور رحیم».
ترجمه
گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پی ریزی یك اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از «عرفات» کوچ کردید، خدا را نزد «مشعر الحرام» یاد کنید. او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود؛ و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید. «198» سپس از همان جا که

---

(1). کشاف 1/ 244؛ میقات 28/ 23
(2). بقره/ 198- 199

مردم کوچ می‌کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید؛ و از خداوند، آمرزش بطلبید، که خدا آمرزنده‌ی مهربان است. «199»
تفسیر
در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج معامله و تجارت را گناه می‌دانستند، خداوند در این آیه این کار را نادرست می‌شمرد و به آنان گوید هیچ مانعی نیست که در ایام حج از تجارت که فضل الهی است بهره‌مند شوید «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلًا من ربّکم»، بعد می‌فرماید پس از انجام وظایفی که در عرفات باید انجام داد می‌بایست به سوی مشعرالحرام کوچ کنید و در آنجا به ذکر و یاد خدا مشغول باشید «فاذا افضتم من عرفات فاذکروا اللَّه عند المشعر الحرام».
وقوف به عرفات یکی از ارکان بزرگ حج است و واجب است بر حاجی که از اول زوال روز عرفه تا غروب در صحرای عرفات وقوف کند. بعد می‌فرماید به شکرانه نعمت هدایت، خداوند را یاد کنید، یادی که با هدایتی که خداوند نموده تناسب داشته باشد «و اذکروا کما هدیکم».
در پایان می‌فرماید: تحقیقاً شما قبل از بعثت پیامبر از گمراهان بودید «و ان کنتم من قبله لمن الضّالین».
از آیه‌ی شریفه‌ی «ثمّ افیضوا من حیث افاض النّاس»، از دو جهت بین مفسران اختلاف شده، یکی از این جهت که افاضه در این آیه همان افاضه از عرفات به مشعر است و یا افاضه از مشعر به منا و بعد از افاضه از

عرفات به مشعر است، دیگر اینکه مراد از

---

(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 527؛ برهان/ ج 1/ ص 201

ناس چه کسانی هستند، زیرا آنان مسلماً غیر از مخاطبین به خطاب «افیضوا» می‌باشند و مشهور بین مفسران آن است که قریش به واسطه بزرگ دانستن خود از حرم به عرفات نمی‌رفتند و می‌گفتند ما اهل حرمیم و از آن بیرون نمی‌رویم، اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشی قائل نخواهد شد. روی همین جهت وقوف به عرفات را که از محیط حرم بیرون است ترك کردند با اینکه می‌دانستند جزء وظایف حج و آیین ابراهیم است. لذا قرآن کریم دستور می‌دهد باید مسلمانان همه در یك جا وقوف کنند (در عرفات) و از آنجا همگی بسوی مشعر بیایند و از آنجا همه بسوی منا کوچ نمایند و این امتیاز غلط را از بین ببرند «ثمّ افیضوا من حیث افاض النّاس».

در پایان می‌فرماید که از خداوند طلب آمرزش کنید و از آن افکار و خیالات جاهلی دست بردارید که حج درس مساوات و برابری است و یادآور می‌شود که خداوند غفور و رحیم است «و استغفروا اللّٰه انّ اللّٰه غفور رحیم».

نکته‌ها

1. جواز خرید و فروش در ایام حج

جواز خرید و فروش در ایام حج بعد از خروج از احرام و اتمام مناسك «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلًا من ربّکم». امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند «لیس علیکم ... » فرمود: «الرّزق اذا احلّ الرّجل من احرامه و قضی نسکه فلیشتر و لیبع فی الموسم».

---

(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 527؛ تفسیر کبیر/ ج 5/ ص 195

(2). راهنما/ ج 2/ ص 23؛ عیاشی/ ج 1/ ص 96؛ برهان/ ج 1/ ص 201

2. قداست مشعر الحرام

«فاذکروا اللّٰه عند المشعرالحرام» توصیف «مشعر» به «الحرام» دلالت بر قداست و احترام خاص آن سرزمین می‌کند. 3. استغفار از گناه

فرمان الهی به امتیاز طلبان قریش در حج مبنی بر استغفار از گناه امتیازطلبی «ثم افیضوا من حیث افاض النّاس و استغفروا اللّٰه» پس از رد امتیازطلبی «من حیث افاض النّاس» امر به استغفار می‌تواند اشاره باشد به اینکه این عمل گناه و استغفار از آن لازم است. 4. وعده رحمت

وعده الهی به آمرزش و رحمت استغفار کنندگان «و استغفروا اللّٰه انّ اللّٰه غفور رحیم» گرچه آیه مزبور درباره کوچ از مشعر و عرفات است ولی

تحلیل «انّ اللّه غفور رحیم» عام است، بنابراین وعده رحمت و آمرزش به مطلق استغفارکنندگان است.
امام حسین علیه السلام فرمود: « ... فنحن النّاس و لذلك قال اللَّه تعالی ذكره فی كتابه «ثمّ افیضوا من حیث افاض النّاس»».
5. اهمیت كسب و كار
این آیه شریفه «و لیس علیكم جناح ان تبتغوا فضلًا من ربّكم» نظیر آیه شریفه 10 سوره جمعه است كه می‌فرماید: «فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل اللَّه ... » كه خداوند متعال بیع را به ابتغاء از فضل اللَّه تبدیل نمود. یعنی

---

(1). راهنما/ ج 2/ ص 22
(2). راهنما/ ج 2/ ص 25
(3). راهنما/ ج 2/ ص 25
(4). راهنما/ ج 2/ ص 26؛ كافی/ ج 8/ ص 244؛ برهان/ ج 1/ ص 201

بیع و دادوستد فضل الهی است. از همین جهت روایات نیز ابتغاء من فضل اللَّه را به بیع تفسیر نمودند و از این آیه استفاده می‌شود كه بیع و مبادله در اثناء حج مباح است علاوه تعبیر از كسب و كار به فضل الهی نشانه ارزش و اهمیت كسب و كار است. 6. تهیه زاد و توشه معنوی
در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زاد و توشه معنوی است كه باید از آن غفلت نكنید. در آنجا تاریخ مجسم اسلام و صحنه‌های زنده فداكاری‌های ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید و جلوه‌های خاصی از پروردگار دیده می‌شود كه در هیچ جای دیگر نیست و آن‌ها كه روحی بیدار و اندیشه‌ای زنده دارند می‌توانند توشه معنوی برای یك عمر از این سفر بی نظیر روحانی فراهم سازند. 7. حركت دسته جمعی از عرفات
افاضه از فیض و فیضان بمعنای سرریز شدن است (افاض اناءه) یعنی ظرفش را چنان پر كرد كه سرریز شد. افاضه از عرفات به معنای حركت و خروج دسته جمعی از صحرای عرفات است، گویا قرآن كریم كوچ همگانی مردم را از عرفات كه بطرف مشعر حركت می‌كنند، به آبی تشبیه كرده است كه از فرط زیادی سرریز و سرازیر شده است. 8. نجات از گمراهی‌ها
خداوند بشر را از گمراهی‌های مختلفی نجات داده، گمراهی در تفكر، چنان كه گروهی را از بت‌پرستی به خداپرستی هدایت كرد و گروهی را در مسائل اخلاقی هدایت نمود، چنانكه افرادی به عرفات نمی‌رفتند و خود را برتر از دیگران می‌دانستند، خداوند به

---

(1). الميزان/ ج 2/ ص 79؛ راهنما/ ج 2/ ص 3
(2). تفسير نمونه/ ج 2/ ص 30
(3). مفردات راغب/ ص 648

آن‌ها خطاب كرد: (افيضوا من حيث افاض النّاس) و اصولًا يكى از فوايد حج لغو هرگونه امتياز و برترى جويى است و به همين جهت انسانها بايد به هنگام احرام لباس دوخته را از بدن بيرون كنند تا هيچ گونه امتيازى ميان آنان نباشد. 9. شكرگزارى در قبال نعمت حق

(كاف) كما در «واذكروه كما هداكم» مفيد تعليل است نه تشبيه و تنظير، زيرا ياد حق به اندازه يا مثل هدايت خداوند مقدور و ميسور كسى نيست، از اين رو اين جمله نظير آيه شريفه «و لتكبّروا اللّٰه على ما هديكم» است كه مى‌رساند در برابر هدايت حق شما نيز تكبير بگوييد و شكرگزارى كنيد.

10. شكرگزارى در قبال نعمت حق

استغفار و ذكر خدا بهترين اعمال عرفات و مشعر است، گرچه در اين سرزمين‌ها اصل توقف شرط است و هيچ عمل ديگرى واجب نيست، اما قرآن ما را دعوت به ذكر خدا و ياد سوابق پرخطا و اشتباه خود و طلب آمرزش درباره گذشته خويش مى‌كند. مگر مى‌توان در سرزمينى كه اولياء خدا اشك ريخته‌اند بى تفاوت نشست آرى بايد از بلند پروازى‌ها، از ترك اوامر الهى و از هر گناه ديگرى استغفار كرد. 11. اقسام فضل الهى

فضل الهى بر چند قسم است و اقسام آن بخاطر حالات انسان است يك قسم مربوط به امور معيشت و زندگانى انسان است كه به آن دستور مى‌دهد «وابتغوا من فضل اللّٰه».

---

(1). فى ظلال/ ج 199/ ص 200
(2). بقره/ 185
(3). تفسير نمونه/ ج 1/ ص 406؛ راهنما/ ج 5/ ص 22؛ نور/ ج 1/ ص 316

يك قسم مربوط به امور معنوى و روحى انسان است كه در پرتو فضل الهى انسان موفق به تزكيه قلب مى‌گردد؛ «ولولا فضل اللّٰه عليكم و رحمته ما زكى منكم من احد ابداً».

يك قسم مربوط به پاداش و لطف خاص خداوند در قيامت است؛ «و بشر المؤمنين بانّ لهم من اللّٰه فضلًا كبيراً ذلك فضل اللّٰه يوتيه من يشاء واللّٰه ذوالفضل العظيم».

12. فعاليتهاى اقتصادى در موسم حج

در زمان جاهليت هنگام انجام مراسم حج معامله و تجارت را حرام و گناه

می‌دانستند با ظهور اسلام مسلمانان در ایام حج منتظر بودند بدانند آیا احکام جاهلی امضا می‌شود یا خیر. آیه شریفه حکم جاهلی یعنی گناه بودن معامله در آن ایام را نادرست می‌داند و اعلام می‌کند که در مراسم حج هیچگونه مانعی از معامله و تجارت نیست. بلکه به طوری که در منابع اسلامی درباره فلسفه حج وارد شده علاوه بر فلسفه اخلاقی و سیاسی و فرهنگی اشاره به فلسفه اقتصادی هم شده است.

و آن این‌که مسلمانان در کنگره عظیم حج می‌توانند دور هم بنشینند و با همفکری و همگامی پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجاری آنچنان اقتصاد نیرومندی بوجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی نیاز گردند.

هشام بن حکم می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ما العلة التی لا جلها کلف اللّه

---

(1). روح البیان/ ج 1/ ص 318

(2). مجمع البیان/ ج 2/ ص 527؛ فی ظلال/ ج 1/ ص 197

العباد الحج و الطواف بالبیت؟ فقال ... «فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب لتعارفوا و لینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد و لینتفع بذلك المکاری و الجمال ... ولو کان کل قوم انما یتکلون علی بلادهم و ما فیها هلکوا و خربت البلاد و سقط الجلب و الارباح».

13. انسان بدون هدایت الهی در گمراهی است «و ان کنتم من قبله لمن الضّالین».

«فاذا قضیتم مناسککم فاذکروااللّٰه کذکرکم اباءکم اوا شد ذکراً فمن الناس من یقول ربنا اتنا فی الدنیا و ما له فی الآخرة من خلاق* و منهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النّار* اولئك لهم نصیب ممّا کسبوا واللّٰه سریع الحساب* و اذکروااللّٰه فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه لمن اتقّی و اتقوااللّٰه و اعلموا انّکم الیه تحشرون».

ترجمه

و هنگامی که مناسك (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر. (در این مراسم، مردم دو گروهند:) بعضی از مردم می‌گویند: «خداوندا! به ما در دنیا، «نیکی» عطا کن.» ولی در

---

(1). کتاب ابواب وجوب الحج؛ تفسیر نمونه/ ج 2/ ص 31

(2). راهنما/ ج 2/ ص 23

(3). بقره/ 200- 203

آخرت بهره‌ای ندارند. «200» و بعضی می‌گویند: «پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب آتش نگاه دار.» «201» آن‌ها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره‌ای دارند؛ و خداوند سریع الحساب است. «202» و خدا را در روزهای معیّنی یاد کنید؛ (روزهای 11 و 12 و 13 ماه ذی حجه). و هر کس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست؛ و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند. و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد. «203»

تفسیر

«مناسك» جمع منسك اسم مکان به معنی محل نسك است که عرفات، مشعر، منا و مکه می‌باشد و یا مصدر میمی و به معنی فعل عبادت می‌باشد و اصل نسك به معنی عبادت است، اگر به معنی اول باشد مضمون آیه این است هنگامی که از امکنه عبادت فارغ شدید پس به ذکر خدا بپردازید و اگر به معنی مصدر باشد، جمع آوردنش برای بیان همه افعال و اذکار حج است و معنایش این است که زمانی که افعال و اعمال حج را انجام دادید، پس به ذکر خدا بپردازید.

درباره ذکر «فاذکروا اللّٰه» دو قول نقل شده است:

1. مقصود تکبیرات، مخصوصه ایام منا است زیرا اذکاری که در این ایام مستحب است همین تکبیرات است.
2. مقصود سایر ادعیه مستحبه است که اگر در این مواطن خوانده شود فضیلت بیشتری دارد.
جمله‌ی «فاذکروا اللّٰه کذکرکم اباءکم» دعوت مردم به ذکر و یاد الهی است به

اینکه کسی که مناسك حج را بجا می‌آورد خداوند را یاد کند همانطوری که آباء خود را یاد می‌کند بلکه شدیدتر یاد نماید بخاطر اینکه نعمت الهی در حق انسان که عبارت است از نعمت هدایت چنانکه فرموده «واذکروه کما هدیکم» بزرگ‌تر از حق آباء و اجداد است و گفته شده که عرب در جاهلیت زمانی که از حج فراغت پیدا می‌کردند در منا توقف می‌کردند و به پدران خود با نظم و نثر افتخار می‌کردند، لذا خداوند آن‌ها را از این کار برحذر داشت و فرمود به یاد خدا باشید بلکه به یاد خدا از یاد پدرانتان شدیدتر باشید.
قرآن کریم در آیه‌ی «فمن النّاس ... » اشاره به دو گروه از مردم می‌کند و هدف و خواسته‌های آن‌ها را در این اماکن مقدسه بیان می‌نماید. یك دسته کسانی هستند که جز به منافع مادی نمی‌اندیشند و فقط می‌گویند خدایا نعمت‌های دنیوی را به ما عطا کن و چیزی از نعمت‌های آخرت را آرزو نمی‌کنند که برای اینان از آخرت نصیب و بهره‌ای نیست «فمن النّاس من یقول ربّنا اتنا فی الدّنیا و ما له فی الآخرة من خلاق».
اما دسته‌ای دیگر کسانی هستند که افکارشان مربوط به زندگی مادی نیست بلکه هم زندگی دنیا را به عنوان مقدمه تکامل معنوی می‌خواند هم سعادت آخرت را می‌طلبند و نیز می‌خواهند از عذاب دردناك آن جهان محفوظ بمانند «و منهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النّار».
در آیه بعد می‌فرماید: این‌ها که در مسیر دنیا نیستند و توجه خود را تنها به دنیا منحصر نکرده‌اند بلکه به سعادت دنیا و آخرت می‌اندیشند و برای آن کار می‌کنند. در آخرت از آنچه که در دنیا فراهم کرده و کسب نموده‌اند برخوردار می‌شوند «اولئك لهم نصیب ممّا کسبوا». در پایان می‌فرماید خداوند سریع الحساب است «و اللّٰه سریع الحساب».

---
(1). تفسیر کبیر/ ج 5/ ص 205

مقصود از سریع الحساب بودن خداوند چیست؟ مفسران وجوهی را ذکر کرده‌اند ازجمله:

الف: خداوند فوراً پاداش اعمال بندگان را می‌دهد و زمان پاداش آن‌ها نزديك است و اين آيه از نظر معنى مانند آيه 77 سوره نحل است «و ما امر السّاعة الا كلمح البصر» و در روايتى وارد شده «انّ اللّه تعالى يحاسب الخلائق كلّهم فى مقدار لمح البصر».

ب: مقصود اين است كه خداوند حساب همه مردم را در مدت كوتاهى بررسى مى‌كند بدون اينكه حساب يكى از آنان مزاحم حساب ديگرى گردد، زيرا كه خداوند «لا يشغله شأن عن شأن» است.

محاسبه اعمال انسان‌ها يك مرتبه صورت مى‌پذيرد؛ قال على عليه السلام: «يحاسب الخلق دفعة كما يرزقهم دفعة».

آيه‌ى شريفه‌ى «و اذكروا اللّه فى ايّام معدودات» برنامه ذكر پروردگار را به دنبال مراسم حج چنين تعيين مى‌كند كه بجاى تفاخرهاى موهوم زمان جاهليت، خدا را در چند روز ياد كنند كه حداقل آن دو روز و حداكثر آن سه روز است، منظور از «ايام معدودات» روزهاى 11 و 12 و 13 ذى الحجه است كه در لسان روايات به نام ايام تشريق خوانده شده است.

اين اذكار در روايات و فتاوى علماى شيعه تكبيرات است: «اللّه اكبر اللّه اكبر لا اله الّا اللّه و اللّه اكبر اللّه اكبر و للّه‌الحمد اللّه اكبر على ما هدانا و الحمد للّه‌على ما اولينا اللّه اكبر على ما رزقنا بهيمة الانعام»، كه پس از 15 نماز در اين سه روز خوانده مى‌شود كه ابتداى آن نماز ظهر روز عيد قربان و انتهاى آن نماز صبح روز سيزدهم

---

(1). مجمع البيان/ ج 2/ ص 530

(2). مجمع البيان/ ج 2/ ص 531

است براى كسانى كه در منا باشند و در ساير بلاد پس از 10 نماز است كه اول آن نماز ظهر روز عيد و آخر آن نماز صبح روز دوازدهم است. فقها به استحباب اين تكبيرات فتوا داده‌اند.

«فمن تعجل فى يومين» اين آيات متضمن رخصت و جواز حركت در روز دوم از ايام تشريق است اگرچه افضل ماندن تا روز سوم است و لكن اگر بخواهد قبل از روز سوم حركت نمايد بايد حتماً بعد از زوال و قبل از غروب باشد كه اگر غروب شد بايد شب را نيز بماند و روز سيزدهم حركت كند.

در معناى «فلا اثم عليه» دو قول بيان شده است:

1. چون به سبب حج گناهان شخص آمرزيده شده بنابراين بر او گناهى نيست.

2. در تعجيل و تأخير (كوچ كردن) گناهى بر او نيست چون ممكن است بعضى توهم كنند كه تعجيل در حركت گناه است. آيه شريفه براى ردّ اين

توهّم می‌فرماید: «فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه» کسی هم که عجله کند گناهی بر او نیست.
«لمن اتّقی» یعنی این حکم برای کسی است که بپرهیزد و مراد از تقوا چنانچه در روایات آمده پرهیز از محرمات احرام است مانند صید و نساء و سایر محرماتی که باقی مانده است. در پایان امر به تقوای عمومی می‌کند و می‌فرماید بدانید که همه شما بسوی خداوند محشور می‌شوید.
نکته‌ها
1. پرهیز از افتخار به پدران
امام باقر علیه السلام می‌فرماید: عرب در جاهلیت زمانی که از حج فراغت پیدا می‌کردند،

در منا توقف می‌کردند و به پدران خود با نظم و نثر افتخار می‌کردند، لذا خداوند آن‌ها را از این کار بر حذر داشت و فرمود: به یاد خدا باشید بلکه به یاد خدا از یاد پدرانتان شدیدتر باشید «و یعدّون مفاخر ابائهم ... فأمرهم اللّٰه سبحانه ان یذکروه مکان ذکرهم ابائهم فی هذا الموضع».
2. همانطوری که انسان در مراسم حج به هنگام احرام باید از پوشیدن لباس پرهیز کند، همچنین از هرگونه انتساب به پدران که باعث فخر و مباهات می‌شود باید اجتناب کند. 3. توصیف یاد خدا به شدت و کثرت
یاد کردن امری است که از لحاظ کیفیت متصف به شدت می‌شود «فاذکروا اللّٰه کذکرکم اباءکم او اشدّ ذکراً» و چنانکه از لحاظ کمیت متصف به کثرت می‌گردد، قرآن کریم می‌فرماید: «واذکروا اللّٰه ذکراً کثیراً» و «و الذّاکرین اللّٰه کثیراً».
علت آن این است که ذکر منحصر به لفظ نیست تا قابل شدت و ضعف نباشد بلکه امری است مربوط به قلب و لفظ از آن حکایت می‌کند. بنابراین در برخی از موارد ذکر متصف به کثرت می‌شود، آنجا که حالات مختلف را شامل شود چنانکه در آیه 191 سوره آل عمران می‌فرماید: «الّذین یذکرون اللّٰه قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم» و گاهی متصف به شدت می‌شود چون مورد آیه شریفه یعنی بعد از اعمال حج از مواردی است که غفلت و نسیان برای انسان عارض می‌شود، لذا وصف آن به شدت مناسب‌تر است. 4. سرگرم نشدن به مسائل مادی
پر کردن ایام فراغت یکی از وظایف مربی است برای اینکه انسان بعد از انجام

---
(1). نورالثقلین/ ج 3/ ص 198
(2). فی ظلال/ ج 1/ ص 201
(3). احزاب/ 41

(4). احزاب/ 35
(5). الميزان/ ج 2/ ص 80

مراسم اعمال حج سرگرم مسائل مادى و انحراف نشود كه‌اى بسا برخى از آن‌ها آثار تمام اعمال حج را نيز نابود مى‌كند، خداوند در اين آيه براى پايان مراسم نيز دستور سازنده‌اى داده است كه ايام فراغت نيز پر مى‌شود و آن ذكر و ياد خداوند است. 5. ياد خداوند در حج
در اين آيات سابق خداوند اولاً مناسك حج را بيان كرد، بعد از آن امر به ذكر الهى در مشعرالحرام نمود، بعد از آن فرمود: «فاذكروا اللَّه كذكركم اباؤكم او اشدّ ذكراً» سپس كيفيت دعا كردن را بيان نمود. «فمن النّاس من يقول ربّنا» و اين ترتيب چقدر نيكو و زيبا است بخاطر اينكه براى شكستن هواى نفس در مرحله اول انسان بايد خدا را عبادت كند، بعد از آن براى نورانى شدن قلب به ذكر الهى مشغول باشد از خداوند درخواست نمايد چنانكه حضرت ابراهيم عليه السلام وقتى مى‌خواست دعا كند، ابتدا خدا را ياد كرد، بعد از آن درخواست خود را مطرح كرد. اول گفت: «الّذى خلقنى فهو يهدين ... »، بعد از آن گفت:
«ربّ هب لى حكماً و الحقنى بالصّالحين». 6. بهترين مصداق استجابت دعا در حج
«من أوتى قلباً شاكراً و لساناً ذاكراً و زوجة مؤمنة تعينه على امر دنياه و اخراه فقد أوتى فى الدنيا حسنة و فى الآخرة حسنة و وقى عذاب النار».
7. تعبير كسب از دعا
در آيه شريفه‌ى «ربنا اتنا فى الدنيا حسنة ... اولئك لهم نصيب مما كسبوا» از دعا تعبير به كسب شده است، ولى آيا مى‌توان دعا كردن را كسب و اكتساب خواند؟ از بررسى 67 مورد از آيات كه ماده كسب و مشتقاتش در آن بكار رفته بر مى‌آيد كه كسب در

---
(1). تفسير نور/ ج 1/ ص 308
(2). تفسير كبير/ ج 5/ ص 204

غير از كارهاى جسمى در مورد كارهاى روحى و قلبى نيز استعمال مى‌شود. چنانكه در آيه 225 سوره بقره مى‌خوانيم: «ولكن يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم» و در سوره نساء آيه 111 آمده است: «و من يكسب اثماً فإنّما يكسبه على نفسه».
بنابراين دعا و خواستن نيز يك نوع كسب و اكتساب محسوب مى‌شود. 8. بهره مندى انسان از برخى از كارها
بهره انسان در روز قيامت تنها از بعضى از كارهاى خويش است نه تمام

آن‌ها «ممّا کسبوا» زیرا چه بسیار کارهایی که انسان آن‌ها را کسب می‌کند ولی بخاطر نداشتن قصد قربت و نیت خالص در قیامت از آن بهره نمی‌برد. 9. مطلوب بودن دنیا و آخرت

دنیا و آخرت هر دو مطلوب هستند و باید به هر دو توجه داشت جالب اینکه در قرآن کریم 115 مرتبه کلمه دنیا بکار رفته و 115 مرتبه کلمه آخرت استعمال شده است و این يك تصادف نیست البته به این معنا هم نیست که اهمیت هر دو یکسان است بلکه دنیا وسیله‌ای برای رسیدن به آخرت است.

10. طرح اهداف کلی در دعا

در دعاها اهداف کلی مطرح می‌شود و تعیین مصداق به عهده خداوند گذاشته شود ما از خداوند حسنه و سعادت می‌خواهیم ولی در اینکه رشد و صلاح ما در چیست، آن را به عهده خداوند می‌گذاریم، مثلًا از خداوند توفیق زیارت حج را بخواهید، اما نگویید خدایا مالی به من بده تا به مکه بروم، چون خداوند گاهی سبب را به گونه‌ای قرار می‌دهد که ما

---

(1). تفسیر نمونه/ ج 2/ ص 39

(2). تفسیر نور/ ج 1/ ص 410

فکر آن را نمی‌کردیم. 11. باطل بودن اهداف اهل دنیا

از تقابل جمله «اولئك لهم نصیب ممّا کسبوا» با جمله «و ما لهم فی الآخرة من خلاق» روشن می‌شود که اصولًا اعمال اهل دنیا بطور کلی باطل و بی نتیجه است بر خلاف اعمال اهل آخرت و به این معنی آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد مانند: «و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءاً منثوراً»، «و یوم یعرض الّذین کفروا علی النّار اذهبتم طیّباتکم فی حیاتکم الدّنیا و استمتعتم بها» و «فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزناً».

12. سرّ عدم گناه در تعجیل و تأخیر در کوچ کردن از منا

اگر گفته شود آیا تأخیر افضل از تعجیل نیست، گوییم بلی، تأخیر افضل است، اما جایز است بین فاضل و افضل تخییر واقع شود چنانچه انسان در ماه رمضان مخیر است روزه بگیرد یا به مسافرت برود و افطار کند، گرچه روزه افضل است و اما سرّ اینکه قرآن کریم اثم و گناه را در صورت تعجیل و تأخیر نفی کرد بخاطر آن است که بعضی از اهل جاهلیت آن کسانی که تعجیل می‌کردند، آن‌ها را گناهکار می‌دانستند و بعضی کسانی که تأخیر می‌کردند، آن‌ها را گناهکار می‌دانستند، این آیه شریفه هردو گروه را رد می‌کند.

---

(1). تفسیر نور/ ج 1/ ص 409

(2). فرقان/ 23
(3). احقاف/ 20
(4). کهف/ 105
(5). روح البیان/ ج 1/ ص 321

13. تفکر دنیاطلبان
دنیاطلبان زیبایی‌ها را تنها در امکانات مادی می‌پندارند (اتنا فی الدّنیا) از اینکه در هنگام خواسته‌هایشان قید حسنه را ذکر نکرده‌اند استفاده می‌شود که هرچه را در دنیاست زیبا می‌پنداشتند. 14. تأکید به پرهیزکاری
«و اتّقوا اللّه ... » این جمله برای تأکید و الزام به مواظبت و پرهیزکاری است، چون مردم گمان می‌کردند که پس از حج گناه آمرزیده می‌شود و باکی از گناه نداشتند، از این جهت به آن‌ها یادآوری شده است که برای همیشه تقوا لازم است تا در هنگام حشر و نشر پاك و بی گناه در پیشگاه خداوند محشور شوید. 15. طلب دنیا و آخرت
برخی از مردم در مراسم حج جز به دنیا فکر نمی‌کنند گرچه دعای آن‌ها در رفاه دنیوی به اجابت می‌رسد، اما گروهی از مردم بخاطر فکر خوبی که دارند، دنیا و آخرت هردو را طلب می‌کنند و از نظر قرآن میان درخواست حسنه دنیا و قیامت منافاتی وجود ندارد و جالب آنکه درخواست حسنه دنیا و آخرت را مقید به چیزی نمی‌کنند بلکه آن را مطلق بیان می‌کنند که هرچه را خداوند اراده کرده به آنان مرحمت کند. 16. حسنه در دنیا وسعت رزق و اخلاق نیك و در آخرت رضوان الهی و بهشت است.
امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «ربّنا اتنا ... » فرمود: «رضوان اللّه والجنّة فی الآخرة والسعة فی الرّزق و المعاش و حسن الخلق فی الدّنیا». 17. راه شناخت مردم
یکی از راه‌های شناخت مردم، آشنایی با آرزوها و دعاهای آنان است. دنیاطلبان جز دنیا نمی‌طلبند و کاری به خیر و شرّ آن ندارند ولی آخرت طلبان دنیای خوب را

---

(1). راهنما/ ج 2/ ص 27
(2). روح البیان/ ج 1/ ص 321
(3). فی ظلال/ ج 1/ ص 201؛ راهنما/ ج 2/ ص 28- 29
(4). معانی الاخبار/ ص 175؛ نورالثقلین/ ج 1/ ص 199

می‌خواهند که به آخرت منتهی شود. 18. نفوذ شیطان در همه جا
کار مقدس و سرزمین مقدس به تنهایی کافی نیست، انسان نیز باید مقدس و باتقوا باشد. دو بار کلمه تقوا در کنار هم برای زائران خانه خدا

آن هم در سرزمین منا نشانه نفوذ شیطان در همه جا است. 19. توجه به قیامت
توجه به قیامت، زمینه ساز عمل به مناسك حج است؛ «واعلموا انّكم الیه تحشرون»، با توجه به اینكه پس از بیان مناسك حج، حشر در قیامت مطرح شده است. 20. آمرزش الهی در ایام تشریق
امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حج گزاری كه در این ایام تشریق از دنیا برود آمرزیده است «من مات قبل ان یمضی فلا اثم علیه».

---

(1). تفسیر نور/ ج 1/ ص 318
(2). تفسیر نور/ ج 1/ ص 321
(3). راهنما/ ج 2/ ص 32
(4). نورالثقلین/ ج 1/ ص 201

«و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد»
ترجمه
بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیلة المبیت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.
شأن نزول
هنگامی که پیغمبر اسلام تصمیم گرفت مهاجرت کند برای ادای دین‌های خود و تحویل دادن امانت‌هایی که نزد او بود علی علیه السلام را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می‌خواست به سوی «غار ثور» برود و مشرکان اطراف خانه‌ی او را برای حمله به او محاصره کرده بودند دستور داد علی علیه السلام در بستر او بخوابد و پارچه‌ی سبز رنگی (بُرد خضرمی) که مخصوص خود پیامبر بود روی خود بکشد در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر قرار دادم کدام یك از شما حاضر است ایثار نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ کدام حاضر نشدند. به آن‌ها وحی شد اکنون علی علیه السلام در بستر پیامبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان

---

(1). بقره/ 207

او باشید.
هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی علیه السلام نشسته بودند، جبرئیل می‌گفت: «به به آفرین بر تو ای علی! خداوند به واسطه‌ی تو بر فرشتگان مباهات می‌کند».
در این هنگام آیه‌ی فوق نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام «لیلة المبیت» نامیده شده است.
ابن عباس می‌گوید: این آیه هنگامی که پیامبر از مشرکان کناره گرفته بود و با ابوبکر به سوی غار می‌رفت در باره‌ی علی علیه السلام که در بستر پیامبر خوابیده بود نازل شد.
«ابو جعفر اسکافی» می‌گوید: (همان گونه که «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه جلد 3 صفحه‌ی 270 ذکر کرده است) جریان خوابیدن علی علیه

السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبك مغز آن را انکار نمی‌کنند. در جلد دوم «الغدیر» ذیل آیه‌ی مورد بحث (صفحه‌ی 48 به بعد) می‌نویسد: «غزّالی» در کتاب «احیاء العلوم» جلد سوم صفحه‌ی 238، «گنجی» در کتاب «کفایة الطالب» صفحه‌ی 114، «صفوری» در «نزهة المجالس» جلد دوم صفحه‌ی 209، «ابن صبّاغ مالکی» در کتاب «الفصول المهمة» صفحه‌ی 33، «سبط ابن جوزی حنفی» در «تذکرة الخواصّ» صفحه‌ی 21، «شبلنجی» در «نور الابصار» صفحه‌ی 86، احمد در «مسند» جلد یك صفحه‌ی 348 و «تاریخ طبری» جلد دوم صفحه‌ی 99 تا 101، «ابن هشام» در «سیرَة» جلد دوم صفحه‌ی 291، «حلبی» در «سیرهِ» خود و «تاریخ یعقوبی» جلد دوم صفحه‌ی 29، جریان «لیلة المبیت» را نقل کرده‌اند.

---

(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 535
(2). نمونه/ ج 2/ ص 77

تفسیر

فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت

گرچه آیه‌ی فوق همان گونه که در شأن نزول آن ذکر شد، مربوط به ماجرای هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فداکاری علی علیه السلام و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده، ولی همچون سایر آیات قرآن، مفهوم و محتوای کلّی و عمومی دارد و در واقع نقطه‌ی مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود.

می‌فرماید: «از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می‌فروشند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است»؛ «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد».

آن گروه مردمی خودخواه و خودپسند و لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبرویی کسب می‌کردند، و در ظاهر خود را مؤمن و خیرخواه نشان می‌دادند، اما کردارشان پرده از روی گفتارشان بر می‌داشت چرا که جز فساد در زمین و نابود کردن حَرث و نَسل کار دیگری نداشتند.

ولی این گروه تنها با خدا معامله می‌کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می‌فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند، و با فداکاری و ایثار آن‌هاست که امر دین و دنیا اصلاح و حق زنده و پایدار می‌شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می‌گردد.

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره می‌فرماید: از آن جا که این آیه‌ی شریفه: «و من الناس من یشری نفسه»، در مقابل آیه‌ی سابق؛ «و من

الناس من يعجبك» قرار گرفته فهمیده می‌شود که وصف در این جمله نیز در مقابل وصف آن جمله است؛ یعنی همان

گونه که مقصود از جمله‌ی «و من الناس من یعجبك» بیان این نکته است که در آن زمان مردی وجود داشته که به گناهان خود افتخار می‌کرده و دارای عجب بوده و به ظاهر دم از اصلاح می‌زده و در باطن منافق بوده و به هیچ چیز جز فساد و نابود کردن حرث و نسل نمی‌اندیشیده، همچنین از جمله‌ی «و من الناس من یشری نفسه» نیز فهمیده می‌شود که در آن زمان مردی وجود داشته که جز به اراده و رضایت خدا به چیزی نمی‌اندیشیده و دارای هوا و هوس نبوده که به واسطه‌ی او امر دین و دنیا اصلاح می‌شده و حق احیا می‌گردیده و زندگی انسان‌ها پاکیزه می‌شده و درخت اسلام بارور می‌گردید.

با این بیان تناسب ذیل آیه‌ی «و الله رؤف بالعباد» با صدر آیه به خوبی روشن می‌گردد؛ چون وجود چنین فردی در میان انسان‌ها نوعی رأفت از ناحیه‌ی خداوند به بندگان است؛ زیرا اگر مرد این چنین فداکار و از خود گذشته و ایثارگر در بین مردم وجود نداشت و در مقابل افراد منافق و مفسد بر نمی‌خاست، ارکان دین منهدم می‌شد و اجتماع اسلامی از بین می‌رفت، اما خداوند همواره آن باطل‌ها را به وسیله‌ی این حق‌ها از بین برده و افساد دشمنانش را به وسیله‌ی اصلاح دوستان خود تدارك و جبران می‌نماید.

چنان که فرموده: «و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدّمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله».

بنا بر این فسادی که در دین و دنیا عارض می‌شود از ناحیه‌ی عده‌ای از افراد است که جز خودپرستی هوای دیگری بر سر ندارند و این فساد و شکافی که اینان در دین به وجود می‌آورند، جز با صلاح و اصلاح آن دسته‌ی دیگر که جان خود را به خداوند سبحان فروخته و در دل خود جز به پروردگار خود نمی‌اندیشند و این معامله‌ی سودمند را خداوند در

---

(1). حج/ 40

آیه‌ی شریفه‌ی «ان الله من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بانّ لهم الجنّة» ذکر نموده است. نکته‌ها

1. تسلیم بودن حضرت علی علیه السلام

ایثارگری حضرت علی علیه السلام در شبی که به جای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر خوابید نهایت تسلیم بودن ایشان را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رساند؛ زیرا وقتی پیامبر جریان هجرت خود را بیان

کرد، حضرت علی علیه السلام گفت: «الان طاب لی الموت» و خطیب خوارزمی که یکی از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که: جبرئیل بر پیامبر نازل شد در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: تو را امروز بسیار شادمان می‌بینم. جبرئیل گفت: «و کیف لا اکون کذلك و قد قرّت عینی بما أکرم الله و أخاك و وصیك و ابن عملك ... باهی الله سبحانه و تعالی بعبادته البارحة ملئکته و حملة عرشه».

2. مصداق آیه‌ی شریفه

کشته شدگان در راه امر به معروف و نهی از منکر از مصادیق آیه‌ی شریفه‌ی «و من الناس من یشری» هستند. قال علی علیه السلام: «ان المراد بالایة الرجل الذی یقتل علی الامر بالمعروف و النهی من منکر».

3. جان دادن در راه خدا

حضرت علی علیه السلام که در لیلة المبیت به جای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوابد سزاوار است به

---

(1). توبه/ 111

(2). المیزان/ ج 2/ ص 98

(3). منهج الصادقین/ ج 1/ ص 448

(4). مجمع البیان/ ج 2/ ص 535

جای پیامبر هم به محراب و به منبر رود و جز او کسی لایق نیست پای بر مهر نبوت نهد و چون به منبر صاحب نبوت رسد منبر از او بنازد و محراب به او ببالد. اگر عبادت کرد «للّه» و اگر نان داد و اطعام کرد «لوجه الله» و اگر جان داد «ابتغاء مرضات الله». 4. فضیلت حضرت علی علیه السلام

این آیه یکی از بزرگ‌ترین فضایل حضرت علی علیه السلام است که در اکثر کتاب‌های اسلامی آمده و به قدری چشمگیر است که معاویه دشمن سرسخت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چنان از این فضیلت ناراحت شده بود که «سمرة بن جندب» را با 400 هزار درهم تطمیع کرد که آن را در باره‌ی «عبدالرحمن بن ملجم» با حدیث مجعولی معرفی کند و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد، ولی همان گونه که انتظار می‌رفت حتی یك نفر آن حدیث مجعول را از او نپذیرفت. 5. خداوند خریدار جان انسان

در این آیه‌ی شریفه فروشنده انسان و خریدار خداوند و متاع جان و بهای معامله خشنودی پروردگار ذکر شده و با آیات دیگری که تجارت مردم را با خداوند ذکر می‌کند فرق بسیار دارد؛ بهای معامله در آن‌ها بهشت و نجات از دوزخ است، ولی این دسته در برابر جانبازی خود نه نظر به بهشت دارند و نه ترسی از دوزخ (اگر چه هر دو مهم است)، بلکه تمام توجه آنان جلب

خشنودی پروردگار است و شاید به همین جهت است که آیه‌ی شریفه با کلمه‌ی من تبعیضیه (و من الناس) شروع می‌شود؛ یعنی تنها بعضی از مردمند که قادر به این کار فوق العاده هستند.

---

(1). ابوالفتوح رازی/ ج 1/ ص 343
(2). نمونه/ ج 2/ ص 49
(3). همان

«يَسَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرُ م بِهِ ى وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ ى مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ ى فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْملُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَالْأَخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ أَصْحبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خلِدُونَ»

ترجمه

از تو، در باره‌ی جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می‌کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتك مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم‌تر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می‌دارد) حتّی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیك (گذشته‌ی) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

شأن نزول

گفته‌اند: این آیه در مورد «سرّیه‌ی عبد الله بن جَحْش» نازل شده است.

جریان چنین بود که: پیش از جنگ بدر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «عبدالله بن جحش» را

---

(1). بقره/ 217

طلبید و نامه‌ای به او داد و هشت نفر از مهاجرین را همراه وی نمود، به او فرمان داد پس از آن که دو روز راه پیمود، نامه را بگشاید، و طبق آن عمل کند، او پس از دو روز طیّ طریق، نامه را گشود و چنین یافت: «پس از آن که نامه را باز کردی تا «نخله» (زمینی که بین مکه و طائف است) پیش برو و در آن جا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده».

عبدالله جريان را براى همراهانش نقل نمود و اضافه كرد: پيامبر مرا از مجبور ساختن شما در اين راه منع كرده است، بنا بر اين هر كس آماده‌ى شهادت است با من بيايد، و ديگران باز گردند. همه با او حركت كردند، هنگامى كه به «نخله» رسيدند به قافله‌اى از قريش برخورد كردند كه «عمرو بن حضرمى» در آن بود، چون روز آخر رجب (يكى از ماه‌هاى حرام) بود در مورد حمله به آن‌ها به مشورت پرداختند.
بعضى گفتند: اگر امروز هم از آن‌ها دست برداريم وارد محيط حرم خواهند شد و ديگر نمى‌توان متعرض آن‌ها شد، سرانجام شجاعانه به آن‌ها حمله كردند، «عمرو بن حضرمى» را كشتند و قافله را با دو نفر نزد پيامبر صلى الله عليه و آله آوردند. پيامبر صلى الله عليه و آله به آنان فرمود:
من به شما دستور نداده بودم كه در ماه‌هاى حرام نبرد كنيد، و دخالتى در غنايم و اسيران نكرد، مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنان پرداختند، مشركان نيز زبان به طعن گشودند كه محمد جنگ و خونريزى و اسارت را در ماه‌هاى حرام، حلال شمرده. در اين هنگام آيه‌ى اول نازل شد، پس از آن كه اين آيه نازل شد، «عبدالله بن جحش» و همراهانش اظهار كردند كه در اين راه براى درك ثواب جهاد كوشش كرده‌اند و از پيامبر پرسيدند كه آيا اجر مجاهدان را دارند يا نه؟ آيه‌ى «ان الذين ءامنوا و الذين هاجروا ... » نازل گرديد.

---

(1). مجمع البيان/ ج 2/ ص 551؛ نمونه/ ج 2/ ص 110؛ روح المعانى/ ج 2/ ص 107

تفسير

جنگ در ماه‌هاى حرام

همان گونه كه از شأن نزول بر مى‌آيد و لحن آيه نيز اجمالًا به آن گواهى مى‌دهد، آيه‌ى نخست در صدد پاسخ‌گويى به پاره‌اى از سؤالات در باره‌ى جهاد و استثناهاى آن است. مى‌فرمايد: «از تو در باره‌ى جنگ كردن در ماه‌هاى حرام سؤال مى‌كنند، به آن‌ها بگو: جنگ در آن (گناه) بزرگى است.» و به اين ترتيب سنتى را كه از زمان‌هاى قديم و اعصار انبياى پيشين در ميان عرب در مورد تحريم پيكار در ماه‌هاى حرام (رجب، ذى القعده، ذى الحجه و محرم) وجود داشته با قاطعيت امضا مى‌كند.
سپس مى‌فرمايد: چنين نيست كه اين قانون استثنايى نداشته باشد نبايد اجازه داد گروهى فاسد و مفسد زير چتر اين قانون هر ظلم و فساد و گناهى را مرتكب شوند؛ درست است كه جهاد در ماه حرام مهم است «ولى جلوگيرى از راه خدا و كفر ورزيدن نسبت به او و هتك احترام مسجد الحرام، و خارج كردن و تبعيد نمودن ساكنان آن، نزد خداوند از آن مهم‌تر

است».
سپس می‌افزاید: «ایجاد فتنه (و منحرف ساختن مردم از دین خدا) از قتل هم بالاتر است»؛ چرا که آن، جنایتی است بر جسم انسان و این جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان و بعد چنین ادامه می‌دهد که مسلمانان نباید تحت تأثیر تبلیغات انحرافی مشرکان قرار گیرند؛ زیرا «آن‌ها دائماً با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند» (و در واقع به کمتر از این قانع نیستند).
بنا بر این محکم در برابر آنان بایستید، و به وسوسه‌های آن‌ها در زمینه‌ی ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید و بعد به مسلمانان در زمینه‌ی بازگشت از دین خدا هشدار جدّی داده

می‌گوید: «هر کس از شما مرتد شود و از دینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیك او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود و آن‌ها اهل دوزخ‌اند و جاودانه در آن می‌مانند». چه مجازاتی از این سخت‌تر و وحشتناك‌تر که تمام اعمال نیك انسان نابود شود و نه در دنیا و نه در آخرت به حال او مفید نیفتد و گرفتار عذاب جاویدان الهی نیز بشود.
روشن است اعمال نیك هم برکات و آثاری در دنیا دارد و هم در آخرت، افراد مرتد از همه‌ی این آثار محروم می‌شوند، به علاوه ارتداد سبب می‌شود که تمام آثار ایمان برچیده شود، همسرانشان جدا گردند و اموالشان به ارث به بازماندگان آنان برسد. نکته‌ها
1. مسأله‌ی «احباط» و «تکفیر»
«حبط» در اصل به گفته‌ی «راغب» در «مفردات» به معنای این است که چهارپایی آن قدر بخورد که شکمش باد کند و چون این حالت سبب فساد غذا و بی اثر بودن آن می‌گردد، این واژه به معنای باطل و بی‌خاصیت شدن به کار می‌رود، از این رو در «معجم مقائیس اللّغة» معنای آن را بطلان ذکر کرده است و به همین دلیل در آیه‌ی 16 سوره‌ی هود هم ردیف باطل ذکر شده می‌فرماید: «اولئك الذین لیس لهم فی الاخرة الّا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون»؛ «دنیا پرستان کسانی هستند که در آخرت جز آتش بهره‌ای ندارند و آنچه را در دنیا انجام داده‌اند بر باد می‌رود و اعمالشان باطل می‌شود.»
و اما «احباط» در اصطلاح متکلمان و علمای عقاید، عبارت از این است که ثواب

---
(1). نمونه/ ج 2/ ص 111

اعمال پیشین بر اثر گناهان از بین برود نقطه‌ی مقابل تکفیر که به معنای

از بين رفتن كيفر و آثار گناهان پيشين به خاطر اعمال نيك آينده است.
در اين كه آيا احباط و تكفير در مورد ثواب اعمال صالح و كيفر گناهان صحيح است يا نه، در ميان علماى عقايد بحث و گفت و گو است. به گفته‌ى مرحوم علامه مجلسى قدس سره مشهور ميان متكلمان اماميه بطلان احباط و تكفير است آن‌ها فقط مى‌گويند: ثواب مشروط به آن است كه انسان با ايمان از دنيا برود و عقاب مشروط به اين است كه به هنگام مرگ با اسلام و توبه از دنيا نرود، ولى علماى معتزله نظر به ظواهر بعضى از آيات و روايات معتقد به صحت احباط و تكفيرند.
خواجه نصير الدين طوسى در كتاب «تجريد العقايد» احباط را باطل شمرده و به دليل عقل و نقل بر آن استدلال كرده است. دليل عقلى او اين است كه احباط مستلزم ظلم است (زيرا كسى كه ثواب كمترى داشته و گناه بيشترى پس از احباط به منزله‌ى كسى خواهد بود كه اصلاً كار نيك نكرده است و اين يك نوع ستم در حق او خواهد بود) و اما دليل نقلى اين است كه قرآن با صراحت مى‌گويد: «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره* و من يعمل مثقال ذرّة شرّاً يره»؛ «هر كس به مقدار سنگينى ذره‌اى كار خير كند آن را مى‌بيند و هر كس به مقدار سنگينى ذره‌اى كار شرّ كند آن را مى‌بيند.
در ميان دانشمندان معتزله، ابو هاشم احباط و تكفير را به هم آميخته و عنوان موازنه را به وجود آورده است به اين معنا كه گناه و ثواب را با هم مى‌سنجد و از يكديگر كسر مى‌كند، ولى حق اين است كه احباط و تكفير امرى ممكن مى‌باشد و هيچ گونه

---

(1). بحار الانوار/ ج 5/ ص 332
(2). زلزال/ 7- 8
(3). تجريد العقايد/ ص 327

ظلمى از آن حاصل نمى‌گردد، و آيات و رواياتى صريحاً بر آن دلالت دارد و به نظر مى‌رسد مخالفت منكران بازگشت به يك نوع «نزاع لفظى» مى‌كند.
توضيح اين كه: گاه مى‌شود انسان ساليان دراز زحمت مى‌كشد و با مشقت فراوان سرمايه‌اى مى‌اندوزد، ولى با يك ندانم كارى و يا يك هوسبازى آن را از دست مى‌دهد؛ يعنى «حسنات» سابق «حبط» مى‌شود.
و يا بر عكس مرتكب اشتباهات و خسارت‌هاى زيادى شده و با يك عمل عاقلانه و حساب شده همه را جبران مى‌كند اين يك نوع تكفير است (تكفير يك نوع پوشانيدن و جبران كردن است) در مسائل معنوى نيز همين اصل صادق مى‌باشد. 2. بزرگ‌تر بودن گناه فتنه

در این آیه از پیکار در ماه حرام منع و نکوهش شده و به عنوان کفر و جلوگیری از راه خدا معرفی شده در عین حال می‌فرماید: گناه بیرون کردن اهل مسجد الحرام از آن بزرگ‌تر و فتنه و آشوب از کشتار بالاتر است. این بیان مشعر به وقوع حادثه‌ای است که موجب این سؤال شده است و نیز می‌رساند که قتلی نیز واقع شده بود، و از این که در ذیل می‌فرماید: «ان الذین ءامنوا و هاجروا» و نوید آمرزش و رحمت می‌دهد روشن می‌شود که این قتل عمدی نبوده است. این‌ها قرائنی است بر این که بعضی از مؤمنان در ماه حرام به قصد انجام وظیفه بعضی از کافران را به قتل رسانیده بودند و آنان مؤمنان را بر این عمل سرزنش کردند و این تصدیق داستان عبدالله بن جحش و همراهان اوست که در روایات نقل شده است.

---

(1). نمونه/ ج 2/ ص 113

(2). المیزان/ ج 2/ ص 233

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 106

3. منظور از کفر

«صد» یعنی بازداشتن و منظور از «سبیل الله» نیایش و عبادت و به ویژه حج بیت الله است، و ظاهراً مرجع ضمیر «به» سبیل الله است، بنا بر این منظور از کفر، کفر عملی است نه اعتقادی و «المسجد الحرام» عطف به «سبیل الله» است؛ یعنی جنگ در ماه‌های حرام انسان را از راه خدا و از مسجد الحرام باز می‌دارد.

آیات روشن الهی در خانه کعبه

«إنّ أوّل بیت وضع للنّاس للّذی ببکّة مبارکاً و هدی للعالمین* فیه ءَایات بیّنات مقام إبراهیم و من دخله کان ءَامناً و للّهعلی النّاس حجّ البیت من استطاع إلیه سبیلًا و من کفر فإنّ اللّه غنیّ عن العالمین».
ترجمه
نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است؛ که پربرکت، و مایه‌ی هدایت جهانیان است. «96» در آن، نشانه‌های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن [/ خانه‌ی خدا] شود، در امان خواهد بود؛ و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه‌ی (او) کنند، آن‌ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترك کند، به خود زیان رسانده)،

---

(1). المیزان/ ج 2/ ص 233؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 550
(2). آل عمران/ 96- 97

خداوند از همه‌ی جهانیان، بی نیاز است. «97»
تفسیر
قرآن کریم در آیه نخست به برخی از ویژگی‌های خانه کعبه اشاره می‌کند و می‌فرماید:
1. نخستین خانه‌ای است که بعنوان مرکز عبادت انتخاب شده و به سود مردم است.
خانه‌ای که دارای برکت است.
2. مایه هدایت جهانیان است.
3. در این خانه نشانه‌های روشنی از خداپرستی وجود دارد که ازجمله آن مقام ابراهیم است.
4. هرکس در این خانه وارد شود در امن و امان خواهد بود.
بعد اشاره به وجوب حج می‌کند و می‌فرماید برای خدا بر مردم است که حج خانه الهی را قصد کنند البته در صورتی که استطاعت رفتن را داشته باشند و هرکسی کفر بورزد خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.
آیا مراد از اولیّت در: «انّ اوّل بیت» اولیت به حسب زمان است یا شرافت و منزلت از جهت عبادت؟ در این زمینه دو نظریه وجود دارد:
الف. برخی گفته‌اند: بنای کعبه اولین نقطه آفریده شده از زمین است که خداوند آنجا را دو هزار سال پیش از خلقت زمین آفرید؛ «و هو خلقه اللّه قبل الأرض بألفی عام».

ب. بعضی گفته‌اند: نخستین خانه‌ای است که برای عبادت آفریده شده تا مردم به سوی آن قصد می‌کنند و حج به جا می‌آورند. پیش از آن خانه‌های زیادی بود، لیکن کعبه اولین

خانه مبارك و هدایتی است که برای منفعت مردم آفریده شده است مضمون این نظریه، در حدیثی از امام علی علیه السلام نقل شده است.

«بكّه» در اصل به معنای ازدحام و اجتماع است و خانه‌ی کعبه یا زمینی که خانه‌ی کعبه در آن بنا شده است، بكّه گفته‌اند. زیرا محل ازدحام مردم است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «انّما سُمّیت مكّة بكّة لأنّ النّاس يَبكون فيها (يعنى يزدحمون)». در بعضی از روایات است که به دلیل گریه‌ی مردم در اطراف کعبه، آن مکان به بکّه نامگذاری شده است؛ «لبكاء النّاس حولها و فيها».

در برخی از روایات سرّ این تسمیه کوبیده شدن گردن افراد ظالم به این بیت است؛ «لأنّها تبكّ أعناق الجبابرة يعنى تدقّها». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مکه نام مجموع شهر است و بکّه نام موضعی است که خانه‌ی کعبه در آن قرار گرفته است. «مباركاً» اصل آن از برکت و به معنای ثبات و دوام است و مکانی را که در آن آب جمع گردد و ثابت باشد، «بِركه» می‌نامند. بنا بر این، مبارك چیزی است که در آن فایده‌ی ثابت وجود داشته باشد و کعبه از آن جهت مبارك است که از نظر مادی یکی از سرزمین‌های پر خیر و منفعت جهان است. چون در طول تاریخ، مردم از انواع نعمت‌های مادی در آن مکان برخوردار بودند و برکت معنوی‌اش در این است که انسان‌های زیادی در گرد آن طواف می‌کنند و نماز می‌خوانند و مشمول ثواب الهی می‌گردند و هیچ ساعتی از شب و روز نیست که مردم بر گرد آن در حال طواف نباشند.

---

(1). تبیان/ ج 2/ ص 535؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 797

(2). صافی/ ج 1/ ص 357؛ تبیان/ ج 2/ ص 535؛ تفسیر کبیر/ ج 8/ ص 161؛ روح المعانی/ ج 4/ ص 4؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 797؛ جامع الاحکام/ ج 4/ ص 138

(3). مجمع البیان/ ج 2/ ص 798؛ مراغی/ ج 4/ ص 8؛ روح‌المعانی/ ج 4/ ص 5؛ تفسیر کبیر/ ج 8/ ص 162؛ اطیب البیان/ ج 3/ ص 96

«هدى للعالمين»؛ یعنی در خانه‌ی کعبه موجبات هدایت به سوی خداوند است که بعضی از آن‌ها عبارت است از:

الف. هر جبّاری که خواسته یا بخواهد آن را ویران کند و مورد تجاوز قرار دهد، هلاك شده و خواهد شد؛ چنان که اصحاب فیل نابود شدند.

ب. مردم در كنار خانه‌ى خدا شفا مى‌يابند.
ج. به واسطه‌ى نماز به سوى آن، مردم به بهشت هدايت خواهند شد. «فيه ءايات بيّنات مقام ابراهيم» ضمير (فيه) به (بيت) برمى‌گردد، يعنى در خانه‌ى الهى آيات روشنى وجود دارد. مقام ابراهيم و حجر الاسود كه يمين خدا در زمين است و زمزم و اركان بيت و مشاعر و ازدحام مردم در آنجا و تعظيم مردم نسبت به خانه خدا. در مقام ابراهيم نيز آيات روشن الهى وجود دارد. زيرا:
الف. اثر قدم‌هاى ابراهيم عليه السلام در سنگ سخت يك آيه است.
ب. خداوند اين سنگ را با همان خصوصيت با وجود اين همه دشمن از يهود و نصارى و مشركان تاكنون حفظ كرده، آيت ديگرى است. بنا بر اين، در مقام ابراهيم چند نشانه روشن وجود دارد.
آيا مراد از مقام ابراهيم خصوص آن نقطه‌اى است كه هم اكنون سنگ مخصوصى

---

(1). مجمع البيان/ ج 2/ ص 798؛ تفسير كبير/ ج 8/ ص 159- 163
(2). (مقام ابراهيم) يا مبتدايى است كه خبر آن محذوف است يعنى منها مقام ابراهيم، يا اينكه بدل براى آيات‌است بعنوان بدل بعض از كل، يا اينكه مقام ابراهيم به تنهايى آيات كثيره‌اى در او وجود دارد. (محاسن التأويل/ ج 4/ ص 152)
(3). تبيان/ ج 2/ ص 536؛ بحرالمحيط/ ج 3/ ص 8؛ جامع الاحكام/ ج 4/ ص 139؛ مجمع البيان/ ج 2/ ص 798
(4). تفسير كبير/ ج 8/ ص 150؛ المنار/ ج 4/ ص 12؛ منهج الصادقين/ ج 2/ ص 279؛ كشاف/ ج 1/ ص 388؛ اطيب البيان/ ج 3/ ص 289؛ محاسن‌التأويل/ ج 4/ ص 152

كه اثر پاى ابراهيم عليه السلام بر آن نمايان است يا تمامى حرم مكه يا همه‌ى مواقف حج است؟ در اين زمينه مفسران بسيار گفتگو كرده‌اند، ليكن در روايتى از امام صادق عليه السلام كه در كتاب كافى نقل شده، به همان احتمال اول اشاره شده است «مقام ابراهيم حيث قام على الحجر فأثّرت فيه قدماه ...».
واژه‌ى «كفر» در اصل به معناى پوشانيدن است و از نظر اصطلاح دينى معناى وسيعى دارد كه شامل هر گونه مخالفتى با حق، چه در مرحله‌ى اصولى و چه در مرحله‌ى دستورات فرعى را در بر مى‌گيرد. از اين رو، در مورد رباخواران در سوره‌ى بقره آيه‌ى 275 و همچنين در باره‌ى ساحران در آيه‌ى 102 تعبير به كفر شده كه منظور كفر عملى است.
گفتنى است كه اگر كسى منكر وجوب حج شود، كفر اعتقادى است. امام

کاظم علیه السلام در پاسخ این سؤال که آیا اگر کسی حج به جا نیاورد، کافر است؟ فرمود: «لا ولکن من قال لیس هذا هکذا، فقد کفر».
نکته‌ها
1. عظمت بیت الهی
تعبیر «انّ اول بیت وضع للنّاس» دلالت بر عظمت بیت الهی می‌کند. زیرا واضع آن خداوند متعال است و اولین معبدی است که برای عموم مردم بنا شده است.
2. تساوی مردم در خانه خدا
از این واژه «للنّاس» بر می‌آید که همه مردم در استفاده از آن مساوی هستند و هیچ کس بر دیگری امتیاز ندارد و هیچ انسانی حق ندارد مزاحم دیگری شود.

---

(1). کافی/ ج 4/ ص 223؛ نمونه/ ج 3/ ص 15
(2). برهان 1/ 302- کافی 4/ 265- نمونه 3/ 18
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 111
3. پرسش و پاسخ
جمع میان آیه شریفه: «انّ أوّل بیت وضع للنّاس» و آیه شریفه «و طهّر بیتی للطّائفین» چگونه است؟ در آیه اول خداوند بیت را به مردم و در آیه دوم بیت را به خودش نسبت می‌دهد؟
گویا خداوند فرموده خانه خانه من است، لیکن آن را از جهت انتفاع و بهره‌وری مردم وضع کرده‌ام. چون او منزّه از احتیاج و نیاز است. 4. جایگاه بنای کعبه
جایگاه بنای کعبه اولین نقطه آفریده شده از زمین است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لمّا اراد اللّه تعالی ان یخلق الارض ... فجمعه فی موضع البیت ثمّ جعله من زبد ثم دحی الارض من تحته و هو قول اللّه عزوجل «انّ اوّل بیت ... »».
5. برپایی مراسم حج
برپایی مراسم حج در خانه خدا از زمان حضرت آدم علیه السلام بوده است. امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال از برقراری حج قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نعم ... انّ ادم و نوحاً و سلیمان قد حجّ البیت ... کما قال اللّه تعالی «انّ اول بیت ... »».
6. امنیت خانه کعبه و حرم
ابراهیم علیه السلام بعد از بنای خانه‌ی کعبه، امنیّت شهر مکه را از خداوند درخواست کرد و گفت: «ربّ اجعل هذا بلداً ءامناً»؛ خداوندا این سرزمین را محل امن و امان قرار ده.

---

(1). تفسير كبير/ ج 8/ ص 162
(2). نورالثقلين/ ج 1/ ص 365
(3). تفسير عياشى/ ج 1/ ص 186
(4). ابراهيم/ 35

خداوند دعاى او را اجابت فرمود و آنجا را مركز امن قرار داد كه هم مايه‌ى آرامش روحى است و هم از نظر قوانين مذهبى امنيت آن چنان محترم شمرده شده كه هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است. ناگفته پيداست كه ظهور: «و من دخله» آن است كه هر كه داخل بيت الله الحرام شود، در امان است، ليكن بنا بر روايات اهل بيت عليهم السلام، اين حكم همه‌ى حرم را شامل مى‌شود. 7. امنيت تشريعى
ظاهر اين است كه مراد از امنيّت، امنيت تشريعى است؛ يعنى هر كس به كعبه پناه برد و داخل حرم شود كه حدود آن در اطراف مكه معين است، كسى حق تعرّض به او را ندارد، گرچه گناهش بسيار باشد. مثل قتل نفس يا سرقت را مرتكب شده باشد كه موجب حدّ مى‌شود بايد با او معامله و معاشرت نشود تا ناچار از حرم خارج شود، آنگاه او را گرفته و حد را بر او جارى كنند، ليكن اگر در خود حرم قتل و سرقت انجام شد، همانجا اجراى حكم مى‌شود.
شايان توجه است كه پرندگان و حيوانات ديگر نيز در حرم مأمون هستند و كسى نبايد متعرض آن‌ها شود. دليل بر اين سخن دو روايتى است كه از امام صادق عليه السلام نقل شده است:
الف. «اذا احدث العبد فى غير الحرم جناية ثمّ فرّ الى الحرم لم يسع لاحد ان يأخذه فى الحرم».
ب. « ... و من دخله من الوحش و الطير كان امناً من ان يهاج او يؤذى حتّى

---
(1). نمونه/ ج 3/ ص 15؛ احسن الحديث/ ج 2/ ص 142
(2). كافى/ ج 4/ ص 226

يخرج من الحرم».
ممكن است مراد از ايمن بودن از خزى دنيا و عذاب آخرت باشد به شرط ايمان.
چنان كه از حضرت باقر عليه السلام روايت شده است و ممكن است جمله‌ى خبريه باشد كه به داعى انشا القا شده است؛ يعنى هر كس وارد حرم شد، او را در امنيت قرار دهيد. 8. حج فقط براى خداوند
تعبير «ولِلَّه على النّاس» در ميان تمامى عبادات تنها براى حج به كار رفته است و تقديم كلمه‌ى «للَّه» بر «على الناس» نشان دهنده‌ى آن است كه

این حج فقط برای خداوند است. 9. استحباب تکرار حج
وجوب حج در همه‌ی عمر بر انسان یك بار است. زیرا که لفظ مطلق است و حمل می‌شود بر اقلّ مراتب آن، به جهت جریان اصل برائت از زاید و نیز امر مقتضی تکرار نیست. افزون بر آن، وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه خواند، اقرع بن حابس برخاست و گفت:
«أفی کلّ عام»؛ آیا در هر سال حج واجب است؟ فرمود: «لا ولو قلتُ لَوَجب، و لو وجب علیکم، لم تعملوا بها الحجّ فی العمر مرّة واحدة، فمن زاد فتطوّع»؛ یعنی حج در هر سال واجب نیست و اگر می‌گفتم، بر شما واجب می‌شد که هر سال حج به جا آورید و اگر بر شما واجب می‌شد، به آن عمل نمی‌کردید. حج در تمامی عمر انسان، یك مرتبه واجب است. هر که بیشتر انجام دهد، مستحب است.

---

(1). کافی/ ج 4/ ص 226
(2). تبیان/ ج 2/ ص 537؛ اطیب البیان/ ج 3/ ص 291؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 799؛ فتح القدیر/ ج 1/ ص 363؛ جامع الاحکام/ ج 4/ ص 140؛ فی ظلال/ ج 1/ ص 435
(3). اطیب البیان/ ج 3/ ص 292؛ محاضرات
(4). منهج الصادقین/ ج 2/ ص 283

10. سرّ نامگذاری حج
واژه‌ی «حج» در اصل به معنای قصد است و به همین جهت به جادّه و راه «محجّه» گفته می‌شود. زیرا انسان را به مقصد می‌رساند و به دلیل و برهان حجت می‌گویند. زیرا مقصود را در بحث روشن می‌سازد و اما نامگذاری مراسم مخصوص مسلمانان در مکه معظمه به حج بدین جهت است که به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم، مردم قصد زیارت خانه‌ی خدا را می‌کنند تا مناسك و اعمال ویژه عبادی را در آنجا انجام دهند و به همین دلیل، در آیه‌ی شریفه، کلمه‌ی «حج» به بیت اضافه شده است.
11. عدم اختصاص حج به مسلمانان
بر پایه‌ی این آیه، قانون حج مانند سایر قوانین اسلامی اختصاصی به مسلمانان ندارد، بلکه همه موظّفند آن را انجام دهند و با قاعده‌ی معروف «الکفّار مکلّفون بالفروع کما أنّهم مکلّفون بالأصول»، آیه‌ی شریفه‌ی: «و للّٰه‌علی النّاس حج البیت ... » تأیید می‌شود. گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات این است که نخست اسلام را بپذیرند، سپس آن‌ها را انجام بدهند، ولی باید توجه داشت که عدم قبول اسلام مسئولیت آن‌ها را در برابر این گونه وظایف از بین نمی‌برد. 12. منفعت حکم حج
بر پایه‌ی جمله‌ی «فانّ اللّٰه غنی عن العالمین» منفعت حکم وجوب حج به

انسان‌ها می‌رسد، نه به خداوند. زیرا وی منزه از احتیاج است.

---

(1). نمونه/ ج 3/ ص 16
(2). تفسیر کبیر/ ج 8/ ص 167؛ نمونه/ ج 3/ ص 18
(3). فتح القدیر/ ج 1/ ص 363

13. اقسام استطاعت

استطاعت بر سه قسم است:

الف. استطاعت مالی؛ آن که مال و ثروتش به اندازه‌ای باشد که افزون بر خانه‌ی مسکونی و لوازم خانگی هزینه‌های جاری زندگی، حتی پس از مراجعت از حج، و هزینه‌ی ایاب و ذهاب حج را داشته باشد، بر او واجب است که به حج مشرف شود و اما تمکن از مخارج جانبی زیارت مانند تهیّه سوغات و هزینه‌ی بعد از سفر در دید و بازدید شرط نیست.

ب. استطاعت بدنی؛ مریض و علیل و ضعیف نباشد، به گونه‌ای که بتواند گرچه به کمك غیر انجام وظیفه کند. در صورت بیماری، اگر مأیوس از خوب شدن است، باید نایب بگیرد و اگر امیدوار به بهبودی است، باید صبر کند تا خود متمکن گردد.

ج. استطاعت طریقی؛ مانعی از طرف دولت یا دشمن یا قطاع الطریق نباشد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من کان صحیحاً فی بدنه مخلّی سربه له زاد و راحلة فهو ممّن یستطیع الحجّ».

14. اهدای هزینه حج

کسی که هزینه حج به او اهدا شود مستطیع است. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که اگر به کسی مالی برای بجاآوردن حج عرضه شده و او از پذیرش آن شرم کند مستطیع است یا نه، حضرت فرمودند: آری او مستطیع است و شرم در اینجا معنا ندارد. 15. استطاعت بر حج، داشتن مخارج خانواده علاوه بر هزینه حج است. امام باقر علیه السلام دراین جهت می‌فرمایند: « ... السّعة فی المال اذا کان یحجّ ببعض و یبقی بعضاً یقوت به

---

(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 799؛ اطیب‌البیان/ ج 3/ ص 292
(2). نورالثقلین/ ج 1/ ص 373
(3). کافی/ ج 4/ ص 266

عیاله».

16. شرافت کعبه

فخر رازی می‌گوید: در شرف کعبه همین بس که بنیانگذارش ذات اقدس

جليل، مهندسش جبرئيل، معمارش خليل و دستيارش اسماعيل است. «و كفى بذلك فضلًا و شرفاً»، اما دليلى بر اثبات اين شرافت براى بيت المقدس وجود ندارد. 17. اهميت حج
از تعابير آيه اهميت حج آشكار مى‌گردد. زيرا:
اولًا: وجوب حج را با جمله خبريه بيان فرمود، نه با جمله ى انشائيه و دلالت جمله خبريه بر وجوب از دلالت جمله انشائيه قوى‌تر است.
ثانياً: با جمله‌ى اسميّه بيان فرمود، نه فعليه و جمله اسميه از جمله فعليه قوى‌تر است.
ثالثاً: كلمه «للَّه» كه با لامْ وجوب تكليف حج را بيان مى‌كند، مثل لام «للَّه» در صيغه‌ى نذر «للَّه علىّ أن أفعل كذا»؛ معنايش آن است كه اين تكليف از طرف خداوند بر عهده مردم جعل شده است.
رابعاً: كلمه «على» كه گاهى براى بيان وجوب به كار مى‌رود، مانند: «و على اليد ما أخذت حتّى تؤدّى» در آيه كريمه نيز كلمه‌ى «على الناس» بلافاصله بعد از «للَّه» تأكيد ديگرى را بيان مى‌كند. 18. برخى از حكمت‌هاى وجوب حج
يكى از حكمت‌هاى وجوب حج آمادگى براى ورود به عالم مرگ و قبر و قيامت

---

(1). كافى/ ج 4/ ص 267
(2). تفسير كبير/ ج 8/ ص 159؛ محاضرات
(3). مستدرك الوسائل/ ج 3/ ابواب غصب/ باب 1
(4). محاضرات

است. از اين رو، امام صادق عليه السلام مى‌فرمايد: «و أعلم بأنّ الله تعالى لم يَفترض الحجّ و لم يخصّه من جميع الطّاعات بالاضافة الى نفسه بقوله عزّ و جلّ «و للَّه‌على النّاس حج البيت» الّا للاستعداد و الاشارة الى الموت و القبر و البعث و القيامة».

حرمت صید در حال احرام

«یا ایّها الّذین امنوا لا تحلّوا شعائر اللَّه و لا الشّهر الحرام و لا الهدیَ و لا القلائد و لا آمّین البیت الحرام یبتغون فضلًا من ربّهم و رضواناً و اذا حللتم فاصطادوا و لا یجرمنّکم شنئان قوم ان صدّوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا و تعاونوا علی البرّ و التّقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان و اتّقوا اللَّه انّ اللَّه شدید العقاب».

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شعائر و حدود الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید؛ و مخالفت با آن‌ها) را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام را، و نه قربانی‌های بی نشان و نشان‌دار را، و نه آن‌ها را که به قصد خانه‌ی خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می‌آیند. اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید، صید کردن برای شما مانعی ندارد. و خصومت با جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبیه) باز داشتند،

---

(1). بحار/ ج 99/ ص 125

(2). مائده/ 2

نباید شما را وادار به تعدّی و تجاوز کند. و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید. و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید. و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است!

تفسیر

در این آیه شریفه خداوند 8 دستور را بیان کرده است که همه یا بیشتر آن مربوط به حج و زیارت خانه خداست:

1. در خطاب به مؤمنان می‌فرماید شعائر الهی (مناسك حج) را نقض نکنید و حریم آن‌ها را حلال نشمارید.

2. احترام ماه‌های حرام را نگه دارید و از جنگ کردن در این ماه‌ها خودداری کنید «و لا الشّهر الحرام»

3. قربانیانی که برای حج می‌آورند اعم از اینکه بی نشان باشند (هدی) و یا نشان داشته باشند (قلائد) حلال نشمارید، بگذارید تا به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند.

4. احترام به زائران و قاصدان خانه خدا را حفظ کنید «و لا امّین البیت الحرام»، آمین جمع آم از (امّ) به معنی قصد است.

5. تحریم صید محدود به زمان احرام است، بنابراین هنگامی که از احرام حج یا عمره بیرون آمدید، صید کردن مانعی ندارد «و اذا حللتم فاصطادوا».

6. اگر جمعی از بت پرستان در زمان جاهلیت (در داستان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانه خدا شدند و نگذاشتند مناسك زیارت خانه خدا را انجام دهید، نباید این حادثه سبب شود که بعد از اسلام آن‌ها کینه‌های دیرینه را زنده کنید و مانع زیارت آن‌ها از خانه خدا شوید «و لا یجرمنّکم ... ».

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 119

7. شما بجای اینکه دست به دست هم بدهید تا از دشمنان سابق خود انتقام بگیرید، باید دست اتحاد در راه نیکی‌ها و تقوا به یکدیگر بدهید نه اینکه همکاری بر گناه و تعدی کنید «و تعاونوا علی البرّ والتّقوی».

8. در پایان برای تأکید احکام گذشته می‌فرماید: پرهیزکاری را پیشه کنید و از مخالفت خدا بپرهیزید «و اتّقوا اللّه انّ اللّه شدید العقاب».

در اینکه مقصود از شعائر الهی در جمله «لا تحلّوا شعائر اللَّه» چیست، مرحوم طبرسی در این زمینه هشت قول نقل کرده و بهترین قول را قول اول دانسته و آن این است که فرائض و امر و نهی و حدود الهی را محترم بشمارید.

«اذا حللتم فاصطادوا» این امر واقع بعد از حظر است و بیش از اباحه یعنی عدم منع را نمی‌رساند. واژه «حل» ثلاثی مجرد و احلال مزید فیه آن است و هردو یك معنی دارند یعنی خارج شدن از حال احرام. نکته‌ها

1. منظور از فضل

کسب مال و تجارت و فعالیت‌های اقتصادی در موسم حج امری مجاز و مشروع است. منظور از فضل یا مال یا ربح مال است یا منظور اجر اخروی یا اعم از هردو است. 2. عظمت فضل و رضوان الهی

تأمین بشر به وسیله رزق مادی پرتوی از شؤون ربوبیت خداوند متعال است «من

---

(1). تفسیر نمونه/ ج 4/ ص 250

(2). مجمع البیان/ ج 3/ ص 237؛ روح المعانی/ ج 6/ ص 53

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه؛؛ ص119

(3). المیزان/ ج 5/ ص 253؛ تفسیر کبیر/ ج 11/ ص 133؛ روح المعانی/ ج 6/ ص 55

(4). مجمع البیان/ ج 2/ ص 239؛ المیزان/ ج 5/ ص 252؛ راهنما/ ج 4/ ص 225

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 120

ربّهم» و بهره‌مندی انسان از فضل و رضوان الهی دارای عظمت خاصی است. (تنوین) فضل و رضوان برای تفخیم است. 3. عدالت در انتقام

بی عدالتی و تجاوز از حد حرام است، حتی نسبت به دشمنان «شنأن قوم ان تعتدوا»، در انتقام نیز عدالت را باید رعایت کرد. 4. لزوم تعاون و

همکاری در نیکی‌ها

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده است يك اصل کلی اسلام است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر می‌گیرد، طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیك تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم مطلقاً ممنوع است هرچند مرتکب آن دوست نزديك یا برادر انسان باشد.

این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب و حتی در جاهلیت امروز نیز حکومت می‌کند که «انصر اخاك ظالماً او مظلوماً» برادر (یا دوست و هم‌پیمانت) را حمایت کن که خواه ظالم باشد یا مظلوم.

جالب توجه اینکه برّ و تقوا هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده‌اند که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می‌باشد و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکی‌ها و هم مبارزه با بدی‌ها انجام گیرد.

---

(1). روح المعانی/ ج 6/ ص 54

(2). تفسیر نور/ ج 3/ ص 22

(3). نمونه/ ج 4/ ص 253

(4). نمونه/ ج 4/ ص 253؛ روح المعانی/ ج 6/ ص 56

5. حقیقت برّ و نیکی

در این آیه سخن از کمك بر برّ مطرح شده در اینکه منظور از برّ چیست در سوره بقره آیه 177 « ... و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکه و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصّابرین فی البأساء و الضّرّاء و حین البأساء و الضرّاء و حین البأس ... » حقیقت برّ در سه بخش اعتقادی و عملی و اخلاقی بیان شده است.

«یا ایّها الّذین آمنوا لیبلونّكم اللّٰه بشیء من الصید تناله ایدیكم و رماحكم لیعلم اللّٰه من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم».
ترجمه
ای كسانی كه ایمان آورده‌اید! خداوند شما را به چیزی از شكار كه (به نزدیكی شما می‌آید، به طوری كه) دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن می‌رسد، می‌آزماید؛ تا معلوم شود چه كسی در نهان از خدا می‌ترسد؛ و هر كس بعد از آن تجاوز كند، مجازات دردناكی خواهد داشت.

---
(1). المیزان/ ج 5/ ص 253
(2). مائده/ 94

شأن نزول
هنگامی كه پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان در سال حدیبیه برای عمره با حال احرام حركت كردند، در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی رو به رو شدند به گونه‌ای كه می‌توانستند آن‌ها را با دست و نیزه‌ها صید كنند. این شكارها به قدری زیاد بودند كه بعضی نوشته‌اند دوش به دوش مركب‌ها و از نزدیك خیمه‌ها رفت و آمد می‌كردند.
نخستین آیات فوق در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید آن‌ها برحذر داشت و به آن‌ها اخطار كرد كه این یك نوع امتحان برای آن‌ها محسوب می‌شود. تفسیر
این آیه با آیات بعدی مسلمانان را از تحریم شكار در حال احرام با خبر می‌سازد، نخست اشاره به جریانی كه مسلمانان در سال حدیبیه با آن روبرو بودند كرده و می‌فرماید:
ای افرادی كه ایمان آورده‌اید، خداوند قطعاً شما را به وسیله بعضی از شكارها كه در دسترس شما قرار می‌گیرد آزمایش می‌كند. از تعبیر آیه چنین استفاده می‌شود كه می‌خواسته بعنوان یك پیش بینی مردم را از جریانی كه در پیش داشتند آگاه سازد و نیز معلوم می‌شود كه وجود اینهمه شكار در دسترس مردم آنجا یك امر بی سابقه بوده است.
با وجود نیاز شدید به غذا مكلف هستید محرومیت از چنین غذایی را تحمل كنید، چون خداوند می‌خواهد معلوم كند چه كسانی به غیب ایمان دارند و از خدا و عذاب نادیده او می‌ترسند. اگر فردی بعد از این امتحان از حدی كه خدا برایش مقرر كرده تجاوز كند، برای او عذاب دردناكی خواهد بود.

---

(1). نمونه/ ج 5/ ص 80
(2). نمونه/ ج 5/ ص 81

منظور از تعبیر به «لیعلم» این است تا بدانیم یا «لیعلم» تا خدا بداند و امثال آن این نیست که خداوند چیزی را نمی‌دانسته و می‌خواهد به وسیله آزمایش و امتحان و امثال آن بداند، بلکه منظور این است که می‌خواهیم به واقعیت علمی خود جامه عمل و تحقق خارجی بپوشانیم زیرا نیت‌های درونی و آمادگی‌های اشخاص به تنهایی برای تکامل و پاداش و کیفر کافی نیست بلکه باید به صورت افعال خارجی پیاده شوند تا این آثار را داشته باشد. نکته‌ها
1. آزمایش سنت قطعی پروردگار
آزمایش مؤمنان یك سنت قطعی پروردگار است «یا ایّها الّذین آمنوا لیبلونّکم». حرف «لام» و فعل مضارع و نون تأکید نشانه قطعی بودن است. 2. ظهور خداترسی
خداترسی آنجا آشکار می‌شود که زمینه گناه فراهم باشد و انسان خطا نکند «تناله ایدیکم». 3. هرچیزی که دست ما به آن می‌رسد رزق و حلال نیست «تناله ایدیکم». 4. زمینه آزمایش
خداوند همانطوری که بنی اسرائیل را در صید ماهی در روز شنبه مورد آزمایش قرار داد، به اینکه ماهیان را در دسترس آن‌ها قرار داد «و اسألهم عن القریة الّتی کانت

---
(1). روح المعانی/ ج 7/ ص 22؛ مجمع البیان/ ج 3/ ص 378؛ نمونه/ ج 5/ ص 81؛ جامع البیان/ ج 5/ ص 26؛ تفسیر کبیر/ ج 12/ ص 91
(2). تفسیر نور/ ج 3/ ص 165؛ روح المعانی/ ج 8/ ص 21؛ راهنما/ ج 4/ ص 582
(3). تفسیر نور/ ج 3/ ص 165؛ روح المعانی/ ج 8/ ص 21؛ راهنما/ ج 4/ ص 582
(4). تفسیر نور/ ج 3/ ص 165؛ روح المعانی/ ج 8/ ص 21؛ راهنما/ ج 4/ ص 582

حاضرة البحر اذ یعدون فی السّبت اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعاً و یوم لا یسبتون لا تأتیهم کذلك نبلوهم بما کانوا یفسقون»، امت اسلامی را نیز به وسیله صید پرندگان و غیر آن که در دسترس آن‌ها قرار می‌دهد آزمایش می‌کند «لیبلونّکم اللّه بشیء من الصّید تناله ایدیکم و رماحکم» و اصولاً آزمایش هنگامی تحقق پیدا می‌کند که از طرفی خداوند چیزی را در دسترس و در اختیار انسان قرار می‌دهد و از سویی انسان را نهی می‌کند

که آن عمل را مرتکب نشود. 5. آزمایش مؤمنان در عمره حدیبیه
نزديك شدن شکارهای وحشی به پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان در عمره حدیبیه به جهت آزمایش آنان است «لیبلونّکم بشیء من الصّید تناله ایدیکم و رماحکم».

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق فرمود: «حشرت لرسول اللّه صلی الله علیه و آله فی عمرة الحدیبیة الوحوش حتّی نالتها ایدیهم و رماحهم».

---

(1). فی ظلال/ ج 2/ ص 980
(2). راهنما/ ج 4/ ص 584؛ روح المعانی/ ج 7/ ص 21

کفاره صید در حال احرام

«یا ایّها الّذین آمنوا لا تقتلوا الصّید و انتم حرم و من قتله منکم متعمّداً فجزاء مثل ما قتل من النّعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیاً بالغ الکعبة او کفّارة طعام مساکین او عدل ذلك صیاماً لیذوق و بال امره عفا اللَّه عمّا سلف و من عاد فینتقم اللَّه منه واللَّه عزیز ذو انتقام».

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال احرام، شکار نکنید؛ و هر کس از شما عمداً آن را به قتل برساند، باید کفّاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد؛ (کفّاره‌ای) که دو نفر عادل از شما، معادل بودن آن را تصدیق کنند؛ و به صورت قربانی به (حریم) کعبه برسد؛ یا (به جای قربانی،) اطعام مستمندان کند؛ یا معادل آن، روزه بگیرد، تا کیفر کار خود را بچشد. خداوند گذشته را عفو کرده، ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می‌گیرد؛ و خداوند، توانا و صاحب انتقام است.

تفسیر

این آیه شریفه با صراحت فرمان تحریم صید را در حال احرام برای عموم مسلمانان بیان می‌کند و می‌فرماید ای افرادی که ایمان آورده‌اید در حالی که محرم هستید شکار نکنید، اگر فردی عمداً حیوانی را شکار کند، باید کفاره‌ای همانند آن از حیث بزرگی و شکل قربانی کرده و گوشت آن را به مستمندان بدهد. چون مسئله همانندی

---

(1). مائده/ 95

ممکن است شك ایجاد کند، می‌فرماید این کار زیر نظر دونفر مطلع و عادل انجام گیرد و دستور می‌دهد این کفاره به کعبه اهدا شود و به سرزمین کعبه برسد، اما لازم نیست کفاره حتماً به صورت قربانی باشد بلکه می‌تواند معادل قیمت آن به مسکینان اطعام گردد یا معادل پول آن روزه بگیرد. این کفارات به این جهت است که آن‌ها کیفر کار خود را ببینند.

البته چون هیچ حکمی شامل گذشته نمی‌شود بلافاصله تصریح می‌کند که خداوند تخلفاتی را که قبلًا در این زمینه مرتکب شده‌اند عفو می‌کند. برای اینکه ادای کفاره سبب ارتکاب مکرّر صید نشود، می‌فرماید خدا از این افراد به موقع با عذاب خودش انتقام خواهد گرفت چون او عزیز و انتقام‌گیر است.

آیا تحریم صید که به قرینه آیه بعد شکار صحرایی تمام انواع حیوانات صحرایی را شامل می‌شود اعم از حرام گوشت و حلال گوشت است یا

اختصاص به حلال گوشت دارد؟
در میان مفسران و فقها در این زمینه اتفاق نظر نیست ولی مشهور در میان فقها و مفسرین امامیه عمومیت حکم است و روایاتی از طریق اهلبیت علیهم السلام وارد شده است که این مطلب را تأیید می‌کند. و اما فقهای اهل تسنن بعضی مانند ابوحنیفه با ما در این زمینه موافقند ولی بعضی مانند شافعی آن را مخصوص حیوانات حلال گوشت‌دانسته‌اند، اما در هر حال حیوانات اهلی را شامل نمی‌شود زیرا به حیوانات اهلی صید و شکار گفته نمی‌شود. قابل توجه اینکه در روایات ما نه تنها صید کردن در حال احرام تحریم شده بلکه حتی کمك کردن و اشاره کردن و نشان دادن صید در حال احرام تحریم گردیده است.

---

(1). نمونه/ ج 5/ ص 82
(2). نمونه/ ج 5/ ص 82؛ مجمع البیان/ ج 3/ ص 378
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 127
منظور از مثل در آیه شریفه، آیا همانندی در شکل و اندازه حیوان است، به این معنی که مثلاً اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را همانند شترمرغ صید کند باید کفاره آن را شتر انتخاب نماید و یا اگر آهو صید کند برای کفاره گوسفند که تقریباً به اندازه آن است قربانی نماید و یا اینکه منظور از مثل همانندی در قیمت است؟
مشهور و معروف میان فقها و مفسران همان معنی اول است و ظاهر آیه نیز با آن سازگارتر می‌باشد چه اینکه با توجه به تعمیم حکم نسبت به حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیاری از این حیوانات قیمت ثابت و مشخصی ندارند که بتوان همانند آن را از حیوانات اهلی انتخاب کرد.
در هر حال این در صورتی است که همانندی از نظر شکل و اندازه برای آن پیدا شود و در غیر این صورت چاره‌ای جز این نیست که به نوعی تعیین قیمت برای آن شکار نموده و همانند آن را از نظر قیمت از حیوانات اهلی حلال گوشت انتخاب کنند. «نعم» در لغت به معنی شتر و گاو و گوسفند است و در خصوص شتر به تنهایی نعم گفته می‌شود اما به گاو به تنهایی و گوسفند به تنهایی نعم نمی‌گویند. مراد از ما سلف شکار هایی است که قبل از نزول این آیه در حال احرام کرده‌اند نه شکار هایی که در حین نزول این آیه و بعد از آن صید شده‌اند.
تعداد روزهای روزه در کفاره صید بایستی به تعداد مساکین در آن کفاره باشد «او كفّارة طعام مسكين او عدل ذلك صياماً».

---

(1). جامع البیان/ ج 5/ ص 30؛ مجمع البیان/ ج 3/ ص 379؛ نمونه/ ج 5/ ص 83؛ روح المعانی/ ج 7/ ص 24؛ تفسیر کبیر/ ج 12/ ص 96- 95

(2). المیزان/ ج 6/ ص 219؛ روح المعانی/ ج 7/ ص 24.
(3). المیزان/ ج 6/ ص 221

اگر مکلّف روزه را به عنوان کفاره برگزید باید حساب کند که به طور معمول چند مسکین را می‌توان با قیمت شکار اطعام کرد، به همان تعداد باید روزه بگیرد. امام باقر علیه السلام درباره آیه فوق فرمود: «.. فإن لم یکن عنده فلیصم بقدر ما بلغ بکلّ مسکین یوماً».

شتر کفاره شکار شتر مرغ گاو کفاره شکار الاغ وحشی گوسفند کفاره شکار آهو و گاو کفاره گاو وحشی در حال احرام است.

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق فرمود: «فی النعامة بدنة و فی حمار وحشی بقرة و فی الظّبی شاة و فی بقرة بقرة».

روزه کفاره شکار در حال احرام بیش از شصت روز نیست اگرچه معادل خوراکی آن از شصت تجاوز کند «او عدل ذلك صیاماً».

از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق روایت شده که فرمود: «ثمّ یصوم لکلّ مدیوماً فاذا زادت الامداد علی شهرین فلیس علیه اکثر معه».

نکته‌ها

1. حرمت قتل صید

آیه شریفه پیرامون حرمت قتل صید در حال احرام است، می‌فرماید خداوند کسی که قبل از نزول آیه مرتکب قتل صید شده را عفو فرموده و هم این که از این به بعد هرکس

---

(1). روح المعانی/ ج 7/ ص 28؛ جامع البیان/ ج 5/ ص 37؛ تفسیر برهان/ ج 1/ ص 503؛ راهنما/ ج 4/ ص 587؛ تهذیب شیخ طوسی/ ج 5/ ص 342
(2). راهنما/ ج 4/ ص 589؛ کافی/ ج 4/ ص 386؛ نورالثقلین/ ج 1/ ص 677
(3). کافی/ ج 4/ ص 286؛ نورالثقلین/ ج 1/ ص 677؛ راهنما/ ج 4/ ص 589

مرتکب شود کفاره‌ای شبیه به آنچه صید کرده به گردنش می‌آید و هم این که اگر بار دوم آن را مرتکب شود کفاره نداشته و خداوند عذابش می‌کند، بیشتر اخباری که از ائمه علیهم السلام در تفسیر این آیه وارد شده به همین معنی دلالت دارد. 2. معنای قتل خطایی

ظاهر تعمّد مقابل خطا است و معنی قتل خطایی این است که قتل را بدون قصد انجام دهد مثلًا به منظور تمرین در تیراندازی تیر به هدفی می‌اندازد، اتفاقاً نیز به شکاری اصابت می‌کند و آن را از پای در می‌آورد که کفاره واجب نیست، بنابراین از آیه استفاده می‌شود که اگر تیر یا سلاح

دیگر خود را به قصد شکار برد و شکار را از پای در آورد کفاره واجب می‌شود، چه اینکه به یاد احرامش باشد یا آن را فراموش کرده باشد. 3. پرندگان صحرایی که در دریا تخم می‌گذارند ولی در خشکی تکثیر نسل می‌کنند صید خشکی محسوب می‌شوند و شکارشان بر محرم حرام است؛ «و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرماً». از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق روایت شده: «و ما کان من طیر یکون فی البر و یبیض فی البحر و یفرج فی البر فهو من صید البر ... ».

4. تأثیر زمان و مکان در حکم الهی

فلسفه تحریم یا حلال ساختن همیشه ذاتی و مربوط به خود موارد نیست بلکه گاهی به اقتضای شرایط زمانی و مکانی است پس زمان و مکان تاریخ و جغرافیا در حکم الهی تأثیر دارد «و انتم حرم».

---

(1). المیزان/ ج 6/ ص 222

(2). المیزان/ ج 6/ ص 220؛ جامع البیان/ ج 5/ ص 26

(3). راهنما/ ج 4/ ص 593؛ بحار/ ج 99/ ص 159

(4). تفسیر نور/ ج 3/ ص 167

5. انتخاب نوع جریمه

دست مجرم را در انتخاب نوع جریمه (قربانی، اطعام، روزه) باز بگذاریم و شرایط مالی و توان جسمی او را نادیده نگیریم «فجزاء مثل ما قتل ... او عدل ذلك صیاماً». 6. کیفر قانون شکنی

کیفر قانون شکنی به قدری سنگین است که اطعام شصت فقیر یا گرفتن شصت روزه تنها گوشه‌ای از آن است نه تمام آن «لیذوق». 7. ترتیب در کفارات

آیا میان کفارات سه گانه ترتیب وجود دارد یا خیر یعنی با امکان کفاره اول و دوم می‌تواند کفاره سومی را اختیار کند این سؤالی است که پاسخش را باید از روایات استفاده کرده و کلمه (او) بیش از تردید را نمی‌رساندالبته از انجا که طعام مسکین را کفاره نامید سپس معادل آن را روزه معتبر دانست خالی از اشعار به ترتیب نیست. 8. مکان مجاز برای قربانی

اطراف کعبه تنها مکان مجاز برای قربانی کردن کفاره صید است «هدیاً بالغ الکعبة». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من وجب علیه هدي فی احرامه فله ان ینحره حیث شاء الافداء الصّید فانّ اللّٰه یقول «هدیاً بالغ الکعبة»». 9. فلسفه تحریم صید در حال احرام

می‌دانیم که حج و عمره از عباداتی است که انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو می‌برد. تعینات زندگی مادی، جنگ و جدال‌ها، خصومت‌ها،

(1). تفسير نمونه/ ج 3/ ص 167
(2). تفسير نور/ ج 3/ ص 167
(3). الميزان/ ج 6/ ص 221؛ روح المعانى/ ج 7/ ص 27
(4). راهنما/ ج 4/ ص 586؛ كافى/ ج 4/ ص 384؛ تفسير برهان/ ج 1/ ص 504

هوس‌هاى جنسى، لذات مادّى در مراسم حج و عمره به كلى كنار مى‌رود و انسان به يك نوع رياضت مشروع الهى دست مى‌زند و به نظر مى‌رسد كه تحريم صيد در حال احرام نيز به همين منظور است. از اين گذشته اگر صيد كردن براى زوّار خانه خدا كار مشروعى بود با توجه به اينهمه رفت و آمدى كه هر سال در اين سرزمين‌هاى مقدس مى‌شود نسل بسيارى از حيوانات در آن منطقه كه به حكم خشكى و كم آبى حيواناتش نيز كم است برچيده مى‌شد و اين دستور يك نوع حفاظت و ضمانت براى بقاى نسل حيوانات آن منطقه است.

حرمت شکار در خشکی

«احلّ لکم صید البحر و طعامه متاعاً لکم و للسّیّارة و حرّم علیکم صید البرّ مادمتم حرماً واتّقوااللّه الّذی الیه تحشرون».

ترجمه

صید دریا و طعام آن برای شما و کاروانیان حلال است؛ تا (در حال احرام) از آن بهره‌مند شوید؛ ولی مادام که محرم هستید، شکار صحرا برای شما حرام است؛ و از (نافرمانی) خدایی که به سوی او محشور می‌شوید، بترسید!

تفسیر

خداوند از روی منت و لطف به شما که در حال احرام هستید و همه مسافران اجازه

---

(1). نمونه/ ج 5/ ص 87

(2). مائده/ 96

می‌دهد که هم از دریا صید کنید و هم از آن صید خوراك تهیه کنید تا برای تغذیه خود در حال احرام مواجه با زحمت نشوید، اما تا وقتی که در حال احرام هستید صیدهای صحرایی بر شما حرام است.

در اینکه منظور از طعام چیست بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که مراد ماهیانی است که بدون صید می‌میرند و بر روی آب می‌مانند در حالی که می‌دانیم این سخن درست نیست زیرا ماهی مرده خوردنش حرام است اگرچه در برخی از روایات اهل تسنن تصریح به حلیت آن شده است.

سپس برای ضمانت اجرای حکم می‌فرماید از خدایی که در قیامت به پیشگاهش محشور می‌شوید بپرهیزید و با فرامین او مخالفت نکنید. نکته‌ها

1. جواز شکار حیوان‌های دریایی

شکار حیوان‌های دریایی در صورتی جایز است که به منظور بهره‌گیری شکار شوند نه به خاطر تفریح و امثال آن «احلّ لکم صید البحر و طعامه متاعاً لکم و للسیارة) چنانچه «متاعاً» مفعول له باشد بیانگر علت تجویز صید و طعام بوده و در نتیجه حکم حلیت دائر مدار آن می‌باشد بنابراین شکار دریایی تنها در صورت تمتع و بهره وری مجاز شمرده شده است.

---

(1). نمونه/ ج 5/ ص 86

(2). راهنما/ ج 4/ ص 591؛ جامع البیان/ ج 5/ ص 45؛ روح المعانی/ ج 7/ ص 30

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 133

2. شکار حیوان دوزیستی

شکار حیوان دو زیستی که جایگاه اصلی زندگی‌اش آب باشد بر محرم حرام و موجب کفاره است «حرّم علیکم صید البرّ ما دمتم حرماً».

امام صادق علیه السلام فرمود: «کلّ شیء یکون اصله فی البحر و یکون فی البرّ والبحر فلا ینبغی للمحرم ان یقتله فان قتله فعلیه الجزاء کما قال اللّٰه عزّوجلّ «حرّم علیکم ... »».

3. صید حیوانات صحرایی یا خوردن آن در حال احرام بی تقوایی است «حرّم علیکم صید البرّ ما دمتم حرماً و اتّقوا اللّٰه». 4. ایمان به قیامت و محاسبه اعمال عامل بازدارنده از گناه است «و اتّقوا اللّٰه الّذی الیه تحشرون».

«جعل اللَّه الکعبة البیت الحرام قیاماً للنّاس و الشّهر الحرام و الهدیَ و القلائد ذلك لتعلموا انّ اللَّه یعلم ما فی السماوات و ما فی الارض و انّ اللَّه بکلّ شیء علیم».
ترجمه
خداوند، کعبه- بیت الحرام- را وسیله‌ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار

---

(1). راهنما/ ج 4/ ص 593؛ بحارالانوار/ ج 99/ ص 159
(2). تفسیر نور/ ج 3/ ص 169
(3). تفسیر نور/ ج 3/ ص 169
(4). مائده/ 97

مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام، و قربانی‌های بی‌نشان، و قربانی‌های نشان‌دار را؛ این گونه احکام (حساب شده و دقیق،) به خاطر آن است که بدانید خداوند، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، می‌داند؛ و خدا به هر چیزی داناست.
تفسیر
آیه شریفه به اهمیت کعبه و اثر آن در زندگی اجتماعی مسلمانان اشاره می‌کند و می‌فرماید خداوند خانه کعبه را مایه قوام شما قرار داد زیرا هدایت شما مسلمانان قوامش به کعبه است.
خداوند کعبه را احترام کرد و آن را بیت الحرام نامید و به همین منظور جنگ در برخی از ماه‌ها را حرام کرد تا مراسم حج در محیطی امن و آرام انجام گیرد و جان و مال مردم از دستبرد دشمن در امان باشد. به خاطر حرمت این سرزمین بود که قربانی‌های بانشان و بی نشان را جعل فرمود تا تغذیه مردم در ایامی که به مراسم حج اشتغال دارند تأمین گردد.
این دستورات عمیق و حساب شده درباره حرمت مکه، ماه‌های حرام و اموری مانند قربانی‌های بانشان و بی نشان و ... را فردی می‌تواند تنظیم کند که از عمق قوانین تکوینی آگاه باشد و خدا چون آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند به خوبی مطلع است که چه احکامی موافق مصلحت و نفع بندگانش می‌باشد زیرا او به هر چیزی کاملًا دانا است.
کعبه در اصل از ماده کعب به معنای برآمدگی پشت پا است، پس به هر نوع بلندی

---

(1). نمونه/ ج 5/ ص 90

و برآمدگی اطلاق شده و اگر به مکعب نیز مکعب گفته می‌شود، بخاطر آن است که از هر چهارطرف دارای برآمدگی است، به هر حال این کلمه (کعبه) هم اشاره به بلندی ظاهری خانه خداست و هم رمزی از عظمت و بلندی مقام آن است. نکته‌ها

1. نقش اساسی کعبه

کعبه مایه قوام جامعه اسلامی است زیرا قوام یك جامعه نیاز به وحدت و امنیت و تأمین مسائل غذایی دارد. از آنجا که مراسم حج باید در یك مرکز تحقق پذیرد، باید مسلمانان گرد کعبه بیایند و تجمع پیدا کنند (الکعبه) و از آنجا که باید این مراسم عبادی در محیط امن و آرام صورت پذیرد، آن مکان را دارای حرمت و احترام قرار داد (البیت الحرام) و از آنجا که باید تغذیه مردم در ایامی که اشتغال به حج دارند تأمین شود، به قربانی اشاره کرده است (الهدی).

و خلاصه کعبه نقش اساسی در قوام زندگی مادی و معنوی مردم دارد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «جعلها اللّٰه لدینهم و معیشتهم». 2. سبب نامگذاری کعبه به بیت اللّٰه الحرام

مشرکان حق ورود به خانه خدا را ندارند، امام صادق علیه السلام درباره سبب نامگذاری کعبه به بیت اللّٰه الحرام می‌فرماید: «انّه حرّم علی المشرکین ان یدخلوه». 3. کعبه پایه حیات اجتماعی

---

(1). نمونه 5/ 92

(2). نمونه/ ج 5/ ص 90

(3). عیاشی/ ج 1/ ص 346

(4). نورالثقلین/ ج 1/ ص 680

خداوند متعال کعبه و برخی از ماه‌هایی که حج در آن انجام می‌شود و بعضی از اموری که با حج ارتباط دارد مانند قربانی برای آن حرمت و احترام قائل شد و غرض الهی این بوده که کعبه را پایه حیات اجتماعی مردم قرار دهد و آن را قبله‌گاه مردم معرفی کرد تا انسان‌ها در نماز قلب و چهره خود را متوجه آن کنند و نیز اموات و ذبیحه‌های خویش را به سوی آن توجه دهند و در هر حال به کعبه احترام بگذارند و در نتیجه جمعیت واحدی را تشکیل دهند که بر این اساس دین آن‌ها زنده و پایدار گردد. 4. عوامل قوام جامعه اسلامی

خداوند متعال چهار امر را مایه قیام و قوام جامعه انسانی دانست:

الف. کعبه که به وسیله زیارت آن مردم از سراسر جهان به آنجا می‌آیند و

مبادلات اقتصادى انجام مى‌دهند.
ب. ماه حرام كه به خاطر آن ترس و وحشت از مردم زائل مى‌شود و در اين زمان به مسافرت مى‌روند و كسب و تجارت انجام مى‌دهند.
ج. قربانى بى نشان د. قربانى نشان دار، كه هردو عامل تأمين نياز فقرا و مستمندان مى‌شود. 5. علم گسترده خداوند
فرمان به انجام مناسك حج و محترم شمردن كعبه براى رسيدن به جامعه‌اى داراى قوام فرمانى برخاسته از علم گسترده خداوند است «جعل اللَّه الكعبة ... ذلك لتعلموا ان اللَّه يعلم ما فى السماوات و ما فى الارض»
چون توجه به نقش كعبه و ماه‌هاى حرام و

---

(1). الميزان/ ج 6/ ص 224
(2). تفسير كبير/ ج 12/ ص 107؛ روح المعانى/ ج 7/ ص 35

قربانى در قوام جامعه آدمى را به علم خداوند رهنمون مى‌سازد الزاماً بايد جعل آن‌ها براى تأمين اين هدف عالمانه باشد.

«برائة من اللَّه و رسوله الى الّذين عاهدتم من المشركين* فسيحوا فى الارض اربعة اشهر و اعلموا انّكم غير معجزى اللَّه و انّ اللَّه مخزى الكافرين».
ترجمه
(اين، اعلام) بيزارىِ از سوى خدا و پيامبر او، به كسانى از مشركان است كه با آن‌ها عهد بسته‌ايد! «1» با اين حال، چهار ماه (مهلت داريد كه آزادانه) در زمين سير كنيد (و هر جا مى‌خواهيد برويد، و بينديشيد) و بدانيد شما نمى‌توانيد خدا را ناتوان سازيد، (و از قدرت او فرار كنيد. و بدانيد) خداوند خوار كننده‌ى كافران است. «2»
تفسير
در محيط دعوت اسلام گروه‌هاى مختلفى وجود داشتند كه پيامبر صلى الله عليه و آله با هريك از آن‌ها طبق موضع‌گيريهايشان رفتار مى‌كرد:
گروهى با پيامبر صلى الله عليه و آله هيچگونه پيمانى نداشتند و پيامبر صلى الله عليه و آله در مقابل آن‌ها

---

(1). الميزان/ ج 6/ ص 224؛ فى ظلال/ ج 2/ ص 983؛ راهنما/ ج 4/ ص 596؛ جامع البيان/ ج 5/ ص 50
(2). توبه/ 1- 2

نيز هيچ گونه تعهدى نداشت.
گروه‌هاى ديگرى در حديبيه و مانند آن پيمان ترك مخاصمه با رسول خدا صلى الله عليه و آله بسته بودند، اين پيمان‌ها بعضى داراى مدت معين بود و بعضى مدتى نداشت.
در اين ميان بعضى از طوايفى كه با پيامبر صلى الله عليه و آله پيمان بسته بودند يك‌جانبه و بدون هيچ مجوّزى پيمانشان را به خاطر همكارى آشكار با دشمنان اسلام شكستند و يا در صدد از ميان بردن رسول خدا صلى الله عليه و آله برآمدند همانند يهود «بنى نضير» و «بنى قريظه».
پيامبر صلى الله عليه و آله هم در مقابل آن‌ها شدت عمل به خرج داد و همه را از مدينه طرد كرد ولى قسمتى از پيمان‌ها هنوز به قوت خود باقى بود، اعم از پيمانهاى مدت دار و بدون مدت.
آيه اول مورد بحث به تمام مشركان پيمان‌شكن اعلام مى‌كند كه هرگونه پيمانى با مسلمانان داشتند لغو خواهد شد و مى‌گويد اين اعلام برائت و بيزارى خداوند و پيامبرش از مشركانى كه با آن‌ها عهد بسته‌ايد مى‌باشد

«برائة من اللّه و رسوله الی الّذین عاهدتم من المشرکین».
سپس برای آن‌ها يك مهلت چهار ماهه قائل می‌شود که در این مدت بیندیشند و وضع خود را روشن سازند و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آئین بت پرستی بکشند و یا آماده پیکار گردند و می‌گوید: چهار ماه در زمین آزادانه به هرکجا می‌خواهید بروید (ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد) «فسیحوا فی الارض اربعة اشهر».
اما بدانید که شما نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید «واعلموا انّکم غیر معجزی اللّه»، و نیز بدانید که خداوند کافران مشرك و بت پرست را

سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت؛ «و انّ اللّه مخزی الکافرین».
نکته‌ها
1. آیا القای يك‌جانبه پیمان صحیح است؟
پاسخ: اولًا به طوری که در آیه 7 و 8 سوره توبه تصریح شده این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است بلکه از آن‌ها نشانه هایی بر نقض پیمان آشکار شده بود و آن‌ها آماده بودند در صورت توانایی بدون کمترین اعتنا به پیمان‌هایی که با مسلمان‌ها دارند ضربه کاری را بر آن‌ها وارد سازند.
این کاملًا منطقی است که اگر انسان ببیند دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می‌کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می‌خورد پیش از آنکه غافل‌گیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او به پا خیزد.
ثانیاً در پیمان هایی که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می‌شود و آن‌ها خود را ناگزیر از پذیرش آن می‌بینند چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانایی اینگونه پیمان‌ها را بطور یکجانبه لغو کنند.
ثالثاً لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت بلکه چهار ماه به آن‌ها مهلت داده شد، شاید دست از این آئین خرافی بردارند.
به همین دلیل می‌بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهار ماهه استفاده

---
(1). نمونه/ ج 7/ ص 281
(2). مجمع البیان/ ج 5/ ص 55؛ تفسیر کبیر/ ج 15/ ص 226؛ نمونه/ ج 7/ ص 283؛ جامع الاحکام/ ج 8/ ص 87

کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن بازگشتند. 2. این چهار ماه از کی شروع شد؟
در پاسخ این سؤال بین مفسران گفتگو است اما آنچه از ظاهر آیات فوق

برمی‌آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می‌دانیم که روز خواندن آن روز عید قربان، دهم ماه ذی‌الحجه بود. بنابراین پایان آن روز دهم ماه ربیع الاول از سال بعد محسوب می‌شود.
حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز این مطلب را تأیید می‌کند. 3. انشاء حکم بر برائت از مشرکان
این آیه تنها صرف تشریع نیست بلکه متضمن انشاء حکم و قضاء بر برائت از مشرکین زمان نزول آیه است، به دلیل اینکه اگر صرف تشریع بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برائت شريك نمی‌کرد، چون دأب قرآن بر آن است که حکم تشریعی صرف را در حکم خود شريك نمی‌سازد.
بنابراین مراد آیه این است که خداوند قضا رانده به اینکه از مشرکین که شما با آنان معاهده بسته‌اید امان برداشته شود و این برداشته شدن امان جزافی و عهد شکنی بدون مجوز نیست، چون خداوند بعد از چند آیه مجوز آن را بیان نموده و می‌فرماید: هیچ وثوقی به عهد مشرکین نیست چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده و آن را شکستند، به همین جهت خداوند مقابله به مثل یعنی لغو عهد را برای مسلمین نیز تجویز کرده است و فرموده «و امّا تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء انّ اللّه لا یحبّ الخائنین» و هرگاه از مردمی ترسیدی که (در پیمانداری) خیانت کنند تو نیز

---

(1). نمونه/ ج 7/ ص 283
(2). مجمع البیان/ ج 5/ ص 5؛ روح المعانی/ ج 10/ ص 44؛ نمونه/ ج 7/ ص 285
(3). کهف/ 26

مانند ایشان عهدنامه‌شان را نزدشان پرتاب کن لیکن با این که دشمن عهدشکنی کرده خداوند راضی نشد که مسلمانان بدون اعلام لغویت عهد آنان را بشکنند، بلکه دستور داد نقض خود را به ایشان اعلام کنند تا ایشان به خاطر بی اطلاعی از آن به دام نیفتند. آری خداوند با این دستور خود مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت منع فرمود.
و اگر آیه مورد بحث می‌خواست شکستن عهد را حتی در صورتی که مجوزی از ناحیه کفار نباشد تجویز کند، می‌بایستی میانه کفار عهدشکن و کفار وفادار به عهد فرقی نباشد و حال آنکه در دو آیه بعد کفار وفادار به عهد را استثناء کرده است. 4. اعلام برائت توسط امیرالمؤمنین علیه السلاِم

تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که هنگامی که این سوره با آیات نخستین آن نازل شد و پیمان هایی را که مشرکان با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داشتند لغو کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابلاغ این فرمان آن را به ابوبکر داد تا در موقع حج در مکه برای عموم مردم بخواند، سپس آن را گرفت و به علی علیه السلام داد و علی علیه السلام مأمور ابلاغ آن گردید و در مراسم حج به همه مردم ابلاغ کرد.
ماجرای تلاوت آیات این سوره توسط علی علیه السلام در کتب اهل سنت نیز آمده و از اصحاب کسانی همچون ابوبکر و علی علیه السلام، ابن عباس، انس بن مالك، جابربن عبداللّٰه انصاری آن را روایت کرده‌اند و در مدارك بسیاری نقل شده است.

---

(1). انفال/ 58
(2). المیزان/ ج 9/ ص 226
(3). نمونه/ ج 7/ ص 275
(4). تفسیر نور/ ج 9/ ص 13؛ مسند احمد بن حنبل/ ح 3، 212 و 283/ ج 1/ ص 151 و 330؛ مستدرك صحیحین/ ج 3/ ص 51؛ تفسیر المنار/ ج 10/ ص 157؛ تفسیر طبری/ ج 10/ ص 46؛ تفسیر ابن کثیر/ ج 2/ ص 322-323؛ احقاق الحق/ ج 5/ ص 368؛ فضائل خمسه/ ج 2/ ص 342؛ در الغدیر/ ج 6/ ص 338 نام 73 نفر که این ماجرا را نقل کرده‌اند آمده است. مثل فخر رازی و آلوسی که در تفسیرهایشان ذکر کرده‌اند.

5. ناسازگاری رحمت با برائت
از حضرت علی علیه السلام روایت شده: «انّه لم ینزل «بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم» علی رأس سورة برائة لانّ بسم اللّٰه للامان و الرّحمة و نزلت برائة للرفع الامان بالسّیف؛ «بسم اللّٰه الرحمن الرّحیم» در اول سوره برائت نازل نشده زیرا بسم اللّٰه برای امان و رحمت است و سوره برائت برای برداشتن امان به وسیله شمشیر نازل شده است». 6. تعیین ماه‌های حرام
از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قول خدای عزوجل «فسیحوا فی الارض اربعة اشهر» روایت شده است: «هی عشرون من ذی‌الحجة و المحرم و صفر و شهر ربیع الاول و عشر من ربیع الآخر».
آن چهار ماه بیست روز از آخر ذی حجه و تمام محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز اول ربیع الاخر است.

---

(1). راهنما/ ج 7/ ص 12
(2). کافی/ ج 4/ ص 290/ ح 3؛ تفسیر برهان/ ج 2/ ص 101/ ح 4؛ مجمع

البیان/ ج 5/ ح 6؛ نورالثقلین/ ج 2/ ح 182
(3). راهنما/ ج 7/ ص 15

«و اذان من اللَّه و رسوله الى النّاس يوم الحجّ الاكبر انّ اللَّه برى‏ء من المشركين و رسوله فان تبتم فهو خير لكم و ان تولّيتم فاعلموا انّكم غير معجزى اللَّه و بشّر الّذين كفروا بعذاب اليم* الّا الّذين عاهدتم من المشركين ثمّ لم ينقصوكم شيئاً و لم يظاهروا عليكم احداً فاتمّوا اليهم عهدهم الى مدّتهم انّ اللَّه يحبّ المتّقين».
ترجمه
و اين، اعلامى است از ناحيه‏ى خدا و پيامبرش به (عموم) مردم در روز حج اكبر [/ روز عيد قربان] كه: خداوند و پيامبرش از مشركان بيزارند! با اين حال، اگر توبه كنيد، براى شما بهتر است؛ و اگر سرپيچى نماييد، بدانيد شما نمى‏توانيد خدا را ناتوان سازيد (و از قلمرو قدرتش خارج شويد). و كافران را به مجازات دردناك بشارت ده! «3» مگر كسانى از مشركان كه با آن‏ها عهد بستيد، و چيزى از آن را در حقّ شما فرو گذار نكردند، و احدى را بر ضدّ شما تقويت ننمودند؛ پيمان آن‏ها را تا پايان مدّتشان محترم بشمريد؛ زيرا خداوند پرهيزگاران را دوست دارد. «4»
تفسير
در اين آيات بار ديگر موضوع الغاى پيمانهاى مشركان با تأكيد بيشترى عنوان

---

(1). توبه/ 3- 4

شده است و حتى تاريخ اعلام آن را تعيين مى‏كند و مى‏گويد: اين اعلامى است از طرف خدا و پيامبرش به عموم مردم در روز حج اكبر كه خداوند و فرستاده او از مشركان بيزارند «و اذان من اللَّه و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان اللَّه برى‏ء من المشركين و رسوله ...».
در حقيقت خداوند مى‏خواهد با اين اعلام عمومى در سرزمين مكه و آنهم در روز بزرگ راه‏هاى بهانه جويى دشمن را ببندد و زبان بد گويان و مفسده جويان را قطع كند تا نگويند ما را غافل‏گير ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله كردند.
قابل توجه اينكه تعبير «الى الناس» به جاى «الى المشركين» نشان مى‏دهد كه لازم بوده است به همه مردمى كه در آن روز در مكه حاضر مى‏شوند اين پيام ابلاغ شود تا غير مشركان نيز گواه بر اين موضوع باشند.
سپس روى سخن را به خود مشركان كرده و از طريق تشويق و تهديد براى هدايت آن‏ها كوشش مى‏كند، نخست مى‏گويد: اگر توبه كنيد و به

سوی خدا باز گردید و دست از این آیین بت پرستی بردارید به نفع شماااست «فان تبتم فهو خیر لکم»؛ یعنی قبول آیین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیك بیندیشید همه نابسامانی هایتان در پرتو آن سامان می‌یابد نه اینکه سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد.
بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می‌دهد که اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است سر پیچی کنید بدانید هرگز نمی‌توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید «و ان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی اللّٰه».
و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می‌کنند اعلام خطر می‌نماید و

می‌گوید: کافران بت‌پرست را به عذاب دردناك بشارت ده «و بشر الّذین کفروا بعذاب الیم».
همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم این الغای یك جانبه پیمان‌های مشرکان مخصوص کسانی بود که نشانه‌هایی بر آمادگی برای پیمان شکنی از آن‌ها ظاهر شده بود، لذا در آیه بعد یك گروه را استثنا کرده می‌گوید: مگر آن دسته از مشرکین که با آن‌ها پیمان بسته‌اید و هیچگاه برخلاف شرایط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند و نه احدی را بر ضد شما تقویت نمودند «الّا الّذین عاهدتم من المشرکین ثمّ لم ینقصوکم شیئاً و لم یظاهروا علیکم احداً».
در مورد این گروه تا پایان مدت به عهد و پیمانشان وفادار باشید «فاتمّوا الیهم عهدهم الی مدّتهم»؛ زیرا خداوند پرهیزکاران و آن‌ها را که از هرگونه پیمان شکنی و تجاوز اجتناب می‌کنند دوست می‌دارد «و انّ اللّٰه یحبّ المتّقین».
«حج اکبر» کدام است؟ در میان مفسران درباره منظور از روز «حج اکبر» گفتگو است اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهلبیت علیهم السلام و اهل سنت نقل شده استفاده می‌شود این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجه، روز عید قربان و به تعبیر دیگر «یوم النّحر» است.
پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثّانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده دلیل دیگری بر این موضوع است. بعلاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می‌یابد و از این رو روز حج می‌توان به آن اطلاق کرد.
و اما اینکه چرا آن را «اکبر» گفته‌اند به خاطر آن است که در آن سال همه گروه‌ها اعم از

(1). نمونه/ ج 7/ ص 286

مسلمانان و بت‌پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این کار در سال‌های بعد به کلی موقوف شد.

علاوه بر تفسیر فوق که در روایات اسلامی نیز آمده و تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه منظور از آن مراسم حج است، در مقابل مراسم عمره که «حج اصغر» نامیده می‌شود.

این تفسیر نیز در پاره‌ای از روایات آمده است و هیچ مانعی ندارد که هردو علت توأماً سبب این نامگذاری شده باشد. نکته‌ها

1. مواد چهار گانه‌ای که در آنروز اعلام شد

گرچه قرآن اعلام بیزاری و برائت خدا را از مشرکان به صورت سر بسته بیان کرده است اما از روایات اسلامی استفاده می‌شود که علی علیه السلام مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند:

1. الغای پیمان مشرکان

2. عدم حق شرکت آن‌ها در مراسم حج در سال آینده

3. ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود.

4. ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده که حضرت علی علیه السلام در مراسم

---

(1). تفسیر کبیر/ ج 15/ ص 229؛ جامع الاحکام/ ج 8/ ص 69؛ روح المعانی/ ج 10/ ص 146؛ نمونه/ ج 7/ ص 289؛ المیزان/ ج 9/ ص 229- 230

حج آن سال خطبه‌ای خواند و فرمود: «لا یطوفنّ بالبیت عریان و لا یحجّن البیت مشرك و ما كانت له مدّة فهو الی مدّته و من لم یكن له مدة فمدته اربعة اشهر؛ از این پس هیچ برهنه‌ای نباید طواف خانه خدا بیاید و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد و آن‌هایی که پیمانشان با پیامبر صلی الله علیه و آله مدت دارد تا پایان مدت محترم است و آن‌ها که پیمانشان مدت ندارد مدتش چهار ماه خواهد بود».

در بعضی از روایات دیگر اشاره به موضوع چهارم یعنی عدم دخول بت پرستان در خانه کعبه شده است.

2. چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟

از گفتار مورخان و بعضی مفسران چنین استفاده می‌شود که آن‌ها گروهی از طایفه «بنی كنانة» و «بنی ضمرة» بودند که نه ماه از مدت پیمان ترك

مخاصمه آن‌ها باقی مانده بود و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشمنان اسلام شرکت نداشتند پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان مدت نسبت به پیمانشان وفادار ماند.

بعضی دیگر طایفه‌ای از «بنی خزاعة» را جزء این گروه که پیمانشان مدت داشت دانسته‌اند. 3. تحریم روابط با مشرکان

صدور بیانیه برائت از مشرکان (تحریم روابط مسلمانان با آنان) از سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و دستور ابلاغ آن به عموم مردم حاضر در مراسم حج «و اذان من اللّٰه و رسوله الی النّاس ... انّ اللّٰه بریء من المشرکین و رسوله» «بریئ» از «برائت» است و «برائت» به معنای فاصله گرفتن و جدا شدن می‌باشد. اعلام برائت خدا و رسول از

(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 9؛ تفسیر کبیر/ ج 15/ ص 222؛ روح المعانی/ ج 10/ ص 43

مشرکان دستوری است به مسلمانان که روابط و پیوندهای خود را با مشرکان بگسلند و به اصطلاح آنان را تحریم کنند. 4. روز ابلاغ برائت

دهم ذی الحجه سال نهم هجرت روز ابلاغ پیام برائت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به عموم مردم حاضر در مراسم حج «و اذان من اللّٰه و رسوله الی النّاس یوم الحجّ الاکبر» بر اساس نظر مفسران سال نهم هجرت سال اعلام برائت است و بر پایه روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است روز حج اکبر دهم ذی الحجه است. 5. قدرت خداوند

اعلام قدرت بی انتهای خداوند به مشرکان صدر اسلام و تذکر به بیهوده بودن مقاومت در برابر او «و اعلموا انّکم غیر معجزی اللّٰه» «عجز» مقابل «قدرت» و «اعجاز» (مصدر معجزین) به معنای ناتوان کردن و به زانو درآوردن است. 6. تهدید خداوند به مشرکان

تهدید خداوند به مشرکان پیمان شکن صدر اسلام به شکست خفت‌بار و خوار کننده در صورت تسلیم نشدن و پای فشردن بر شرك و کفر «واعلموا انّکم غیر معجزی اللّٰه و انّ اللّٰه مخزی الکافرین» «اخزاء» (مصدر مخزی) به معنای خوار و خفیف کردن است. به کارگیری اسم فاعل بجای فعل در جمله «و انّ اللّٰه مخزی الکافرین» بیانگر سنت قطعی خداوند درباره شکست کفر و کفرپیشگان بوده و تهدیدی برای مشرکان پیمان شکن است!

(1). راهنما/ ج 7/ ص 17

(2). راهنما/ ج 7/ ص 18

(3). راهنما/ ج 7/ ص 14
(4). راهنما/ ج 7/ ص 14

7. نمونه‌ی نقض پیمان
كمك به دشمنان اسلام علیه مسلمانان از موارد نقض پیمان از سوی مشركان معاند صدر اسلام بود «الّا الّذین عاهدتم من المشركین ... و لم یظهروا علیكم احداً». 8. لزوم وفاداری به پیمان
وفاداری به پیمان عدم تعرض مادامی كه طرف معاهده بر آن پایبند باشد لازم است «الّا الّذین عاهدتم من المشركین ثمّ لم ینقضوكم شیئاً ... فاتمّوا الیهم عهداً».

«کَیْفَ یَکُونُ لِلْمُشْرِکِینَ عَهْدٌ عِندَ اللَّهِ وَعِندَ رَسُولِهِی إِلَّا الَّذِینَ عهَدتُّمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقمُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ* کَیْفَ وَإِن یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لَایَرْقُبُواْ فِیکُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً یُرْضُونَکُم بِأَفْوَ هِهِمْ وَتَأْبَی قُلُوبُهُمْ وَأَکْثَرُهُمْ فسِقُونَ* اشْتَرَوْا بَایتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِیلًا فَصَدُّوا عَن سَبِیلِهِی إِنَّهُمْ سَآءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ* لَایَرْقُبُونَ فِی مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُوْلَلِکَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ»

ترجمه

چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آن‌ها

---

(1). راهنما 7/ 21

(2). راهنما 7/ 22

(3). توبه/ 7- 10

همواره آماده‌ی شکستن پیمانشان هستند)؟! مگر کسانی که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستید؛ (و پیمان خود را محترم شمردند؛) تا زمانی که در برابر شما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید، که خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. «7» چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه ملاحظه‌ی خویشاوندی با شما را می‌کنند، و نه پیمان را؟! شما را با زبان خود خشنود می‌کنند، ولی دل‌هایشان ابا دارد؛ و بیشتر آن‌ها فرمانبردار نیستند. «8» آن‌ها آیات خدا را به بهای کمی فروختند؛ و (مردم را) از راه او باز داشتند؛ آن‌ها اعمال بدی انجام می‌دادند! «9» (نه تنها در باره‌ی شما،) در باره‌ی هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی‌کنند؛ و آن‌ها همان تجاوزکارانند. «10»

تفسیر

همان گونه که در آیات قبل دیدیم اسلام پیمان‌های مشرکان و بت پرستان را (مگر گروه خاصی) لغو کرد، تنها چهار ماه به آن‌ها مهلت داد تا تصمیم خود را بگیرند، در آیات مورد بحث دلیل و علت این کار را بیان می‌کند، نخست به صورت استفهام انکاری می‌گوید: «چگونه ممکن است مشرکان عهد و پیمانی نزد خدا و نزد پیامبرش داشته باشند؟!»؛ «کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله» یعنی این‌ها با این اعمال و این همه کارهای خلافشان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور یك جانبه به پیمان‌ها آن‌ها وفادار باشد.

بعد بلافاصله يك گروه را كه در اعمال خلاف و پيمان شكنى با ساير مشركان شريك نبودند استثنا كرده مى‌گويد: «مگر كسانى كه با آن‌ها نزد مسجد الحرام پيمان بستيد»؛ «الا الذين عاهدتم عند المسجد الحرام».
«اين گروه مادام كه به پيمانشان در

برابر شما وفادار باشند شما هم وفادار بمانيد»؛ «فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم».
«زيرا خداوند پرهيزكاران و آن‌ها كه از هر گونه پيمان شكنى اجتناب مى‌ورزند دوست دارد»؛ «ان الله يحب المتقين».
در آيه‌ى بعد همين موضوع با صراحت و تأكيد بيشترى بيان شده است و باز به صورت استفهام انكارى مى‌گويد: «چگونه ممكن است عهد و پيمان آن‌ها را محترم شمرد در حالى كه اگر آن‌ها بر شما غالب شوند هيچ گاه نه مراعات خويشاوندى با شما را مى‌كنند و نه پيمان را»؛ «كيف و ان يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم الا و لا ذمة».
«ال» به معناى خويشاوندى است و بعضى آن را به معناى عهد و پيمان دانسته‌اند، در صورت اول منظور اين است كه قريش اگر چه خويشاوند پيامبر و گروهى از مسلمانان بودند، ولى هنگامى كه خودشان كمترين اعتنايى به اين موضوع نداشته باشند و احترام خويشاوندى را رعايت ننمايند، چگونه انتظار دارند پيامبر صلى الله عليه و آله و مسلمانان در مورد آن‌ها رعايت كنند و در صورت دوم تأكيدى براى «ذمه» كه آن هم به معناى عهد و پيمان است محسوب مى‌شود.
راغب در كتاب «مفردات» ريشه اين كلمه را از «اليل» به معناى درخشندگى مى‌داند چه اين كه پيمان‌هاى محكم و خويشاوندى‌هاى نزديك داراى درخشندگى خاصى هستند.
بعد قرآن اضافه مى‌كند كه هيچ گاه فريب سخنان دلنشين و الفاظ به ظاهر زيباى آن‌ها را نخوريد؛ زيرا «آن‌ها مى‌خواهند شما را با دهان خود راضى كنند، ولى دل‌هاى آن‌ها از اين موضوع ابا دارد»؛ «يرضونكم بافواههم و تأبى قلوبهم»، دل‌هاى آن‌ها از

---

(1). مجمع البيان/ ج 5/ ص 14؛ نمونه/ ج 7/ ص 296- 289؛ روح المعانى/ ج 10/ ص 55

كينه و انتقام‌جويى و قساوت و سنگدلى و بى‌اعتنايى به عهد و پيمان و رابطه‌ى خويشاوندى پر است، اگر چه با زبان خود اظهار دوستى و مودت كنند، و در پايان آيه اشاره به ريشه‌ى اصلى اين موضوع كرده مى‌گويد: «و بيشتر آن‌ها فاسق و نافرمانبردارند»؛ «و اكثرهم فاسقون».

در آیه‌ی بعد یکی از نشانه‌های فسق و نافرمانبرداری آن‌ها را چنین توضیح می‌دهد: «آن‌ها آیات خدا را با بهای کمی معامله کردند، و به خاطر منافع زود گذر مادی و ناچیز خود، مردم را از راه خدا باز داشتند»؛ «اشتروا بایات الله ثمناً قلیلًا فصدّوا عن سبیله». در روایاتی چنین آمده که «ابوسفیان» غذایی ترتیب داد و جمعی از مردم را به مهمانی فرا خواند تا از این طریق عداوت آن‌ها را در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برانگیزد.
بعضی از مفسران آیه‌ی فوق را اشاره به این داستان دانسته‌اند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم وسیعی دارد که این ماجرا و سایر ماجراهای بت‌پرستان را شامل می‌شود که برای حفظ منافع مادی و زودگذر خویش از آیات خدا چشم پوشیدند. بعد می‌گوید: «چه عمل بدی آن‌ها انجام دادند»؛ «انهم ساء ما کانوا یعملون».
هم خود را از سعادت و هدایت و خوشبختی محروم ساختند، و هم سدّ راه دیگران شدند، و چه عملی از این بدتر که انسان هم بار گناه خویش را بر دوش کشد و هم بار گناه دیگران را.
در آخرین آیه‌ی مورد بحث بار دیگر گفتار سابق را تأکید می‌کند که: «این مشرکان اگر دستشان برسد، در باره‌ی هیچ فرد باایمانی کمترین ملاحظه‌ی خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد»؛ «لا یرقبون فی مؤمن الا و لا ذمة»، «چرا که این‌ها اصولًا مردمی تجاوزکارند»؛ «و اولئك هم المعتدون»، نه تنها در باره‌ی شما، بلکه در مورد هر

کس که توانایی داشته باشند دست به تجاوز می‌زنند.
گرچه مضمون آیه‌ی فوق بحثی را که در آیات گذشته آمده تأکید می‌کند، ولی تفاوت و اضافه‌ای نسبت به آن دارد و آن این که در آیات گذشته سخن از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانانی بود که در گرد او بودند، ولی در این آیه سخن از هر فرد باایمانی است؛ یعنی شما در نظر آن‌ها خصوصیتی ندارید، بلکه هر کس که مؤمن باشد و پیرو آیین توحید، این‌ها با او سر دشمنی دارند و ملاحظه‌ی هیچ چیز را نمی‌کنند، پس این‌ها در واقع دشمن ایمان و حق‌اند. این نظیر همان چیزی است که قرآن در باره‌ی بعضی اقوام پیشین می‌گوید: «و ما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید»؛ «آن‌ها تنها به خاطر این مؤمنان را تحت شکنجه قرار می‌دادند که به خداوند عزیز و حمید ایمان داشتند».
در این که منظور از گروهی که با جمله‌ی «الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام» استثنا شده‌اند، کدام گروه بوده‌اند، در میان مفسران گفت و گو است، ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور همان قبایلی است که به عهد و پیمانشان وفادار ماندند؛ یعنی طوایفی مانند «بنوضمره» و «بنوخزیمه» و مانند آن‌ها، و در حقیقت این جمله به منزله‌ی

تأكید نسبت به آیات گذشته است، که مسلمانان باید به هوش باشند تا حساب این گروه‌ها را از پیمان شکنان جدا کنند.
اما این که می‌گوید: «با آن‌ها که نزد مسجد الحرام پیمان بستند»، ممکن است به خاطر این باشد که به هنگام صلح «حدیبیه» که مسلمانان با مشرکان قریش در سرزمین

---

(1). بروج/ 8
(2). مجمع البیان/ ج 5/ ص 14؛ نمونه/ ج 7/ ص 300

«حدیبیه» در پانزده میلی مکه در سال ششم هجرت پیمان بستند، گروه‌های دیگری از مشرکان عرب مانند طوایفی که در بالا اشاره شد به این پیمان ملحق شدند و با مسلمانان پیمان ترك مخاصمه بستند، ولی مشرکان قریش پیمان خود را شکستند و سپس در سال هشتم در جریان فتح مکه اسلام اختیار کردند، اما گروه‌های وابسته مسلمان نشدند و پیمان را هم نشکستند.
از آن جا که سرزمین مکه منطقه‌ی وسیعی (تا حدود 48 میل) اطراف خود را فرا می‌گیرد، تمام این مناطق جزو «مسجد الحرام» به شمار می‌آید چنان که در آیه‌ی 196 سوره‌ی بقره در مورد حج تمتع و احکام آن می‌خوانیم: «ذلك لمن لم یكن اهله حاضری المسجد الحرام»؛ «این احکام مربوط به کسی است که خانه و خانواده‌اش نزد مسجد الحرام نباشند» و بر طبق تصریح روایات و فتاوای فقهای احکام حج تمتع بر کسانی است که فاصله‌ی آن‌ها از مکه بیش از 48 میل بوده باشد، بنا بر این هیچ مانعی ندارد که صلح «حدیبیه» که در 15 میلی مکه انجام شده است به عنوان «عند المسجد الحرام» ذکر شود.
اما این که بعضی از مفسران گفته‌اند، استثنای فوق مربوط به مشرکان قریش است که قرآن مجید پیمان آن‌ها را که در «حدیبیه» بستند محترم شمرده، نادرست به نظر می‌رسد؛ زیرا اولا: پیمان شکنی مشرکان قریش قطعی و مسلم بود اگر آن‌ها پیمان شکن نبودند چه کسی پیمان شکن بود؟
ثانیاً: صلح «حدیبیه» مربوط به سال ششم هجرت است در حالی که در سال هشتم پس از فتح مکه مشرکان قریش اسلام را پذیرفتند، بنا بر این آیات فوق که در سال نهم هجرت نازل شده است نمی‌تواند ناظر به آن‌ها باشد.
همان گونه که در سابق نیز گفته شد منظور از آیات بالا این نیست که تنها تصمیم

آنان بر پیمان شکنی به هنگام رسیدن به قدرت مجوز برای لغو یك جانبه‌ی

پیمان است، بلکه آن‌ها این طرز فکر خود را بارها عملًا نشان داده بودند، که هر موقع دستشان برسد ضربه‌ی کاری خود را بدون توجه به پیمان، بر پیکر مسلمانان وارد می‌سازند، و این مقدار برای لغو پیمان کافی است.
نکته‌ها
1. پایداری به عهد لازمه‌ی تقوا
این که فرمود: «کیف یکون للمشرکین عهد» الخ، استفهامی است در مقام انکار؛ یعنی این‌ها وفادار به عهد نیستند، از این رو بلافاصله مشرکینی را که در مسجد الحرام با مسلمانان عهد کردند استثنا کرد؛ چون آن‌ها عهد خود را نشکستند، از این رو در باره‌ی آن‌ها فرمود: «فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم»؛ یعنی تا زمانی که آن‌ها به عهد خود استقامت ورزیدند شما هم استقامت کنید. آری! پایداری به عهد کسانی که به عهد خود وفادارند از لوازم تقوای دینی است به همین جهت دستور فوق را با جمله‌ی «انّ الله یحب المتقین» تعلیل می‌کند، و عین این تعلیل در آیه‌ی قبلی بود که می‌فرمود: «فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم ان الله یحب المتقین».
2. مشرکان و عدم رعایت هیچ گونه میثاق
بعید نیست این که خدای تعالی در آیه‌ی مورد بحث میان «ال» و «ذمه» مقابله انداخته برای این بوده که دلالت کند بر این که مشرکین هیچ گونه میثاقی را که حفظش از واجبات است نسبت به مؤمنین حفظ و رعایت نمی‌کنند؛ چه آن میثاق‌هایی که اساسش

---

(1). نمونه/ ج 7/ ص 300
(2). المیزان/ ج 9/ ص 240

اصول تکوینی و واقعی است مانند خویشاوندی و قرابت و یا آن میثاق‌هایی که اساسش قرارداد و اصطلاح باشد مانند عهد و پیمان‌ها و سوگندها و امثال آن.

«فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَوةَ وَ ءَاتَوُا الزَّكَوةَ فَإِخْوَ نُكُمْ فِى الدّينِ وَنُفَصّلُ الأْيتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* وَإِن نَّكَثُوا أَيْمنَهُم مّن م بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِى دِينِكُمْ فَقتِلُوا أَ ل مَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَيْمنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ* أَلَا تُقتِلُونَ قَوْمًا نَّكَثُوا أَيْمنَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُم بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»

ترجمه

(ولی) اگر توبه کنند، نماز را بر پا دارند، و زکات را بپردازند، برادر دینی شما هستند؛ و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند (و می‌اندیشند)، شرح می‌دهیم. «11» و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آن‌ها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدّت عمل) دست بردارند. «12» آیا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند، و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی‌کنید؟! در حالی که آن‌ها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند؛ آیا از آن‌ها می‌ترسید؟! با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن

---

(1). توبه/ 11- 13

هستید. «13»

تفسیر

چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید؟

یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که مطالب پراهمیت را با تعبیرات گوناگون برای تأکید و جا افتادن مطلب تکرار کنند و از آن جا که مسأله‌ی ضربه‌ی نهایی بر پیکر بت‌پرستی در محیط اسلام و برچیدن آخرین آثار آن از مسائل بسیار مهم بوده است، بار دیگر قرآن مجید مطالب گذشته را با عبارات تازه‌ای در آیات فوق بیان می‌کند، نکات جدیدی نیز در آن وجود دارد که مطلب را از صورت تکرار (ولو تکرار مجاز) خارج می‌سازد.

نخست می‌گوید: «اگر مشرکان توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند»؛ «فان تابوا و اقاموا الصلوة و ءاتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین»، و در پایان آیه اضافه می‌کند: «ما آیات خود را برای آن‌ها که آگاهند شرح می‌دهیم»؛ «و نفصل الایات لقوم یعلمون».

در آیات گذشته سخن از این بود که اگر توبه کنند وظیفه‌ی اسلامی نماز و زکات را انجام دهند مزاحمشان نشوید؛ «فخلوا سبیلهم»، اما در این جا

می‌فرماید: «برادر دینی شما هستند»؛ یعنی هیچ گونه تفاوتی با سایر مسلمانان از نظر احترام و محبت نخواهند داشت، همان گونه که میان برادران تفاوتی نیست، و این برای آماده ساختن روح و فکر و عواطف مشركان برای پذیرش اسلام مؤثرتر است که در یك مرحله توصیه به عدم مزاحمت می‌کند و در مرحله‌ی بعد سفارش «حقوق یك برادر» را در مورد آن‌ها

می‌نماید.
اما اگر آن‌ها همچنان به پیمان شکنی خود ادامه دهند، و عهد خود را زیر پا بگذارند، و آیین شما را مورد مذمت قرار داده و به تبلیغات سوء خود ادامه دهند، شما با پیشوایان این گروه کافر پیکار کنید»؛ «و ان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینكم فقاتلوا أئمة الكفر»، «چرا که عهد و پیمان آن‌ها کمترین ارزشی ندارد»؛ «انهم لا ایمان لهم». درست است که آن‌ها با شما پیمان ترك مخاصمه بسته‌اند، ولی این پیمان با نقض شدن مکرر و آمادگی برای نقض در آینده اصلًا اعتبار و ارزشی نخواهد داشت. «تا با توجه به این شدت عمل و با توجه به این که راه بازگشت به روی آن‌ها باز است، از کار خود پشیمان شوند و دست بردارند»؛ «لعلهم ینتهون».
در آیه‌ی بعد برای تحریك مسلمانان و دور ساختن هر گونه سستی و ترس و تردید در این امر حیاتی از روح و فکر آن‌ها، می‌گوید: «چگونه شما با گروهی پیکار نمی‌کنید که پیمان‌هایشان را شکستند، و تصمیم گرفتند پیامبر را از سرزمین خود خارج کنند»؛ «الا تقاتلون قوماً نكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول». شما ابتدا به مبارزه و لغو پیمان نکرده‌اید که نگران و ناراحت باشید، بلکه «مبارزه و پیمان شکنی در آغاز از آن‌ها شروع شده است»؛ «و هم بدؤكم اول مرّة»، و اگر تردید بعضی از شما در پیکار با آن‌ها به خاطر ترس است، این ترس کاملًا بی‌جا است. «آیا شما از این افراد بی ایمان می‌ترسید، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او و از مخالفت فرمانش بترسید، اگر به راستی شما ایمان دارید»؛ «أتخشونهم فالله أحقّ ان تخشوه ان كنتم مؤمنين».
در این که منظور از این گروه پیمان شکن چه اشخاصی هستند، باز در میان

---

(1). روح المعانی/ ج 10/ ص 57؛ نمونه/ ج 7/ ص 303

مفسران گفت و گو است. بعضی اشاره به یهود و بعضی به اقوامی که در آینده با مسلمانان درگیر شدند مانند حکومت‌های ایران و روم دانسته‌اند و بعضی اشاره به کفار قریش دانسته‌اند و بعضی اشاره به پاره‌ای از افراد

که مسلمان شدند و مرتد گشتند، ولی ظاهر آیات به خوبی گواهی می‌دهد که موضوع سخن همان گروه مشرکان و بت‌پرستانی است که در آن زمان به ظاهر با مسلمانان پیمان ترك مخاصمه داشتند، ولی عملاً پیمانشان را نقض کرده بودند و آن‌ها گروهی از مشرکان اطراف مکه یا سایر نقاط حجاز بودند.
اما احتمال این که منظور یهود باشد، بسیار بعید است؛ زیرا تمام بحث‌های این آیات پیرامون مشرکان دور می‌زند. همچنین ممکن نیست که منظور از آن طایفه‌ی قریش باشد؛ زیرا قریش و سر کرده‌ی آن‌ها ابوسفیان در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه ظاهراً اسلام را قبول کردند در حالی که سوره‌ی مورد بحث ما در سال نهم نازل شده است.
و نیز این احتمال که منظور حکومت‌های ایران و روم باشد، بسیار از مفهوم آیات دور است؛ زیرا آیات سخن از یك درگیری فعلی می‌کند نه درگیری‌های آینده، علاوه بر این، آن‌ها پیامبر را از وطن خود خارج نکرده بودند، و نیز احتمال این که منظور مرتدین باشند فوق العاده بعید است؛ زیرا تاریخ گروه نیرومندی از مرتدین را در آن زمان نشان نمی‌دهد که مسلمانان بخواهند با آن‌ها پیکار کنند، به علاوه کلمه‌ی «ایمان» (جمع یمین) و همچنین کلمه‌ی «عهد» ظاهراً به همان معنای پیمان ترك مخاصمه است نه پذیرش اسلام (دقت کنید).
اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اسلامی این آیه به آتش افروزان جنگ جمل

---
(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 18؛ نمونه/ ج 7/ ص 308

(ناکثین) و مانند آن‌ها تطبیق شده، نه به دلیل آن است که آیات در باره‌ی آن‌ها نازل شده باشد، بلکه هدف این است که روح آیه و حکم آن در مورد «ناکثین» و گروه‌های مشابهی که بعداً روی کار خواهند آمد صادق است.
نکته‌ها
1. شرط توبه‌ی مشرکان
«فان تابوا و اقاموا الصلاة» تا آخر دو آیه، این دو آیه جمله‌ی «فان تبتم فهو خیر لکم و ان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی الله» را که در سابق گذشت به طور تفصیل بیان می‌کند و مرادش از توبه به دلالت سیاق این است که به سوی ایمان به خدا و آیات او برگردند و به همین جهت به صرف توبه اکتفا نکرده و مسئله‌ی به پا داشتن نماز را که روشن‌ترین مظاهر عبادت خداست و همچنین زکات دادن را که قوی‌ترین ارکان جامعه‌ی دینی است به آن اضافه کرد و این دو را به عنوان نمونه و اشاره به همه‌ی وظایف دینی که در تمامیت ایمان به آیات خدا دخالت دارند ذکر نمود، این بود

معنای «تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة».
و اما معنای «فاخوانکم فی الدین». مقصود از آن این است که بفرماید: در صورتی که توبه کنند با سایر مؤمنین در حقوقی که اسلام آن را معتبر دانسته مساوی خواهند بود. 2. برادری و تساوی حقوق
اگر در این آیه و در آیه‌ی «انما المؤمنون اخوة»؛ «مؤمنان برادران یکدیگرند»،

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 244

مسئله‌ی تساوی در حقوق را به برادری تعبیر کرده، برای این است که دو برادر دو شاخه هستند که از یك تنه جدا و منشعب شده‌اند و این دو در همه‌ی شئون مربوط به اجتماع خانواده و در قرابتی که با اقربا و فامیل دارند مساوی هستند، و چون برای این اخوت احکام و آثاری شرعی است، از این رو قانون اسلام آن را یك سنخ برادری حقیقی میانه افراد مسلمین معتبر کرده است که عیناً مانند برادری طبیعی آثار عقلی و دینی بر آن مترتب می‌شود. 3. تحریك مسلمانان به قتال با مشرکان
«ألا تقاتلون قوماً نکثوا أیمانهم و هموا باخراج الرسول»؛ این آیات مسلمانان را تحریك می‌کند به این که با مشرکین بجنگند، و برای این که تحریکشان کند آن جرایمی را که مرتکب شده و خیانت‌هایی که به خدا و حق و حقیقت ورزیدند برمی‌شمارد؛ عهد شکنی و این که می‌خواستند آن حضرت را بیرون کنند را خاطرنشان می‌سازد، و نیز به منظور تحریکشان تعریفشان می‌کند به این که لازمه‌ی ایمانشان به خدای مالك خیرات و همه شرور و مالك منافع و اختیار ایشان این است که جز از او نترسند، بدین وسیله دل‌هایشان را تقویت نموده و بر امر کارزار با دشمن تشجیعشان می‌کند، و در آخر این معنا را خاطرنشان می‌سازد که شما مورد امتحان خدا قرار گرفته‌اید، و باید از نظر خلوص نیت و قطع پیوندهای دوستی و فامیلی با مشرکین از امتحان در آیید تا به آن اجرهایی که مخصوص مؤمنین واقعی است نائل شوید.
تنها سؤالی که باقی می‌ماند این است که اگر منظور همان گروه‌های بت‌پرستان پیمان شکن هستند که در آیات گذشته از آن‌ها سخن گفته شد چرا در این جا تعبیر

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 244
(2). المیزان/ ج 9/ ص 244

می‌کند: «و ان نکثوا ایمانهم»؛ «اگرِ آن‌ها پیمان‌های خویش را بشکنند» در

حالی که این گروه‌ها پیمان‌ها را عملًا شکسته بودند؟
پاسخ این سؤال آن است که منظور از جمله‌ی مزبور این می‌باشد که اگر آن‌ها به پیمان شکنی خویش ادامه دهند و دست از کار خود برندارند، باید با آن‌ها پیکار کنید، نظیر آنچه در معنای «اهدنا الصراط المستقیم» می‌گوییم که مفهومش این است خدایا ما را هم چنان بر راه راست بدار، و به هدایت ما ادامه ده.
شاهد این سخن آن است که جمله‌ی مزبور «ان نکثوا ایمانهم» در مقابل جمله‌ی «ان تابوا ... » قرار گرفته است؛ یعنی از دو حال خارج نیست یا آن‌ها توبه می‌کنند و دست از شرك و بت پرستی بر می‌دارند و به راه خدا می‌آیند و یا این که هم چنان به راه خویش ادامه می‌دهند در صورت اول آن‌ها برادران شما هستند، و در صورت دوم باید با آنان پیکار کنید!
قابل توجه این که در آیات فوق نمی‌گوید با کافران مبارزه کنید، بلکه می‌گوید با رؤسا و پیشوایانشان به جهاد برخیزید، اشاره به این که توده‌ی مردم پیرو رؤسا و زعمای خود هستند، هدف گیری شما باید همیشه آن‌ها باشند، باید سرچشمه‌های گمراهی و ضلالت و ظلم و فساد را ببندید و ریشه‌ها را بسوزانید و تا آن‌ها هستند مبارزه با پیروانشان سودی ندارد، به علاوه این تعبیر یك نوع بلند نگری و علو همت و تشجیع برای مسلمانان محسوب می‌شود که طرف اصلی شما آن‌ها هستند، خود را آماده‌ی مبارزه با آنان کنید نه افراد کوچکشان!
عجب این که بعضی این تعبیر را اشاره به ابوسفیان و مانند او از بزرگان قریش

---

(1). روح المعانی/ ج 10/ ص 58
(2). نمونه/ ج 7/ ص 307

دانسته‌اند، در حالی که گروهی از آن‌ها در بدر کشته شدند و بقیه (مانند ابوسفیان) پس از فتح مکه ظاهراً اسلام آوردند، و در موقع نزول آیه در صف مسلمانان جای گرفته بودند و مبارزه با آن‌ها مفهومی نداشت.
امروز هم این دستور مهم قرآن به قوت خود باقی است؛ برای از بین بردن ظلم و فساد، استعمار و استثمار باید موضع گیری‌ها در برابر رؤسا و پیشوایان این گروه‌ها باشد و پرداختن به افراد عادی بی‌ثمر است (دقت کنید!). 4. نترسیدن از مشرکان
از جمله‌ی «أتخشونهم» (آیا از آن‌ها می‌ترسید؟) اجمالًا بر می‌آید که در میان مسلمانان، جمعی وجود داشت که از این فرمان جهاد واهمه می‌کرد، یا به خاطر قدرت و قوت دشمن و یا به خاطر این که پیمان‌شکنی گناه است. قرآن به آن‌ها صریحاً جواب می‌گوید: شما نباید از این انسان‌های

ضعیف بترسید، بلکه باید از مخالفت فرمان پروردگار ترس داشته باشید، به علاوه ترس از این که پیمان شکن باشید نابجا است؛ زیرا آن‌ها در ابتدا مقدمات پیمان شکنی را فراهم ساختند و پیشقدم شدند. 5. جنایت بت‌پرستان

منظور از جمله‌ی «هموا باخراج الرسول» ظاهراً اشاره به مسأله‌ی اخراج پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به هنگام هجرت به مدینه است، که نخست قصد آن را داشتند و بعد قصدشان تغییر یافت و تبدیل به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله شد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا در همان شب از مکه خارج گردید و در هر صورت ذکر این موضوع نه به عنوان نشانه‌ای از پیمان شکنی آن‌ها است، بلکه به عنوان بازگو کردن یك خاطره‌ی دردناك از جنایات

---

(1). نمونه/ ج 7/ ص 308

(2). نمونه/ ج 7/ ص 309

بت‌پرستان می‌باشد، که هم قریش در آن شرکت داشتند و هم قبایل دیگر، وگرنه پیمان‌شکنی بت‌پرستان از طرق دیگر آشکار شده بود.

«اجعلتم سقاية الحاجّ و عمارة المسجد الحرام كمن آمن باللّه و اليوم الآخر و جاهد فی سبيل اللّه لا يستوون عند اللّه و اللّه لا يهدی القوم الظّالمين* الّذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبيل اللّه باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند اللّه و اولئك هم الفائزون* يبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان و جنّات لهم فيها نعيم مقيم* خالدين فيها ابداً انّ اللّه عنده اجر عظيم».

ترجمه

آیا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عملِ) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو،) نزد خدا مساوی نیستند. و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند. «19» آن‌ها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آن‌ها پیروز و رستگارند. «20» پروردگارشان آن‌ها را به رحمتی از ناحیه‌ی خود، و رضایت (خویش)، و باغ‌هایی از بهشت بشارت می‌دهد که در آن، نعمت‌های جاودانه

---

(1). نمونه/ ج 7/ ص 310

(2). توبه/ 19- 22

دارند؛ «21» همواره و تا ابد در این باغ‌ها (و در میان این نعمت‌ها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است. «22»

شأن نزول

در شأن نزول آیات فوق روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده است که از میان آن‌ها آنچه صحیح به نظر می‌رسد بیان می‌کنیم:

دانشمند معروف اهل سنت حاکم «ابوالقاسم حسکانی» از «بریده» نقل می‌کند که «شیبه» و «عباس» هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند و در این باره مشغول به سخن بودند که علی علیه السلام از کنار آن‌ها گذشت و پرسید به چه چیز افتخار می‌کنید؟ «عباس» گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن مسأله آب دادن به حجاج خانه خدااست.

«شیبه» گفت: من تعمیر کننده مسجدالحرام و کلید دار خانه کعبه هستم.

علی علیه السلام گفت: با اینکه از شما حیا می‌کنم باید بگویم که با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آن‌ها پرسیدند: کدام افتخار؟

فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آوردید.

«عباس» خشمناك برخاست و دامن كشان به سراغ پيامبر صلى الله عليه و آله (و به عنوان شكايت) گفت: آيا نمى‌بينى على عليه السلام چگونه با من سخن مى‌گويد؟
پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: على عليه السلام را صدا كنيد، هنگامى كه به خدمت پيامبر صلى الله عليه و آله آمد فرمود: چرا اين گونه با عمويت (عباس) سخن گفتى؟
على عليه السلام عرض كرد: اى رسول خدا اگر من او را ناراحت ساختم با بيان حقيقتى

بوده است، در برابر گفتار حق هر كس مى‌خواهد ناراحت شود و هر كس مى‌خواهد خشنود.
جبرئيل نازل شد و گفت: اى محمد! پروردگارت به تو سلام مى‌فرستد و مى‌گويد اين آيات را بر آن‌ها بخوان «اجعلتم سقاية الحاج و ... »؛ آيا سيراب كردن حجاج و عمران مسجدالحرام را همچون ايمان به خدا و روز رستاخيز و جهاد در راه او قرار داديد، هرگز مساوى نيستند. تفسير
در نخستين آيه مى‌گويد: آيا سيراب كردن حاجيان خانه خدا و عمران مسجدالحرام را همانند كار كسى قرار داديد كه ايمان به خدا و روز قيامت دارد و در راه خدا جهاد كرده است؟ اين دو هيچگاه در نزد خدا يكسان نيستند و خداوند جمعيت ستمكار را هدايت نمى‌كند «اجعلتم سقاية الحاجِ و عمارة المسجد الحرامِ كمن آمن باللّٰه و اليوم الآخر و جاهد فى سبيل اللّٰه لا يستوون عند اللّٰه و اللّٰه لا يهدى القوم الظّٰالمين».
«سقاية» هم مصدر است به معنى آب دادن و هم به معنى پيمانه‌اى است كه با آن آب مى‌دهند (همانگونه كه در آيه 70 سوره يوسف آمده است) و هم به معنى ظرف بزرگ يا حوضى است كه آب در آن مى‌ريزند. در مسجدالحرام در ميان چشمه زمزم و خانه كعبه محلى وجود دارد كه به نام «سقاية العباس» معروف است. گويا در آنجا ظرف بزرگى مى‌گذاردند كه حاجيان از آن آب برمى‌داشتند.
از تواريخ چنين برمى‌آيد كه قبل از اسلام منصب «سقاية الحاج» در رديف منصب كليددارى خانه كعبه و از مهمترين مناصب محسوب مى‌شد.

---

(1). مجمع البيان ج/ 5/ ص 23؛ نمونه/ ج 7/ ص 321؛ جامع الاحكام/ ج 8/ ص 91؛ روح المعانى/ ج 10/ ص 67؛ تفسير كبير/ ج 16/ ص 12

ضرورت و نياز شديد حجاج در ايام حج به آب آن هم در آن سرزمين خشك و سوزان و كم آب كه غالب ايام سال هوا گرم است به اين موضوع (سقاية الحاج) اهميتِ خاصى مى‌داد و كسى كه سرپرست اين مقام بود از

موقعیت ویژه‌ای طبعاً برخوردار می‌شد چراکه خدمت او به حجاج یك خدمت حیاتی به شمار می‌رفت. همچنین «کلیدداری» و عمران و آبادی مسجدالحرام که مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین کانون مذهبی حتی در زمان جاهلیت محسوب می‌شد احترام فوق العاده‌ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند برمی‌انگیخت.
با همه اینها قرآن مجید می‌گوید ایمان به خدا و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است!
در آیه بعد به عنوان تأکید و توضیح می‌فرماید: کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند اینها در پیشگاه خداوند مقامی برتر و بزرگ‌تر دارند: «الّذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّٰه باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند اللّٰه» و اینها به افتخار بزرگی نائل شده‌اند «اولئك هم الفائزون».
در آیه بعد می‌گوید خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان، هجرت و جهاد) به آن‌ها می‌بخشد:
1. آن‌ها را به رحمت گسترده خود بشارت می‌دهد و از آن بهره‌مند می‌سازد «یبشّرهم ربّهم برحمة منهم»
2. آن‌ها را از خشنودی خویش بهره‌مند می‌کند «و رضوان».
3. باغ هایی از بهشت در اختیار آن‌ها می‌گذارد که نعمت هایش دائمی و همیشگی است «و جنّات لهم فیها نعیم مقیم».
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 168
در آیه بعد برای تأکید بیشتر اضافه می‌کند جاودانه در آن‌ها تا ابد خواهند ماند «خالدین فیها ابداً»، زیرا نزد خداوند پاداش‌های عظیم است که در برابر اعمال بندگان به آن‌ها می‌بخشد «انّ اللّٰه عنده اجر عظیم».
در آیه شریفه میانه «سقایة الحاج» و «عمارة المسجد» و میانه «من آمن باللّٰه و الیوم الآخر» مقابله شده است و حال آنکه مقابله همیشه میانه دو چیز سنخ هم است مانند دو انسان و یا دو عمل، مثلًا نه میانه خود انسان و عملی از اعمال.
به همین جهت بعضی از مفسرین ناچار شده‌اند بگویند در آیه کلمه «اهل» در تقدیر است و تقدیر کلام این است که «آیا اهل سقایة حاج و اهل عمارت مسجدالحرام را مثل کسی می‌دانید که به خدا و روز جزا ایمان آورده؟».
لکن این اشکال و این جواب خیلی مهم نیست، واجب‌تر از آن این است که قیود کلام را یك به یك در نظر بگیریم ببینیم مقصود از آن‌ها چیست و از آن‌ها چه استفاده‌ای می‌شود؟
در آیه شریفه در یك طرف مقابله، سقایة الحاج و عمارة مسجدالحرام آمده، بدون هیچ قید زائدی و در طرف دیگر آن ایمان به خدا و روز جزا و

یا بگو جهاد در راه خدا با قید ایمان قرار گرفته است و این خود به خوبی می‌رساند که مراد در آیه سقایة و عمارة خشك و خالی و بدون ایمان است. ذیل آیه هم که می‌فرماید «و اللَّه لا یهدی القوم الظالمین» بنا بر این که تعریض به اهل سقایة و عمارة باشد به خاطر کفر و ظلمشان چنانچه متبادر از سیاق هم همین است نه تعریض به خیال باطلی که کرده و حکم به تساوی نموده‌اند این نکته را تأیید می‌کند.

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 308؛ نمونه/ ج 7/ ص 323

پس معلوم می‌شود اولًا این کسانی که چنین خیالی کرده‌اند خیالشان این بوده که عمل مردم جاهلیت یعنی سقایة و عمارة با اینکه خالی از ایمان به خدا و روز جزا بوده، با یك عمل دینی توأم با ایمان به خدا و روز جزا مانند جهاد برابر و مساوی است و به عبارت دیگر خیال می‌کرده‌اند عمل بی جان با عمل جاندار و دارای منافع پاك برابر است و خدای تعالی ایشان را تخطئه کرده است و ثانیاً اینکه صاحبان این پندار خود از مؤمنینی بودند که خیال می‌کردند اعمال قبل از ایمانشان و همچنین اعمال مشرکینی که هنوز ایمان نیاورده‌اند با عمل بعد از ایمانشان که از ایشان و هر مؤمنی از محض ایمان سر می‌زند برابر است. این نکته را هم سیاق انکار تأیید می‌کند و هم بیان درجات که در آیات مورد بحث آمده شاهد بر آن است.

«یبشّرهم ربّهم برحمة منه و رضوان و جنّات» تا آخر دو آیه، از ظاهر سیاق بر می‌آید که رحمت و رضوان و جنتی که می‌شمارد، بیان همان رستگاری است که در آیه قبلی بود و در این آیه به طور تفصیل و به زبان بشارت و نوید آمده است.

پس معنای آیه این می‌شود که خدای تعالی این مؤمنین را به رحمتی از خود که از بزرگی قابل اندازه‌گیری نیست و رضوانی مانند آن و بهشت هایی که در آن‌ها نعمت‌های پایدار هست و به هیچ وجه از بین نمی‌رود و خود اینان هم بدون اجل و تعیین مدت جاودانه در آن‌ها خواهد بود بشارت می‌دهد.

و چون مقام مقام تعجب و استبعاد بود که چطور چنین بشارتی بی سابقه که در نعمت‌های دنیوی مانندی برایش دیده نشده صورت خواهد بست؟ لذا برای رفع این تعجب و استبعاد اضافه کرد «انّ اللَّه عنده اجر عظیم».

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 309

(2). المیزان/ ج 9/ ص 312

نکته‌ها

1. چشم پوشی مخالفان از واقعیت‌های تاریخی

مطابق روایاتی که در بسیاری از معروف‌ترین کتب اهل سنت نقل شده این آیات در مورد علی علیه السلام و بیان فضایل او نازل شده، هرچند مفهوم آن عام و گسترده است و لکن شأن نزول‌ها مفاهیم آیات را محدود نمی‌سازد.

ولی از آنجا که بعضی مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضایل چشمگیری برای علی علیه السلام اثبات شود با اینکه او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می‌دانند، اما مثل اینکه از این می‌ترسند که اگر در برابر مدرکی که امتیاز فوق العاده علی علیه السلام را اثبات می‌کند، تسلیم شوند ممکن است جمعیت شیعه در برابر آن‌ها بپا خیزند و آن‌ها را در تنگنا قرار دهند، که چرا دیگران را بر علی علیه السلام مقدم داشتید از این رو بسیار می‌شود که از واقعیت‌های تاریخی چشم می‌پوشند و تا آنجا که بتوانند به ایراد در اینگونه احادیث از نظر سند می‌پردازند و اگر جای دست‌اندازی در سند پیدا نکنند سعی می‌کنند به گونه‌ای دلالت آن را مخدوش سازند، اینگونه تعصب‌ها متأسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و حتی بعضی از دانشمندان روشنفکر آنان از این تعصّب‌ها برکنار نمانده‌اند.

نویسنده المنار در شأن نزول آیات فوق روایات معروف بالا را به کلی کنار زده و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلی منطبق نیست و باید آن را به عنوان یك حدیث مخالف قرآن کنار زد معتبر دانسته است و آن حدیثی است که از «نعمان بن بشیر» نقل شده که می‌گوید کنار منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بودم، یکی از آن‌ها گفت من بعد از اسلام عملی را بالاتر از این نمی‌دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم. دیگری گفت عمران مسجدالحرام از هر عملی بالاتر است. سومی گفت جهاد در راه

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 171

خدا از آنچه گفتید بهتر می‌باشد، عمر آن‌ها را از گفتگو کردن نهی کرد و گفت صدای خود را کنار منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند نکنید. و آن روز روز جمعه بود. ولی هنگامی که نمازجمعه را خواندم نزد رسول خدا می‌روم و از او درباره مسئله‌ای که اختلاف کردید سؤال می‌کنم (بعد از نماز نزد رسول خدا رفت و سؤال کرد). در این موقع آیات فوق نازل شد.

در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است و می‌دانیم هر روایتی که مخالف قرآن بوده باشد باید آن را دور افکند، زیرا:

اولاً: در آیات فوق مقایسه میان «جهاد» و «سقایة الحاج» و «عمران» مسجدالحرام نشده است بلکه در یك سوی مقایسه سقایة حاج و عمران مسجدالحرام قرار گرفته و در سوی دیگر ایمان به خدا و روز رستاخیز و

جهاد و این نشان می‌دهد که افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می‌کردند که قرآن صریحاً می‌گوید این دو برابر نیستند. نه مقایسه «جهاد» با «عمران مسجدالحرام» و «سقایة الحاج» (دقت کنید).
ثانیاً: جمله «و اللّٰه لا یهدی القوم الظّالمین» نشان می‌دهد که اعمال گروه اول توأم با ظلم بوده است و این در صورتی است که در حال شرك واقع شده باشد چه اینکه قرآن می‌گوید: «انّ الشّرك لظلم عظیم» و اگر مقایسه میان «ایمان» و «سقایة حاج توأم با ایمان و جهاد» بوده باشد، جمله «و اللّٰه لا یهدی القوم الظّالمین» مفهومی نخواهد داشت.
ثالثاً: آیه دوم مورد بحث که می‌گوید آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و

---

(1). المنار/ ج 10/ ص 215؛ روح المعانی/ ج 10/ ص 67
(2). لقمان/ 13

جهاد نمودند مقام والاتری دارند مفهومش این است از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند برترند و این با حدیث نعمان سازش ندارد زیرا گفتگو کنندگان طبق آن حدیث همه از مؤمنان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند. 2. ارزش عمل در پرتو ایمان
آیه مورد بحث و آیات بعدی‌اش این معنا را می‌رسانند که وزن و ارزش عمل به زنده بودن آن و داشتن روح ایمان است و اما عمل بی ایمان که لاشه‌ای بی روح است از نظر دین و در بازار حقیقت هیچ وزن و ارزشی ندارد، پس مؤمنین نباید صرف ظاهر اعمال را معتبر شمرده و آن را ملاك فضیلت و قرب خدای تعالی بدانند بلکه باید آن را بعد از در نظر داشتن حیات که همان ایمان و خلوص است به حساب بیاورند.
با در نظر گرفتن این نکته آیه مورد بحث و آیات بعد از آن به دو آیه قبل که می‌فرمود: «ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد اللّٰه شاهدین علی انفسهم بالکفر» تا آخر دو آیه به خوبی متصل و مربوط می‌شود.
از آنچه گذشت معلوم شد اولًا: جمله «و اللّٰه لا یهدی القوم الظالمین» جمله حالیه‌ای است که وجه انکار حکم مساوات را که در جمله «اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن ... » گذشت بیان می‌کند.
ثانیاً: مراد به ظلم همان شرکی است که در حال سقایة و عمارة داشتند نه حکم به مساوات میانه سقایة و عمارة و میانه جهاد با ایمان. ثالثاً: مراد این است که بفهماند چنین کسانی عملشان سودی نداشته و به سوی سعادت که همان بلندی درجه و رستگاری و رحمت و رضوان و بهشت جاوید است راهبریشان نمی‌کند.

(1). نمونه/ ج 7/ ص 325
(2). الميزان/ ج 9/ ص 311

3. ملاك فضيلت

«الّذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم ... » بيان حكم حقى است كه خداى تعالى در مسئله دارد و بعد از آنكه حكم مساوات را حق ندانست، اينك مى‌فرمايد كسى كه ايمان آورد و در راه خدا به قدر توانايى‌اش جهاد كرد و از مال و جانش مايه گذاشت، در نزد خدا درجه‌اش بالاتر است و اگر مطلب را به صورت جمع آورد و فرمود:

«كسانى كه ... » براى اين بود كه اشاره كند به اينكه ملاك فضيلت وصف نامبرده است نه شخص معينى.

ممكن است در برابر اين استدلالات گفته شود تعبير به «اعظم درجه» نشان مى‌دهد كه هردوطرف «مقايسه» عمل خوبى هستند، اگرچه يكى از ديگرى برتر بوده است، ولى جواب اين سخن روشن است؛ زيرا افعل تفضيل «صفت تفضيلى» غالباً در مواردى به كار مى‌رود كه يك طرف مقايسه واجد فضيلت است و طرف ديگر «صفر» مى‌باشد. مثلًا بسيار شده است كه مى‌گويند: «دير رسيدن بهتر از هرگز نرسيدن است» مفهوم اين سخن آن نيست كه «هرگز به مقصد نرسيدن و تصادف كردن و نابودى» چيز خوبى است ولى «دير رسيدن» از آن بهتر است و يا اينكه در قرآن مى‌خوانيم «و الصّلح خير» «صلح از جنگ بهتر است». معنى اين جمله آن نيست كه جنگ چيز خوبى است و يا اين كه مى‌خوانيم: «و لعبد مؤمن خير من مشرك» «بنده با ايمان از بت‌پرست بهتر است». آيا بت پرست خير و فضيلتى دارد؟ و در همين سوره توبه آيه 108

(1). نساء/ 128
(2). بقره/ 221

مى‌خوانيم: «لمسجد اسّس على التّقوى من اوّل يوم احقّ ان تقوم فيه» «مسجدى كه اساس آن از روز نخست بر پايه تقوا گذارده شده است (از مسجد ضرار همان مسجدى كه منافقان براى ايجاد تفرقه ساخته بودند) براى عبادت شايسته‌تر است».

با اين كه مى‌دانيم عبادت در مسجد ضرار هيچگونه شايستگى ندارد و نظير اين تعبيرات در قرآن و كلمات عرب و ساير زبان‌ها فراوان است. 4. مقام رضوان

از آيات فوق استفاده مى‌شود كه مقام «رضوان» كه از بزرگ‌ترين مواهب

و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می‌بخشد، چیزی است غیر از باغ‌های بهشت و نعمت‌های جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار. 5. ستمکار بودن مشرکان

نیکوترین عملکرد کافر و مشرك فاقد کمترین ارزش در بینش الهی است «اجعلتم سقایة الحاجّ و عمارة المسجد الحرام کمن آمن باللّه ... و اللّه لا یهدی القوم الظّالمین».

برداشت فوق به خاطر دو نکته مهم در آیه شریفه است: 1. سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام بهترین عمل مشرکان بود. 2. خداوند همین دسته از مشرکان به ظاهر نیکوکار را ستمکار معرفی کرد. 6. ارزش جهاد

ارزش جهاد منوط به این است که در راه خدا باشد «و جاهد فی سبیل اللّه». 7. عوامل سعادت

ایمان، هجرت و جهاد در راه خدا با مال و جان عوامل اصلی دستیابی انسان به

---

(1). نمونه/ ج 7/ ص 328؛ المیزان/ ج 9/ ص 312

(2). تفسیر کبیر/ ج 16/ ص 17؛ مجمع البیان/ ج 5/ ص 24؛ نمونه/ ج 7/ ص 329

(3). راهنما/ ج 7/ ص 57

(4). راهنما/ ج 7/ ص 58

سعادت و تضمین کننده آن است «الّذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا ... اولئك هم الفائزون». 8. برخورداری از رحمت خاص

مهاجران و مجاهدان راه خدا مشمول رحمت ویژه الهی‌اند «هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّه ... یبشّرهم ربّهم برحمة منه». نکره آوردن کلمه «رحمة» حاکی از این حقیقت است که مؤمنان مهاجر و مجاهد راه خدا برخوردار از رحمتی خاص و ویژه خواهند بود. 9. مؤمنان هجرت کننده و مجاهد برخوردار از زندگی جاودان در باغ‌های سرشار از نعمت در سرای بهشت هستند «الّذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا ... و جنّات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابداً». 10. اجر و پاداش بزرگ تنها در نزد خدا است «انّ اللّه عنده اجر عظیم».

تقدیم «عنده» بر «اجر عظیم» می‌تواند برای افاده حصر باشد.

---

(1). راهنما/ ج 6/ ص 60

(2). راهنما/ ج 7/ ص 61

(3). راهنما/ ج 7/ ص 63

(4). راهنما/ ج 7/ ص 63

ممنوعیت ورود مشركان به مسجد الحرام

«يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِى إِن شَآءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»
ترجمه
ای كسانی كه ایمان آورده‌اید! مشركان ناپاكند؛ پس نباید بعد از امسال، نزدیك مسجدالحرام شوند! و اگر از فقر می‌ترسید، خداوند هرگاه بخواهد، شما را از كرمش بی‌نیاز می‌سازد؛ (و از راه دیگر جبران می‌كند؛) خداوند دانا و حكیم است.
تفسیر
گفتیم یكی از فرمان‌های چهارگانه‌ای كه علی علیه السلام در مراسم حج سال نهم هجرت، به مردم مكه ابلاغ كرد این بود كه از سال آینده هیچ یك از مشركان حقّ ورود به مسجد الحرام و طواف خانه‌ی كعبه را ندارد، آیه‌ی فوق اشاره به این موضوع و فلسفه‌ی آن است. نخست می‌گوید: «ای كسانی كه ایمان آورده‌اید! مشركان آلوده و ناپاكند، بنا بر این نباید بعد از امسال نزدیك مسجدالحرام شوند»؛ «یا أیها الذین ءامنوا إنّما المشركون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا».
آیا این آیه دلیل بر نجس بودن مشركان به همان مفهوم فقهی است یا نه؟ در میان فقها و مفسران گفت و گو است، و برای تحقیق معنای آیه لازم است روی كلمه‌ی

---
(1). توبه/ 28

«نجس» قبلًا بررسی شود. «نَجَس» بر وزن «هوس» معنای مصدری دارد، و به عنوان تأكید و مبالغه به معنای وصفی نیز به كار می‌رود.
راغب در كتاب مفردات در باره‌ی معنای این كلمه می‌گوید: «نجاست» و «نجس» به معنای هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است، یك نوع پلیدی حسّی، و دیگری پلیدی باطنی است، و «طبرسی» در مجمع البیان می‌گوید: به هر چیزی كه طبع انسان از آن متنفّر است «نجس» گفته می‌شود.
به همین دلیل این واژه در موارد زیادی به كار می‌رود كه مفهوم آن، یعنی نجاست و آلودگی ظاهری وجود ندارد، مثلًا دردهایی را كه دیر درمان می‌پذیرد، عرب «نجس» می‌گوید، اشخاص پست و شرور با این كلمه توصیف می‌شوند، پیری و فرسودگی بدن را نیز «نجس» می‌نامند. از این

جا روشن می‌شود که با توجه به آیه‌ی فوق به تنهایی نمی‌توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه‌ی «نجس» بر مشرکان به این دلیل است که جسم آن‌ها آلوده است، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب و یا این که به دلیل عقیده‌ی بت‌پرستی یك نوع آلودگی درونی دارند، و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمی‌توان استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جست و جو کنیم.
سپس در پاسخ افراد کوته‌بینی که اظهار می‌داشتند اگر پای مشرکان از مسجدالحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می‌افتد و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می‌گوید: «و اگر از فقر و احتیاج می‌ترسید به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی‌نیاز می‌سازد»؛ «و إن خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله إن شاء».
همان گونه که به عالی‌ترین وجهی بی‌نیاز ساخت و با گسترش اسلام در عصر

---

(1). روح المعانی/ ج 10/ ص 76

پیامبر صلی الله علیه و آله سیل زائران خانه‌ی خدا به سوی مکه به حرکت در آمد و این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و مکه که از نظر جغرافیایی در نامناسب‌ترین شرایط قرار دارد، و در میان یك مشت کوه‌های خشك و سنگلاخ‌های بی‌آب و علف است، به صورت یك شهر بسیار آباد و یك کانون مهم داد و ستد و تجارت در آمده است. در پایان آیه اضافه می‌کند:
«خداوند علیم و حکیم است»؛ «ان الله علیم حکیم»، هر دستوری می‌دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده‌ی آن کاملًا آگاه و باخبر می‌باشد.
نکته‌ها
1. ممنوعیت ورود مشرکان به مسجدالحرام
هر چیز پلیدی را که طبع انسان از آن تنفر داشته باشد نجس گویند، مثلًا گفته می‌شود: مردی نجس و یا زنی نجس و یا قومی نجس، چون این کلمه مصدر است و وقتی با کلمه‌ی «رجس» استعمال شود، نون آن مکسور می‌شود و گفته می‌شود «رجس نجس» و کلمه‌ی «عیله» به معنای فقر و تنگدستی است، و «عال یعیل» به معنای «فقیر شده» است.
و نهی از ورود مشرکین به مسجد الحرام به حسب فهم عرفی امر به مؤمنین است به این که نگذارند مشرکین داخل مسجد شوند، و از این که حکم مورد آیه تعلیل شده به این که چون مشرکین نجسند، معلوم می‌شود یك نوع پلیدی برای مشرکین و نوعی طهارت و نزاهت برای مسجدالحرام اعتبار کرده و این اعتبار هر چه باشد غیر از مسئله‌ی اجتناب از ملاقات کفار است با رطوبت.

و مقصود از «عامهم هذا؛ امسالشان» سال نهم از هجرت یعنی سالی است که

---

(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 32

علی بن ابی طالب علیه السلام سوره‌ی برائت را به مکه برد و برای مشرکین خواند و اعلام کرد که دیگر حق ندارند با بدن عریان طواف کنند، و دیگر هیچ مشرکی حق طواف و زیارت را ندارد. 2. فضل الهی در پرتو عمل به وظایف دینی

جمله‌ی «و ان خفتم عیلة» معنایش این است که اگر از اجرای این حکم ترسیدید بازارتان کساد و تجارتتان راکد شود، و دچار فقر گردید، نترسید که خداوند به زودی شما را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد و از آن فقری که می‌ترسید ایمن می‌فرماید و این وعده‌ی الهی اختصاص به مردم آن روز ندارد، بلکه مسلمانان عصر حاضر را نیز شامل می‌شود. ایشان را نیز بشارت می‌دهد به این که در برابر انجام دستورات دین، از هرچه بترسند خداوند از آن خطر ایمنشان می‌فرماید و مطمئن باشند که کلمه‌ی اسلام اگر عمل شود همیشه تفوق دارد و آوازه‌اش در هر جا رو به انتشار است همچنان که شرك رو به انقراض است و بعد از اعلام برائت بیش از چهار ماه مهلتی برای مشرکین نماندو بعد از انقضای این مدت عموم مشرکین مگر عده‌ی معدودی همه به دین اسلام در آمدند، و آن عده هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام پیمانی گرفتند، و آن جناب برای مدتی مقرر مهلتشان داد، پس در حقیقت بعد از اعلام برائت تمامی مشرکین در معرض قبول اسلام واقع شدند.

---

(1). روح المعانی/ ج 10/ ص 77

(2). المیزان/ ج 9/ ص 348

«إِلَّا تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ إِذْ یَقُولُ لِصحِبِهِ ی لَاتَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِینَتَهُ و عَلَیْهِ وَأَیَّدَهُو بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِینَ كَفَرُوا السُّفْلَی وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَاللَّهُ عَزِیزٌ حَكِیمٌ»

ترجمه

اگر او را یاری نكنید، خداوند او را یاری كرد؛ (و در مشكل‌ترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام كه كافران او را (از مكه) بیرون كردند، در حالی كه دومین نفر بود (و یك نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام كه آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سكینه (و آرامشِ) خود را بر او فرستاد؛ و با لشكرهایی كه مشاهده نمی‌كردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) كافران را پایین قرار داد، (و آن‌ها را با شكست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حكیم است.

تفسیر

خداوند پیامبرش را در حساس‌ترین لحظات تنها نگذاشت

در آیات گذشته، همان گونه كه گفته شد، روی مسأله‌ی جهاد در برابر دشمن از چند

---

(1). توبه/ 40

درسنامه با قرآن در مكه و مدینه، ص: 181

راه تأكید شده بود از جمله این كه گمان نكنید اگر شما خود را از جهاد و یاری پیامبر كنار بكشید كار او و اسلام زمین می‌ماند.

آیه‌ی مورد بحث این موضوع را تعقیب كرده می‌گوید: «اگر او را یاری نكنید خدایی كه در سخت‌ترین حالات و پیچیده‌ترین شرایط او را به شكل معجزه‌آسایی یاری كرد قادر است باز از او حمایت كند»؛ «الا تنصروه فقد نصره الله»، و آن زمانی بود كه مشركان مكه توطئه‌ی خطرناكی برای نابود كردن پیامبر چیده بودند و همان گونه كه در ذیل آیه‌ی 30 سوره‌ی انفال شرح آن گذشت، تصمیم نهایی پس از مقدمات مفصلی بر این قرار گرفت كه عده‌ی زیادی شمشیرزن از قبایل مختلف عرب، خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را شبانه در حلقه‌ی محاصره قرار دهند و صبحگاهان دسته‌جمعی به او حمله كنند و او را در بسترش از دم شمشیرها بگذرانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله كه به فرمان خدا از این جریان آگاه شده بود، آماده‌ی بیرون رفتن از مكه و هجرت به مدینه شد، اما نخست برای این كه

کفار قریش به او دست نیابند به «غار ثور» که در جنوب مکه قرار داشت و در جهت مخالف جاده‌ی مدینه بود، پناه برد در این سفر «ابوبکر» نیز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.
دشمنان کوشش فراوانی برای یافتن پیامبر کردند، ولی مأیوس و نومید بازگشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از سه شبانه روز توقف در غار و اطمینان از بازگشت دشمن، شبانه از بیراهه به سوی مدینه حرکت کرد و بعد از چندین شبانه روز سالم به مدینه رسیدو فصل نوینی در تاریخ اسلام آغاز شد. آیه‌ی فوق اشاره به یکی از حساس‌ترین لحظات این سفر تاریخی کرده می‌گوید: «خداوند پیامبرش را یاری کرد، در آن هنگام که کافران او را بیرون کردند»؛ «اذ أخرجه الذین کفروا».

البته قصد کفار بیرون کردن او از مکه نبود، بلکه تصمیم به کشتن او داشتند، ولی چون نتیجه‌ی کارشان بیرون رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه شد این نسبت به آن‌ها داده شده است، سپس می‌گوید: «این در حالی بود که او دومین نفر بود»؛ «ثانی اثنین». اشاره به این که جز يك نفر همراه او نبود و این نهایت تنهایی او را در این سفر پرخطر نشان می‌دهد و همسفر او ابوبکر بود.
«به هنگامی که دو نفری به غار، (غار ثور) پناه بردند»؛ «اذهما فی الغار»، در آن موقع ترس و وحشت یار و همسفر پیامبر را فرا گرفت و پیامبر او را دلداری داد و گفت:
«غم مخور خدا با ماست»؛ «اذ یقول لصاحبه لا تحزن انّ الله معنا». «در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را که در لحظات حساس و پرخطر بر پیامبرش نازل می‌کرد، بر او فرستاد»؛ «فأنزل الله سکینته علیه»، «و او را با لشکرهایی که نمی‌توانستید آن‌ها را مشاهده کنید، یاری کرد»؛ «و أیّده بجنود لم تروها». این نیروی غیبی ممکن است اشاره به فرشتگانی باشد که حافظ پیامبر در این سفر پرخوف و خطر بودند، یا آن‌ها که در میدان جنگ «بدر» و «حنین» و مانند آن به یاری او شتافتند.
«و سرانجام برنامه و هدف و مکتب کفار را پایین قرار داد و برنامه و گفتار الهی در بالا قرار گرفت»؛ «و جعل کلمة الّذین کفروا السّفلی و کلمة الله هی العلیا». اشاره به این که توطئه‌های آن‌ها در هم شکست، آیین خرافی‌اشان در هم پیچیده شد، و نور خدا همه جا آشکار گشت و پیروزی در تمام جهات نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام شد. چرا چنین نشود در حالی که «خداوند هم قادر است و هم حکیم و دانا»، با حکمتش راه‌های پیروزی را به پیامبرش نشان می‌دهد و با قدرتش او را یاری می‌کند؛ «و الله عزیز حکیم».

نکته‌ها
1. داستان یار غار
ماجرای مصاحبت «ابوبکر» با پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر و اشارات سر بسته‌ای که در آیه‌ی فوق به این موضوع شده در میان مفسّران شیعه و اهل تسنن بحث‌های مختلفی برانگیخته است. بعضی راه افراط را پوییده‌اند و بعضی راه تفریط را. «فخر رازی» در تفسیر خود با تعصب خاصی کوشش کرده که دوازده فضیلت برای «ابوبکر» از آیه‌ی فوق استنباط کند و برای تکثیر عدد، آسمان و ریسمان را به هم بافته به گونه‌ای که پرداختن به شرح آن شاید مصداق اتلاف وقت باشد.
بعضی دیگر نیز اصرار دارند که مذمّت‌های متعددی از آیه استفاده می‌شود:
نخست باید دید که آیا کلمه‌ی «صاحب» دلیل بر فضیلت است؟ ظاهراً چنین نیست؛ زیرا از نظر لغت «صاحب» به معنای «همنشین» و «همسفر» به طور مطلق است، اعم از این که این همنشین و همسفر شخص خوبی باشد یا بدی، چنان که در آیه‌ی 37 سوره‌ی کهف در داستان آن دو نفر که یکی باایمان و خداپرست و دیگری بی‌ایمان و مشرك بود می‌خوانیم: «قال له صاحبه و هو یحاوره أکفرت بالّذی خلقك من تراب»؛ «رفیقش به او گفت: آیا به خدایی که تو را از خاك آفریده کافر شدی؟»
بعضی نیز اصرار دارند که ضمیر «علیه» در جمله‌ی «فأنزل الله سکینة علیه» به «ابوبکر» باز گردد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز به سکینه و آرامش نداشت، بنا بر این نزول سکینه و آرامش برای همسفر او (ابوبکر) بود. در حالی که با توجه به جمله‌ی بعد که می‌گوید: «و أیّده بجنود لم تروها» و با توجه به اتحاد مرجع ضمیرها روشن می‌شود که ضمیر «علیه» نیز به پیامبر بر می‌گردد و این اشتباه است که ما گمان کنیم «سکینه»
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 184
مربوط به موارد حزن و اندوه است، بلکه در قرآن به کرّات می‌خوانیم که سکینه بر شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشت هنگامی که در شرایط سختی بود. از جمله در آیه‌ی 26 همین سوره در جریان جنگ حنین می‌خوانیم: «ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین».
2. مرحوم علامه طباطبایی قدس سره می‌فرماید: چه بسا بعضی‌ها به این آیه استدلال کرده‌اند بر نزول سکینه و آرامش بر ابوبکر به این بیان که رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه از آرامش روحی از طرف پروردگار متعال بهره‌مند بود، دیگر معنا ندارد در خصوص این جا بفرماید ما سکینت خود را بر وی نازل کردیم، پس به طور مسلم این سکینت بر ابوبکر نازل شده و مقصود از ضمیر، ابوبکر است، لیکن چند اشکال بر این

استدلال وارد است:
اول این که با آیه‌ی «ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» که مربوط به داستان جنگ حنین است نمی‌سازد؛ زیرا می‌بینیم که صریحاً می‌فرماید:
خداوند سکینت خود را بر آن جناب و بر مؤمنین نازل کرد و اگر آن جناب در آن روز سکینت داشت حاجتی بر سکینت مجدد نبود، و اگر بگویی ممکن است در آن روز اضطراب جدیدی بر آن جناب دست داده باشد، به خلاف داستان غار، در جواب می‌گوییم:
این حرف، حرف من در آری و قول بی دلیل است، برای این که آیه مربوط به حنین اضطراب و اندوه و هیچ چیز دیگری را از آن جناب نقل نمی‌کند، تنها و تنها متعرض فرار مؤمنین است، علاوه بر این که این حرف خود دلیل بر بطلان اصل دعوی است؛ زیرا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله لایزال دارای سکینتی از پروردگار خود بود، دیگر معنا نداشت در جنگ حنین مضطرب شود تا در نتیجه سکینت مجددی بر او نازل گردد، مگر این که برگردند و

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 433؛ نمونه/ ج 7/ ص 421

بگویند مقصود ما این نیست که در تمامی عمر لایزال بر سکینتی از پروردگار خود بوده، بلکه مقصودمان این است که آن جناب در غار لایزال دارای سکینت است.
نظیر آیه‌ی حنین آیه‌ی سوره‌ی فتح است، که صریحاً نزول سکینت را بر آن جناب و بر مؤمنین خبر داده می‌فرماید: «اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة فأنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین».
اشکال دوم این که اگر نتیجه‌ی «فأنزل الله سکینته علیه» مربوط به ابوبکر باشد باید نتیجه‌ی دیگر یعنی جمله‌ی «و أیده بجنود لم تروها» نیز مربوط به وی باشد؛ زیرا وحدت سیاق شهادت می‌دهد که این نتیجه‌ها همه فرع بر يك جاست و تفکیك در سیاق واحد صحیح نیست و لازمه‌ی این حرف این است که تأیید به جنود غیرمرئی راجع به آن جناب نباشد. حتی بعضی از صاحبان این حرف را برای فرار از تفکیك در سیاق واحد به این لازمه هم ملتزم شده و گفته‌اند: ضمیر در «ایّده» هم به ابوبکر بر می‌گردد.
بعضی دیگر این معنا را تأیید نموده‌اند به این که هر چند در آیات راجع به نزول جنود غیرمرئی مانند آیه‌ی راجع به داستان حنین و آیات راجع به داستان احزاب، و واقعه‌ی بدر نیامده که این جنود بر مؤمنین نازل شده و تصریح نکرده به این که جنود نامبرده مؤمنین را تأیید کرده‌اند، لیکن از آن جایی که می‌دانیم این جنود نازل شده‌اند برای یاری و امداد، قهراً یاری و

امداد مؤمنین هم کرده‌اند، پس چه مانعی دارد بگوییم جنود غیرمرئی در داستان غار ابوبکر را هم تأیید کرده‌اند، با این که می‌دانیم تأیید همه‌ی مؤمنین و یا خصوص ابوبکر در حقیقت تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

---

(1). فتح/ 26

من خیال می‌کنم خوب بود آقایان که با کمال بی‌پروایی جمله‌ی «و أیده بجنود لم تروها» را هم در شأن ابوبکر گفتند با کمی بی‌پروایی دیگری فرع سوم یعنی جمله‌ی «و جعل کلمة الذین کفروا السفلی» الخ، را هم نازل در شأن وی می‌شمردند، تا هیچ تفکیکی در سیاق لازم نیاید.

فضیلت پیشگامان در اسلام

«وَ السبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسنٍ رَّضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهرُ خلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذَ لِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

ترجمه

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!

تفسیر

گرچه در باره‌ی شأن نزول آیه‌ی فوق، مفسران روایات متعددی نقل کرده‌اند، ولی چنان که خواهیم دید هیچ کدام از آن‌ها «شأن نزول» آیه نیست، بلکه در واقع بیان

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 435

(2). توبه/ 100

مصداق و وجود خارجی آن است. به هر حال به دنبال آیات گذشته که بیان حال کفّار و منافقان را می‌نمود در آیه‌ی فوق اشاره به گروه‌های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آن‌ها را در سه گروه مشخص تقسیم می‌کند:

نخست آن‌ها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده‌اند؛ «و السابقون الاولون من المهاجرین».

دوم آن‌ها که پیشگامان در نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش بودند؛ «و الانصار»

سوم آن‌ها که بعد از دو گروه آمدند و از برنامه‌های آن‌ها پیروی کردند، و با انجام اعمال نیك و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها پیوستند؛ «و الذین اتبعوهم باحسان».

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از «باحسان» در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آن‌ها از پیشگامان اسلام پیروی می‌کنند و به تعبیر دیگر «احسان» بیان وصف برنامه‌هایی است که از آن متابعت می‌شود. پس از ذکر این گروه سه گانه می‌فرماید:

«هم خداوند از آن‌ها راضی است و هم آن‌ها از خدا راضی شده‌اند»؛

«رضى الله عنهم و رضوا عنه».
رضایت خدا از آن‌ها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده‌اند و خشنودی آنان از خدا به خاطر پاداش‌های گوناگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته است، به تعبیر دیگر آنچه خدا از آن‌ها خواسته انجام داده‌اند، و آنچه

---

(1). بسیاری از مفسران کلمه‌ی «من» را در جمله‌ی بالا (و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار) «من تبعیضیه» دانسته‌اند و ظاهر آیه نیز همین است، زیرا در آیه سخن از پیشگامان مهاجران و انصار است نه همه‌ی آن‌ها. و در واقع بقیه در مفهوم جمله‌ی بعد یعنی تابعان وارد می‌شوند

آن‌ها از خدا خواسته‌اند به آنان بخشیده، بنا بر این هم خدا از آن‌ها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند.
با این که جمله‌ی گذشته همه مواهب و نعمت‌های الهی را در بر داشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی) ولی به عنوان تأکید و بیان «تفصیل» بعد از «اجمال» اضافه می‌کند: «خداوند برای آن‌ها باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارد»؛ «و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار»، از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و «همواره در آن خواهند ماند»؛ «خالدین فیها أبداً».
در مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آن‌ها پیروزی بزرگی محسوب می‌شود؛ «ذلك الفوز العظیم». چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه‌ی قبولی او را امضا کرده و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی‌پایان ابدی پیدا کند.
در این که مقصود از سابقین اوّلین چه کسانی‌اند اختلاف است، بعضی‌ها گفته‌اند:
مراد از ایشان کسانی‌اند که به دو قبله نماز گزارده‌اند؛ بعضی دیگر گفته‌اند؛ مقصود از ایشان کسانی‌اند که بیعت رضوان کرده باشند، و بیعت رضوان بیعت در حدیبیه است؛ بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود از ایشان تنها و تنها اهل بدرند، و بعضی گفته‌اند: کسانی‌اند که قبل از هجرت مسلمان شدند، و این چند وجهی که ذکر شد دلیل لفظی بر هیچ یك از آن‌ها در دست نیست.
چیزی که ممکن است تا اندازه‌ای از لفظ خود آیه استشمام نمود و در حقیقت آیه‌ی شریفه آن را تا حدی تأیید می‌کند، این است که مراد از «سابقون اولون»، کسانی‌اند که قبل از هجرت ایمان آورده و پیش از

وقعه‌ی بدر هجرت کردند و یا به پیغمبر ایمان آورده و

او را منزل دادند؛ زیرا موضوع با دو وصف «سابقون» و «اولون» بیان شده و اسمی از اشخاص و یا عناوین ایشان برده نشده و این خود اشعار دارد بر این که به خاطر هجرت و نصرت بوده که «سبقت» و «اولیت» اعتبار شده است.
آن گاه جمله‌ای که بر «سابقون» و «اولون» عطف کرده یعنی جمله‌ی (و الذین اتبعوهم باحسان» طایفه و مردم دیگری را یاد می‌کند که به وجه حسن پیرو سابقون و اولون بودند، و آن که یا پیروی مناسب‌تر است وصف سبق است، نه اولیت؛ چون در برابر تابع نمی‌گویند «اول»، بلکه می‌گویند: «سابق» هم چنان که در مقابل اول نمی‌گویند تابع، بلکه می‌گویند: آخر، به شهادت آیه‌ی «للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و أموالهم» تا آن جا که می‌فرماید: «و الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربّنا اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان» آیات سوره‌ی حشر.
پس به خاطر این که سابقون تمامی کسانی را در میانه‌ی مسلمین از ابتدای طلوع اسلام تا روز قیامت به ایمان سبقت جستند شامل می‌شد، از این رو کلمه‌ی «اولون» را آورد تا مختص به مهاجرین و انصار گردد، و چون «سبق» که در مقابل لحوق و تابعیت است از امور نسبی است و لازمه‌اش این است که مسلمین هر عصری در ایمان به خدا سابق باشند بر مسلمین اعصار بعدی، و مسلمین اعصار بعدی لاحق باشند، از این رو در آیه‌ی شریفه «سابقون» را مقید کرد به «اولون» تا دلالت کند بر این که مقصود طبقه‌ی اول از مسلمین صدر اسلام است.

---

(1). سهمی از فیئی از آن فقرای مهاجرین است که از وطن و اموالشان بیرون شدند، فضل و کرم خدا و رضای او را می‌جویند، و خدا و رسول او را یاری می‌کنند؛ ایشان آری هم ایشانند راستگویان، تا آنجا که می‌فرماید: و کسانی که از پس ایشان آمدند گویند: پروردگارا! ما را با برادرانمان که از ما پیشی گرفته‌اند بیامرز؛ المیزان/ ج 9/ ص 578

و چون خدای سبحان طبقه‌ی سوم از اصناف سه گانه را در جمله‌ی «و الذین اتبعوهم باحسان» ذکر نموده و مقید نکرد به تابعین عصری معین، و توصیف هم نکرد به تابعین سابق و یا اول و یا امثال آن، و در نتیجه تمامی مسلمین بعد از «سابقون اولون» را شامل شد، قهراً مؤمنین به دین اسلام و آن‌هایی که راستی مؤمنند و نفاق ندارند از ابتدای طلوع اسلام تا روز قیامت سه دسته شدند: یکی سابقون اولون از مهاجرین، دوم سابقون اولون از انصار و سوم تابعین ایشان و دو صنف اول تابع نیستند، پس در

حقیقت آن دو صنف پیشوا و پیشرو و بقیه‌ی مسلمین یعنی صنف سوم تا روز قیامت تابع ایشانند و اگر متبوع هم باشند به مقایسه با آیندگان متبوع‌اند.
و این خود بهترین شاهد است بر این که مراد به سابقین اولین، همان کسانی‌اند که دین اسلام را یاری کردند و این تنها با کسانی انطباق دارد که قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و تا قبل از واقعه‌ی بدر که ابتدای ظهور و قدرت‌نمایی اسلام است دست از شهر و وطن خود شسته و به مدینه مهاجرت کردند، یا به آن حضرت ایمان آورده و او را در شهر خود مدینه منزل داده و خود را آماده‌ی نصرتش اعلام داشتند.

دو صنف اول جز با مهاجرین تا قبل از بدر، و انصار یعنی مردم مدینه تطبیق ندارد، اما صنف سوم یعنی «الذین اتبعوهم باحسان» در این صنف نیز قیدی آورده که نکته‌ای را افاده می‌کند و آن قید «باحسان» است.
نخست باید دانست که در زبان عرب برای حرف «باء» چند معناست؛ گاهی به معنای «فی/ در» به کار می‌رود و گاهی معنای سبب را می‌رساند و گاهی مصاحبت را و در جمله‌ی مورد بحث نمی‌تواند به معنای «فی» بوده و معنای جمله این باشد: و کسانی که

---
(1). المیزان/ ج 9/ ص 586

سابقین اولین را در احسان متابعت کرده‌اند؛ چون می‌دانیم مراد آیه این نیست و همچنین به معنای سبب هم نیست؛ زیرا اگر به این معنا باشد مفاد آیه چنین می‌شود: و کسانی که سابقین اولین را به خاطر احسان پیروی کرده‌اند؛ چون اگر به این معنا بود و همچنین اگر به معنای «فی» بود، کلمه‌ی «احسان» را با الف و لام می‌آورد و می‌فرمود «بالاحسان»، لیکن کلمه‌ی نامبرده را بدون الف و لام آورده و از معانی «باء» مناسب‌تر با این کلمه همان معنای سوم است.
در نتیجه مقصود از این قید این می‌شود که تبعیت آنان همراه با یك نوع احسان بوده باشد و خلاصه احسان وصف برای پیروی می‌شود. خواهید گفت مگر پیروی چند جور است؟ در جواب می‌گوییم: ما از خود قرآن کریم استفاده می‌کنیم که پیروی دو گونه است: یکی مذموم و ناپسند و دیگری ممدوح و پسندیده و قرآن کریم را می‌بینیم که یك نوع پیروی را مذمت می‌کند و آن پیروی کورکورانه و از روی جهل و هوای نفس است مانند پیروی مشرکین از پدرانشان و پیروی اهل کتاب از احبار و رهبانان و نیاکانشان که جز متابعت هوا و شیطان انگیزه‌ی دیگری نداشته است، پس کسی که پیروی‌اش این چنین باشد پیروی‌اش بد و مذموم و کسی که از

حق پیروی کند پیروی‌اش خوب و ممدوح است و خدای تعالی در باره‌ی آن می‌فرماید: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله»؛ «و کسانی که گفتار را می‌شنوند و بهتر آن را پیروی می‌کنند ایشانند آن کسانی که خدا هدایتشان کرده». از جمله شرایط احسان در پیروی یکی این است که عمل تابع کمال مطابقت را با عمل متبوع داشته باشد، که اگر نداشته باشد باز پیروی بد و مذموم است.

---

(1). زمر/ 18

پس ظاهراً مراد به طبقه‌ی سوم یعنی «الذین اتبعوهم باحسان» کسانی هستند که با پیروی نیك آن دو طبقه را پیروی کنند؛ یعنی پیروی‌اشان به حق باشد (و یا بگو پیروی ایشان برای این باشد که حق را با آنان ببینند) پس در حقیقت برگشت این قید به این شد که پیروی دسته‌ی سوم از دو دسته‌ی اول پیروی از حق باشد، نه پیروی به خاطر علاقه‌ای که به ایشان دارند یا به خاطر علاقه و تعصبی که به اصل پیروی از آنان دارد و همچنین در پیروی‌اشان رعایت مطابقت را بکنند.

این آن معنایی است که از اتباع «باحسان» فهمیده می‌شود، نه آن که دیگران گفته‌اند که مراد این است که ایشان را در کارهای نیك پیروی کنند و یا اعمال صالح و کارهای نیك انجام دهند چه این دو معنا با نکره و بی الف و لام بودن «احسان» آن گونه که باید نمی‌سازد و به فرضی هم که یکی از این دو معنا مراد باشد باز چاره‌ای نیست جز این که آن را مقید کنیم به این که پیروی‌اشان پیروی از حق باشد، چه پر واضح است که پیروی حق و پیروی در حق مستلزم انجام کارهای نیك هست، ولی انجام کارهای نیك همیشه پیروی حق و یا پیروی در حق نیست.

پس خلاصه‌ی بحث این شد که آیه‌ی شریفه مؤمنین از امت اسلام را به سه طایفه تقسیم می‌کند: یکی سابقون اولون از مهاجرین، سابقون اولون از انصار و طایفه‌ی سوم کسانی که این دو طایفه را باحسان (به حق) پیروی کنند.

نکته‌ها

1. موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می‌گیرد،

پیشگامانی هستند که پایه‌های انقلاب و نهضت بر دوش آن‌هاست، آن‌ها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند؛ زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می‌گیرند و با این که از جهات

مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرها از چهار طرف آن‌ها را احاطه کرده دست از یاری و فداکاری بر نمی‌دارند. مخصوصاً مطالعه‌ی تاریخ، آغاز اسلام را نشان می‌دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی رو به رو بودند چگونه آن‌ها را شکنجه و آزار می‌دادند، ناسزا می‌گفتند، متهم می‌کردند، به زنجیر می‌کشیدند و نابود می‌نمودند، ولی با این همه گروهی با اراده‌ی آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرها رفتند.
در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود و به دنبال آن‌ها انصار نخستین؛ یعنی آن‌هایی که با آغوش باز از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دعوت کردند، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند و از آن‌ها با تمام وجود خود دفاع کردند و حتی بر خویشتن نیز مقدم داشتند. اگر می‌بینیم در آیه‌ی فوق به این دو گروه اهمیت فوق‌العاده‌ای داده شده است به خاطر همین موضوع است، ولی با این حال قرآن مجید (آن چنان که روش همیشگی او است) سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان «تابعین به احسان» از تمام گروه‌هایی که در عصر پیامبر و یا زمان‌های بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می‌کند و برای همه اجر و پاداش‌های بزرگی را نوید می‌دهد.

---

(1). نمونه/ ج 11/ ص 99

2. تابعین چه اشخاصی بودند؟

اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه‌ی «تابعین» را تنها به شاگردان صحابه می‌گویند؛ یعنی آن عده‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدند اما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به روی کار آمدند و علوم و دانش‌های اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند، ولی همان گونه که در بالا گفتیم، مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه محدود نمی‌شود، بلکه تعبیر «تابعین به احسان» تمام گروه‌هایی که از برنامه‌ها و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می‌شود.
توضیح این که: بر خلاف آنچه بعضی فکر می‌کنند مسأله‌ی «هجرت» و همچنین «نصرت» که دو مفهوم سازنده‌ی اسلامی است محدود به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل‌های دیگری وجود دارد و فردا نیز وجود خواهد داشت، بنا بر این تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می‌گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخل‌اند، منتها مهم آن است که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر

کلمه‌ی «احسان» تأکید می‌کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دایره‌ی حرف و ادعا و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود، بلکه باید این پیروی یك پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد. 3. نخستین مسلمان چه کسی بود؟
در این جا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه‌ی فوق این سؤال را مطرح کرده‌اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی

---

(1). نمونه/ ج 11/ ص 102

است؟ در پاسخ این سؤال همه متفقاً گفته‌اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد «خدیجه» همسر وفادار و فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما از مردان، همه‌ی دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت علی علیه السلام را نخستین کسی از مردان می‌دانند که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ گفت.
شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آن‌ها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده‌اند. از جمله «حاکم نیشابوری» در «مستدرك علی الصحیحین» در کتاب «معرفت» صفحه‌ی 22 چنین می‌گوید: «لا اعلم خلافاً بین اصحاب التواریخ ان علیّ ابن ابی طالب رضی الله عنه اولهم اسلاماً و انما اختلفوا فی بلوغه؛ «هیچ مخالفتی در میان تاریخ‌نویسان در این مسأله وجود ندارد که علیّ ابن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند».
«ابن عبدالبر» در «استیعاب» (جلد 2 صفحه‌ی 457) چنین می‌نویسد: «اتفقوا علی ان خدیجة اول من ءامن بالله و رسوله و صدّقه فیما جاء به ثم علیّ بعدها؛ «در این مسأله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی علیه السلام بعد از او همین کار را انجام داد».
«ابوجعفر اسکافی معتزلی» می‌نویسد: «قد روی الناس کافّة افتخار علیّ بالسبق الی الاسلام»؛ «عموم مردم نقل کرده‌اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص

---

(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 98؛ نمونه/ ج 8/ ص 102
(2). قرطبی/ ج 5/ ص 3075
(3). الغدیر/ ج 3/ ص 237- 238

على ابن ابى طالب عليه السلام است». گذشته از اين، روايات فراوانى از پيامبر صلى الله عليه و آله و نيز از خود على عليه السلام و صحابه در اين باره نقل شده است كه به حدّ تواتر مى‌رسد و در ذيل چند حديث را به عنوان نمونه مى‌آوريم:
1. پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: «اوّلكم وارداً على الحوض اوّلكم اسلاماً، علىّ بن ابيطالب؛ «نخستين كسى كه در كنار حوض كوثر بر من وارد مى‌شود، نخستين كسى است كه اسلام آورده، و او علىّ بن ابيطالب عليه السلام است». 2. گروهى از دانشمندان اهل سنت از پيامبر صلى الله عليه و آله نقل كرده‌اند كه پيامبر صلى الله عليه و آله دست على عليه السلام را گرفت و فرمود: «انّ هذا اوّل من آمن بى و هذا اوّل من يصافحنى و هذا الصدّيق الاكبر؛ اين اوّلين كسى است كه به من ايمان آورده و اولين كسى است كه در قيامت با من مصافحه مى‌كند و اين صدّيق اكبر است». 3. ابوسعيد خدرى از پيامبر صلى الله عليه و آله چنين نقل مى‌كند كه دست به ميان شانه‌هاى على عليه السلام زد و فرمود: «يا على لك سبع خصال لا يحاجك فيهن احد يوم القيامة: أنت اول المؤمنين بالله ايماناً و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله ...؛ اى على! هفت صفت ممتاز دارى كه احدى در قيامت نمى‌تواند در باره‌ى آن‌ها با تو گفت و گو كند، تو نخستين كسى هستى كه به خدا ايمان آوردى، و از همه نسبت به پيمان‌هاى الهى باوفاترى، و در اطاعت فرمان خدا پابرجاترى ... ».

---

(1). همان
(2). حديث فوق طبق نقل الغدير در مستدرك حاكم/ ج 2/ ص 136 و استيعاب/ ج 2/ ص 457 و شرح ابن ابى الحديد/ ج 3/ ص 258 آمده است
(3). در همان مدرك اين حديث از طبرانى و بيهقى و ميثمى در مجمع و حافظ گنجى در كفاية و اكمال و كنز العمال نقل شده است
(4). اين حديث طبق نقل الغدير در كتاب حلية الاولياء/ ج 1/ ص 66 نقل شده است

همان گونه كه اشاره كرديم ده‌ها روايت در كتب مختلف تاريخ و تفسير و حديث در اين باره از پيامبر صلى الله عليه و آله و ديگران نقل شده است و علاقه‌مندان مى‌توانند براى توضيح بيشتر به جلد سوم عربى الغدير صفحه‌ى 220 تا 240 و كتاب احقاق الحق جلد سوم صفحه‌ى 114 تا 120 مراجعه نمايند.
جالب اين كه گروهى كه نتوانسته‌اند سبقت على عليه السلام را در ايمان و اسلام انكار كنند به عللى كه ناگفته پيداست كوشش دارند آن را به نحو ديگرى انكار يا كم‌اهميت جلوه دهند، و بعضى ديگر كوشش دارند كه به

جای او ابوبکر را بگذارند که او اولین مسلمان است. گاهی می‌گویند علی علیه السلام در آن هنگام ده ساله بود و طبعاً نابالغ، بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام یك کودك تأثیری در قوّت و قدرت جبهه‌ی مسلمین در برابر دشمن نداشت (این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه‌ی فوق آورده است) و این به راستی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله زیرا می‌دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به عشیره و طایفه‌ی خود عرضه داشت، هیچ کس آن را نپذیرفت جز علی علیه السلام که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامش را پذیرفت و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصیّ و خلیفه‌ی منی!
این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده‌اند نشان می‌دهد که نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام علیّ علیه السلام را در آن سنّ و سال کم پذیرفت، بلکه او را به عنوان برادر و وصیّ و جانشین خود معرفی نمود.

---
(1). این حدیث به عبارت مختلف نقل شده و آنچه در بالا آوردیم عبارتی است که ابوجعفر اسکافی در کتاب نهج العثمانیه و برهان الدین در انباء نجباء الانباء و ابن اثیر در کامل و بعضی دیگر نقل کرده‌اند (برای توضیح بیشتر به جلد دوم الغدیر عربی/ ص 278- 286 مراجعه کنید)

گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابوبکر نخستین مسلمان از مردان و علی علیه السلام نخستین مسلمان از کودکان بود، خواسته‌اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسّر معروف و متعصّب نویسنده‌ی المنار ذیل آیه‌ی مورد بحث ذکر کرده است). در حالی که اولاً همان گونه که گفتیم کمی سنّ علی علیه السلام در آن روز به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی‌کاهد، به خصوص این که قرآن در باره‌ی حضرت یحیی صریحاً می‌گوید: «و ءاتیناه الحکم صبیّاً»؛ ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم، و در باره‌ی عیسی علیه السلام نیز می‌خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آن‌ها که در باره‌ی او گرفتار شك و تردید بودند گفت: «انّی عبدالله ءاتانی الکتاب و جعلنی نبیّاً»؛ من بنده‌ی خدایم، کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.
هنگامی که این گونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا نقل کردیم که او علی علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم، روشن می‌شود که سخن «المنار» گفتار تعصب‌آمیزی بیش نیست. ثانیاً این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که

ابوبکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده‌اند.
این بحث را با ذکر این نکته پایان می‌دهیم که علی علیه السلام در سخنانش بارها به این موضوع که من اوّلین مؤمن و اوّلین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده است. علاوه بر این ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابوجعفر اسکافی معتزلی نقل می‌کند این که بعضی می‌گویند ابوبکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا

---

(1). مریم/ 12
(2). مریم/ 30

خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است و نه هیچ یك از هواداران او از صحابه چنین ادّعایی را کرده‌اند. 4. آیا همه‌ی صحابه افراد صالحی بودند؟
سابقاً به این موضوع اشاره کردیم که دانشمندان اهل سنت معمولًا معتقدند که همه‌ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پاك و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند، در این جا به تناسب آیه‌ی فوق که بعضی آن را دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته‌اند بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه‌ی دگرگونی‌های زیادی در مسائل اسلامی می‌شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.
بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه‌ی فوق نقل کرده‌اند که حمید بن زیاد می‌گوید: نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم در باره‌ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می‌گویی؟ گفت: «جمیع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فی الجنة محسنهم و مسیئهم؛ همه‌ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار!».
گفتم این سخن را از کجا می‌گویی؟ گفت: این آیه را بخوان «و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار ... » تا آنجا می‌فرماید: «رضی الله عنهم و رضوا عنه»، سپس گفت: اما در باره‌ی تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آن‌ها باید تنها در کارهای نیك از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجاتند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند)، ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیر قابل قبول است زیرا:
اولًا: حکم مزبور در آیه‌ی فوق شامل تابعین هم می‌شود، و منظور از تابعان همان گونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و

انصار نخستین، و

---
(1). نمونه/ ج 11/ ص 103

برنامه‌های آن‌ها پیروی می‌کنند، بنا بر این باید تمام امت بدون استثنا اهل نجات باشند! اما این که در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه‌ی نیك و روش صحیح صحابه پیروی کند نه از گناهانشان، این سخن از عجیب‌ترین بحث‌هاست؛ زیرا مفهومش اضافه‌ی «فرع» بر «اصل» است، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آن‌ها پیروی کنند به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

به تعبیر دیگر خداوند در آیه‌ی فوق می‌گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه‌ی مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه‌ی صحیحی بودند و همه‌ی پیروان آن‌ها است، نه این که می‌خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد.

ثانیاً: این موضوع با دلیل عقل به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا عقل هیچ گونه امتیازی برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران قائل نمی‌باشد، چه تفاوتی میان ابوجهل‌ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند، سپس از آیین او منحرف شدند، و چرا کسانی که سال‌ها و قرن‌ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاری‌ها و جانبازی‌های آن‌ها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده شناختند و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.

قرآنی که می‌گوید: گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می‌پسندد؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می‌کند و آن‌ها را مستوجب عذاب الهی می‌شمرد، چگونه این «مصونیت غیر منطقی

صحابه» را در برابر کیفر الهی می‌پسندد؟ آیا این گونه لعن‌ها و تهدیدهای قرآن قابل استثنا است و گروه خاصی از آن خارجند؟ چرا و برای چه؟ از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله‌ی چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی‌شود؟

ثالثاً: این حکم با متون تاریخ اسلام به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا بسیار

کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند، و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که توأم با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند، آیا در آیات قبل داستان ثعلبة بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

روشن‌تر بگوییم اگر منظور آن‌ها این است که صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله عموماً مرتکب هیچ گونه گناهی نشدند و معصوم و پاك از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است و اگر منظور آن است که آن‌ها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آن‌ها راضی است، مفهومش این است که خدا رضایت به گناه داده است! چه کسی می‌تواند «طلحه» و «زبیر» که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خونریزی‌ها راضی بود؟

آیا مخالفت با علی علیه السلام خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که اگر فرضاً خلافت منصوص او را نپذیریم حداقل با اجماع امت برگزیده شده بود و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟ حقیقت این است که طرفداران فرضیه‌ی «تنزیه صحابه» با اصرار و پافشاری روی این مطلب چهره‌ی پاك اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد زشت و بلامنظر ساخته‌اند.

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 202

آخرین سخن این که رضایت و خشنودی خدا که در آیه‌ی فوق است روی یك عنوان کلّی قرار گرفته و آن «هجرت» و «نصرت» و «ایمان» و «عمل صالح» است، تمام صحابه و تابعان مدام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می‌شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده‌ی المنار که در این جا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه‌ی صحابه مورد سرزنش و حمله قرار می‌دهد کمترین ارزشی ندارد، شیعه گناهی نکرده جز این که حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در این جا پذیرفته و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است. «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنٰفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ لَاتَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ»

ترجمه

و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آن‌ها را نمی‌شناسی، ولی ما آن‌ها را می‌شناسیم. به زودی آن‌ها را دو بار مجازات می‌کنیم (: مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند.

---

(1). نمونه/ ج 11/ ص 107
(2). توبه/ 101

تفسیر

بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروه‌های آن‌ها کرده می‌گوید: «در میان کسانی که در اطراف شهر شما (مدینه) هستند گروهی از منافقان وجود دارند»؛ «و ممن حولکم من الاعراب منافقون». یعنی تنها نباید توجه خود را به منافقان داخل بیندازید باید هوشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیت‌های خطرناك آنان باشید.

کلمه‌ی «اعراب» همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم معمولاً به عرب‌های بادیه‌نشین گفته می‌شود.

سپس اضافه می‌کند: «در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پای‌بندند و در آن صاحب تجربه‌اند»؛ «و من اهل المدینة مردوا علی النفاق». «مردوا» از ماده‌ی «مرد» (بر وزن سرد) به معنای طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می‌باشد، و در اصل به معنای «برهنگی و تجرد» آمده و به همین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نروییده است «امرد» می‌گویند. «شجرة مرداء» یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و «مارد» به معنای شخص سرکش است که به کلی از اطاعت فرمان خارج شده است.

بعضی از مفسران و اهل لغت این ماده را به معنای «تمرین» نیز گفته‌اند (از جمله در تاج العروس و قاموس تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است) و این شاید به خاطر آن باشد که تجرد مطلق از چیزی و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست.

به هر حال این گروه از منافقان چنان از حق و حقیقت عاری و چنان بر کار خود مسلط بودند که می‌توانستند خود را در صف مسلمانان راستین جا بزنند بدون این که کسی متوجه آن‌ها بشود.

این تفاوت در تعبیر که در باره‌ی منافقان داخلی و خارجی در آیه‌ی فوق دیده می‌شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلطتر و طبعاً خطرناك‌ترند، و مسلمانان باید شدیداً مراقب آن‌ها باشند

هرچند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند. از این رو بلافاصله بعد از آن می‌فرماید: «تو آن‌ها را نمی‌شناسی ولی ما می‌شناسیم»؛ «لا تعلمهم نحن نعلمهم».
البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیامبر است، ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملاً واقف گردد.
در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می‌کند که: «ما به زودی آن‌ها را دو بار مجازات خواهیم کرد، و پس از آن به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده خواهند شد»؛ «سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم». در این که «عذاب عظیم» اشاره به مجازات‌های روز قیامت است، شکی نیست، ولی در این که آن دو عذاب دیگر چه نوع عذابی است، در میان مفسران گفت و گو است و احتمالات متعددی پیرامون آن داده‌اند، ولی بیشتر چنین به نظر می‌رسد که یکی از این دو عذاب همان مجازات اجتماعی آن‌ها به خاطر رسوایی‌اشان و کشف اسرار دورنی‌اشان می‌باشد که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند و شاهد آن را در آیات گذشته خواندیم و در بعضی از احادیث نیز آمده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناك می‌رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را با نام و نشان معرفی می‌کرد، و حتی از مسجد بیرون می‌ساخت!
مجازات دوم آن‌ها همان است که در آیه‌ی 50 سوره‌ی انفال اشاره شده، آن جا که می‌فرماید: «و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم

... »؛ «هر گاه کافران را به هنگامی که فرشتگان مرگ جان آن‌ها را می‌گیرند ببینی که چگونه به صورت و پشت آن‌ها می‌کوبند و مجازات می‌کنند، به حال آنان تأسف خواهی خورد».
این احتمال نیز وجود دارد که مجازات دوم اشاره به ناراحتی‌های درونی و شکنجه‌های روانی بوده باشد که بر اثر پیروزی همه جانبه‌ی مسلمانان، دامن این گروه را گرفت.

«و اذ قال ابراهیم ربِّ اجعل هذا البلد آمناً و اجنبنی و بنیّ أن نعبد الاصنام* ربّ انّهنّ أضللن کثیراً فمن تبعنی فإنّه منّی و من عصانی فإنّك غفور رحیم* ربّنا إنّی أسکنت من ذرّیّتی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرّم ربّنا لیقیموا الصّلوة فاجعل افئدة من النّاس تهوی الیهم وارزقهم من الثّمرات لعلّهم یشکرون».
ترجمه
(به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [/ مکه] را شهرِ امنی قرار ده؛ و من و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور نگاه دار. «35» پروردگارا! آن‌ها [/

---

(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 100؛ المیزان/ ج 9/ ص 594؛ نمونه/ ج 8/ ص 112- 113
(2). ابراهیم/ 35- 37

بت‌ها] بسیاری از مردم را گمراه ساختند. هر کس از من پیروی کند از من است؛ و هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی. «36» پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنارِ خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند؛ تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز؛ و از ثمرات به آن‌ها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند. «37»
تفسیر
قرآن کریم در این آیات قسمتی از درخواست‌های ابراهیم علیه السلام را بیان می‌کند.
نخست می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که ابراهیم علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت، پروردگارا این شهر (مکه) را سرزمین امن و امان قرار ده «و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمناً».
و من و فرزندانم را مشمول لطف و عنایت بنما و از پرستش بت‌ها دور نگاه دار «و اجنبنی و بنیّ ان نعبد الاصنام».
بعد علت این دعا را بیان می‌کند که پروردگارا این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند «ربّ انّهنّ اضللن کثیراً من النّاس».
بعد گوید: هر کس از من پیروی کند او از من است و هر کس نافرمانی من کند اگر قابل هدایت و بخشش است درباره او محبت کن چرا که تو بخشنده و مهربانی.

بعد از آن هدف از اسکان خود وذریه خویش را در سرزمین فاقد هرگونه زراعت در نزد خانه خدا را بیان می‌کند و می‌گوید هدف اساسی از این هجرت و مسکن اختیار کردن در این وادی غیرذی‌زرع آن بود که نماز را بر پای دارند «ربّنا لیقیموا الصلوة».

سپس عرضه می‌دارد: خداوندا تو قلوب گروهی از مردم را به آن‌ها متوجه ساز و

مهر آن ذریه را در دل‌هایشان بیفکن و آن‌ها را از انواع میوه‌ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره‌مند کن، شاید شکر نعمت‌های تو را ادا کنند «فاجعل افئدة من النّاس ... ».

مقصود از امنیتی که ابراهیم علیه السلام درخواست کرده امنیت تشریعی است یعنی قانونی که امنیت شهر را تضمین کند نه اینکه هرکه خواست امنیت آن را برهم زند مثلًا دستش بخشکد و همین امنیت هم بر خلاف آنچه شاید بعضی توهم کرده باشند نعمت بسیار بزرگی و بلکه از بزرگترین نعمت‌هایی است که خداوند بر بندگان خود انعام کرده است. زیرا اگر قدری در همین حکم حرمت و امنیت قانونی که ابراهیم به اذن پروردگارش برای این شهر تشریع نموده دقت کنیم و اعتقادی که مردم در طول چهار هزار سال به قداست این بیت عتیق داشته و تا امروز هم دارند ارزیابی کنیم، آن وقت می‌فهمیم که چه خیرات و برکات دینی و دنیوی نصیب مردم آن سرزمین و اهل حق که علاقمند به این شهر بوده شده است.

جمله «فمن تبعنی فانّه منّی و من عصانی فانّك غفور رحیم» تفسیر جمله قبلی است که عرض می‌کرد «و اجنبنی و بنیّ ان نعبد الاصنام» به این معنا که مراد از فرزندان که در آیه قبل بود، توسعه و تخصیص می‌دهد فرزندان خود را به عموم پیروانش تفسیر نموده و فرزندان واقعی خود را به همان پیروان تخصیص زده، عاصیان ایشان را از فرزندی خود خارج می‌کند و کوتاه سخن اینکه ابراهیم علیه السلام پیروان بعدی خود را به خود ملحق ساخته و عاصیان را هرچند که از فرزندان واقعی‌اش باشند به مغفرت و رحمت خدا می‌سپارد. قرآن کریم هم این معنا را در جای دیگر گوشزد کرده و می‌فرماید: «ان اولی

---

(1). نمونه 10/ 361

(2). المیزان/ ج 12/ ص 100

النّاس بابراهیم للّذین اتبعوه و هذا النّبی و الّذین امنوا».

نکته‌ها

1. آیا مکه در آن زمان شهر بود؟

ابراهيم عليه السلام يك بار عرض مى‌كند خداوندا من فرزندم را در يك سرزمين فاقد آب و آبادى و زراعت گذاشتم، اين مسلّماً اشاره به آغاز ورود او در سرزمين مكه است ولى مى‌دانيم اين تنها سفر ابراهيم عليه السلام به مكه نبود بلكه بازهم مكرر به اين سرزمين مقدس گام گذارد در حالى كه مكه تدريجاً شكل شهرى را به خود مى‌گرفت و قبيله «جرهم» در آنجا ساكن شده بودند و پيدايش چشمه زمزم آنجا را قابل سكونت ساخت.
به نظر مى‌رسد كه اين دعاهاى ابراهيم در يكى از سفرها بوده و لذا مى‌گويد: خداوندا اين شهر را محل امن و امان قرار ده.
و اگر سخن از وادى غيرذى‌زرع مى‌گويد يا از گذشته خبر مى‌دهد و خاطره نخستين سفرش را بازگو مى‌نمايد و يا اشاره به اين است كه سرزمين مكه حتى پس از شهر شدن سرزمينى است غير قابل زراعت كه بايد احتياجاتش را از بيرون بياورند چراكه از نظر جغرافيايى در ميان يك مشت كوه‌هاى خشك بسيار كم آب واقع شده است. 2. ارزش نعمت امنيت
ابراهيم عليه السلام نخستين تقاضايى را كه در اين سرزمين از خداوند كرد، تقاضاى «امنيت» بود. اين نشان مى‌دهد كه نعمت امنيت نخستين شرط براى زندگى انسان و

---

(1). آل عمران/ 68؛ الميزان/ ج 12/ ص 104
(2). الميزان/ ج 12/ ص 99؛ نمونه/ ج 10/ ص 365

سكونت در يك منطقه و براى هرگونه عمران و آبادى و پيشرفت و ترقى است و به راستى هم چنين است.
اگر جايى امن نباشد قابل سكونت نيست، هرچند تمام نعمت‌هاى دنيا در آن جمع باشد. اصولًا شهر و ديار و كشورى كه فاقد نعمت امنيت است همه نعمت‌ها را از دست خواهد داد. 3. چرا ابراهيم عليه السلام تقاضاى دورى از بت پرستى مى‌كند؟
شك نيست كه ابراهيم عليه السلام پيامبر معصوم بود و فرزندان بلاواسطه او كه به طور قطع در كلمه «بنى» در آيه فوق داخل هستند يعنى اسماعيل و اسحاق نيز پيامبران معصوم بودند ولى با اين حال تقاضا مى‌كند كه خدايا من و آن‌ها را از پرستش بت‌ها دور دار!
اين دليل بر تأكيد هرچه بيشتر روى مسئله مبارزه با بت پرستى است كه حتى پيامبران معصوم و بت‌شكن نيز تقاضايى را در اين زمينه از خدا مى‌كنند و اظهار حاجت و نياز به فضل الهى مى‌كنند كه براى هميشه موحد باقى بمانند. 4. پرسش: چگونه ابراهيم گفت پروردگارا اين بت‌ها بسيارى از مردم را گمراه ساخته‌اند در حالى كه سنگ و چوبى بيش نبودند و قدرت بر گمراه ِساختن مردم نداشتند؟

پاسخ: اولًا بت‌ها همیشه از سنگ و چوب نبودند، بلکه گاهی فرعون‌ها و نمرودها مردم را به پرستش خود دعوت می‌کردند و خود را «ربّ اعلی» و زنده کننده و میراننده می‌نامیدند.
ثانیاً گاه بت‌های سنگی و چوبی را متولیان آنچنان می‌آراستند و تشریفات برای آن‌ها قائل می‌شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند. مرحوم علامه

---

(1). تفسیر کبیر/ ج 19/ ص 138؛ نمونه/ ج 10/ ص 366؛ فی ظلال/ ج 4/ ص 2109
(2). تفسیر کبیر/ ج 19/ ص 135؛ نمونه/ ج 10/ ص 367؛ روح المعانی/ ج 13/ ص 234

طباطبایی قدس سره می‌فرماید: جهت اسناد اضلال به بت‌ها آن است که ارتباطی میان آنان و اضلال خلق هست، هرچند ارتباط شعوری نباشد. 5. تابعان ابراهیم کیانند؟
در آیات فوق خواندیم که ابراهیم علیه السلام می‌گوید: خداوندا کسانی که از من تبعیت کنند از من هستند، آیا پیروان ابراهیم تنها همانها بودند که در عصر او یا اعصار بعد در کیش و مذهب او بودند و یا همه موحدان شامل می‌شود؟
از آیات قرآن، آنجا که آیین اسلام را ملت و آیین ابراهیم معرفی می‌کند به خوبی استفاده می‌شود که دعای ابراهیم همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می‌گردد.
امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «من احبّنا فهو منّا اهل البیت قلت جعلت فداك:
منکم؟ قال منّا واللّٰه، اما سمعت قول ابراهیم من تبعنی فانّه منّی؛ هرکس ما را دوست دارد، به سیره ما اهل بیت است. راوی سؤال می‌کند: فدایت شوم به راستی از شما؟
فرمود به خدا سوگند از ما است، آیا گفتار ابراهیم را نشنیده‌ای که می‌گوید «هرکس از من پیروی کند او از من است».
این حدیث نشان می‌دهد که تبعیت از مکتب و پیوند برنامه‌ها سبب ورود به خانواده از نظر معنوی می‌شود.
6. وادی غیر ذی زرع و حرم امن خدا
کسانی که به مکه رفته‌اند به خوبی می‌دانند خانه خدا و مسجدالحرام و بطور کلی

---

(1). المیزان/ ج 12/ ص 102؛ نمونه/ ج 10/ ص 367

(2). حج/ 78
(3). نمونه/ ج 10/ ص 367؛ تفسیر نورالثقلین/ ج 2/ ص 548

مکه در لابلای يك مشت کوه‌های خشك و بی آب و علف قرار گرفته است، در عین حال این سرزمین خشك و سوزان بزرگ‌ترین مرکز عبادت و پرسابقه‌ترین کانون توحید در روی زمین است.
در اینجا برای بسیاری این سؤال پیش می‌آید که چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده است؟
علی علیه السلام در «خطبه قاصعه» با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است:
«خدا خانه‌اش را در پرسنگلاخ‌ترین مکان‌ها و بی گیاه‌ترین نقاط زمین ... در میان کوه‌های خشن و شن‌های فراوان قرار داد.
اگر خدا می‌خواست خانه و حرمش را و محل انجام عبادت بزرگ حج را در میان باغ‌ها و نهرها و سرزمین‌های هموار و پردرخت و باغ‌های پرثمر در منطقه‌ای آباد، دارای کاخ‌های بسیار و آبادی‌های به هم پیوسته بی‌شمار، در میان گندم‌زارها و بوستان‌های پرگل‌وگیاه، در لابلای باغ‌های زیبا و پرطراوت و پرآب، در وسط گلستانی بهجت‌زا با جاده‌هایی آباد قرار دهد می‌توانست، ولی به همان نسبت که آزمایش بزرگ حج و عبادت راحت‌تر و ساده‌تر می‌شد، پاداش و جزا نیز کمتر بود.
و اگر خدا می‌خواست به خوبی می‌توانست پایه‌های خانه کعبه و سنگ‌هایی که ساختمان آن را تشکیل می‌دهد از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنایی قرار دهد، می‌توانست. ولی در این حال شك و تردید کمتر در دل ظاهربینان رخنه می‌کرد و وسوسه‌های پنهانی شیطان به سادگی دور می‌شد.
ولی خدا می‌خواهد بندگانش را با انواع شدائد بیازماید و با انواع مشکلات در طریق انجام عبادتش روبرو کند تا تکبر از قلب‌هایشان فروریزد و خضوع و فروتنی در آن جایگزین گردد و در پرتو این

فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آن‌ها بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد.» 7. سرّ اضافه بیت به خداوند
سرّ اینکه ابراهیم علیه السلام بیت را به خداوند متعال اضافه کرد «عند بیتك المحرّم» آن است که کسی جز خداوند مالك خانه کعبه نیست، در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ابراهیم آن محل را «بیت» نامید با اینکه هنوز آن را نساخته بود.
پاسخ اینکه چون آن محل برای ابراهیم معلوم بود که آن را در آینده

می‌سازد، آن را بیت نامید. علاوه اینکه پیش از آمدن ابراهیم به آن سرزمین آنجا بیت بود، لکن دو قبیله طسم و جریس آن را خراب کرده بودند و آن حضرت آنجا را تجدید بنا کرد و علت اینکه آن بیت را به محرم توصیف کرد «بیتك المحرّم» آن است که کسی بدون احرام نمی‌تواند به آنجا وارد شود یا اینکه در آنجا برخی از امور که در جای دیگر حلال است در آن محل مقدس حرام است یا به خاطر حرمت و احترام خاصی که آنجا بوده است.

8. فضیلت نماز در مکه

از جمله «ربّنا لیقیموا الصلوة» می‌توان استفاده کرد که نماز در مکه فضیلتش بیشتر از اماکن دیگر است. از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام از هجرت و اسکان ذریه‌اش را در مکه معظمه موضوع اقامه نماز بیان می‌کند اهمیت فوق‌العاده نماز از میان سایر فرائض روشن می‌شود.

---

(1). نمونه/ ج 10/ ص 370؛ نهج البلاغه/ خ 192

(2). مجمع البیان/ ج 6/ ص 489؛ تفسیر کبیر/ ج 19/ ص 139؛ روح المعانی/ ج 13/ ص 237؛ جامع الاحکام/ ج 9/ ص 371

(3). روح المعانی/ ج 13/ ص 237؛ جامع الاحکام/ ج 9/ ص 371

9. یادآوری داستان ابراهیم علیه السلام

زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام و کیفیت و نوع دعایش درس‌آموز و شایسته یادآوری است «و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمناً».

«و اذ قال» متعلق به «اذکر» و یا «اذکروا» در تقدیر است، روشن است که تذکر به یادآوری داستان حضرت ابراهیم علیه السلام نشانگر اهمیت و درس آموزی آن است. 10. تفاوت دعاهای ابراهیم علیه السلام

در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای امنیت شهر مکه یك مرتبه کلمه «بلد» به صورت نکره آمده و یکباره به صورت معرفه در سوره بقره آیه 126 به صورت نکره آمده «ربّ اجعل هذا بلداًامناً» در سوره ابراهیم به صورت معرفه بیان شده ممکن است اختلاف این دو تعبیر به خاطر اختلاف زمان دعا باشد دعای اول مربوط به زمانی است که این منطقه هنوز شهر نشده است، دعای دوم مربوط به موقعی است که این منطقه وادی و شهر شده است، از خداوند می‌خواهد که این شهر رامحلی امن قرار دهد.

11. دعا برای فرزندان

دعا برای فرزندان و توجه به سرنوشت اخروی و دیانت و سعادت آنان امری مهم و ارزشمند است «و اذ قال ابراهیم ربّ ... اجنبنی و بنیّ ان نعبد الاصنام». 12. استجابت دعا

خداوند دعای ابراهیم را در زمینه امنیت شهر مکه مستجاب ساخت. از این

رو در

---

(1). راهنما/ ج 2/ ص 111
(2). تفسیر کبیر/ ج 4/ ص 55؛ المیزان/ ج 12/ ص 98
(3). راهنما/ ج 9/ ص 112

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 214

آیه شریفه 125 بقره می‌فرماید: «و اذ جعلنا البیت مثابة للنّاس و امناً».

13. امیدواری ابراهیم به رحمت الهی

شدت امیدواری حضرت ابراهیم علیه السلام به غفران و رحمت الهی حتی نسبت به مردم هدایت‌ناپذیر و مخالفان خود «و من عصانی فانّك غفور رحیم» از اینکه ابراهیم علیه السلام امر مخالفان خود را به خدا واگذاشته و صفت غفران و رحمت او را بر زبان جاری کرده است، این مطلب استفاده می‌شود.

تساوی حقوق مسلمانان در مسجدالحرام

«انّ الّذين كفروا و يصدّون عن سبيل اللَّه والمسجد الحرام الّذى جعلناه للنّاس سواء العاكف فيه و الباد و من يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب اليم».

ترجمه

كسانى كه كافر شدند، و مؤمنان را از راه خدا باز داشتند، و (همچنين) از مسجد الحرام، كه آن را براى همه‌ى مردم، برابر قرار داديم، چه كسانى كه در آن جا زندگى مى‌كنند يا از نقاط دور وارد مى‌شوند (، مستحقّ عذابى دردناكند)؛ و هر كس بخواهد در اين سرزمين از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابى دردناك به او

(1). كشف الاسرار/ ج 5/ ص 281؛ جامع البيان/ ج 13/ ص 151
(2). راهنما/ ج 9/ ص 116
(3). حج/ 25

مى‌چشانيم!

تفسير

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید افرادی که کافر شدند و مردم را از راه خدا که همان دین اسلام است بازداشته و مؤمنان را از ورود به مسجدالحرام که ما آن را معبدی برای مردم قرار دادیم چه مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند و چه مردمی که از نقاط دور وارد می‌شوند جلوگیری می‌کنند و همواره مانع عبادت مؤمنان می‌شوند، مستحق عذاب دردناکند چون حق مردم این است که در مسجدالحرام عبادت کنند و کسی نمی‌تواند و نباید مانع آن‌ها شود. اگر از عبادت مؤمنین جلوگیری کند در واقع ظلم به حق خداست و هرکس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد و دست به ظلم بزند، عذاب دردناکی به او می‌چشانیم. در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت شده‌اند: 1. جلوگیری از راه خدا و ایمان و اطاعت او 2. جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود 3. در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می‌زنند.

در تفسیر جمله (سواء العاكف فيه والباد) مفسران بیانات گوناگونی دارند، بعضی گفته‌اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند و هیچکس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا را ندارد. در حالی که بعضی معنی وسیع‌تری برای

این جمله قائل شده‌اند و گفته‌اند نه تنها در مراسم عبادت مردم یکسانند، بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه‌های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقها خرید

---

(1). نمونه/ ج 14/ ص 60

و فروش و اجاره خانه‌های مکه را تحریم کرده‌اند و آیه فوق را شاهد بر آن می‌دانند.

امام صادق علیه السلام در معنای الحاد فرمودند: هرنوع ستمی که انسان در مکه به خویش بکند، خواه دزدی یا ستم به دیگری، آن را الحاد می‌بینم و در بیان دیگر فرمودند:

کسی که در مکه غیر از خداوند را عبادت کند، یا ولایت غیر اولیای الهی را بپذیرد، الحاد به ظلم کرده است. نکته‌ها

1. حقوق متساوی مردم نسبت به مسجدالحرام

مسلمانان نسبت به مسجدالحرام از حقوق مساوی برخوردارند و کسی را بر دیگری امتیازی نخواهد بود. سواء به معنای مستوی، عاکف به معنای مقیم، منظور اهل مکه هستند، بادی یعنی اهل بادیه، مقصود انسان‌هایی هستند که در خارج از سرزمین مکه زندگی می‌کنند. 2. مسجدالحرام متعلق به همه مردم است و هیچ فردی حق مزاحمت برای عبادت مردم را ندارد. 3. عوامل عذاب

ایجاد منع برای عبادت مردم بطور مستمر عامل عذاب الهی است (یصدّون)، فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد.

---

(1). جامع الاحکام/ ج 12/ ص 32؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 25؛ نمونه/ ج 14/ ص 62؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 138

(2). نورالثقلین/ ج 3/ ص 483

(3). تبیان/ ج 7/ ص 307؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 25؛ مجمع البیان/ ج 7/ ص 127

(4). مجمع البیان/ ج 7/ ص 127 و ج 3/ ص 381

(5). المیزان/ ج 14/ ص 544

4. استمرار منع از راه خدا

عطف فعل مضارع «یصدون» بر فعل ماضی «کفروا» شاید اشاره به این نکته باشد که کفر آنان قدیمی و دیرینه است ولی منع از پیمودن راه خدا و طریق طاعت، امری است که در حال و آینده استمرار دارد، نظیر: «الّذین

امنوا و تطمئنّ قلوبهم بذكر اللّه ... ».
ناگفته نماند كه در جاى ديگر هردو به صورت ماضى به يكديگر عطف شده‌اند:
«انّ الّذين كفروا و صدّوا عن سبيل اللَّه قد ضلّوا ضلالًا بعيداً». 5. كيفر اراده تعدى به مسجدالحرام
هر انسانى چه در زمان كنونى چه در آينده، اراده تجاوز و تعدى به مسجدالحرام داشته باشد و بخواهد مردم را از عبادت خدا بازدارد، مشمول عذاب الهى است. مفعول (من يرد) حذف شده و دلالت بر عموم دارد. 6. انحراف عمدى
حساب انحراف عمدى و آگاهانه كه به قصد ظلم است از انحراف ناآگاهانه جداست (يصدون و من يرد) از اين رو اراده الحاد مجازات دارد (نذقه). 7. منظور از الحاد به ظلم
در اينكه منظور از (الحاد بظلم) چيست بايد گفت كه الحاد به معنى انحراف از حد اعتدال است بنابراين كسانى كه با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج مى‌شوند و در آن سرزمين مرتكب خلاف مى‌گردند الحاد به ظلم كرده‌اند و تفسير آن به شرك و حلال

---

(1). رعد/ 28
(2). نساء/ 167
(3). الميزان/ ج 14/ ص 544؛ كشاف/ ج 3/ ص 151؛ فى ظلال/ ج 5/ ص 591
(4). تفسير نور/ ج 8/ ص 32

شمردن محرمات و ارتكاب حرام حتى دشنام به زيردستان و احتكار و داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام، همه اينها از قبيل بيان مصداق است.

«و اذ بوّأنا لابراهيم مكان البيت ان لا تشرك بى شيئاً و طهّر بيتى للطّائفين والقائمين و الرّكّع السّجود».

ترجمه

(به خاطر بياور) زمانى را كه جاى خانه (كعبه) را براى ابراهيم آماده ساختيم (تا خانه را بنا كند؛ و به او گفتيم:) چيزى را همتاى من قرار مده؛ و خانه‌ام را براى طواف كنندگان و قيام كنندگان و ركوع كنندگان و سجود كنندگان (از آلودگى بت‌ها و از هر گونه آلودگى) پاك ساز.

تفسير

آيه شريفه داستان معبد شدن كعبه را براى مردم بيان مى‌كند تا همه بهتر بفهمند كه چگونه جلوگيرى از عبادت مردم در آن مكان خروج ظالمانه از راه حق است. مى‌فرمايد به ياد آور آن زمانى را كه خانه الهى را براى ابراهيم آماده كرديم و به او وحى كرديم كه چيزى را در عبادت شريك من مساز و بعد دستور داديم اين خانه را براى طواف كنندگان و

---

(1). مجمع البيان/ ج 7/ ص 128؛ تفسير كبير/ ج 23/ ص 26؛ نمونه/ ج 14/ ص 64؛ جامع الاحكام/ ج 12/ ص 34؛ روح المعانى/ ج 17/ ص 140

(2). حج/ 26

نمازگزاران و راكعان و ساجدان پاك و پاكيزه سازد.

كعبه مرجع عبادت براى ابراهيم و تمام عبادت كنندگان است (بوّأ له مكاناً كذا) يعنى براى او فلان مكان را آماده ساخت تا مرجع او باشد و همواره به آنجا برگردد (مكان) بمعناى محل استقرار هرچيزى است.

منظور از جمله (و اذ بوّأنا) در آيه فوق طبق روايات مفسران اين است كه خداوند مكان خانه كعبه را كه در زمان آدم ساخته شده بود و در طوفان نوح ويران و آثارش محو گشته بود به ابراهيم عليه السلام نشان داد. طوفانى وزيد و خاك‌ها را به عقب برد و پايه‌هاى خانه خدا آشكار گشت يا قطعه ابرى آمد و در آنجا سايه افكند ويا به هر وسيله ديگر خداوند محل اصلى خانه را براى ابراهيم معلوم و آماده ساخت و او با هميارى فرزندش اسماعيل آن را تجديد بنا نمود.

مركز عبادت انسان‌ها بايد از هر نوع آلودگى پاك و پاكيزه باشد، «طهّر بيتى».

منظور از تطهير اعم از تطهير ظاهرى و معنوى است گرچه تطهير معنوى يعنى پاك ساختن از هرگونه شرك با سياق آيه تناسب بيشترى دارد.

از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمده که «قیام»، «رکوع» و «سجود» است به ترتیب اشاره شده چراکه بقیه در شعاع آن قرار دارد، هرچند جمعی از مفسران «قائمین» را در اینجه به مقیمین در مکه تفسیر کرده‌اند ولی توجه به مسئله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد آن آمده است نکرده‌اند. شك نیست که قیام اینجا به معنی قیام

---

(1). نمونه/ ج 14/ ص 67
(2). کشاف/ ج 3/ ص 152؛ المیزان/ ج 14/ ص 546؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 141
(3). نمونه/ ج 14/ ص 67
(4). المیزان/ ج 14/ ص 547؛ فتح القدیر/ ج 3/ ص 448؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 143

نماز است و این معنا را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یك تفسیر نقل کرده‌اند. نکته‌ها

1. اضافه بیت به خداوند و مردم

«بیت» گاهی به «اللَّه» اضافه شده «بیت اللَّه» ولو به صورت ضمیر مانند همین آیه «و طهّر بیتی» و گاهی به مردم نسبت داده شده: «اوّل بیت وضع للنّاس» و این حاکی از آن است که خانه خدا خانه مردم است. به تعبیر دیگر آنچه به نام خدا و برای خدا انجام می‌گیرد باید در جهت تأمین مصالح و منافع عامه مردم و بویژه مسلمین باشد و بالعکس آنچه در خدمت مردم و مصالح عمومی است، رنگ خدایی دارد.

2. قداست خانه کعبه

کعبه خانه بسیار مقدس و دارای حرمتی بس والا درپیشگاه خداوند متعال است.

اضافه بیت به یای متکلم اضافه تشریفیه است (و طهّر بیتی). 3. تولیت مسجدالحرام

تولیت مسجدالحرام و آماده سازی آن برای زائران بیت اللَّه مسؤولیتی بر عهده رهبران جامعه توحیدی است «ان لا تشرك بی شیئاً و طهّر بیتی للطّائفین».

4. طهارت باطنی و ظاهری

اوّل طهارت باطنی لازم است، بعد پاکی و پاکیزگی بیرون «لا تشرك بی ... طهّر بیتی».

---

(1). نمونه/ ج 14/ ص 68
(2). کشاف/ ج 3/ ص 152؛ المیزان/ ج 14/ ص 546

(3). كشاف/ ج 3/ ص 152

درسنامه با قرآن در مكه و مدينه، ص: 221

5. ارزش نماز و نمازگزار

نماز و نمازگزار به قدرى داراى ارزش است كه حتى پيامبرى مانند ابراهيم خدمتگزار آن هستند. 6. خدمت به مردم

تنها خودسازى كافى نيست، خدمت به مردم نيز لازم است «لا تشرك بى ... طهّر بيتى للطائفين».

«و اذّن فی النّاس بالحجّ یأتوك رجالًا و علی كلّ ضامر یأتین من كلّ فجّ عمیق».

ترجمه

و مردم را دعوت عمومی به حج كن؛ تا پیاده و سوار بر مركب‌های لاغر از هر راهِ دوری به سوی تو بیایند.

تفسیر

بعد از آماده شدن خانه كعبه برای عبادت كنندگان، خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور می‌دهد در میان مردم برای حج اعلام كن تا پیاده و سواره بر مركب‌های لاغر از هر راه دوری قصد خانه خدا كنند. (اذن) از مادّه‌ی اذان به معنای اعلام.

پیاده رفتن به حج برتر از سواره است (رجالًا) قبل از (كلّ ضامر) آمده است.

---

(1). تفسیر نور/ ج 8/ ص 33

(2). حج/ 27

رجال جمع راجل یعنی پیاده، ضامر نیز به مركب لاغر گفته می‌شود كه راه رفتن زیاد او را لاغر كرده است، (فج) در اصل به معنای شكاف كوه است، در اینجا به معنای راه است، عمیق معادل بعید است یعنی دور.

این كه در آیه تعبیر به «ضامر» «حیوان لاغر» شده دو احتمال دارد:

1. آن حیوانی كه به عنوان مركب مورد استفاده قرار می‌گیرد هر قدر چاق باشد بر اثر سختی راه و حرارت شدید آفتاب سوزان منطقه و دور و دراز بودن مسیر در هنگام رسیدن به مكه لاغر می‌شود. این بیان حجاج را برای تحمل مشقت‌های سفر آماده می‌سازد.

2. مراد از لاغر بودن مركب چابكی آن است زیرا حیوانی كه برای كشتار پروار شده توان لازم را برای پیمودن چنین مسیر سختی ندارد و در میانه راه از ادامه حركت باز می‌ماند.

پس باید مركبی قوی و چابك برای این سفر انتخاب كرد كه بتواند همه سختی‌ها را تحمل كند و به مقصد برسد.

تعبیر به (من كل فج عمیق) اشاره به این است كه نه فقط از راه‌های نزدیك بلكه از راه‌های دور نیز باید به سوی این مقصد حركت كنند، كلمه «كل» در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلكه به معنی كثرت است. نكته‌ها

1. وظایف رهبران الهی
تبلیغ و فراخوانی مردم به حج و زیارت بیت اللّه از وظایف رهبران الهی است «و اذّن فی النّاس بالحجّ».

---

(1). المیزان/ ج 14/ ص 548؛ مجمع البیان/ ج 7/ ص 126؛ کشاف/ ج 3/ ص 152؛ راهنما/ ج 11/ ص 557
(2). نمونه/ ج 14/ ص 70؛ جامع الاحکام/ ج 12/ ص 40

2. سرّ وجوب لبیک گفتن
اوّلین وظیفه زائران کعبه بعد از پوشیدن لباس احرام و نیت گفتن «لبّیك اللّهمّ لبیك لبیك لا شریك لك لبّیك» است، راوی گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا در حج لبیك واجب شده است؟ فرمود: همانا خداوند به ابراهیم وحی کرد «و اذّن فی النّاس بالحجّ ... » مردم را به حج دعوت کن، این جملات پاسخ دعوت ابراهیم علیه السلام است. 3. اجابت دعوت ابراهیم علیه السلام
در روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم آمده می‌خوانیم هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت، عرض کرد: خداوندا صدای من به گوش مردم نمی‌رسد.
اما خدا به او فرمود: «علیك بالاذان و علیّ البلاغ» تو اعلام کن و من به گوش آن‌ها می‌رسانم. ابراهیم بر محل (مقام) برآمد و انگشت در گوش گذارد و رو بسوی شرق و غرب کرد و صدا زد «ایّها النّاس کتب علیکم الحجّ البیت العتیق فاجیبوا ربّکم» ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید. و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید و آن‌ها در پاسخ گفتند: «لبیك اللّهمّ لبیك» و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می‌کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کرده‌اند. 4. فضیلت انجام حج پیاده بر حج سواره
تقدیم حجاج پیاده بر سواره نشانه فضیلت آنان در پیشگاه الهی است، زیرا آن‌ها بیشتر از دیگران رنج سفر را تحمل کرده و لذا به مصداق «افضل الاعمال احمزها»

---

(1). نورالثقلین/ ج 3/ ص 486؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 30
(2). نورالثقلین/ ج 3/ ص 488؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 143؛ مجمع البیان/ ج 7/ ص 128؛ نمونه/ ج 14/ ص 69

برترین اعمال سخت‌ترین آن‌ها است. پیاده حج آوردن فضیلتی بسیار دارد.

چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به آن اشاره می‌فرماید: «للحاج الراکب بکل خطوه تخطوها راحلته سبعون حسنة و للحاج الماشی بکل خطوة سبعمائة حسنة من حسنات الحرم قیل: و ما حسنات الحرم؟ قال علیه السلام: الحسنة بمائة الف حسنة».
کسی که سواره حج کند در هر گام هفتاد حسنه برایش منظور می‌شود، در حالی که اگر پیاده به حج آید، در هر گام هفتاد حسنه از حسنات حرم برایش محسوب می‌گردد.
سؤال شد حسنات حرم چیست؟ فرمود یك حسنه در حرم معادل صد هزار حسنه در غیر آن می‌باشد.
شاید به خاطر همین فضیلت باشد که ائمه علیهم السلام اهتمام داشتند حتی الامکان این راه سخت را با پای پیاده طی کنند تا جایی که مشهور است امام مجتبی علیه السلام 25 سفر پیاده از مدینه به مکه برای حج رفته است. فاصله مدینه تا مکه تقریباً 80 فرسخ است.
5. زیارت رهبر الهی در حج
حج رفتن به محضر اولیای خدا رسیدن است، از اینکه می‌فرماید (یأتوك) و نمی‌فرماید (یأتوه) این معنا استفاده می‌شود که مردم باید ابتدا به زیارت رهبر الهی بشتابند و با محوریت او حج را انجام دهند. 6. گسترش آئین توحیدی
آئین توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام در زمان حیات او و در سرزمین‌های دور و

---
(1). تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 28؛ روح البیان/ ج 6/ ص 25؛ مجمع البیان/ ج 4/ ص 81
(2). تفسیر نور/ ج 8/ ص 34

نزدیك گسترش یافته بود «من کلّ فجّ عمیق».

«لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم اللَّه فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر».
ترجمه
تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه‌ی حیاتبخش) باشند؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنان داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند؛ پس از گوشت آن‌ها بخورید؛ و بینواىِ فقیر را نیز اطعام نمایید.
تفسیر
در این آیه خداوند در یك عبارت بسیار فشرده و پر معنا به فلسفه‌های مختلف حج پرداخته و می‌فرماید مردم به حج بیایند تا شاهد منافع گوناگون خویش باشند و از آنجاکه ذکری از منافع دنیوی یا اخروی نمی‌شود، پس هر دو را در بر می‌گیرد. سپس می‌فرماید مردم علاوه بر مشاهده منافع، نام خدا را در ایام معینی به یاد آورند یعنی روز دهم تا سیزدهم ذی الحجه که گوسفند و گاو و شتر را قربانی می‌کنند، به عبارت دیگر به

(1). روح المعانی/ ج 17/ ص 144- 145؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 29
(2). حج/ 28

هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خدا و برای او باشد، همانطوری که در طول مراسم حج باید اینچنین باشد. بعد دو حکم را بیان می‌کند: اولًا از گوشت حیوانات قربانی خودتان بخورید، ثانیاً فقرا را نیز اطعام نمایید.
«بهیمه» در لغت به معنای سنگ سخت است و لذا هرچه فهمش دشوار باشد مبهم گویند. راغب گوید بهیمه به معنی حیوان بی زبان است و وجه نامگذاری آن این است که در صورت آن ابهام وجود دارد و کسی نمی‌داند که از این صدا چه منظوری دارد، هرچند در اصل لغت عام است و لکن در متعارف تنها به معنی حیوانات بی زبان غیردرنده به کار می‌رود و در قرآن هم به همین معنی آمده است. نکته‌ها
1. عظمت منافع حج
حج دارای منافع فراوانی برای مردم است، تعبیر منافع بصورت جمع بیانگر فراوانی برکات حج است و آوردن آن بصورت نکره حاکی از عظمت آن است. 2. حضور در مراسم حج
دستیابی به برکات حج در گرو حضور مردم در مراسم حج و انجام مناسك آن است (لیشهدوا).

3. اهمیت منافع حج
منافع حج به قدری مهم است که اگر مردم از دورترین نقاط دنیا هم بیایند نیز

---
(1). نمونه/ ج 14/ ص 71
(2). المیزان/ ج 14/ ص 550
(3). تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 30

ارزش دارد «فجّ عمیق ... لیشهدوا».
4. عمومیت منافع حج
در حج هم منافع دنیوی است و هم اخروی. منافع بصورت مطلق آمده. امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از منافع در آیه شریفه منافع دنیا و آخرت است. 5. فلسفه و اسرار عمیق حج
مراسم پرشکوه حج همچون عبادات دیگر دارای برکات و آثار فراوانی در فرد و جامعه اسلامی دارد؛
بعد اخلاقی حج
مهم‌ترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسان‌ها به وجود می‌آورد، مراسم «احرام» انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباس‌های رنگارنگ و زروزیور بیرون می‌برد و با تحریم لذائذ و پرداختن به خودسازی که از وظایف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می‌برد.
بعد سیاسی حج
حج وسیله‌ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر و بالاخره حج عامل مؤثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین.
بعد فرهنگی حج
ارتباط قشرهای مسلمان در ایام حج می‌تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله

---
(1). نور/ ج 8/ ص 35
(2). نورالثقلین/ ج 3/ ص 488؛ مجمع البیان/ ج 7/ ص 129؛ المیزان/ ج 14/ ص 548؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 29؛ جامع الاحکام/ ج 12/ ص 41؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 145

فرهنگی و انتقال فکرها درآید.
بعد اقتصادی حج

برخلاف آنچه فکر می‌کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه‌های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها با روح حج منافات ندارد، بلکه طبق روایات اسلامی یکی از فلسفه‌های آن را تشکیل می‌دهد. 6. رمز قربانی
قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا همانگونه که در سرگذشت حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و قربانی او آمده است، آن‌ها با این عمل اعلام می‌کنند که در راه او آماده هرگونه ایثار و حتی بذل جان هستند. 7. منظور از یاد خدا
امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از «یذکروا اسم اللّٰه» گفتن اللّٰه اکبر و جملات بعد از آن است که در دعای معروفی بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز عید قربان است خوانده می‌شود. 8. هدف اصلی یاد خدا
مقدم آمدن (ذکر اللّٰه) بر ذبایح و قربانی‌ها (بهیمة الانعام) از این جهت است که هدف اصلی به یاد خدا بودن است، منظور اصلی از قربانی هم تقرب الی اللّٰه است.

---

(1). نمونه/ ج 14/ ص 74
(2). نمونه/ ج 14/ ص 70
(3). مجمع البیان/ ج 7/ ص 129
(4). فی ظلال/ ج 5/ ص 595
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 229
9. قربانی از جمله مناسك حج
قربانی کردن پس از حضور در عرفات و مشعر از مناسك واجب حج است «علی ما رزقهم من بهیمة الانعام».
10. قربانی در زمان خاص
انجام تکالیف قربانی موقوف به زمان خاص و معین است. بر طبق روایات منظور از ایام معلومات، ایام تشریق دهم تا سیزدهم ذی الحجة است. 11. انواع قربانی
قربانی کردن به هر یك از شتر و گاو و گوسفند جایز است. انعام جمع نعم به معنای شتر است و جهت اینکه شتر را به این نام نامیده‌اند آن است که این حیوان در نزد اعراب از بزرگترین نعمت‌ها است لکن گاهی به هر سه حیوان اطلاق می‌شود و مقصود در آیه همین معناست. 12. استفاده از گوشت قربانی
استفاده از گوشت قربانی برای خود زائران جایز است (فکلوا) بر خلاف عادت‌های زمان جاهلیت که مصرفش را برای حاجی حرام می‌دانستند. 13. اطعام به مستمندان

استفاده از تمام گوشت قربانی برای زائر خانه خداوند جایز نیست بلکه باید به مستمندان تنگدست اطعام شود، (من) در (منها) مفید تبعیض است.

---

(1). معانی الاخبار/ ص 297؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 30؛ مجمع البیان/ ج 7/ ص 129؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 145

(2). مجمع البیان/ ج 7/ ص 129؛ المیزان/ ج 14/ ص 550

(3). تفسیر نور/ ج 8/ ص 35

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 230

14. قربانی و فقرزدایی

حضور در حج و رسیدن به منافع آن باید با فقرزدایی همراه باشد و اجتماع اغنیا در حج نباید آنان را از تهیدستان غافل کند.

«ثم ليقضوا تفثهم و اليوفوا نذورهم و ليطّوّفوا بالبيت العتيق».
ترجمه
سپس، بايد آلودگى‌هايشان را برطرف سازند؛ و به نذرهاى خود وفا كنند؛ و بر گِرد خانه‌ى گرامى كعبه، طواف كنند.
تفسير
اين آيه به بخش ديگرى از مناسك حج اشاره مى‌كند: بعد از آن، آلودگى‌ها را از خود برطرف سازند و هرچيزى را كه به خاطر احرام در بدن پيدا شده مانند مو و ناخن و امثال آن بايد زايل شود و اين كنايه از بيرون شدن از احرام است و به نذرهاى خود وفا كنند مانند نذرهايى كه حاجى براى رفتن به حج مى‌كند و بر گرد خانه عتيق طواف نمايند يعنى طواف نساء را بجا آورند كه آخرين عمل حج است و بعد از آن تمام محرمات حلال مى‌شود.
تفث به گفته بسيارى از مفسران به معناى چرك و كثافت و زوائد بدن همچون

---

(1). نمونه/ ج 14/ ص 82؛ راهنما/ ج 11/ ص 560- 563؛ تفسير نور/ ج 8/ ص 35
(2). حج/ 29
(3). نمونه/ ج 14/ ص 85

ناخن و موهاى اضافى است. در روايات نيز به گرفتن ناخن و پاكيزه كردن بدن و تراشيدن سر تفسير شده است.
در حديثى امام صادق عليه السلام جمله «ليقضوا تفثهم» را تفسير به ملاقات امام كرد و هنگامى كه راوى از اين مسئله توضيح خواست و اشاره به تفسير اين آيه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن كرد، امام فرمود: قرآن ظاهر و باطنى دارد، يعنى مسئله ملاقات با امام در اينجا مربوط به باطن آيه است.
در اين كه منظور از طواف واجب آيا طواف اول و طواف زيارت است يا طواف نساء دو قول ذكر شده است و لكن تفسير آن به طواف نساء قوى‌تر به نظر مى‌رسد چنانكه اين معنا در حديثى از امام صادق عليه السلام بيان شده است.
نكته‌ها
1. اعمال عيد قربان
در روز عيد قربان در سرزمين منا سه عمل واجب است: الف. پرتاب هفت

سنگ ریزه به جمره عقبه. ب. قربانی که در آیه 28 به آن اشاره شد. ج. تراشیدن سر و یا کوتاه کردن مو و ناخن که در این آیه بیان شده است. 2. وجه نامگذاری کعبه به بیت عتیق
مفسرین در نامگذاری کعبه به عتیق وجوهی ذکر کرده‌اند:

---

(1). مجمع البیان/ ج 7/ ص 130؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 31؛ کشاف/ ج 3/ ص 153
(2). مجمع البیان/ ج 7/ ص 130؛ تفسیر نمونه/ ج 14/ ص 86
(3). نورالثقلین/ ج 3/ ص 492
(4). فتح القدیر/ ج 3/ ص 449؛ مجمع البیان/ ج 7/ ص 130؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 31؛ نمونه/ ج 14/ ص 87؛ صافی/ ج 3/ ص 377
(5). تفسیر نور/ ج 8/ ص 37

1. خانه کعبه از قید تملّك مردم آزاد می‌باشد و قابل تملك برای احدی نیست. چنانکه امام محمد باقر علیه السلام در وجه تسمیه کعبه به عتیق می‌فرماید: «لانّه بیت حر عتیق من النّاس و لم یملکه احد». 2. این خانه از تسلّط جبارین آزاد است و هیچ جباری قصد تخریب آن را نکرد مگر این که هلاك شد. چنانکه در داستان ابرهه و سوره فیل به آن اشاره شده است. در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «انّما سمی البیت العتیق لانّه لم یظهر علیه جبّار». این بیت عتیق نامیده شد بخاطر آنکه هیچ جباری بر آن غلبه و استیلا نمی‌یابد.
3. از طوفان نوح آزاد شده زیرا این طوفان بنا بر قولی تمام روی زمین را فرا گرفت و تنها مکان کعبه در زیر آب فرو نرفت. روایتی از امام صادق علیه السلام این وجه را تأیید می‌کند:
«سمی البیت العتیق لأنّه اعتق من الغرق». 4. بخاطر قدمت آن است، زیرا کعبه اولین خانه‌ای می‌باشد که برای عبادت خدا ساخته شده است: «انّ اوّل بیت وضع للنّاس للّذی ببکّة مباركاً». 3. وفای به نذر
مقصود از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می‌کردند که در صورت توفیق برای حج علاوه بر مناسك حج قربانی‌های اضافی و صدقات و کارهای خیری انجام دهند و گاه می‌شد که بعد از رسیدن به مقصد نذرهای خود را به دست فراموشی می‌سپردند. قرآن تأکید می‌کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند.

---

(1). برهان/ ج 3/ ص 90/ 25
(2). تفسیر ابن کثیر/ ج 3/ ص 189
(3). برهان/ ج 3/ ص 90/ 27

(4). آل عمران/ 96
(5). روح المعانى/ ج 17/ ص 146؛ فتح القدير/ ج 3/ ص 449؛ مجمع البيان/ ج 7/ ص 130؛ تفسير كبير/ ج 23/ ص 31؛ نمونه/ ج 14/ ص 87
درسنامه با قرآن در مكه و مدينه، ص: 233

«ذلك و من يعظم حرمات اللَّه فهو خير له عند ربّه و احلّت لكم الانعام الّا ما يتلى عليكم فاجتنبوا الرّجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزّور* حنفاء للَّه‌غير مشركين به و من يشرك باللَّه فكأنّما خرّ من السّماء فتخطفه الطّير او تهوى به الرّيح فى مكانٍ سحيق».

ترجمه

(مناسك حج) اين است؛ و هر كس برنامه‌های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است. و چهارپايان برای شما حلال شده، مگر آنچه (ممنوع بودنش) بر شما خوانده می‌شود. از بت‌های پليد اجتناب كنيد، و از سخن باطل بپرهيزيد. «30» (برنامه و مناسك حج را انجام دهيد) در حالی كه همگی خالص برای خدا باشد. هيچ گونه همتايی برای او قائل نشويد. و هر كس همتايی برای خدا قرار دهد، گويی از آسمان سقوط كرده، و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربايند؛ و يا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می‌كند. «31»

تفسير

آنچه ما برای ابراهيم و مردم بعد از وی بعنوان مناسك حج تشريع كرديم همين است كه گفته شد، بعد می‌فرمايد و هركس برنامه‌های الهی را بزرگ شمارد و احترام آن را حفظ كند برای او نزد پروردگارش بهتر است و روشن است كه (حرمات) در اينجا اشاره به

---

(1). حج/ 30- 31

اعمال و مناسك حج است و ممكن است احترام خانه كعبه خصوصاً و حرم مكه عموماً نيز به آن افزوده شود بنابراين تفسير آن بخصوص محرمات يعنی آنچه از آن نهی شده بطور كلی يا تمام واجبات خلاف ظاهر آيات است.

بعد می‌فرمايد چهارپايان برای شما حلال شده مگر آنچه دستور منعش برای شما خوانده می‌شود كه ممكن است منظور تحريم قربانيانی باشد كه برای غير خدا ذبح می‌شوند (آنطور كه عادت مشركين بود) و ممكن است منظور اين باشد كه برای محرم صيد كردن حرام است. در پايان آيه 30 دو دستور از مراسم حج را بيان می‌كند كه مبارزه‌ای با سنن جاهلی است، اولًا از بت‌ها اجتناب كنيد چون آن‌ها پليد هستند، ثانياً از سخنان باطل و بيهوده بپرهيزيد.

مراسم حج و گفتن لبيك را در حالی انجام دهيد كه قصد و برنامه شما

خالص و برای خدا باشد و هیچگونه شرکی در آن راه نیابد، به عبارت دیگر اخلاص و قصد قربت محرّك اصلی در حج و سایر عبادات باشد.
هرکس شریکی برای خدا قائل شود مانند کسی است که از آسمان سقوط کرده و پرندگان در وسط هوا او را می‌ربایند و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می‌کند، یعنی انسان غیر موحد بدون ستون و پایگاه است که یا طعمه دیگران می‌شود یا به تنهایی مرگبار و دوری کامل از حق و حقیقت گرفتار خواهد شد.
منظور از اجتناب از قول زور، پرهیز از هرگونه گفتار باطل و بیهوده است و تفسیر آن به تلبیه مشرکان «لبیك لا شریك الّا شریکاً هو لك تملکه و ما ملك» یا دروغ یا شهادت

---

(1). نمونه/ ج 14/ ص 89

باطل از قبیل بیان مصداق است. نکته‌ها
1. مناسك حج عبارت است از احرام و طواف و نماز و قربانی و اخلاص و اجتناب از شرك.
(ذلك) اشاره به امور یاد شده است. 2. تعظیم شعائر الهی
تعظیم شعائر الهی به این است که محرمات یعنی دستورات الهی اعم از واجبات و محرمات در مورد حج را انسان رعایت کند و از آن تعدی نکند.
3. استفاده از گوشت چهارپایان
استفاده از گوشت چهارپایان مانند شتر و گاو و گوسفند مانعی ندارد جز آنچه را خداوند حرام کرده است مانند ذبح حیوان بدون بسم اللّه گفتن یا روبه قبله نبودن یا صید در حال احرام و منخنقه و موقوذه که در سوره مائده بیان شده است «الّا ما یتلی علیکم».
4. پرهیز از هرگونه بت پرستی
پرهیز از هرگونه بت پرستی و هرگونه گفتار باطل لازم است. تفسیر اوثان به شطرنج که در برخی از روایات آمده از قبیل بیان مصداق مفهوم کلی است.

---

(1). مجمع البیان/ ج 7/ ص 131؛ نمونه/ ج 14/ ص 89؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 33؛ صافی/ ج 7/ ص 377
(2). المیزان/ ج 14/ ص 552؛ فتح القدیر/ ج 3/ ص 451
(3). المیزان/ ج 14/ ص 552؛ فتح القدیر/ ج 3/ ص 451؛ نمونه/ ج 14/ ص 89؛ مجمع البیان/ ج 7/ ص 131
(4). اطیب البیان/ ج 9/ ص 296؛ کشاف/ ج 3/ ص 154؛ فتح القدیر/ ج 3/ ص 451

(5). نمونه/ ج 14/ ص 91؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 148

5. علت وجوب اجتناب از بت پرستی

جهت این كه حكم اجتناب را معلق بر رجس كرده بعد كلمه (من الاوثان) را ذكر كرده آن است كه به علت حكم نیز اشاره كند یعنی علت وجوب اجتناب این است كه اوثان رجس و پلید هستند و جهت اینكه اجتناب را معلّق به اوثان كرده، نه به عبادت آن است كه مبالغه در اجتناب را برساند.

6. معنای حنیف

اعمال حج باید به دور از هرگونه شركی انجام شود. حنفاء جمع حنیف به معنی كسی كه از انحراف و گمراهی به استقامت و اعتدال تمایل پیدا كند و در صراط مستقیم گام بردارد. 7. حنیف به معنای دین حق و فطرت توحیدی است، چنانكه قرآن كریم می‌فرماید:

«فأقم وجهك للدّین حنیفاً فطرة اللّه التی فطر النّاس علیها لا تبدیل لخلق اللّه» و درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «ما كان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً و لكن كان حنیفاً مسلماً و ما كان من المشركین» و این معنا در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

8. در آیه شریفه شخص مشرك را در شرك ورزیدن و شكار شیطان شدنش را تشبیه به كسی كرده كه از آسمان سقوط می‌كند و عقاب لاشخور او را به سرعت می‌گیرد یا باد او را به مكانی بسیار دور پرتاب می‌كند.

---

(1). المیزان/ ج 14/ ص 553؛ كشاف/ ج 3/ ص 154

(2). نمونه/ ج 14/ ص 94؛ فتح القدیر/ ج 3/ ص 451

(3). روم/ 29

(4). آل عمران/ 60؛ تفسیر كبیر/ ج 23/ ص 33؛ جامع الاحكام/ ج 12/ ص 55؛ صافی/ ج 3/ ص 377

(5). المیزان/ ج 14/ ص 554؛ جامع الاحكام/ ج 12/ ص 56؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 150

تعظيم شعائر حج نشانه تقواى قلب

«ذلك و من يعظم شعائر اللَّه فأنّها من تقوى القلوب* لكم فيها منافع الى اجل مسمّىً ثمّ محلّها الى البيت العتيق».

ترجمه

اين است (مناسك حج)؛ و هر كس شعائر الهى را بزرگ دارد، اين كار نشانه‌ى تقواى دل‌هاست. «32» در آن (حيوانات قربانى)، منافعى براى شماست تا زمان معيّنى [/ روز ذبح آن‌ها]؛ سپس محل آن، خانه‌ى قديمى و گرامى (كعبه) است. «33»

تفسير

مناسك حج اين گونه است و كسى شعائر و نشانه‌هاى خدا را بزرگ مى‌شمارد و به آن‌ها احترام مى‌گذارد كه اعمالش برخاسته از تقواى دل باشد. يعنى حقيقت تقوا امرى معنوى و مربوط به دل است.

يكى از شعائر خدا در مناسك حج مربوط به شتر (يا گاو و گوسفند) قربانى است.

گروهى از مسلمين عقيده داشتند كه از شتر قربانى هيچ بهره‌اى نبايد گرفت تا موقع ذبحش برسد اما آيه مى‌فرمايد براى شما در اين شتران منافعى وجود دارد مانند سوار شدن يا نوشيدن شير آن‌ها تا زمانى كه بايد قربانى شوند (محل) اسم زمان و به معناى وقت حلول و سررسيد مدت است، محل آن، خانه كعبه آن خانه قديمى و گرامى است.

---

(1). حج/ 32- 33

درسنامه با قرآن در مكه و مدينه، ص: 238

يعنى اگر قربانى مربوط به حج باشد بايد در منا ذبح شود و اگر براى عمره مفرده است بايد در مكه قربانى شود كه آيه با بيان بيت عتيق به هردو نوع اشاره مى‌كند.

بهره بردارى مادى از شتر مانند سوار شدن، حمل بار و دوشيدن شير تا زمانى است كه شتر به قربنگاه برسد (محل) اسم زمان و به معناى وقت حلول و سررسيد مدت است. نكته‌ها

1. حقيقت تقوى

اضافه تقوى به قلوب اشاره به اين است كه حقيقت تقوى امرى است معنوى و قائم به قلب است، پس تقوا قائم به اعمال كه عبارت از حركات و سكنات بدنى نيست زيرا حركات و سكنات بدنى در طاعت و معصيت مشترك است مانند دست زدن به بدن جنس مخالف در نكاح و زنا يا بى‌جان كردن در جنايت و قصاص يا نماز براى خدا و ريا. پس اگر يكى

حلال است و دیگری حرام، یکی زشت و یکی معروف، بخاطر همان امر معنوی و درونی است. 2. نمونه‌های تعظیم شعائر الهی

از جمله نمونه‌های تعظیم شعائر الهی سعی بین صفا و مروه است «انّ الصّفا والمروة من شعائر اللّٰه» و دیگر قربانی کردن شتر است که می‌فرماید: «و البدن جعلناها لکم من شعائر اللّٰه».

---

(1). کشاف/ ج 3/ ص 157؛ المیزان/ ج 14/ ص 556؛ جامع الاحکام/ ج 12/ ص 56؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 35؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 152؛ نمونه/ ج 14/ ص 96

(2). المیزان/ ج 14/ ص 556

3. عناوین قصدیه

برای تبیین رابطه تعظیم شعائر و تقوای دل باید گفت: عناوین بر دو قسم است:

1. عناوین غیر قصدیه عبارت است از: آن عناوینی که در تحقق آن‌ها نیازی به قصد نیست مانند طهارت که با ازاله نجاست و شستن محل بدون قصد تطهیر حاصل می‌شود و یا عناوین دیگر مانند قیام و قعود.

2. عناوین قصدیه: صرف عمل بدون قصد موجب صدق عنوان نمی‌شود، بلکه تحقق عنوان متوقف بر قصد است، مانند رکوع، هر خم شدنی رکوع نیست بلکه تحقق آن نیاز به قصد دارد. با توجه به این نکته به خوبی دانسته می‌شود تعظیم از عناوین قصدیه است پس حرکت‌های معمول و متعارف هنگامی نشانه تعظیم و احترام خواهد بود که توأم با قصد باشد، مثلًا دست بر سینه گذاشتن اگر به قصد تواضع و تعظیم باشد عنوان تواضع بر آن صدق می‌کند ولی اگر بخاطر درد قفسه سینه باشد مسلّماً عنوان تعظیم ندارد.

بنابراین آنان که به تعظیم شعائر الهی تظاهر می‌کنند ولی در باطن چنین قصدی ندارند در حقیقت تعظیم شعائر نکرده‌اند، زیرا تعظیم شعائر رابطه مستقیم با تقوای دل دارد یعنی تعظیم شعائر الهی نشانه وجود تقوای دل‌ها است و آنکه باتقوا باشد آنچه را نشانی از خدا دارد بزرگ داشته و حرمت او را نگه می‌دارد. به تعبیر دیگر تقوای دل منشأ تقوای اعضا است و تعظیم شعائر ناشی از تقوای دلها می‌باشد.

---

(1). اقتباس از تفسیر سوره حج نوشته محمد امین

«و لكلّ امّة جعلنا منسكاً ليذكروا اسم اللَّه على ما رزقهم من بهيمة الانعام فالهكم اله واحد فله اسلموا و بشّر المخبتين* الّذين اذا ذكر اللَّه وجلت قلوبهم و الصّابرين على ما اصابهم و المقيمى الصلاة و ممّا رزقناهم ينفقون».

ترجمه

براى هر امتى قربان‌گاهى قرار داديم، تا نام خدا را (به هنگام قربانى) بر چهارپايانى كه به آنان روزى داده‌ايم ببرند، و خداى شما معبود واحدى است؛ در برابر (فرمان) او تسليم شويد. و بشارت ده متواضعان و تسليم شوندگان را. «34» همان‌ها كه چون نام خدا برده مى‌شود، دل‌هايشان پر از خوف (پروردگار) مى‌گردد؛ و شكيبايان در برابر مصيبت‌هايى كه به آنان مى‌رسد؛ و آن‌ها كه نماز را بر پا مى‌دارند، و از آنچه به آنان روزى داده‌ايم انفاق مى‌كنند. «35»

تفسير

اين منحصر به پيروان ابراهيم نيست كه مراسم قربانى براى خدا دارند، بلكه براى قبل از آن‌ها نيز مقرر شده بود، امت‌هايى كه ايمان داشتند اجازه داشتند تا آنان نيز مانند شما نام خدا را بر چهارپايانى كه به آن‌ها روزى داديم ببرند. اساساً قربانى كردن يك عمل خرافى نيست بلكه وقتى به نام خدا صورت بگيرد سمبلى از آمادگى انسان براى فداكارى

---

(1). حج/ 34- 35

و قربانى شدن در راه او و از دست دادن سرمايه هايش است، بعلاوه اينكه طريقه‌اى براى اطعام فقرا نيز هست. حال كه خداى شما همان خدايى است كه براى امت‌هاى گذشته نيز احكام شما را تشريع كرد، پس بدانيد معبود شما و آن امت‌ها يكى است، لذا اسلام بياوريد و تسليم او شويد و اعمالتان را فقط براى تقرب جستن به او انجام دهيد كه در اين صورت از «مخبتين» خواهيد بود كه آيه 35 آن را توضيح مى‌دهد.

آيه 35 چهار صفت براى مخبتين ذكر مى‌كند، اولًا وقتى نام خدا برده مى‌شود دل هايشان مملو از خوف پروردگار مى‌گردد، البته اين خوف نه به واسطه ترديد در رحمت خدا يا ترس بى مورد از غضب الهى است بلكه به جهت مسؤوليت هايى است كه احتمالًا در انجام آن كوتاهى كرده‌اند. با درك مقام و عظمت الهى دچار خوف مى‌شوند. ثانياً در برابر حوادث و مصائب صابرند و به واسطه مشكلات هيچگاه از طريق حق منحرف نشده و دچار

یأس و کفران و فرار از مسؤولیت نمی‌شوند. ثالثاً نماز را برپا می‌دارند، لذا ارتباطشان با خالق جهان محکم است. رابعاً از روزی‌های خدا انفاق می‌کنند و در نتیجه پیوندشان با خلق خدا نیز مستحکم است. نکته‌ها

1. تکلیف قربانی از احکام مشترك تمامی ادیان آسمانی است «و لکلّ امّة جعلنا منسکاً».

2. معنای منسك

راغب در مفردات می‌گوید: «نسك» به معنای عبادت است و «ناسك» به معنای

(1). نمونه/ ج 14/ ص 102

عابد است و مناسك حج یعنی مواقعی که این عبادت در آنجا جمع می‌شود یا به معنای خود این اعمال است. «منسك» به معنای مصدر میمی و اسم زمان و مکان هر سه می‌آید. مرحوم علامه طباطبایی قدس سره می‌فرماید: «منسك» در آیه شریفه مصدر میمی و به معنای عبادت است، عبادتی که مشتمل بر قربانی و ذبح نیز هست. و لکن نویسندگان تفسیر نمونه بر آنند که «منسك» به معنای خصوص قربانی است. 3. یاد نام خدا در تمام ادیان

ذکر نام خدا به هنگام ذبح اختصاصی به امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد بلکه در تمام امّت‌ها این امر مشروع بوده است «و لکلّ امّة جعلنا منسکاً لیذکروا اسم اللَّه ... ». 4. وجوب ذکر نام خدا هنگام قربانی

ذکر نام خدا به هنگام ذبح و قربانی امری واجب است «لیذکروا اسم اللَّه ... » چنانکه این معنا در آیه 36 حج نیز بیان شده است.

5. شیوه بندگی خدا تنها باید از طریق وحی باشد «جعلنا منسکاً».

6. قربانی و سپاسگزاری از نعمت حق

مراسم قربانی عبادت خدا و سپاسگزاری در برابرنعمت‌های اوست «جعلنا منسکاً ... علی ما رزقهم اللَّه من بهیمة الانعام».

7. ارزش نام خدا

نام خداوند به قدری دارای ارزش است که اگر هنگام ذبح حیوان بر زبان جاری شود، گوشت آن حیوان حلال وگرنه حرام خواهد بود.

(1). المیزان/ ج 14/ ص 556؛ نمونه/ ج 14/ ص 102؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 153

(2). مجمع البیان/ ج 7/ ص 134

(3). تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 35

8. حج و اوصاف ارزشمند
اوصافی که در آیه شریفه در تفسیر (مخبتین) آمده مانند ترس از خدا و صبر و بپا داشتن نماز و انفاق، همه اینها در حج وجود دارد. 9. تسلیم بودن برای رضای خدا
جز برای خداوند نباید تسلیم بود، تقدیم (له) بر (اسلموا) مفید حصر است.

«و البدن جعلناها لكم من شعائر اللَّه لكم فيها خير فاذكروا اسم اللَّه عليها صوافّ فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها و اطعموا القانع والمعترّ كذلك سخّرناها لكم لعلّكم تشكرون* لن ينال اللَّه لحومها و لا دماؤها و لكن يناله التّقوى منكم كذلك سخّرها لكم لتكبّروا اللَّه على ما هديكم و بشّر المحسنين».

ترجمه

و شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و برکت است؛ نام خدا را (هنگام قربانی کردن) در حالی که به صف ایستاده‌اند بر آن‌ها ببرید؛ و هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت (و جان دادند)، از گوشت

---

(1). روح المعانی/ ج 17/ ص 155؛ المیزان/ ج 14/ ص 557؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 36؛ جامع الاحکام/ ج 12/ ص 60

(2). حج/ 36- 37

آن‌ها بخورید، و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید این گونه ما آن‌ها را مسخّرتان ساختیم، تا شکر خدا را به جا آورید. «36» نه گوشت‌ها و نه خون‌های آن‌ها، هرگز به خدا نمی‌رسد. آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزکاری شماست. این گونه خداوند آن‌ها را مسخّر شما ساخته، تا او را به خاطر آن که شما را هدایت کرده است بزرگ بشمرید؛ و بشارت ده نیکوکاران را. «37»

تفسیر

و شترهای چاق را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، در آن‌ها برای شما خیر و برکت است. اگر شتر چاق و درشت از شعائر الهی خوانده شده به اعتبار این است که برای خدا قربانی شده لذا ادامه می‌دهد که وقتی هنگام قربانی شدن ایستاده و دست و پاهایشان بسته است، نام خدا را هنگام قربانی کردن آن‌ها، در حالی که به صف ایستاده‌اند ببرید و هنگامی که با پهلو به زمین افتادند و آرام گرفتند و جان دادند از گوشت آن‌ها بخورید و مستمندان قانع و فقیران معتر را نیز از آن اطعام کنید. در انتهای آیه 36 می‌فرماید خدا اینچنین حیوانی با آن بزرگی و قدرت را تسلیم شما می‌کند تا بتوانید او را به راحتی مسخر کنید، آیا نباید شکر این را بجا آورد؟

ممکن است کسی تصور کند که از خون و گوشت این قربانی‌ها بهره‌ای به خدا می‌رسد یا توهم کند که اگر بهره‌ای از این گوشت‌ها به خدا نمی‌رسد

پس چرا امر به قربانی کردن می‌کند؟ جواب می‌دهد که این درست است که هرگز از گوشت‌ها و خون‌های آن‌ها چیزی به خدا نمی‌رسد، لیکن این قربانی‌ها تقوا و آثار معنوی برای آورنده‌اش دارد و این صفات و آثار معنوی است که به سوی خدا صعود می‌کند و صاحبش را به خدا نزدیك

می‌کند، آنقدر نزدیك که دیگر حجابی بین او و خدا نماند. خدا آن حیوان را اینچنین برای شما مسخر نمود تا همان تسخیر وسیله هدایت شما به سوی اطاعت و تقرب به او شود و بتوانید با قربانی کردن آن و در هنگام ذبح به یاد عظمت او و کبریایی خدا بیفتید و او را در برابر هدایت به چنین عبادتی و کسب رضای او و ثوابش تکبیر گویید. در آخر می‌فرماید نیکوکاران را بشارت ده، همانهایی را که چنین اعمال نیکی انجام می‌دهند و در راه خدا انفاق می‌کنند و از هیچ احسانی دریغ ندارند.

قانع؛ فقیری است که به آنچه به او برسد راضی و قانع باشد و شکر خدای را بجا آورد و سؤال نکند.

معتر؛ آن فقیری است که بر خلاف قانع خود را طلبکار می‌داند و از مردم سؤال می‌کند و زمانی که به او کمکی می‌شود قانع نیست و تقاضای بیشتر دارد.

مفسرین اختلاف نظر دارند در اینکه امر در «فکلوا منها» دلالت بر وجوب دارد یا استحباب و یا اباحه؟ بعضی گفته‌اند امر در «کلوا» برای اباحه و امر در «اطعموا» برای وجوب است. شیخ طبرسی می‌گوید این امر به معنی اذن و جواز است نه وجوب، زیرا مردم جاهلیت خوردن گوشت قربانی را بر خود حرام می‌دانستند. «الامر عقیب الحظر یدلّ علی الاباحه» امر پس از منع دلالت بر اباحه می‌کند.

---

(1). نمونه/ ج 14/ ص 106- 110

(2). مجمع البیان/ ج 7/ ص 137؛ نورالثقلین/ ج 3/ ص 498؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 37؛ تبیان/ ج 7/ ص 283؛ جامع الاحکام/ ج 12/ ص 64؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 157

(3). برهان/ ج 3/ ص 92

نکته‌ها

1. انتخاب قربانی

در بزرگداشت شعائر الهی، شتر چاق و سالم انتخاب کنید. (والبدن) (بدن) جمع بدنه به معنای شتر سالم و چاق است. 2. بهترین روش قربانی

بهترین روش قربانی شتر نحر آن در حال ایستاده است. (صواف) حیوانی است که زانوی خود را صاف نگهداشته است. 3. زمان استفاده از قربانی

تا روح در بدن حیوان وجود دارد، استفاده از آن حرام است (وجوب) مصدر (وجبت) به معنای سقوط و افتادن است و (جنوب) نیز جمع (جنب) و به معنای پهلو است یعنی وقتی شتران افتادند و به پهلو غلطیدند (جان دادند) از گوشت آن استفاده کنید. گفتنی است که عرب جاهلی گمان می‌کرد که قربانی مال خدایان است و استفاده از آن ممنوع است، خداوند دراین آیه براین گمان خط بطلان کشیده است. 4. شکر نعمت
رام بودن و مسخّر بودن حیوانات، خوردن گوشت قربانی و اطعام به دیگران از جمله نعمت‌های الهی است که باید سپاسگزاری شود «لعلّکم تشکرون».

---

(1). المیزان/ ج 14/ ص 557
(2). مجمع البیان/ ج 7/ ص 137؛ المیزان/ ج 14/ ص 557؛ تفسیر کبیر/ ج 23/ ص 37؛ جامع الاحکام/ ج 12/ ص 61؛ روح المعانی/ ج 17/ ص 156
(3). کشاف/ ج 3/ ص 158؛ المیزان/ ج 14/ ص 557
(4). کشاف/ ج 3/ ص 159

5. نگریستن به باطن عمل
ضمیر لحومها و دماؤها به (بدن) برمی‌گردد، یعنی هرگز گوشت‌ها و خون‌های شتران قربانی به خدا نخواهد رسید، آیه هشداری است به همه مؤمنان که خداوند به پیکر و ظاهر عمل نمی‌نگرد بلکه به نیت و باطن عمل می‌نگرد.
6. حج و مناسك آن جلوه آشکار هدایت است و اگر لطف الهی نباشد انسان‌ها گمراه می‌شوند.
7. انجام مناسك حج انسان را در زمره نیکوکاران قرار می‌دهد «و بشّر المحسنین».
8. علت تقدیم قانع بر معتر
تقدیم قانع بر معتر بدان لحاظ است که معتر هیچگاه گرسنه نمی‌ماند چون بدون هیچ پروایی دست نیاز بسوی مردم دراز کرده و حتی گاهی بیش از حد نیاز مطالبه می‌کند. ولی قانع بخاطر آبرومندی و خویشتنداری از کسی سؤال نمی‌کند و نیاز خویش را اظهار نمی‌دارد ولذا انسان باید در مرحله اول به اینگونه افراد برسد و آنان را تأمین نماید.
9. مساوات میان متمکن و مستمند
نکته ظریفی در اینجا هست و آن اینکه امر در «کلوا منها» بنا بر مشهور ظهور در استحباب دارد، یعنی بایسته و شایسته است حاجی مقداری از قربانی بخورد و شاید این امر بدان جهت باشد که فقرا در این رابطه احساس حقارت نکنند و از سوی دیگر بیانگر نوعی مساوات بین طبقات

متمكن و مستمند جامعه باشد. در هر حال مشهور آن است كه قربانى بايد سه قسمت شود: يك قسمت آن اطعام به اهل و عيال، قسمت دوم به فقرا

---

(1). تفسير كبير/ ج 23/ ص 38؛ راهنما/ ج 11/ ص 588؛ تفسير نور/ ج 8/ ص 46

(قانع و معتر) اعطا شود و قسمت سوم به دوستان و نزديكان اهدا گردد.

«فبشّرناه بغلام حلیم* فلمّا بلغ معه السّعی قال یا بنیّ انّی اری فی المنام انّی اذبحك فانظر ماذاتری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء اللّه من الصّابرین* فلمّا اسلما و تلّه للجبین* و نادیناه ان یا ابراهیم* قد صدّقت الرّؤیا انّا كذلك نجزی المحسنین* انّ هذا لهو البلاؤ المبین* و فدیناه بذبح عظیم* و تركنا علیه فی الآخرین* سلام علی ابراهیم».

ترجمه

ما او [/ ابراهیم] را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم. «101» هنگامی كه با او به مقام سعی و كوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم كه تو را ذبح می‌كنم، نظر تو چیست؟» گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا كن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.» «102» هنگامی كه هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاك نهاد، «103» او را ندا دادیم كه: «ای ابراهیم! «104» آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل كردی).» ما این گونه، نیكوكاران را جزا می‌دهیم. «105» این مسلماً همان امتحان آشكار است. «106» ما ذبح عظیمی را فدای او كردیم، «107» و نام

---

(1). برهان/ ج 3/ ص 92؛ مجمع البیان/ ج 4/ ص 86

(2). صافات/ 101- 109

نیك او را در امت‌های بعد باقی نهادیم. «108» سلام بر ابراهیم! «109»

تفسیر

ابراهیم علیه السلام در قربانگاه

ابراهیم علیه السلام بعد از ادای رسالت خویش در بابل از آنجا هجرت كرد و نخستین تقاضایش از پروردگار این بود كه فرزند صالحی به او عطا فرماید زیرا تا آن روز صاحب فرزند نشده بود.

نخستین آیه مورد بحث سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان آورده است و می‌گوید: ما او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم «فبشّرناه بغلام حلیم».

در واقع سه بشارت در این جمله جمع شده است: بشارت تولد فرزندی پسر و بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی و بشارت به صفت والای حلم. سرانجام فرزند موعود ابراهیم طبق بشارت الهی متولد شد و قلب پدر را كه در انتظار فرزندی صالح سال‌ها چشم به راه بود روشن ساخت، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید.

در اینجا قرآن می‌گوید: هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید «فلمّا بلغ معه السّعی» یعنی به مرحله‌ای رسید که می‌توانست در مسائل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش کند و او را یاری دهد.
بعضی «سعی» را در اینجا به معنی عبادت و کار برای خدا دانسته‌اند، البته سعی مفهوم وسیعی دارد که این معنی را نیز شامل می‌شود ولی منحصر به آن نیست و تعبیر

«معه» (با پدرش) نشان می‌دهد که منظور معاونت پدر در امور زندگی است.
به هر حال به گفته جمعی از مفسران، فرزندش در آن وقت 13 ساله بود که ابراهیم خواب عجیب و شگفت انگیزی می‌بیند که بیانگر شروع یك آزمایش بزرگ دیگر در مورد این پیامبر عظیم الشّأن است، در خواب می‌بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند یگانه‌اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد.
ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، می‌دانست که خواب پیامبران واقعیت دارد و از وسوسه‌های شیطانی دور است، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن.
می‌گویند نخستین بار در شب «ترویه» (شب هشتم ماه ذی الحجه) این خواب را دید و در شب‌های «عرفه» و شب «عید قربان» (نهم و دهم ذی الحجه) خواب تکرار گردید، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خدا است.
ابراهیم علیه السلام که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرفراز بیرون آمده بود، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد و فرزندی را که یك عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است با دست خود سر ببرد!
ولی باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند. رو به سوی او کرد و گفت: فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، بنگر نظر تو چیست؟ «قال یا بنیّ انّی اری فی المنام انّی اذبّحك فانظر ماذا تری» فرزندش که نسخه‌ای از وجود پدر ایثارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود با آغوش باز و از

---

(1). مجمع البیان/ ج 7/ ص 706
(2). نمونه/ ج 19/ ص 111؛ جامع الاحکام/ ج 15/ ص 101- 102

روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد و با صراحت و قاطعیت گفت: پدرم هر دستوری به تو داده شده است اجرا کن «قال یا ابت افعل

ما تؤمر» و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت «ستجدنی ان شاء اللّه من الصّابرین».
هنگامی که هردو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین فرزند را بر خاك نهاد ...
«فلمّا اسلما و تلّه للجبین».
بعضی گفته‌اند منظور از جمله «تلّه للجبین» این بود که پیشانی پسر را به پیشنهاد خودش بر خاك نهاد، مبادا چشمش در صورت فرزند بیفتد و عواطف پدری به هیجان درآید و مانع اجرای فرمان خدا شود!
به هر حال ابراهیم صورت فرزند را بر خاك نهاد و کارد را به حرکت در آورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد در حالی که روحش در هیجان فرورفته بود و تنها عشق خدا بود که او را در مسیرش بی تردید پیش می‌برد، اما کارد برنده در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذارد!
ابراهیم در حیرت فرو رفت، بار دیگر کارد را به حرکت درآورد ولی باز کارگر نیفتاد.
آری ابراهیم «خلیل» می‌گوید: ببر! اما خداوند «جلیل» فرمان می‌دهد نبر! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد.
این جاست که قرآن با یك جمله کوتاه و پرمعنی به همه انتظارها پایان داده و می‌گوید: در این هنگام او را ندا دادیم که‌ای ابراهیم «و نادیناه ان یا ابراهیم».

---

(1). روح المعانی/ ج 23/ ص 130
(2). مجمع البیان/ ج 7/ ص 707؛ روح المعانی/ ج 23/ ص 130؛ کشف الاسرار/ ج 23/ ص 291

آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی «قد صدقت الرّؤیا»، ما اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می‌دهیم «انّا کذلك نجزی المحسنین».
هم به آن‌ها توفیق پیروزی در امتحان می‌دهیم و هم نمی‌گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود، آری کسی که سرتاپا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حد اعلا رسانده جز این پاداشی نخواهد داشت.
سپس می‌افزاید این مسلّماً امتحان مهم و آشکاری است «ان هذا لهو البلاء المبین». ذبح کردن فرزند با دست خود آن هم فرزندی برومند و لایق برای پدری که یك عمر در انتظار چنین فرزندی بوده کار ساده و آسانی نیست، چگونه می‌توان دل از چنین فرزندی برکند؟ و از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا بی آنکه خم به ابرو آورد به امتثال این فرمان بشتابد و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد به طوری که از نظر آمادگی‌های روانی و عملی چیزی فروگذار نکند؟ و از آن عجیب‌تر تسلیم مطلق این

نوجوان در برابر این فرمان بود که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت.
لذا در بعضی از روایات آمده است هنگامی که این کار انجام گرفت جبرئیل (از روی اعجاب) صدا زد «اللَّه اکبر» «اللّه اکبر»! و فرزند ابراهیم صدا زد «لا اله الّا اللَّه و اللَّه اکبر»! و پدر قهرمان فداکار نیز گفت: «اللَّه اکبر و للَّهالحمد»!
و این شبیه تکبیراتی است که ما روز عید قربان می‌گوییم، اما برای اینکه برنامه ابراهیم ناتمام نماند و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا بجای فرزند قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم

---

(1). کشف الاسرار/ ج 23/ ص 293

«حج» و سرزمین «منا» از خود بگذارد، چنانکه قرآن می‌گوید ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم «و فدیناه بذبح عظیم».
نه تنها خداوند پیروزی ابراهیم را در این امتحان بزرگ در آن روز ستود، بلکه خاطره آن را جاویدان ساخت چنانچه در آیه بعد می‌گوید: ما نام نيك ابراهیم را در امت‌های بعد باقی و برقرار ساختیم «و ترکنا علیه فی الآخرین».
او «اسوه» ای شد برای همه آیندگان و «قدوه» ای برای پاکبازان و عاشقان دلداده کوی دوست و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده تا پایان جهان جاودان نمودیم. او پدر پیامبران بزرگ، او پدر امت اسلام و پیامبر اسلام بود.
«سلام بر ابراهیم» (آن بنده مخلص و پاکباز باد) «سلام علی ابراهیم»، آری «ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» «كذلك نجزی المحسنین»، پاداشی به عظمت دنیا، پاداشی جاودان در سراسر زمان، پاداشی درخور سلام و درود خداوند بزرگ!
در تفسیر «حلیم» گفته‌اند کسی است که در عین توانایی در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی‌کند و در کیفر مجرمان عجله‌ای به خرج نمی‌دهد. روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است.
راغب در مفردات می‌گوید: حلم به معنی خویشتن‌داری به هنگام هیجان غضب است و از آنجا که این حالت از عقل و خرد ناشی می‌شود، گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته وگرنه معنی حقیقی حلم همان است که در اول گفته شد و چنانکه در آیات بعد خواهیم دید او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای «ذبح» نشان داد، همانگونه که ابراهیم نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام و هم در موقع آتش سوزی آشکار ساخت.

(1). مجمع البيان/ ج 7/ ص 706؛ جامع البيان/ ج 23/ ص 48

واژه «غلام» به عقيده بعضى به هر كودكى قبل از رسيدن به سن جوانى گفته مى‌شود و بعضى آن را به كودكى كه از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسيده است اطلاق كرده‌اند.

از تعبيرات مختلفى كه در لغت عرب آمده مى‌توان استفاده كرد كه «غلام» حدفاصل ميان «طفل» (كودك) و «شاب» (جوان) است كه در زبان فارسى از آن تعبير به «نوجوان» مى‌كنيم.

«فدينا» از ماده «فدا» در اصل به معنى قرار دادن چيزى به عنوان بلا گردان و دفع ضرر از شخص يا چيز ديگر است، لذا مالى را كه براى آزاد كردن اسير مى‌دهند «فديه» مى‌گويند و نيز كفاره‌اى را كه بعضى از بيماران به جاى روزه مى‌دهند به اين نام ناميده مى‌شود.

در اين كه اين قوچ بزرگ چگونه به ابراهيم عليه السلام داده شد بسيارى معتقدند جبرييل آورد، بعضى نيز گفته‌اند از دامنه كوه‌هاى «منا» سرازير شد، هرچه بود به فرمان خدا و به اراده او بود.

كلمه «ترى» در آيه شريفه به معناى «مى‌بينى» نيست بلكه به معنى «چه نظر ميدهى» است. مى‌خواسته بفرمايد تو درباره سرنوشت خودت فكر كن و تصميم بگير و تكليف مرا روشن بساز و اين جمله خود دليل است بر اينكه ابراهيم عليه السلام در رؤياى خود فهميده بود كه خداوند متعال او را امر كرده فرزندش را قربانى كند و گرنه صرف اينكه خواب ديده فرزندش را قربانى كند دليل بر آن نيست كه كشتن فرزند برايش جايز باشد.

پس در حقيقت امرى كه در خواب به او شده به صورت نتيجه امر در برابرش ممثل شده

است و به همين جهت فرزندش را امتحان كرد ببيند او چه جوابى مى‌دهد.

نكته‌ها

1. رهايى از دلبستگى‌ها

در راه خدا بايد از همه دلبستگى‌ها حتى دلبستگى به فرزند دست كشيد (فرزندى كه حدود يك قرن در انتظارش بوده و با دعا و تضرع او را از خداوند گرفته است. اكنون كه رشد كرده و بازويى براى پدر پيرش شده است، بايد با دست خويش او را ذبح كند)، «انّى اذبحك».

2. تسليم بودن مؤمن

مؤمن تسليم خداست و در برابر دستورات او بهانه نمى‌گيرد در حالى كه اسماعيل عليه السلام مى‌توانست به پدر بگويد:

الف. اين خواب است نه بيدارى.

ب. كشتن فرزند حرام است.
ج. امر دلالت بر فوريت ندارد، صبر كن.
د. امر ارشادى است نه مولوى.
بلكه گفت اى پدر! مأموريت الهى را انجام ده. 3. بالا بردن انگيزه‌ها

---

(1). الميزان/ ج 17/ ص 240
(2). تفسير نور/ ج 10/ ص 49
(3). همان

براى انجام كارها انگيزه‌ها را بالا ببريم، اسماعيل نمى‌گويد «اذبحنى» يا «اقتلنى» تا براى پدر سخت باشد، بلكه مى‌گويد: «افعل ما تؤمر» فرمان الهى را انجام بده. 4. طلب صبر از خداوند
عمل به وظيفه، صبر و پايدارى مى‌خواهد و صبر را بايد از خداوند طلب كرد «ستجدنى ان شاء اللّه من الصّابرين». 5. حليم بودن ابراهيم و اسماعيل عليهما السلام
واژه «حليم» 15 مرتبه در قرآن مجيد تكرار شده و غالباً وصفى است براى خداوند كه به صورت توصيفى براى ابراهيم و فرزندش در كلام خدا آمده است و در يك مورد توصيفى است براى شعيب از زبان ديگران. 6. مراتب ادب در حضور پروردگار
اين تعبيرات پدر و پسر چقدر پر معنى است و چه ريزه‌كارى‌هايى در آن نهفته است؟ از يك سو پدر با صراحت مسئله ذبح را با فرزند جوان خويش مطرح مى‌كند و از او نظرخواهى مى‌كند، براى او شخصيت مستقل و آزادى اراده قائل مى‌شود، از سوى ديگر فرزند هم مى‌خواهد پدر در عزم و تصميمش راسخ باشد، نمى‌گويد مرا ذبح كن، بلكه مى‌گويد هر مأموريتى دارى انجام ده، من تسليم امر و فرمان او هستم و از سوى سوم مراتب ادب را در پيشگاه پروردگار به عالى‌ترين وجهى نگه مى‌دارد، هرگز به نيروى ايمان و اراده و تصميم خويش تكيه نمى‌كند، بلكه بر مشيت خدا و اراده او تكيه مى‌نمايد و با اين عبارت از او توفيق پايمردى و استقامت مى‌طلبد و به اين ترتيب هم پدر و هم پسر

---

(1). همان
(2). همان
(3). الميزان/ ج 17/ ص 240؛ نمونه/ ج 19/ ص 110

نخستين مرحله اين آزمايش بزرگ را با پيروزى كامل مى‌گذرانند.
در اين ميان چه‌ها گذشت؟ قرآن از شرح آن خوددارى كرده و تنها روى

نقاط حساس این ماجرای عجیب انگشت می‌گذارد. بعضی نوشته‌اند: فرزند فداکار برای اینکه پدر را در انجام این مأموریت کمك کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد، هنگامی که او را به قربانگاه در میان کوه‌های خشك و سوزان سرزمین «منا» آورد، به پدر گفت: پدرم ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم، می‌ترسم از پاداشم کاسته شود! پدر جان کارد را تیز کن و با سرعت بر گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسان‌تر باشد! پدرم قبلًا پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود چراکه بیم دارم چون مادرم آن را ببیند عنان صبر از کفش بیرون رود.

آن گاه افزود سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است چراکه بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و هرگاه دلتنگ شود آن را در آغوش می‌فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد. 7. عظمت ذبح

در اینکه عظمت این ذبح در چه نظر بوده از نظر جسمانی و ظاهری؟ و یا از جهت اینکه فدای فرزند ابراهیم شد؟ و یا از نظر اینکه برای خدا و در راه خدا بود؟ و یا از این نظر که این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم فرستاده شد؟ مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در ذبح عظیم جمع و از دیدگاه‌های مختلف دارای عظمت باشد.

یکی از نشانه‌های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان سال به سال

---

(1). نمونه/ ج 19/ ص 112؛ تفسیر کبیر/ ج 26/ ص 158

وسعت بیشتری یافته و الان در هر سال بیش از یك میلیون به یاد آن ذبح عظیم ذبح می‌کنند و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارد. 8. ذبیح اللَّه کیست؟

در اینکه کدام یك از فرزندان ابراهیم (اسماعیل یا اسحاق) به قربانگاه برده شد و لقب ذبیح اللَّه یافت؟ در میان مفسران گفتگو است، گروهی اسحاق را «ذبیح» می‌دانندو جمعی اسماعیل را، نظر اول را بسیاری از مفسران اهل سنت و نظر دوم را مفسران شیعه بر گزیده‌اند.

اما آنچه با ظواهر آیات مختلف قرآن هماهنگ است این است که ذبیح «اسماعیل» بوده است زیرا:

اولًا در یك جا می‌خوانیم «و بشّرناه باسحاق نبیّاً من الصّالحین» ما او را بشارت به اسحاق دادیم که پیامبری بود از صالحان. این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که خداوند بشارت به تولد اسحاق را بعد از این ماجرا و به خاطر فداکاری‌های ابراهیم به او داد، بنابراین ماجرای ذبح مربوط به او

نبود.
بعلاوه هنگامی که خداوند نبوت کسی را بشارت می‌دهد مفهومش این است که زنده می‌ماند و این با مسئله ذبح در کودکی سازگار نیست.
ثانیاً در آیه 71 سوره هود می‌خوانیم «فبشّرناه باسحاق و من وراء اسحاق یعقوب» ما او را به تولد اسحاق بشارت دادیم و نیز به تولد یعقوب بعد از اسحاق. این آیه

---

(1). المیزان/ ج 17/ ص 242؛ نمونه/ ج 19/ ص 116؛ تفسیر کبیر/ ج 19/ ص 158؛ روح المعانی/ ج 23/ ص 132
(2). کشف الاسرار/ ج 23/ ص 37؛ جامع الاحکام/ ج 23/ ص 51- 53
(3). صافات/ 112

نشان می‌دهد که ابراهیم مطمئن بود اسحاق می‌ماند و فرزندی همچون یعقوب از او به وجود می‌آید، بنابراین نوبتی برای ذبح باقی نخواهد ماند.
کسانی که ذبیح را اسحاق می‌دانند در حقیقت این آیات را نادیده گرفته‌اند.
ثالثاً روایات بسیاری در منابع اسلامی آمده است که نشان می‌دهد ذبیح «اسماعیل» بوده است، بعنوان نمونه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «انا ابن الذّبیحین» من فرزند دو ذبیح هستم. منظور از دو ذبیح یکی پدرش عبداللّٰه است که عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله نذر کرده بود او را برای خدا قربانی کند سپس یکصد شتر به فرمان خدا فدای او قرار داد و داستانش مشهور است و دیگر اسماعیل بود زیرا مسلّم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل است نه اسحاق.
در دعایی که از علی علیه السلام از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم: «یا من فدا اسماعیل من الذّبح» ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قرار دادی.
از امام باقر و امام صادق علیهما السلام سؤال کردند ذبیح که بود؟ فرمودند اسماعیل.
امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «لو علم اللّٰه عزوجلّ شیئاً اکرم من الضأن لفدا به اسماعیل» اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می‌شد، آن را فدیه اسماعیل قرار می‌داد.
در برابر این روایات فراوان که هماهنگ با ظاهر آیات قرآن است روایت شاذی بر ذبیح بودن اسحاق دلالت دارد که نمی‌تواند مقابله با روایات گروه اول کند و نه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است.
از همه اینها گذشته این مسئله مسلّم است کودکی را که ابراهیم او را با مادرش به

(1). روح المعانی/ ج 23/ ص 132
(2). مجمع البيان/ ج 7/ ص 707- 710
(3). نورالثقلين/ ج 4/ ص 421
(4). نورالثقلين/ ج 4/ ص 422

فرمان خدا به مكه آورد و در آنجا رها نمود و سپس خانه كعبه را با كمك او ساخت و طواف و سعى با او بجا آورد اسماعيل بود و اين نشان می‌دهد كه ذبيح نيز اسماعيل بوده است زيرا برنامه ذبح مكمل برنامه‌های فوق محسوب می‌شده است، البته آنچه از كتب «عهد عتيق» (تورات كنونى) بر می‌آيد اين است كه ذبيح اسحاق بوده است.

از اينجا چنين به نظر می‌رسد كه بعضى از روايات غيرمعروف اسلامى كه اسحاق را ذبيح معرفى می‌كند تحت تأثير روايات اسرائيلى است و احتمالًا از مجعولات يهود است. 9. آيا ابراهيم مأمور به ذبح فرزند بود؟

از سؤالات مهم ديگرى كه در اين بحث براى مفسران مطرح است اين است كه ابراهيم راستى مأمور به ذبح فرزند بود يا به مقدمات آن دستور داشت؟

اگر مأمور به ذبح بوده چگونه پيش از انجام آن اين حكم الهى نسخ شد در حالى كه نسخ قبل از عمل جايز نيست و اين معنى در علم «اصول فقه» اثبات شده است.

و اگر مأمور به مقدمات ذبح بوده است، اين افتخار مهمى نخواهد بود.

و اين كه بعضى گفته‌اند اهميت مسئله از اينجا ناشى می‌شود كه ابراهيم احتمال می‌داد بعد از انجام اين مأموريت و فراهم كردن مقدمات دستور به اصل ذبح داده شود و امتحان بزرگ او همين‌جا بود، مطلب جالبى به نظر نمی‌رسد.

به عقيده ما اين گفتگوها از اينجا ناشى می‌شود كه ميان اوامر امتحانى و غيرامتحانى فرق نگذاشته‌اند، امرى كه به ابراهيم شد يك امر امتحانى بود. می‌دانيم در

(1). تورات سفر تكوين/ فصل 22
(2). نمونه/ ج 19/ ص 118
(3). مجمع البيان/ ج 7/ ص 708؛ نمونه/ ج 19/ ص 121؛ تفسير كبير/ ج 26/ ص 155

اوامر امتحانى اراده جدى تعلق به اصل عمل نگرفته است بلكه هدف آن است كه روشن شود شخص مورد آزمايش تا چه اندازه آمادگى اطاعت

فرمان دارد و این در جایی است که شخص مورد آزمایش از اسرار پشت پرده آگاه نیست و به این ترتیب در اینجا نسخ واقع نشده است که در صحت آن قبل از عمل بحث و گفتگو شود.
اگر می‌بینیم خداوند بعد از این ماجرا به ابراهیم می‌گوید «قد صدقت الرّؤیا» خوابی را که دیده بودی تحقق بخشیدی، به خاطر آن است که آنچه در توان داشت در زمینه ذبح فرزند دلبند انجام داد و آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید و از عهده این آزمایش به خوبی برآمد.
10. حجت بودن خواب ابراهیم علیه السلام
چگونه ابراهیم خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟
در پاسخ این سؤال گاه گفته می‌شود که خواب‌های انبیا هرگز خواب شیطانی یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست، بلکه گوشه‌ای از برنامه نبوت و وحی آن‌ها است و آنچه در خواب می‌بینند درست همان چیزی است که در بیداری می‌بینند و گاه گفته می‌شود که ابراهیم علیه السلام در حال بیداری از طریق وحی آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه «ذبح» می‌بیند عمل کند و گاه گفته می‌شود قرائن مختلفی که در این خواب بود و از جمله اینکه در سه شب متوالی عیناً تکرار شد برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یك مأموریت الهی است و نه غیر آن.
به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی با هم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نمی‌باشد.

---
(1). نمونه/ ج 19/ ص 122
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 262
11. عدم تأثیر وسوسه شیطان در ابراهیم علیه السلام
وسوسه‌های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت.
از آنجا که امتحان ابراهیم یکی از بزرگ‌ترین امتحانات در طول تاریخ بود، امتحانی که هدفش این بود قلب او را از مهر و عشق غیر خدا تهی کند، طبق بعضی از روایات شیطان به دست و پا افتاد، کاری کند که ابراهیم از این میدان پیروزمند بیرون نیاید، گاه به سراغ مادرش هاجر آمد و به او گفت می‌دانی ابراهیم چه در نظر دارد؟ می‌خواهد فرزندش را امروز سر ببرد!
هاجر گفت: اگر خدا دستورش داده پس باید اطاعت کند. گاهی به سراغ فرزند آمد و به وسوسه او مشغول شد از آن هم نتیجه‌ای نگرفت، چون اسماعیل را یکپارچه تسلیم و رضا یافت.
سرانجام به سراغ پدر آمد و به او گفت ابراهیم! خوابی را که دیدی خواب شیطانی است! اطاعت شیطان مکن! ابراهیم که در پرتو نور ایمان و نبوت

او را شناخت بر او فریاد زد دور شو ای دشمن خدا. 12. وسوسه شیطان از جهات مختلف
در حدیث دیگری آمده است: ابراهیم نخست به «مشعرالحرام» آمد تا پسر را قربانی کند، شیطان به دنبال او شتافت، او به محل «جمره اولی» آمد، شیطان به دنبال او آمد، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب کرد، هنگامی که به «جمره دوم» رسید باز شیطان را ملاحظه نمود، هفت سنگ دیگر بر او انداخت تا به «جمره عقبه» آمد، هفت سنگ دیگر

---
(1). نمونه/ ج 19/ ص 123؛ تفسیر ابوالفتوح رازی/ ج 9/ ص 326

بر او زد و او را برای همیشه از خود مأیوس ساخت.
و این نشان می‌دهد که وسوسه‌های شیاطین در میدان‌های بزرگ امتحان نه از يك سو که از جهات مختلف صورت می‌گیرد، هر زمان به رنگی و از طریقی مردان خدا باید ابراهیم‌وار شیاطین را در همه چهره‌ها بشناسند و از هر طریقی وارد شوند راه را بر آن‌ها ببندند و سنگسارشان کنند و چه درس بزرگی؟!
13. منظور از رسیدن به حد کار «فلمّا بلغ معه السعی» رسیدن به آن حد از عمر است که انسان عادتاً می‌تواند حوائج زندگی خود را تأمین کند و این همان سن بلوغ است. 14. تکرار خواب دیدن
تعبیر «انی اری فی المنام» در خواب می‌بینیم دلالت دارد بر اینکه این صحنه را مکرر در خواب دیده است. 15. نمایان شدن صفت کمال
در تعبیر «فبشّرناه بغلام حلیم» اشاره به این معنا است که آن فرزند پسر خواهد بود و به حد جوانی نیز خواهد رسید و اگر آن فرزند را توصیف به «غلام» کرد با اینکه اسماعیل از حد جوانی هم گذشت برای آن بود که خواست اشاره کند به آن حالتی که آن حالت صفت کمال و صفای ذات او و حلمش نمایان می‌شود و آن حد جوانی است و در همین سن و سال بود که گفت: «یا ابت افعل ما تؤمر».
16. انجام مأموریت الهی

---
(1). نمونه/ ج 19/ ص 123؛ جامع الاحکام/ ج 15/ ص 105
(2). المیزان/ ج 17/ ص 240
(3). المیزان/ ج 17/ ص 240
(4). المیزان/ ج 17/ ص 239

جمله «یا ابت افعل» اظهار رضایت اسماعیل است نسبت به سر بریدن و ذبح خودش، منتهی این اظهار رضایت را بِه صورت «امر» انجام بده آورد و

اگر اسماعیل گفت انجام بده آنچه را مأمور شدی و نگفت مرا ذبح کن برای اشاره به این بود که بفهماند پدرش مأمور به این امر بوده و به جز اطاعت و انجام آن مأموریت چاره‌ای نداشته است. 17. موهبت صبر از خداوند

جمله «ستجدنی انشاءاللَّه من الصّابرین» یك نحوه دلجویی نسبت به پدر است که من از قربانی شدن ناراحت نیستم و برای اینکه ناراحتی پدر نیز کاسته شود سخن خود را با «انشاءاللَّه» مقید کرد زیرا با آوردن این قید این مطلب را می‌فهماند که اگر من صبر می‌کنم این موهبت صبر از خودم نیست بلکه هر چه دارم از مواهبی است که خداوند به من ارزانی داشته است. اگر او بخواهد من دارای صبر خواهم بود و اگر نخواهد می‌تواند این صبر را از من بگیرد. 18. شدت مصیبت

در آیه شریفه «فلمّا اسلما و تلّه للجبین» جواب «لمّا» نیامده. همین که تسلیم شدند دیگر نمی‌فرماید چه شد؟ و این به خاطر آن است که بفهماند جواب «لمّا» از بس مهم و مصیبت ابراهیم آنقدر شدید و تلخ بود که قابل گفتن نیست. 19. عظمت سلام خداوند

جمله «سلام علی ابراهیم» تحیتی است از خداوند به ابراهیم علیه السلام و جهت اینکه سلام را بدون الف و لام به صورت نکره تعبیر کرد آن است که خداوند خواسته عظمت آن سلام را برساند.

---

(1). المیزان/ ج 17/ ص 241؛ فی ظلال/ ج 5/ ص 2995؛ جامع البیان/ ج 23/ ص 50

(2). المیزان/ ج 17/ ص 241؛ فی ظلال/ ج 5/ ص 2995

(3). المیزان/ ج 17/ ص 241

(4). المیزان/ ج 17/ ص 243

20. انواع موهبت بزرگ

جالب توجه اینکه جمله «کذلك نجزی المحسنین» یك بار اینجا ذکر شده و یك بار در چند آیه قبل، این تکرار حتماً نکته‌ای دارد.

ممکن است دلیلش این بوده باشد که در مرحله اول خداوند پیروزی ابراهیم را در امتحان بزرگش تصدیق می‌کند و کارنامه قبولی او را امضا می‌فرماید، این خود جزا و پاداش بزرگی است و این مهمترین مژده‌ای بود که خداوند به ابراهیم داد. سپس مسئله «فدا کردن ذبح عظیم» و «جاودان ماندن نام و سنت او» و «درود فرستادن خدا بر او» را که سه موهبت بزرگ دیگر است مطرح کرده و آن را به عنوان پاداش نیکوکاران معرفی می‌کند.

21. «حج» یك عبادت مهم انسان ساز

سفر حج در حقیقت یك هجرت بزرگ است، یك سفر الهی است، یك میدان گسترده‌ی خودسازی و جهاد اکبر است. مراسم حج در واقع عبادتی را نشان می‌دهد که عمیقاً با خاطره‌ی مجاهدات ابراهیم و فرزندش اسماعیل و همسرش هاجر آمیخته است و ما اگر در مطالعات در مورد اسرار حج از این نکته غفلت کنیم، بسیاری از مراسم آن به صورت معما در می‌آید. آری، کلید حل این معما توجه به این آمیختگی عمیق است.

هنگامی که در قربانگاه در سرزمین منا می‌آییم، تعجب می‌کنیم این همه قربانی برای چیست؟ اصولاً مگر ذبح حیوان می‌تواند حلقه‌ای از مجموعه‌ی یك عبادت باشد؟! اما هنگامی که مسأله‌ی قربانی ابراهیم علیه السلام را به خاطر می‌آوریم که عزیزترین عزیزانش و شیرین‌ترین ثمره‌ی عمرش را در این میدان در راه خدا ایثار کرد، و بعداً سنتی به عنوان قربانی در منا به وجود آمد، به فلسفه‌ی این کار پی می‌بریم.

قربانی کردن رمز گذشت از همه چیز در راه معبود است، قربانی کردن مظهری

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 266

است برای تهی نمودن قلب از غیر یاد خدا، و هنگامی می‌توان از این مناسك بهره‌ی تربیتی کافی گرفت که تمام صحنه‌ی ذبح اسماعیل و روحیات این پدر و پسر به هنگام قربانی در نظر مجسم شود، و آن روحیات در وجود انسان پرتوافکن گردد.

هنگامی که به سراغ جمارت (سه ستون سنگی مخصوصی که حجاج در مراسم حج آن‌ها را سنگ‌باران می‌کنند و در هر بار هفت سنگ با مراسم مخصوص به آن‌ها می‌زنند) این معما در نظر ما خودنمایی می‌کند که پرتاب این همه سنگ به یك ستون بی‌روح چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ و چه مشکلی را حل می‌کند؟ اما هنگامی که به خاطر می‌آوریم این‌ها یادآور خاطره‌ی مبارزه‌ی ابراهیم علیه السلام، قهرمان توحید با وسوسه‌های شیطان است که سه بار بر سر راه او ظاهر شد و تصمیم داشت او را در این میدان «جهاد اکبر» گرفتار سستی و تردید کند، اما هر زمان ابراهیم قهرمان او را با سنگ از خود دور ساخت، محتوای این مراسم روشن‌تر می‌شود.

مفهوم این مراسم این است که همه‌ی شما نیز در طول عمر در میدان جهاد اکبر با وسوسه‌های شیاطین رو به رو هستید و تا آن‌ها را سنگ سار نکنید و از خود نرانید، پیروز نخواهید شد.

اگر انتظار دارید که خداوند بزرگ همان گونه که سلام بر ابراهیم فرستاده و مکتب و یاد او را جاودان نموده به شما نظر لطف و مرحمتی کند باید خط او را تداوم بخشید.

یا هنگامی که به «صفا» و «مروه» می‌آییم و می‌بینیم گروه گروه مردم از

این کوه کوچك به آن کوه کوچك‌تر می‌روند، و از آن جا به این باز می‌گردند، و بی آن که چیزی به

---

(1). متأسفانه مراسم قربانی در عصر و زمان ما به شکل نامطلوبی در آمده است که باید علمای اسلام در نجات آن بکوشند

دست آورده باشند این عمل را تکرار می‌کنند، گاه می‌دوند و گاه راه می‌روند، مسلماً تعجب می‌کنیم که این دیگر چه کاری است و چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟!

اما هنگامی که به عقب بر می‌گردیم و داستان سعی و تلاش آن زن باایمان «هاجر» را برای نجات جان فرزند شیرخوارش اسماعیل در آن بیابان خشك و سوزان به خاطر می‌آوریم که چگونه بعد از این سعی و تلاش خداوند او را به مقصدش رسانید، و چشمه‌ی زمزم از زیر پای نوزادش جوشیدن گرفت، ناگهان چرخ زمان به عقب بر می‌گردد، پرده‌ها کنار می‌رود، و خود را در آن لحظه در کنار «هاجر» می‌بینیم و با او در سعی و تلاشش همگام می‌شویم که در راه خدا بی سعی و تلاش کسی به جایی نمی‌رسد!

به آسانی می‌توان از آن چه گفتیم نتیجه گرفت که «حج» را باید با این رموز تعلیم داد، و خاطرات ابراهیم و فرزند و همسرش را گام به گام تجسم بخشید، تا هم فلسفه‌ی آن درك شود و هم اثرات عمیق اخلاقی حج در نفوس حجاج پرتوافکن گردد، که بدون آن آثار، قشری بیش نیست.

---

(1). نمونه/ ج 19/ ص 126

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَمنبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ و عَلَيْكَ وَ يَهْدِيَكَ صِرَ طًا مُّسْتَقِيمًا* وَ يَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا* هُوَ الَّذِى أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُواْ إِيمنًا مَّعَ إِيمنِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّموَ تِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا* لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنتِ جَنتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ خلِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَ لِكَ عِندَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا* وَ يُعَذِّبَ الْمُنفِقِينَ وَ الْمُنفِقتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكتِ الظَّآنّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَآ ل رَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَآءَتْ مَصِيرًا* وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّموَ تِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ى بخشايشگر

ما براى تو پيروزى آشكارى فراهم ساختيم، «1» تا خداوند گناهان گذشته و آينده‌اى را كه به تو نسبت مى‌دادند ببخشد (و حقّانيّت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام كند و به راه راست هدايتت فرمايد، «2» و پيروزى شكست ناپذيرى نصيب تو كند. «3» او كسى است كه آرامش را در دل‌هاى مؤمنان نازل كرد تا ايمانى بر ايمانشان بيفزايند؛

---

(1). فتح/ 1- 7

لشكريان آسمان‌ها و زمين از آنِ خداست، و خداوند دانا و حكيم است. «4» هدف (ديگر از آن فتح مبين) اين بود كه مردان و زنان باايمان را در باغ‌هايى (از بهشت) وارد كند كه نهرها از زير درختانش جارى است، در حالى كه جاودانه در آن مى‌مانند، و گناهانشان را مى‌بخشد، و اين نزد خداوند رستگارى بزرگى است. «5» و (نيز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك را كه به خدا گمان بد مى‌برند مجازات كند؛ (آرى) حوادث ناگوارى (كه براى مؤمنان انتظار مى‌كشند) تنها بر خودشان نازل مى‌شود. خداوند بر آنان غضب كرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را براى آنان آماده كرده؛ و چه بد سرانجامى است! «6» لشكريان آسمان‌ها و زمين تنها از آنِ خداست؛

و خداوند شكست‌ناپذير و حكيم است. «7»

تفسير

الف. قرآن كريم در اين آيات در يك محور سخن مى‌گويد و آن هدف از فتح مبين كه عبارت از آمرزش گناهانى كه به پيامبر صلى الله عليه و آله نسبت

می‌دادند. اتمام نعمت نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله، نزول آرامش بر مؤمنان، ورود آنان به بهشت جاودان و عذاب تبه‌کاران.
ب. در این که مقصود از «فتح» چیست، وجوهی بیان شده است از جمله: فتح مکه، صلح حدیبیّه، فتح روم، فتح اسلام به وسیله‌ی دلیل و برهان. مرحوم طبرسی می‌فرماید: ظاهراً همان وجه اول صحیح است، لیکن قرائنی تأیید می‌کند که منظور از فتح، صلح حدیبیه است:
1. جمله‌ی «فتحنا» به صورت فعل ماضی است، نشان می‌دهد که این امر به هنگام نزول

---

(1). مجمع البیان/ ج 9/ ص 166؛ المیزان/ ج 18/ ص 379؛ تفسیر کبیر/ ج 28/ ص 77؛ مراغی/ ج 26/ ص 80

آیات تحقق یافته بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود. 2. آیه‌ی 27 این سوره که تأکید بر رؤیای صادقانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می‌گوید: «مسلماً در آینده در نهایت امنیت وارد مسجد الحرام خواهید شد و به انجام مناسك عمره می‌پردازید» شاهد گویایی است بر این که این سوره و محتوای آن بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است. 3. در روایات متعددی صلح حدیبیه به عنوان فتح مبین معرفی شده است. ج. در این که مقصود از مغفرتِ گناه گذشته و آینده‌ی پیامبر چیست، وجوهی ذکر شده از جمله: 1. خداوند گناهان متقدم امت تو را مورد آمرزش قرار داد و گناهان متأخر آنان را نیز به وسیله‌ی شفاعت تو آمرزید که مفاد برخی از روایات است. ممکن است از ظاهر تعبیر «یغفر» که به صورت فعل مضارع ناظر به روز قیامت است این معنا را استفاده کرد.
2. گناهانی که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از هجرت یا بعد از هجرت یا قبل از صلح حدیبیه یا بعد از آن به او نسبت می‌دادند مثل این که او جنگ طلب است همه را آمرزید.
شاهد بر این تفسیر حدیثی است که از امام رضا علیه السلام نقل شده که در پاسخ به سؤال مأمون از این آیه فرمود: «هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهش سنگین‌تر از پیامبر نبود؛ زیرا آن‌ها 330 بت می‌پرستیدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دعوت به توحید کرد، آن‌ها گفتند: آیا او همه‌ی خدایان ما را تبدیل به یك خدا کرده این امر عجیبی است، این فقط یك دروغ بزرگ است، اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود، خداوند فرمود: ای محمد ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهانی

---

(1). روح المعانی/ ج 26/ ص 83؛ تبیان/ ج 9/ ص 313

(2). روح المعانی/ ج 26/ ص 86
(3). نمونه/ ج 22/ ص 16؛ محاسن التأويل/ ج 15/ ص 64

که نزد مشرکان عرب به خاطر دعوت به توحيد داشته و داری ببخشد.» د. در اين آيه‌ی شريفه نصرت پيامبر اکرم صلی الله عليه و آله عزيز يعنی کم‌نظير و يا بی‌نظير معرفی شده است؛ چون مکه و طائف را خداوند متعال برايش فتح کرد و اسلام را در سرزمين جزيرة العرب گسترش داد و شرك را ريشه کن و يهود و نصارای و مجوس را برايش خاضع و تسليم نمود، و خدای تعالی دين مردم را تکميل و نعمتش را تمام نمود و اسلام را برايشان دينی پسنديده کرد. ه. ظاهراً مراد از «سکينه»، آرامش و سکون نفس نسبت به عقايدی است که به آن ايمان آورده است، از اين رو علت نزول سکينه را اين دانسته که: «ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم».
و. خدای سبحان با فتح مکه و يا فتح حديبيه که آن نيز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نيروی قريش را از آنان گرفت، و در نتيجه گناهانی که رسول خدا صلی الله عليه و آله در نظر مشرکين داشت پوشانيد و آن جناب را از شرّ قريش ايمنی داد.
پس مراد از کلمه‌ی «ذنب»، تبعات بد و آثار خطرناکی است که دعوت آن جناب از ناحيه‌ی کفار و مشرکين به بار می‌آورد، و اين آثار از نظر لغت ذنب است، ذنبی که در نظر کفار وی را در برابر آن مستحق عقوبت می‌ساخت. اين معنای گناهان گذشته‌ی رسول خدا صلی الله عليه و آله قبل از هجرت است، اما گناهان آينده‌اش عبارت است از خون‌هايی که بعد از هجرت از صناديد قريش ريخت و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن جناب عبارت از

---

(1). نور الثقلين/ ج 5/ ص 56؛ تبيان/ ج 9/ ص 314
(2). الميزان/ ج 18/ ص 386
(3). الميزان/ ج 18/ ص 387؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 92؛ جامع الاحکام/ ج 16/ ص 264؛ تبيان/ ج 9/ ص 315

پوشاندن آن‌ها و ابطال عقوبت‌هايی که به دنبال دارد، و آن به اين بود که شوکت و بينه‌ی قريش را از آنان گرفت. ز. مراد از جمله‌ی «و يتمّ نعمته عليك» مقدمه‌چينی و فراهم شدن زمينه برای تماميت کلمه‌ی توحيد است. منظور اين است که خداوند زمينه را برای يك نصرت عزيز برای تو آماده می‌کند و موانع آن را به وسيله‌ی مغفرت گناهان گذشته و آينده‌ی تو برطرف می‌سازد.
هدايت آن جناب بعد از آمادگی زمينه برای پيشرفت او، و هدايت به سوی

صراط مستقیم است؛ چون این زمینه‌سازی سبب شد که آن جناب بعد از مراجعت از حدیبیه بتواند خیبر را فتح کند و سلطه‌ی دین را گسترش دهد و در آخر پیشرفتش به فتح مکه و طائف منتهی گردد. ح. اگر در این آیه‌ی شریفه مؤمنات را ضمیمه‌ی مؤمنین کرد، برای این است که کسی توهّم نکند بهشت و تکفیر گناهان مخصوص مردان است؛ چون سیاق آیه سخن از جهاد است، و جهاد و فتح به دست مردان انجام می‌شود. و در چنین مقامی اگر کلمه‌ی مؤمنات را نمی‌آورد، جای آن توهّم بود. ط. مراد از «ظن سوء» همان است که خیال می‌کردند خدا نمی‌تواند رسول خود را یاری کند. ی. منظور از جنود آسمان و زمین، معنای وسیعی است که هم شامل فرشتگان الهی و هم شامل لشگریانی همچون صاعقه، زلزله، طوفان‌ها، سیلاب‌ها و امواج و نیروهای نامرئی

---

(1). المیزان/ ج 18/ ص 382

(2). المیزان/ ج 18/ ص 386؛ تبیان/ ج 9/ ص 315

(3). المیزان/ ج 18/ ص 393؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 94

(4). المیزان/ ج 18/ ص 394؛ مجمع البیان/ ج 9/ ص 171؛ مراغی/ ج 26/ ص 86

دیگری که ما از آن آگاهی نداریم، می‌شود. نکته‌ها

1. انواع فتح

در قرآن کریم از سه نوع فتح سخن به میان آمده است:

الف. فتح قریب: «نصر من الله و فتح قریب».

ب. فتح مبین؛ «انّا فتحنا لك فتحاً مبیناً».

ج. فتح مطلق؛ «اذا جاء نصر الله و الفتح* و رأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجاً».

2. اضطراب پیش از صلح حدیبیه

مؤمنان قبل از صلح حدیبیه دارای شرایط بحرانی و اضطراب روحی بودند؛ زیرا نزول آرامش زمانی صادق است که پیش از آن اضطراب و ناآرامی وجود داشته باشد. 3. عامل آرامش روحی

توجه به این که نیروها و لشگریان آسمان و زمین تنها از آن خداوند است و توجه به قدرت و علم و حکمت پروردگار باعث آرامش قلب انسان است.

4. درجات ایمان

ایمان دارای درجات و مراتب مختلفی است از این رو انسان مؤمن هرگز نباید در

---

(1). نمونه/ ج 22/ ص 36؛ تفسیر مراغی/ ج 26/ ص 87

(2). صف/ 13
(3). فتح/ 1
(4). نصر/ 1- 2
(5). راهنما/ ج 17/ ص 511
(6). نمونه/ ج 22/ ص 30

يك مرحله از ايمان متوقف گردد، بلكه بايد سعى كند كه دائماً به درجات برتر ايمان دست يابد. در حديثى امام صادق عليه السلام مى‌فرمايد: «انّ الايمان عشر درجات بمنزلة السلّم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة»؛ ايمان ده درجه دارد همچون نردبان كه پله پله از آن بالا مى‌روند. 5. اشتراك زنان با مردان در فوز عظيم
جالب توجه اين كه در صحنه‌ى حديبيه، غالباً مردان مسلمان بودند و در نقطه‌ى مقابل نيز مردان منافق و مشرك، ولى در آيات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظيم و اين عذاب اليم، مشترك شمرده، اين به دليل آن است كه مردان باايمان كه در ميدان نبرد حاضر مى‌شوند بدون پشتيبانى زنان باايمان، و مردان منافق بدون همكارى زنان منافق، به اهداف خود نائل نمى‌شوند.
6. خطر منافقان
تقدّم منافقين و منافقات قبل از مشركين و مشركات، براى اين است كه خطر آن‌ها براى مسلمانان از خطر مشركين بيشتر است ثانياً براى اين كه عذاب اهل نفاق سخت‌تر از عذاب اهل شرك است.
7. امكان لغزش مؤمنان
از ارتباط آيه‌ى «ليزدادوا ايماناً مع ايمانهم» با آيه‌ى «و يكفر عنهم سيئاتهم» استفاده مى‌شود كه ممكن است مؤمنانى كه در درجات بالايى از ايمان هستند، گرفتار گناهان و لغزش‌هايى بشوند.

---
(1). بحار/ ج 69/ ص 165
(2). تفسير مراغى/ ج 26/ ص 86؛ الميزان/ ج 18/ ص 394؛ تفسير كبير/ ج 28/ ص 83
(3). راهنما/ ج 18/ ص 516

8. توصيف خداوند
قابل توجه اين كه به هنگام ذكر مؤمنان، خداوند توصيف شده به «علم و حكمت» كه مناسب مقام رحمت است، ولى در مورد منافقان و مشركان توصيف شده به «قدرت و حكمت» كه مناسب مقام عذاب است. 9. سرّ تكرار

آیه‌ی شریفه‌ی «و للّه جنود السموات و الأرض» بار دیگر تکرار شده است با این که در آیه‌ی چهارم نیز آمده بود. دلیل این تکرار این است که بار اوّل متّصل به ذکر مؤمنین بود؛ یعنی خداوند سپاهیانی دارد که قادرند شما مؤمنین را یاری کنند، و در تکرار دوم متّصل به ذکر کافرین است؛ یعنی خداوند سپاهیانی دارد که قادرند از شما کافرین انتقام گیرند. 10. نیروهای هستی مسخّر خداوند
نیروها و قوای آسمان‌ها و زمین ملك خداوند و در خدمت تحقق اراده‌ی اوست.
«لام» در «للّه» مفید اختصاص و ملکیت است و می‌رساند که نیروهای هستی مسخّر خداوند و در خدمت تحقّق اهداف او هستند. 11. مغفرت منحصر به خداوند
«فتح» را با صیغه‌ی متکلم مع الغیر آورده چون با وسایطی انجام می‌شود، ولی «یغفر» را به خود نسبت داده چون متولی امر آمرزش ذات پروردگار است.

---

(1). نمونه/ ج 22/ ص 35
(2). مجمع البیان/ ج 9/ ص 171؛ تفسیر مراغی/ ج 26/ ص 87؛ تفسیر کبیر/ ج 28/ ص 84؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 95
(3). راهنما/ ج 18/ ص 522
(4). روح المعانی/ ج 26/ ص 91

«لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَ لَاعَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لَاعَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ مَن يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و يُدْخِلْهُ جَنتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهرُ وَ مَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا* لَّقَدْ رَضِىَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِى قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا* وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا* وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هذِهِ ى وَ كَفَّ أَيْدِىَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَ طًا مُّسْتَقِيمًا* وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا* وَ لَوْ قتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبرَ ثُمَّ لَايَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لَانَصِيرًا* سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا* وَ هُوَ الَّذِى كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن م بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا* هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْىَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ و وَ لَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَآءٌ مُّؤْمِنتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةُ م بِغَيْرِ عِلْمٍ لِّيُدْخِلَ اللَّهُ فِى رَحْمَتِهِ ى مَن يَشَآءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا* إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِى قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الجهلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ و عَلَى رَسُولِهِ ى

وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ كَانَ اللّهُ بِكُلّ شَيْءٍ عَلِيمًا»

---

(1). فتح/ 17- 26

ترجمه

بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جنگ شرکت نکنند)؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت نماید، او را در باغ‌های (از بهشت) وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است؛ و آن کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازد! «17» خداوند از مؤمنان- هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل‌هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن‌ها فرمود؛ «18» و (همچنین) غنایم بسیاری که آن را به دست می‌آورید؛ و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است. «19» خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده بود که آن‌ها را به دست می‌آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدّی مردم [/ دشمنان] را از شما بازداشت تا نشانه‌ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند. «20» و نیز غنایم و فتوحات دیگری (نصیبتان می‌کند) که شما توانایی آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند بر همه چیز تواناست.

«21» و اگر کافران (در سرزمین حدیبیّه) با شما پیکار می‌کردند به زودی فرار می‌کردند، سپس ولیّ و یاوری نمی‌یافتند. «22» این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. «23» او کسی است که دست آن‌ها را از شما، و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آن که شما را بر آن‌ها پیروز ساخت؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست. «24» آن‌ها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجد الحرام و رسیدن قربانی‌هایتان به قربانگاه باز

داشتند؛ و هر گاه مردان و زنان باایمانی در این میان بدون آگاهی شما، زیر دست و پا، از

بین نمی‌رفتند که از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما می‌رسید، (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد). هدف این بود که خدا هر کس را می‌خواهد در رحمت خود وارد کند؛ و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می‌شدند، کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم! «25» (به خاطر

بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیّت داشتند؛ و (در مقابل،) خداوند آرامش و سکینه‌ی خود را بر فرستاده‌ی خویش و بر مؤمنان نازل فرمود و آن‌ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز داناست. «26»
معنای واژه‌ها
1. أعرج: لنگ. 2. أثابهم: آن‌ها را پاداش داد. 3. لولّوا الادبار: پشت کرده فرار کردند.
4. هَدْی: قربانی. 5. معکوفاً- عکوف: ملازمت. 6. معرّة: عیب.
7. تزیّلوا: جدا می‌شدند. 8. حمیّة: تعصّب. 9. محلّقین: سر تراشیده.
10. مقصّرین: موهای سر را کوتاه کرده‌اید.
تفسیر
الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:
عدم لزوم جنگ بر معذوران، اظهار رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر و نزول آرامش بر آنان و نوید به فتح قریب و به دست آوردن غنایم، تسلط مسلمانان بر مشرکان در مکه، سرزنش کفار به دلیل تعصب جاهلی، تحقق وعده‌ی الهی در باره‌ی ورود پیامبر به مسجد الحرام.
ب. منظور از غنایم بسیار در آیه‌ی 20 تمام غنایمی است که خدا در کوتاه مدت و بلند

مدت نصیب مسلمانان کرد و آن که زودتر محقق شد همان غنایم خیبر است. لطف دیگر خدا این بود که در دل دشمنان رعب انداخت و مانع از هر گونه حمله‌ی آنان شد؛ چون دو قبیله‌ی اسد و غطفان تصمیم داشتند بعد از مراجعت از خیبر به آن‌ها حمله کنند، تمام این فتوحات برای این بود که تو علامت و نشانه‌ای باشی تا مؤمنان را به حق دعوت کنی و بفهمانی خداوند در وعده‌هایش صادق است، سپس بشارت دیگری را در مورد غنایم و فتوحات به مسلمین می‌دهد؛ غنایم و فتوحاتی که قدرت بر آن ندارید و هرگز احتمال تحقق آن را نمی‌دهید، اما چون خداوند احاطه و قدرت دارد، آن را نصیب شما می‌کند. ج. آیه‌ی 22 و 23 اشاره به صلح حدیبیه دارد که اگر هم پیکاری رخ می‌داد باز غلبه با مؤمنان بود و کفار فرار می‌کردند و این سنت خداست که تا وقتی مؤمنان در ایمانشان صادق و خالص باشند بر دشمنان خود غلبه یابند. در آیه‌ی 24 می‌فرماید: خداوند کسی است که در دل مکه دست آن‌ها را از شما و دست شما را از آن‌ها کوتاه کرد، بعد از آن که شما را بر آن‌ها پیروز گردانید. حدیبیه محلی است در بطن مکه و آن قدر به آن اتصال دارد که بعضی گفته‌اند از حدود حرم است.
در آیه‌ی 25 می‌فرماید: آن‌ها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از

زیارت مسجد الحرام باز داشته و مانع رسیدن قربانی‌های شما به قربانگاه شدند و جهت این که خداوند مانع از این جنگ شد، این بود که در میان مشرکان مکه گروهی مسلمان بودند، در صورت وقوع جنگ آنان بدون جهت کشته می‌شدند و برای شما عیب بود. آن وقت مشرکان زبان باز می‌کردند که مسلمانان به هم مسلك‌های خود هم رحم نمی‌کنند. پس خداوند دست شما را از قتال با آن‌ها کوتاه کرد تا مؤمنان را داخل در رحمت خود کند، البته

---

(1). جامع الاحکام/ ج 16/ ص 278؛ مراغی/ ج 26/ ص 103؛ محاسن التأویل/ ج 15/ ص 86

اگر مؤمنان در مکه از مشرکان جدا زندگی می‌کردند، آن وقت ما کفار و مشرکان را عذاب دردناکی می‌کردیم.

در آیه‌ی 26 می‌فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران دل‌های خود را به خاطر کفرشان پر از خشم کردند و به همین خاطر شما را از خانه‌ی خدا جلوگیری کردند، اما اگر آن‌ها چنین خشمی را در دل خود راه دادند، در عوض خداوند هم سکینه و آرامش را بر پیامبر و مؤمنان نازل کرد تا خشم کفار آن‌ها را سست نکند و نیز روح تقوا را همراه آنان ساخت تا طبق خشنودی خدا عمل کنند و تابع احساسات نشوند. اگر تقوا را همراه آنان ساخت به این دلیل بود که آن‌ها به خاطر اعمال صالح نسبت به دیگران «احقّ» بودند و همین طور اهل آن بودند؛ یعنی هیچ کس جز مؤمنان اهلیت و لیاقت دریافت تقوا را نداشت.

د. مراد از کلمه‌ی «أخری» در این آیه‌ی شریفه، غنیمت‌های جنگ هوازن است، البته وجوه دیگری نیز بر شمرده‌اند که این وجه مذکور از میان همه‌ی وجوه، نزدیك‌تر به ذهن است. ه. قرآن کریم روی عدم درگیری در دل مکّه تکیه می‌کند، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد:

الف. مکّه کانون قدرت دشمن بود و قاعدتاً می‌بایست از این فرصت مناسب استفاده می‌کردند و به مسلمانان حمله‌ور می‌شدند، و وقتی که آن‌ها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند، اما خداوند قدرت آنان را گرفت.

ب. مکّه حرم امن خدا بود، اگر درگیری و خونریزی در آن جا واقع می‌شد از یك سو احترام

---

(1). المیزان/ ج 18/ ص 429؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 110

حرم خدشه‌دار می‌شد و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان

محسوب می‌شد که آن‌ها امنیت سنّتی این سرزمین مقدّس را در هم شکسته‌اند. و. تعبیر به «من یشاء» به معنای کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند؛ زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می‌گیرد و حکیم بدون دلیل اراده‌ای نمی‌کند و بی‌حساب کاری انجام نمی‌دهد. ز. مراد از «کلمة التقوی»، همان کلمه‌ی توحید است، و بعید نیست که مراد از آن، روح ایمان باشد که همواره آدمی را امر به تقوا می‌کند. ح. «حمیّت» در اصل از ماده‌ی «حمی» بر وزن «حمد» به معنای حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می‌آید و به همین دلیل به حالت تب «حمی» گفته می‌شود و به حالت خشم و تعصب خشم آلود و نخوت نیز «حمیت» می‌گویند. این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصاً در میان اقوام جاهلی فراوان است و سرچشمه‌ی بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌ها می‌شود. ط. در رابطه با جمله‌ی «ان شاء اللّه» سه احتمال است:

الف. ممکن است این جمله یك نوع تعلیم به بندگان باشد که به هنگام خبر دادن از آینده تکیه بر مشیّت و اراده‌ی الهی را فراموش نکنند و خود را در کارها مستقل و بی‌نیاز از لطف او ندانند.

---

(1). المیزان/ ج 18/ ص 429؛ نمونه/ ج 22/ ص 90

(2). نمونه/ ج 22/ ص 92؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 115

(3). المیزان/ ج 18/ ص 432؛ مجمع البیان/ ج 9/ ص 190؛ تفسیر کبیر/ ج 28/ ص 103؛ تفسیر مراغی/ ج 26/ ص 111؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 118

(4). نمونه/ ج 22/ ص 96؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 116

ب. ممکن است اشاره به شرایطی باشد که خداوند برای موفقیت قرار داده و آن باقی ماندن بر خط توحید و سکینه و تقوا است.

ج. ممکن است اشاره به افرادی باشد که در این فاصله مدت عمرشان پایان می‌گیرد و موفق به انجام این زیارت نمی‌شوند.

البته جمع میان این معانی کاملاً ممکن است. ی. جمله‌ی «فعلم مالم تعلموا» (خداوند مطالبی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید)، اشاره به اسرار مهمّی است که در صلح حدیبیه نهفته بود و با گذشت زمان آشکار شد، پایه‌های اسلام تقویت شد و آوازه‌ی اسلام در همه جا پیچید و تهمت‌های جنگ‌طلبی و مانند آن برچیده شد و مسلمین توانستند با فراغت بال خیبر را فتح کنند و مبلّغان خود را به اطراف جزیره‌ی عربستان گسیل دارند. ك. مراد از «فتح قریب»، فتح حدیبیه است؛ چون این فتح بود که راه را برای داخل شدن مؤمنین به مسجد الحرام با کمال ایمنی و آسانی

هموار کرد. اگر این فتح نبود، ممکن نبود بدون خونریزی و کشت و کشتار داخل مسجد الحرام شوند و ممکن نبود موفق به عمره شوند. نکته‌ها

1. پاداش معذورین

افراد معذور از شرکت در جنگ و جهاد در صورت اطاعت از دستور خدا و پیامبر همانند مجاهدان از پاداش الهی در قیامت بهره‌مند می‌شوند؛ «و من یطع الله و رسوله

---

(1). نمونه/ ج 22/ ص 104

(2). نمونه/ ج 22/ ص 105

(3). المیزان/ ج 18/ ص 434؛ مجمع‌البیان/ ج 9/ ص 191؛ تفسیرکبیر/ ج 28/ ص 106؛ مراغی/ ج 26/ ص 113

یدخله جنات».

2. عدم استثناء در دفاع

معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت، مخصوص جهاد است، اما در مسأله‌ی دفاع هر کس به قدر توانایی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد. 3. پاداش بیعت کنندگان

خداوند به بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه و آله هم پاداش مادی عنایت کرد هم پاداش معنوی؛ «فانزل الله السکینة علیهم ... و مغانم کثیرة ... ».

4. درمان حمیّت

قرآن کریم در آیه‌ی 26 داروی دردِ حمیّت را بیان کرده، آن جا که در نقطه‌ی مقابل حمیّت، از مؤمنانی بحث می‌کند که دارای سکینه و روح تقوا هستند. بنا بر این، آن جا که ایمان و سکینه و تقوا هست، حمیّت جاهلیّت نیست و آن جا که حمیّت جاهلیّت هست، ایمان و سکینه و تقوا نیست. 5. عامل بستن راه مسجدالحرام

تعصّب جاهلی و غرور مشرکان مکه عامل بستن راه مسجد الحرام بر مؤمنان در حدیبیه بود؛ «صدّوکم عن المسجد الحرام ... اذ جعل الّذین کفروا فی قلوبهم الحمیّة».

6. نقش کفر در تعصّب

---

(1). راهنما/ ج 18/ ص 551

(2). نمونه/ ج 22/ ص 64

(3). همان/ 556

(4). نمونه/ ج 22/ ص 101

(5). راهنما/ ج 18/ ص 575

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 284

تعبیر «کفروا» می‌رساند که کفر در شکل گیری و شعله‌وری تعصّب‌های جاهلی نقش اساسی دارد و به تعبیر دیگر وصف کفر مشعر به علّیت است.

«مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُو أَشِدَّآءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ تَرَ ل هُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَ نًا سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَ لِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَ ل ةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْهُ و فَازَرَهُ و فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ ی یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِیمَام»

ترجمه

محمد (ص) فرستاده‌ی خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه‌ی آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد؛ این برای آن است که

---

(1). همان

(2). فتح/ 29

کافران را به خشم آورد! (ولی) کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده‌ی آمرزش و اجر عظیمی داده است. «29»

تفسیر

الف. کریمه‌ی «سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» دو احتمال دارد:

الف. آن علامت در روز قیامت ظاهر می‌شود چنان که فرمود: «یوم تبیضّ وجوه».

ب. آن علامت در دنیا است که به دو صورت توجیه پذیر است:

1. مراد آن علامتی است که به سبب کثرت سجود در پیشانی‌هایشان ظاهر می‌شود.

2. مراد از آن علامت، زیبایی است که خداوند متعال به سبب مناجات شبانه، در روز برایشان آشکار می‌کند، و این توجیه برای کسی که تعقّل کند روشن است؛ زیرا دو نفر که در تمام شب یکی از آن‌ها مشغول به شراب و قمار و لعب و ... است و دیگری که مشغول به نماز، قرائت قرآن و طلب علم و ... است، در روز بعد به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند. ب.

کلمه‌ی «مِنْ» در «منهم» تبعیض را می‌رساند و از این کلام استفاده می‌شود که مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقایش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط به عمل صالح. بنا بر این، افراد ذیل مغفرت و اجر عظیم شامل حالشان نمی‌شود:
الف. کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در باطن ایمان نداشته‌اند و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده است.
ب. کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در آغاز ایمان آوردند، ولی بعداً به شرك و كفر

(1). مراغی/ ج 26/ ص 116؛ تفسیر کبیر/ ج 28/ ص 108؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 125؛ جامع الاحکام/ ج 16/ ص 294؛ تبیان/ ج 9/ ص 336؛ مراغی/ ج 26/ ص 116؛ محاسن التأویل/ ج 15/ ص 101

گراییدند.
ج. افرادی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به سوی کفر و شرك هم برنگشتند، ولی عمل صالح انجام ندادند. نکته‌ها
1. سیره‌ی مؤمنان
در آیه‌ی 29 بعد از جمله‌ی «أشداء علی الکفار»، جمله‌ی «رحماء بینهم» بیان شده است تا کسی توهّم نکند که شدّت و بی‌رحمی نسبت به کفّار، باعث می‌شود مسلمانان به طور کلّی و حتّی نسبت به خودشان هم سنگدل شوند و این دو جمله مجموعاً افاده می‌کند که سیره‌ی مؤمنان با کفار شدّت و با مؤمنین رحمت است. 2. معنای همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
جمله‌ی «و الّذین معه» مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از «معه» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوا است. 3. برخورداری از فضل الهی
صلابت با کافران و مهرورزی با مؤمنان و استمرار به عبادت، زمینه‌ی برخورداری جامعه‌ی اسلامی از فضل و رضایت الهی است. 4. تعبیر به فضل
تعبیر «فضل» نشان می‌دهد که آن‌ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر

(1). المیزان/ ج 18/ ص 448
(2). المیزان/ ج 18/ ص 446؛ جامع الاحکام/ ج 16/ ص 293؛ محاسن التأویل/ ج 15/ ص 100

(3). نمونه/ ج 22/ ص 119
(4). راهنما/ ج 18/ ص 590

از آن مى‌دانند كه پاداش الهى براى آن بطلبند. 5. استحكام جامعه‌ى اسلامى

جامعه‌ى اسلامى در عصر پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله جامعه‌اى مستحكم و مستقل بوده است. استغلظ/ استحكام، استوى على سوقه/ استقلال. با توجه به اين كه ضمير «شطأه» و «آزره» به «زرع» راجع است روشن مى‌شود كه در مسير رشد و تكامل يك اصلى وجود دارد و يك فروعى كه در پرتو آن تغذيه مى‌شوند و بدون شك وجود پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و رهبرى الهى همان اصل به شمار آمده و نقش اساسى در استحكام و استقلال جامعه دارد. 6. تداوم ايمان و عمل صالح

اوصافى كه در آغاز آيه گفته شد، ايمان و عمل صالح در آن جمع بود. بنا بر اين، تكرار اين دو وصف در انتهاى آيه كه مى‌فرمايد: «وعد اللّه الّذين ءامنوا و عملوا الصالحات»، اشاره به تداوم آن است؛ يعنى خداوند وعده‌ى مغفرت و اجر عظيم را تنها به آن گروه از ياران محمد صلى الله عليه و آله داده كه در خط او باقى بمانند و ايمان و عمل صالح را تداوم بخشند. 7. خشم كفار

آيه‌ى «كزرع اخرج» به اين نكته اشاره مى‌كند كه خداى تعالى در مؤمنان بركت قرار داده و روز به روز به عده و نيروى آنان اضافه مى‌شود. به همين جهت دنبال اين كلام

---

(1). نمونه/ ج 22/ ص 114؛ تفسير كبير/ ج 28/ ص 107
(2). راهنما/ ج 18/ ص 592
(3). نمونه/ ج 22/ ص 118

فرمود: «ليغيظ بهم الكفّار» تا خداوند به وسيله‌ى آنان كفّار را به خشم آورد. 8. اوصاف همراهان پيامبر صلى الله عليه و آله

قرآن كريم در اين آيه‌ى شريفه پيامبر و همراهان مؤمن او را به صلابت در برابر كفار و رحمت در برابر مؤمنان مى‌ستايد؛ «محمد رسول الله و الّذين معه اشدّاء على الكفار رحماء بينهم». در آيات ديگر اين حقيقت به طور جداگانه مطرح شده است:

الف. برخورد شديد پيامبر در برابر كفار؛ «يا أيّها النّبى جاهد الكفّار و المنافقين و اغلظ عليهم».

ب. برخورد با رحمت پيامبر در برابر مؤمنان؛ «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظّاً غليظ القلب لانفضّوا من حولك».

ج. برخورد شدید مؤمنان در برابر کفار و برخورد نرم در برابر مؤمنان؛ «اذلّة علی المؤمنین أعزّة علی الکافرین».

---

(1). المیزان/ ج 18/ ص 448؛ تفسیر مراغی/ ج 26/ ص 116
(2). توبه/ 73
(3). آل عمران/ 159
(4). مائده/ 54

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* ياأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتُقَدّمُواْ بَيْنَ يَدَىِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ* ياأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتَرْفَعُوا أَصْوَ تَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِىّ وَ لَاتَجْهَرُوا لَهُ و بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْملُكُمْ وَ أَنتُمْ لَاتَشْعُرُونَ* إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَ تَهُمْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ أُوْلَلِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ* إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ الْحُجُرَ تِ أَكْثَرُهُمْ لَايَعْقِلُونَ* وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ى بخشايشگر

اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! چيزى را بر خدا و رسولش مقدّم نشمريد (و پيشى مگيريد)، و تقواى الهى پيشه كنيد كه خداوند شنوا و داناست. «1» اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! صداى خود را فراتر از صداى پيامبر نكنيد، و در برابر او بلند سخن مگوييد (و داد و فرياد نزنيد) آن گونه كه بعضى از شما در برابر بعضى بلند صدا مى‌كنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالى كه نمى‌دانيد. «2» آن‌ها كه صداى خود را نزد رسول خدا كوتاه مى‌كنند همان كسانى هستند كه خداوند دل‌هايشان را براى تقوا خالص نموده، و براى آنان آمرزش و پاداش عظيمى است. «3» (ولى) كسانى كه تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا

---

(1). حجرات/ 1- 5

مى‌زنند، بيشترشان نمى‌فهمند. «4» اگر آن‌ها صبر مى‌كردند تا خود به سراغشان آيى، براى آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحيم است. «5»

معناى واژه‌ها

1. يغضّون: كوتاه مى‌كنند. 2. ينادونك: تو را بلند صدا مى‌زنند.

تفسير

الف. قرآن كريم در اين آيات در چند محور سخن مى‌گويد:

پيشى نگرفتن در احكام بر فرمان خدا و پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله، رعايت كردن ادب در محضر پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله ستايش از انسان‌هاى باادب و نكوهش از بى‌ادبان.

ب. منظور از بلند نكردن صدا اين است كه وقتى با آن حضرت صحبت مى‌كنيد، صدايتان بلندتر از صداى آن حضرت نباشد چون دو عيب در اين عمل هست: يا منظور

شخصی که صدای خود را بلند می‌کند این است که توهینی به آن حضرت کرده باشد که این کفر است، و یا منظوری ندارد و تنها شخص بی‌ادبی است که رعایت مقام آن حضرت را نمی‌کند و این خلاف دستور است؛ چون مسلمانان دستور دارند آن حضرت را احترام و تعظیم کنند. ج. در عبارت «أن تحبط أعمالكم» برای وضوح معنای آیه‌ی شریفه یکی از دو امر را باید در تقدیر گرفت: الف. «كراهة ان تحبط أعمالكم». ب. «لئلا تحبط أعمالكم».

---

(1). الميزان/ ج 18/ ص 458؛ مجمع البيان/ ج 9/ ص 196
(2). مجمع البيان/ ج 9/ ص 196؛ تفسير كبير/ ج 28/ ص 114؛ روح المعانى/ ج 26/ ص 135؛ جامع الاحكام/ ج 16/ ص 306؛ محاسن التأويل/ ج 15/ ص 109

د. از آن جا که افرادی ناآگاهانه قبلًا مرتکب چنین کاری شده بودند و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می‌افتادند، قرآن به آن‌ها نیز نوید می‌دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند واقع می‌شوند، از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «و اللّه غفور رحيم».

نکته‌ها

1. مهربانی نسبت به مخاطب

تکرار جمله‌ی «يا أيها الذين ءامنوا» در آیه‌ی اول و دوم به خاطر شفقت و مهربانی نسبت به مخاطب است چنان که لقمان علیه السلام به پسرش فرمود: «يا بنىّ لا تشرك بالله». علاوه بر این کسی توهم نکند که مخاطب ثانی غیر از مخاطب اول است. 2. انواع تقدّم بر پیامبر صلی الله علیه و آله

قرآن موارد تقدّم را بیان نکرد تا شامل انواع پیش افتادن‌های عقیدتی، علمی، سیاسی، اقتصادی و غیره در گفتار و کردار گردد. 3. نمونه‌های پیش افتادن

الف. در عید قربان گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لا تقدّموا بين يدى اللّه و رسوله».

ب. گروهی قبل از آن که ماه رمضان ثابت شود روزه گرفتند. به آنان گفته شد: «لا تقدّموا

---

(1). نمونه/ ج 22/ ص 142؛ مجمع البيان/ ج 9/ ص 198؛ روح المعانى/ ج 26/ ص 144؛ مراغى/ ج 26/ ص 125؛ محاسن التأويل/ ج 15/ ص 111
(2). تفسير كبير/ ج 28/ ص 112
(3). محاسن التأويل/ ج 15/ ص 106

(4). کشاف/ ج 4/ ص 350؛ محاسن التأويل/ ج 15/ ص 108

بين يدى الله و رسوله».
ج. بعضى از اصحاب پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله خواب و خوراك و آميزش با همسر را بر خود حرام كردند. حضرت ناراحت شده و به منبر رفتند و فرمودند: من غذا مى‌خورم، مى‌خوابم، با همسرم زندگى مى‌كنم و راه و روش من اين است، پس هر كس از اين راه پيروى نكند، از من نيست؛ «فمن رغب عن سنّتى فليس منّى». د. با اين كه پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله ازدواج موقت را قانونى اعلام فرمودند، خليفه‌ى دوم گفت:
من آن را حرام كردم. اين يك نوع پيش افتادن از پيامبر صلى الله عليه و آله است كه در اين آيه از آن نهى شده است.
ه. در سال هشتم هجرى كه پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله با مردم براى فتح مكه از مدينه حركت كردند، بعضى از مسلمانان در اين سفر روزه‌ى خود را افطار نكردند (با اين كه مى‌دانستند مسافر روزه ندارد و مى‌ديدند كه پيامبر صلى الله عليه و آله افطار كرده است). اين‌ها كسانى هستند كه از پيامبر صلى الله عليه و آله پيشى مى‌گيرند؛ «لا تقدّموا بين يدى الله و رسوله».
4. احترام به پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله
در آيه‌ى نخست، از پيشى گرفتن بر رسول خدا در عمل نهى شد و در آيه‌ى دوم، شيوه‌ى گفت و گو با پيامبر صلى الله عليه و آله را بيان مى‌كند و مى‌فرمايد: احترام پيامبر صلى الله عليه و آله را حفظ كنيد. در آيه‌ى 63 سوره‌ى نور نيز سفارش شده كه نام پيامبر را مانند نام‌هاى خودتان نبريد، بلكه با عنوان و مؤدبانه نام ببريد.
5. اهميت مغفرت
تعبير «مغفرة» به صورت نكره براى تعظيم و اهميّت است؛ يعنى خداوند آمرزش

---
(1). روح المعانى/ ج 26/ ص 134
(2). وسائل الشيعه/ ج 23/ ص 244

كامل و بزرگ نصيبشان مى‌كند و بعد از پاك شدن از گناه اجر عظيم به آن‌ها عنايت مى‌فرمايد؛ زيرا نخست شست و شوى از گناه مطرح است سپس بهره‌مندى از پاداش عظيم الهى. 6. رأفت پيامبر اكرم
اگر در اين آيات شريفه خداوند سبحان مؤمنين را امر به احترام نبى الله صلى الله عليه و آله مى‌كند، از طرف ديگر پيامبرش را نيز امر به رأفت و رحمت مى‌كند همان گونه كه فرمود:

«واخفض جناحك للمؤمنين» و «و اصبر نفسك مع الّذين يدعون ربّهم» و «و لا تكن كصاحب الحوت» و امثال اين آيات شريفه.
چنين اوامرى براى آن است كه اطاعت از آن حضرت مانند اطاعت از جبّاران و زورگويان نيست كه بندگان آزاد را به قهر و غلبه، مطيع و بنده‌ى خود مى‌كنند. 7. ملاك حكم
سرّ اين كه در اين آيه از پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله تعبير به «رسول الله» كرد، و در آيه‌ى قبلى تعبير به «نبىّ»، اشاره‌اى است به ملاك حكم؛ خواسته بفهماند شخص رسول بدان جهت كه رسول است هر قسم رفتارى كه با آن حضرت بشود با فرستنده‌ى او شده است؛ اگر او را تعظيم و احترام كنند خدا را احترام كرده‌اند و مداومت بر اين سيره كاشف از اين است كه اين كسانى كه چنين ادبى دارند، تقوا خلق آنان شده و خدا دل‌هايشان را براى تقوا تمرين داده است.

---

(1). نمونه/ ج 22/ ص 140؛ روح المعانى/ ج 26/ ص 138
(2). تفسير كبير/ ج 28/ ص 114
(3). الميزان/ ج 18/ ص 462

8. خير بودن صبر
صبر كردن براى ديدار پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و عدم مزاحمت براى او از چند جهت خير است: 1. نشانه‌ى ادب است. 2. تعظيم و احترام به مقام رسالت است. 3. رعايت اين ادب آنان را به رحمت حق نزديك مى‌سازد؛ «و الله غفور رحيم».
9. رعايت ادب در برابر دانشمندان
بعضى از مفسران آيات مورد بحث را توسعه داده، گفته‌اند مراحل پايين‌تر مانند علما و دانشمندان و رهبران فكرى و اخلاقى را نيز شامل مى‌شود، مسلمانان موظفند در برابر آنان نيز آداب را رعايت كنند، البته در برابر امامان معصوم عليهم السلام اين مسأله روشن‌تر است. 10. اهميت حفظ عمل
حفظ عمل مهم‌تر از خود عمل است. اعمال ما گاهى از اول خراب است، چون با قصد ريا و خودنمايى شروع مى‌شود، گاهى در وسط كار به خاطر عجب و غرور از بين مى‌رود و گاهى در پايان كار به خاطر بعضى از اعمال حبط مى‌شود.
رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمودند: براى هر ذكرى درختى در بهشت كاشته مى‌شود، شخصى گفت: پس بهشت ما درختان زيادى دارد؟! حضرت فرمودند: بله، لكن گاهى گناهان و اعمالى از شما سر مى‌زند كه آن درختان را مى‌سوزاند. سپس آن حضرت آيه‌ى فوق را تلاوت فرمودند.

(1). المیزان/ ج 18/ ص 463؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 143
(2). نمونه/ ج 22/ ص 144
(3). بحار/ ج 8/ ص 186

11. صدای بلند برای سخنرانی

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که بلند سخن می‌گفت، همین که شنید صدای بلند سبب نابودی تمام کردار او می‌شود، بسیار ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بوده است و حساب تو از دیگران جداست. 12. نمونه‌ی تباهی عمل

بی ادبی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سبب تباهی اعمال می‌شود؛ به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

الف. پیامبر عزیز اسلام در آستانه‌ی رحلت، تقاضای قلم و دواتی کرد و فرمود: می‌خواهم برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! خلیفه‌ی دوم گفت: بیماری پیامبر شدید شده و سخنانش بی‌ارزش است! شما قرآن دارید و نیازی به نوشتن نیست! سر و صدا بلند شد حضرت فرمود: برخیزید و بروید، نزد من نزاع نکنید!

مرحوم علامه سید شرف الدین (صاحب کتاب المراجعات) می‌فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشته نشد، ولی ما می‌توانیم خط نانوشته را بخوانیم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هدف من نوشتن چیزی است که هرگز گمراه نشوید؛ «لن تضلّوا» با کمی دقّت خواهیم دید که این کلمه را بارها در جای دیگر در باره‌ی قرآن و اهل بیت بیان فرموده است که من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانبها را به جا می‌گذارم و اگر به آن تمسّك کنید، هرگز گمراه نشوید و آن دو چیز گرانبها قرآن و اهل بیت من هستند.

پس چون بارها کلمه‌ی «لن تضلّوا» را در باره‌ی قرآن و اهل بیت به کار برده‌اند، در این جا نیز که فرمود: برای شما چیزی می‌خواهم بنویسم که هرگز گمراه نشوید، مراد

(1). مراغی/ ج 26/ ص 122
(2). صحیح مسلم/ ج 3/ ص 1259

آن حضرت تمسك به قرآن و اهل بیت است.

ب. همین که امام حسن مجتبی علیه السلام شهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام حسین علیه

السلام با تلاوت آیه‌ی «لا ترفعوا اصواتکم ... » مردم را ساکت کرد و فرمود: احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مرگ حضرت نیز هم چون زمان حیات او لازم است.

13. توبیخ و تشویق

هم خلاف‌کار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. در آیه‌ی قبل خلافکارانی که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند صحبت می‌کردند توبیخ شدند، این آیه و آیات بعد، افراد مؤدب را تشویق می‌کند؛ «انّ الّذین یغضّون ... لهم مغفرة ... ». آری، سرزنش و تشویق باید در کنار هم باشد.

دوستی نکردن با دشمنان خدا

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ الْحَقّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهدًا فِى سَبِيلِى وَ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِى تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَآ أَخْفَيْتُمْ وَ مَآ أَعْلَنتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ السَّبِيلِ* إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُواْ لَكُمْ أَعْدَآءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 297

وَ وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ* لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَآأَوْلدُكُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِى إِبْرَ هِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُو إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَ ؤُا مِنكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَ وَةُ وَ الْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُو إِلَّا قَوْلَ إِبْرَ هِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَآ أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَىْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ* رَبَّنَا لَاتَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْأَخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُو الْغَنِىُ الْحَمِيدُ»

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آن‌ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه‌ی شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید.) شما مخفیانه با آن‌ها رابطه‌ی دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه داناترم. و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است. «1» اگر آن‌ها بر شما مسلّط شوند،

---

(1). ممتحنه/ 1- 6

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 298

دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می‌گشایند، و دوست دارند شما به کفر باز گردید. «2» هرگز بستگان و فرزندانتان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت؛ میان شما جدایی می‌افکند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست. «3» برای شما

سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرك) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید.- جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [/ عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آمرزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالك چیزی نیستم (و اختیاری ندارم).- پروردگارا! ما بر تو توكّل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه‌ی فرجام‌ها به سوی توست. «4» پروردگارا! ما را مایه‌ی گمراهی کافران قرار مده، و ما را ببخش، ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی.» «5» (آری) برای شما در زندگی آن‌ها اسوه‌ی حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند (به خویشتن ضرر زده است، زیرا) خداوند بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است. «6»

معنای واژه‌ها

1. تلقون: می‌افکنید. 2. مودّة: دوستی شدید.

3. تسرّون: پنهان داشتید. 4. ظاهروا: کمك کردند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می‌گوید:

دوستی نکردن با دشمنان خدا و دشمنان خودتان، مبارزه دشمنان با پیامبر و مسلمانان، دوستی پنهانی برخی از مسلمانان با کفار، آرزوی دشمنان به انحراف فکری مسلمانان، عدم سوددهی خویشان و فرزندان در قیامت، الگو بودن حضرت ابراهیم علیه السلام و همراهان او برای مسلمانان، عدم منع احسان به کفاری که با مسلمانان مقاتله نمی‌کنند، قطع ارتباط دوستی با کفاری که با مسلمانان به مبارزه بر می‌خیزند.

ب. کلمه‌ی «عدو» به معنای دشمن است که هم بر یك نفر اطلاق می‌شود و هم بر جمع دشمنان و مراد در آیه‌ی شریفه جمع است به قرینه این که فرموده: «اولیاء خود نگیرید». ج. منظور از تعبیر «و الذین معه» آن‌ها که با ابراهیم بودند مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می‌کردند هر چند قلیل و اندك بودند. در تواریخ نیز آمده است که گروهی در بابل بعد از مشاهده‌ی معجزات ابراهیم علیه السلام به او ایمان آوردند و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند و این نشان می‌دهد که او یاران وفاداری داشته است. د. این قسمت از آیه «کفرنا بکم و بدأ بیننا و بینکم العداوة» برائت را به آثارش معنا می‌کند و آثار برائت همین است که سه امر محقق شود: اول مخالفت عملی با شرك آنان.

دوم عداوت قلبی با ایشان. سوم استمرار این وضع مادامی که بر شرك

خود باقی‌اند مگر این که دست از شرك برداشته به خدای واحد ایمان بیاورند.

---
(1). المیزان/ ج 19/ ص 463
(2). المیزان/ ج 19/ ص 463؛ کامل ابن اثیر/ ج 1/ ص 100
(3). المیزان/ ج 19/ ص 470

ه. جمله‌ی «الّا قول ابراهیم لابیه» استثنای منقطع است و آن این که از آیه‌ی سوره‌ی توبه استفاده می‌شود که تبرّی جازم و قاطع ابراهیم بعد از آن زمانی بوده که به او وعده‌ی استغفار داده و بعد از آن که فهمید پدر (عموی) او دشمن خداست به طور قاطع از او تبرّی جسته «فلمّا تبیّن له انّه عدو لله تبرّأ منه» و آیه‌ی مورد بحث هم از همین تبری جازم خبر می‌دهد. و. منظور از جمله‌ی «و لا املك لك من الله شیئاً» این است که اگر از خدا جهت پدر طلب مغفرت کردم نه چون طلب طلبکار از بدهکار خویش بود، بلکه منشأ آن فقر عبودیت و ذلت آن در برابر عزّت اوست و خداوند یا به بنده‌اش ترحم می‌کند یا اعراض از رحمت می‌کند چون احدی از خدا طلبکار و مالك چیزی نیست و او مالك هر چیزی است چنان که در جای دیگر فرمود: «قل فمن یملك من اللّه شیئاً».

نکته‌ها

1. مخالفت عملی دشمنان

دشمنان اسلام تنها از نظر اعتقادی مخالف مسلمانان نیستند، بلکه در مرحله‌ی عمل مخالفت خود را نشان می‌دهند از این رو با بدرفتاری خود، پیامبر و مسلمانان را وادار به هجرت کردند. 2. مصادیق دشمنان خداوند

قرآن کریم در برخی از آیات می‌فرماید: کافران را سرپرست خود قرار ندهید؛ «یا

---
(1). المیزان/ ج 19/ ص 472
(2). مائده/ 17؛ المیزان/ ج 19/ ص 473
(3). المیزان/ ج 19/ ص 464؛ نمونه/ ج 24/ ص 12

أیّها الّذین ءامنوا لا تتّخذوا الکافرین أولیاء»، در برخی از آیات می‌فرماید: یهود و نصاری را سرپرست خود قرار ندهید؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا تتّخذوا الیهود و نصاری أولیاء»، در برخی از آیات خداوند می‌فرماید: دشمن من و خودتان را سرپرست خود قرار ندهید؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا تتّخذوا عدوی و عدوّکم أولیاء».

از جمع آیات فوق استفاده می‌شود که کافران و یهود و نصاری دشمن خدا

و مسلمانان هستند و نباید آن‌ها را سرپرست خود قرار داد.
3. مفید بودن مخفی‌کاری
با خداوندی که عالم به غیب و شهود است و از اسرار بشر آگاه است، مخفی کاری (علاقه به دشمنان اسلام در پنهان) هیچ فایده‌ای ندارد؛ «و انا اعلم بما اخفیتم». زیرا دوستی با آنان به خاطر حفظ ارحام و اولاد به قیمت عذاب دوزخ تمام می‌شود. 4. از بین رفتن اسباب در قیامت
روز قیامت روز جدایی انسان‌های مؤمن از کافر است؛ «یفصل بینکم» چنان که در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: «فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم» و علت سقوط اسباب از جمله خویشاوندی آن است که آثار اسباب در دنیا مایه‌ی الفت و خدمت است، اما در قیامت رابطه میان اسباب و مسببات از بین خواهد رفت؛ «و تقطعت بهم الاسباب».

---

(1). نساء/ 144
(2). مائده/ 51
(3). ممتحنه/ 1
(4). روح المعانی/ ج 28/ ص 68؛ المیزان/ ج 19/ ص 465
(5). بقره/ 166؛ المیزان/ ج 19/ ص 468

5. استمرار دشمنی
سرّ این که از محبت کفّار به فعل ماضی تعبیر کرد با این که باید به فعل مضارع تعبیر کند، آن است که محبّت دشمنان برای کافر شدن مسلمانان يك امر ثابت و مسجّل است؛ یعنی اگر چه بر شما غلبه هم پیدا نکنند، اما دوست دارند کافر شوید و ضرر دنیا و آخرت به شما برسد و عزیزترین چیز را که دین شما است از شما بگیرند تا شما کافر شوید. 6. الگوهای عملی
یکی از راه‌های بسیار مؤثر در تربیت انسان‌ها، وجود الگوهای عملی است، از این رو قرآن کریم در این سوره دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می‌گوید و آنان را به عنوان اسوه و الگوی عملی معرفی می‌کند چنان که در سوره‌ی احزاب آیه‌ی 21 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اسوه معرفی کرده است؛ «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به وسیله‌ی عمل خود نه به زبان مردم را به حق دعوت کنید؛ «کونوا دعاة الناس باعمالکم و لا تکونوا دعاة بالسنتکم».
7. قاطعیت در بیزاری
در برابر مشرکان باید بیزاری جست و نهایت قاطعیت را در این بیزاری نشان داد، از این رو همراهان ابراهیم علیه السلام سه مرتبه در بیزاری خود تأکید ورزیدند: 1. «انا برآء منکم» 2. «کفرنا بکم» 3. «و بدا بیننا و بینکم العداوة».

(1). روح المعانی/ ج 28/ ص 68؛ کشاف/ ج 4/ ص 513
(2). نمونه/ ج 24/ ص 24
(3). همان

8. استثنا در برابر قانون کلی

برائت از مشرکان گرچه يك قانون کلی است، لیکن استثناپذیر نیز هست در شرایطی که امید هدایت از فردی باشد نباید قطع رابطه کرد؛ «الّا قول ابراهیم لابیه لاستغفرن لك». نه تنها برائت و بیزاری ابراهیم و یارانش از بت‌پرستان، بلکه دعاهای آن‌ها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا نیز برای همه‌ی مسلمانان سرمشق است و این سرمشق را تنها کسانی می‌گیرند که دل به خداوند بسته‌اند و ایمان به مبدأ و معاد قلبشان را روشن ساخته و در طریق حق به حرکت در آمده‌اند؛ «اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر».

9. مهم‌ترین پیوند

پیوند مکتبی مهم‌ترین پیوندی است که انسان‌ها را با یکدیگر مربوط می‌سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است، از این رو یاران ابراهیم علیه السلام با ابراهیم گرچه قوم و خویش نبودند، اما چون پیرو آیین او بودند، برای همه‌ی مؤمنان اسوه هستند، اما ابراهیم علیه السلام از عموی خود بیزاری جست گرچه عمویش بود، اما چون کافر بود هیچ ارتباطی به او نداشت. 10. دگرگونی دل‌ها

اگر کسانی که مورد علاقه‌ی مسلمانان هستند از خطّ مکتبی آنان جدا شوند، نباید از بازگشت آنان مأیوس شد. زیرا خداوند بر همه چیز قادر است و او می‌تواند دل‌ها را دگرگون سازد چنان که در سال هشتم که مکه فتح شد اهل مکه مسلمان شدند و اسباب دوستی فراهم گردید.

(1). همان
(2). روح المعانی/ ج 28/ ص 74؛ المیزان/ ج 19/ ص 476؛ نمونه/ ج 24/ ص 28

11. نیکی به رفتار

رابطه‌ی مسلمانان با کفار بستگی به طرز برخورد آنان با مسلمانان دارد. کفاری که در برابر مسلمانان ایستادگی کنند و به مخالفت عملی برخیزند، مسلمان‌ها را بکشند یا آواره کنند، وظیفه‌ی مسلمانان قطع ارتباط دوستی با آن‌هاست، اما کفاری که نه عداوت بورزند نه با مسلمانان پیکار کنند، نه

آن‌ها را از وطنشان خارج سازند، نیکی و احسان به این گروه از کفار مانعی ندارد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* إِذَا جَآءَكَ الْمُنفِقُونَ قَالُواْ نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنفِقِينَ لَكذِبُونَ* اتَّخَذُوا أَيْمنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* ذَ لِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَايَفْقَهُونَ* وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ* وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُم مُّسْتَكْبِرُونَ* سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَايَهْدِى الْقَوْمَ الْفسِقِينَ* هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَاتُنفِقُوا عَلَى مَنْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزَآ ل نُ

(1). نمونه/ ج 4/ ص 516؛ کشاف/ ج 4/ ص 516

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 305

السَّموَ تِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنفِقِينَ لَايَفْقَهُونَ* يَقُولُونَ لَلِن رَّجَعْنَآ إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ ى وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنفِقِينَ لَايَعْلَمُونَ»

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر

هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی.» خداوند می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته‌ی خود ایمان ندارند). «1» آن‌ها سوگندهایشان را سپر ساخته‌اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند. «2» این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دلهای آنان مُهر نهاده شده، و حقیقت را درك نمی‌کنند. «3» هنگامی که آن‌ها را می‌بینی، جسم و قیافه‌ی آنان تو را در شگفتی فرو می‌برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می‌دهی؛ اما گویی چوب‌های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می‌پندارند؛ آن‌ها دشمنان واقعی تو هستند، پس از آنان بر حذر باش! خداوند آن‌ها را بکشد، چگونه از حق منحرف می‌شوند؟! «4» هنگامی که به آنان گفته شود: «بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند»، سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می‌دهند؛ و آن‌ها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند. «5» برای آن‌ها تفاوت نمی‌کند، خواه

استغفار برایشان کنی یا نکنی،

---

(1). منافقون/ 1- 8

هرگز خداوند آنان را نمی‌بخشد؛ زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌کند. «6» آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند.» (غافل از این که) خزاین آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند. «7» آن‌ها می‌گویند: «اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند!» در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند. «8»

معنای واژه‌ها

1. ایمان: سوگندها. 2. جُنّة: سپر. 3. خشب مسنّدة: چوب‌های خشك.

4. یؤفکون: منحرف می‌شوند. 5. لوّوا: برمی‌گردانند.

تفسیر

الف. در این سوره از آیه‌ی 1 تا 8 خداوند ویژگی‌های منافقان را بیان می‌کند: دروغ‌گویی، سپر قرار دادن سوگندهای خود به منظور بازداشتن مردم از راه خدا، عدم درك واقعیات، داشتن ظاهری آراسته و تهی بودن درون آنان، عدم انعطاف در برابر حق، بدگمانی و ترس از هر حادثه، غرور و تکبر، فسق و گناه، کارشکنی، خود را عزیز و دیگران را ذلیل پنداشتن.

از آیه‌ی 9 تا پایان در چند محور سخن می‌گوید: غافل نشدن از یاد خدا به خاطر ثروت و فرزندان، انفاق پیش از آمدن مرگ، عدم تأخیر اجل، آگاهی خداوند از اعمال مردم.

ب. مفسران جمله‌ی «صدّوا عن سبیل اللّه» را به دو گونه معنا کرده‌اند: اعراض از راه خداوند و دیگر باز داشتن دیگران از این راه، لیکن با توجه به سوگندهای دروغ، معنای

دوم مناسب‌تر است؛ زیرا هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است. در یك جا مسجد ضرار درست می‌کنند و سوگند یاد می‌کنند که جز هدف خیر ندارند، در جای دیگر وقتی جنگ‌های مشکل پیش می‌آید، مانند جنگ تبوك، عذر و بهانه می‌آورند و سوگند یاد می‌کنند اگر قدرت داشتیم شرکت می‌کردیم. ج. منظور از این که فرمود: «ءامنوا»؛ ایمان آوردند، همان شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به زبان اقرار کردند و در باطن به خدا کفر ورزیدند چنان که در جای دیگر فرمود: «و اذا لقوا الذین ءامنوا قالوا ءامنّا و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزؤن». البته بعید هم نیست که در میان منافقانِ

افرادی بوده باشند که ایمان اولی آن‌ها حقیقی و جدّی بوده، ولی بعداً برگشته باشند. د. در این که منظور از ذکر خدا چیست؟ وجوه مختلفی بیان شده است: 1) نمازهای پنج گانه. 2) شکر بر نعمت. 3) صبر بر بلا. 4) رضای به قضا. 5) حج و زکات. 6) تلاوت قرآن.
7) تمام فرایض الهی، ولی روشن است که ذکر خدا معنای وسیعی دارد که همه‌ی این‌ها و غیر این‌ها را شامل می‌شود و تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصادیق روشن است. نکته‌ها
1. معنای نفاق
نفاق به معنای دوگانگی ظاهر و باطن است که منافقان با زبان مؤکّداً اظهار ایمان

---

(1). توبه/ 107
(2). توبه/ 42؛ نمونه/ ج 24/ ص 151
(3). بقره/ 14
(4). المیزان/ ج 19/ ص 563؛ روح المعانی/ ج 28/ ص 110
(5). نمونه/ ج 24/ ص 173

می‌کنند، ولی در دل آن‌ها مطلقاً خبری از ایمان نیست؛ این دروغگویی و دوگانگی درون و بیرون محور اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد. 2. انواع صدق و کذب
صدق و کذب بر دو گونه است: صدق و کذب خبری، صدق و کذب مخبری. در قسم اول معیار موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم موافقت و مخالفت با اعتقاد مطرح می‌باشد به این معنا که اگر انسان خبری می‌دهد که مطابق با واقع است، ولی برخلاف عقیده‌ی او، آن را کذب مخبری می‌نامیم و اگر موافق عقیده‌ی اوست، صدق مخبری است. روی این حساب شهادت منافقان به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر اخبار هرگز کذب نبود، بلکه از نظر گوینده چون برخلاف عقیده‌ی آن‌ها بود، کذب محسوب می‌شد. 3. قاطعیت در برابر منافقان
منافقان در شهادت خود انواع تأکیدها را به کار بردند. استفاده از جمله‌ی اسمیّه و همچنین «انّ» و «لام تأکید». خداوند با قاطعیت با همان لحن، آن‌ها را تکذیب می‌کند، اشاره به این که در برابر آن قاطعیت چنین قاطعیتی لازم است. 4. حقیقت ایمان
حقیقت ایمان به قلب است و هر کس چیزی بگوید که اعتقاد خلاف به آن داشته باشد کاذب است. بنا بر این:
1) هر کس دارای ایمان به قلب و اقرار به لسان و عمل به ارکان باشد «مؤمن» است.

2) هر کس فاقد این سه امر باشد «کافر» است.

---
(1). نمونه/ ج 24/ ص 148
(2). المیزان/ ج 19/ ص 562؛ نمونه/ ج 24/ ص 148؛ روح المعانی/ ج 28/ ص 108
(3). روح المعانی/ ج 28/ ص 109

3) هر کس اقرار به زبان دارد و اعتقاد به قلب ندارد «منافق» است.
4) هر کس فقط در عمل مقصّر است، اما اقرار به زبان و اعتقاد به قلب دارد «فاسق» است. 5. مخفی‌کاری منافق
«منافق» در اصل از ماده‌ی «نفق» به معنای نفوذ و پیشروی است و «نفق» بر وزن «شفق» به معنای کانال‌ها و نقب‌هایی است که زیر زمین می‌زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند. بعضی از مفسران گفته‌اند: بسیاری از حیوانات مانند موش صحرایی برای لانه‌ی خود دو سوراخ قرار می‌دهند؛ یکی آشکار که از آن وارد و خارج می‌شوند و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کنند، از آن می‌گریزند، این سوراخ پنهانی را «نافقاء» گویند. به این ترتیب منافق کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده تا با مخفی‌کاری و پنهان‌کاری در جامعه نفوذ کند و به هنگام خطر از طریق دیگری فرار نماید. 6. گفتار و رفتار منافقان
در قرآن کریم بیش از پنجاه گفتار و رفتار زشت از منافقان بیان شده است از جمله:
1. نسبت به مبدأ و معاد بی‌اعتقادند؛ «و من النّاس من یقول ءامنّا بالله و الیوم الاخر و ما هم بمؤمنین».
2. نسبت به وحی و رسالت نیز بی‌اعتقادند؛ «اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انّك لرسول اللّه و اللّه یعلم انّك لرسوله و اللّه یشهد انّ المنافقون لكاذبون».

---
(1). تفسیر اثنی عشریّه/ ج 13/ ص 177
(2). روح البیان/ ج 9/ ص 529؛ نمونه/ ج 24/ ص 9
(3). بقره/ 8
(4). منافقون/ 1

3. نسبت به نماز بی نشاطند، 4. نسبت به انفاق بی‌علاقه‌اند؛ «و لا یأتون الصلاة الّا و هم كسالی و لا ینفقون الّا و هم كارهون».
5. نسبت به جهاد فراری‌اند؛ «ان یریدون الّا فراراً».
6. نسبت به معروف و منکر عکس شیوه مؤمنان عمل می‌کنند؛ «یأمرون

بالمنکر و ینهون عن المعروف».
7. از نظر قلبی مریض، از نظر فکری سفیه و از نظر عملی مفسد هستند؛ «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» و «الا انّهم هم السّفهاء» و «الا انّهم هم المفسدون».
7. معنای جُنّه
«جُنّه» از ماده‌ی «جن» بر وزن «فنّ» در اصل به معنای پنهان کردن چیزی از حسّ است و «جن» بر وزن «سنّ» به خاطر این که موجودی است ناپیدا این واژه بر او اطلاق می‌شود، و از آنجا که «سپر» انسان را از ضربات اسلحه‌ی دشمن مستور می‌دارد، در لغت عرب به آن «جُنّه» گفته می‌شود و باغ‌های پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمین‌هایشان جنّت می‌گویند، و قلب را «جنان» می‌گویند؛ چون مستور از دیده است و بچه در رحم را «جنین» گویند؛ چون دیده نمی‌شود و به دیوانه «مجنون» می‌گویند به دلیل این که عقل او پوشیده شده است.

---

(1). توبه/ 54
(2). احزاب/ 13
(3). توبه/ 68
(4). بقره/ 10
(5). بقره/ 13
(6). بقره/ 12
(7). تبیان/ ج 10/ ص 11؛ مجمع البیان/ ج 1/ ص 116

8. طبع قلب
جمله‌ی «فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون»، دلالت دارد که طبع قلب و مهر به دل خوردن باعث می‌شود دیگر آدمی حق را نپذیرد، پس چنین دلی برای همیشه مأیوس از ایمان و محروم از حق است. 9. طبع قلب معلول پیروی از هوای نفس
معنای مهر به دل خوردن، عبارت است از این که زمانی که دل به حالتی درآید که دیگر پذیرای حقّ نباشد و حق را پیروی نکند، پس چنین دلی قهراً تابع هوای نفس می‌شود. چنان که در جای دیگر فرمود: «طبع اللّه علی قلوبهم و اتبعوا اهوائهم» نتیجه‌ی دیگرش آن است که حق را نفهمد و نشنود و به آن علم و یقین پیدا نکند؛ «و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون» و نیز فرمود: «و طبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون».
10. موضوع طبع قلب
در 10 آیه موضوع طبع قلب در قرآن بیان شده که در 6 مورد در باره‌ی کفار است مانند 155 نساء، 74 یونس، 59 روم، 101 اعراف، 35 غافر،

108 نحل و در 4 مورد در باره‌ى منافقين است مانند: 87 توبه، 93 توبه، 16 محمد و 3 منافقين. 11. تشبيه به چوب خشك
منافقان كه اجسامى زيبا و فريبنده و سخنانى جاذب دارند، به خاطر نداشتن باطنى مانند ظاهر در مثل مانند چوبى مى‌مانند كه به چيزى تكيه داشته باشد، اشباحى

---

(1). همان
(2). محمد/ 16
(3). توبه/ 87
(4). اعراف/ 100؛ الميزان/ ج 19/ ص 564
(5). مؤلف

بدون روح هستند همان گونه كه چوب نه خيرى دارد و نه فايده‌اى بر آن مترتب مى‌شود اينان نيز همين گونه‌اند؛ چون فقه و فهم ندارند. 12. ترس دائمى منافقان
منافقين در تمام عمر با ترس و دلهره و وحشت زندگى مى‌كنند. «يحسبون» فعل مضارع دال بر دوام است. 13. نفرين به قتل
«قاتلهم الله» نفرينى است بر منافقين به قتل كه شديدترين شدائد دنيا است و اى بسا اگر نفرمود «قتلهم الله»؛ خدا آنان را بكشد و باب مفاعله به كار برد، براى همين افاده‌ى شدّت بوده است. 14. هدف از تشبيه
مقصود از تشبيه منافقان به چوب‌هاى تكيه زده بر ديوار اين است كه آن‌ها مانند چوب‌هاى خشك در برابر حوادث، كوچك‌ترين انعطافى ندارند. در جهان طبيعت هنگامى كه طوفان سهمگينى مى‌وزد گل‌ها و گياهان در برابر طوفان مقاومت نمى‌كنند و با انعطاف و خم شدن خاصى طوفان را ردّ مى‌كنند و پس از دقيقه‌اى به حالت نخستين بر مى‌گردند، اما درختان خشك در برابر طوفان سينه سپر كرده و مقاومت مى‌كنند و پس از لحظاتى از پاى در مى‌آيند. انعطاف‌پذيرى در برابر حوادث به طرز صحيح، يكى از نشانه‌هاى انسان مؤمن است. اين حقيقت اجتماعى را پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله در يكى از سخنان خود مى‌فرمايد: «مثل المؤمن مثل السنبله تحركها الريح فتقوم تارة و تقع اخرى

---

(1). فتح القدير/ ج 5/ ص 231؛ جامع الاحكام/ ج 18/ ص 125؛ روح المعانى/ ج 28/ ص 111
(2). مؤلف
(3). الميزان/ ج 19/ ص 566

و مثل الکافر مثل الازرة لاتزال قائمة حتی تنقعر».
«ازرة» درخت سختی است مانند «صنوبر»، «تنقعر» یعنی از جای کنده می‌شود؛ حال مؤمن مانند سنبلی است که باد تند آن را حرکت می‌دهد؛ گاهی می‌ایستد، و گاهی خمیده می‌گردد، ولی افراد کافر در نداشتن انعطاف و کنار نیامدن با مردم مانند درختان سختند که در برابر تندباد حوادث از جای کنده می‌شود.
منافقان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد می‌آمدند و در انتهای جمعیت به دیوارهای مسجد تکیه می‌زدند، ولی کوچك‌ترین بهره‌ای از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌بردند. یك چنین جمعیت بسان اجسام بدون ارواح و یا چوب‌های خشکی بودند که در برابر سخنان حکیمانه‌ی پیامبر کوچك‌ترین واکنشی از خود نشان نمی‌دادند تو گویی اصلاً روحی در بدن آن‌ها وجود نداشت. 15. سؤال: چگونه قرآن کریم منافقان را تنها دشمن مسلمانان می‌داند؛ «هم العدو فاحذرهم» با این که عداوت مسیحیان و یهودیان با اسلام بر کسی پوشیده نیست؟
پاسخ: عداوت گروه‌های دیگر عداوتی آشکار بوده و مهر مخالفت بر پیشانی آنان خورده است، ولی ضرر گروه منافق که لباس دوستی بر تن نموده و بدون کوچك‌ترین نشانه با اسلام عداوت می‌ورزند به مراتب بالاتر از دسته‌های دیگر خواهد بود. صفحات تاریخ را ورق بزنید ضررهای منافقان را ببینید آن گاه در این باره قضاوت کنید.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره‌ی خطر منافقان می‌فرماید: من هرگز از هیچ یك از ملل جهان برای اسلام ترسی ندارم فقط از منافقان بر شما می‌ترسم که در زبان خوش گفتارند

---

(1). تفسیر سوره‌ی منافقون آیت الله سبحانی/ ص 34؛ روح البیان/ ج 1/ ص 3
(2). روح المعانی/ ج 28/ ص 110

و در باطن دشمن اسلام هستند، در گفتار با شما هماهنگی دارند و عملاً یك گام با شما بر نمی‌دارند؛ «ولکنّی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول ما تعرفون و یفعل ما تفکرون».
حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «و احذّرکم اهل النفاق فانّهم الضالّون المضلّون یتلوّنون قولهم شفاء و فعلهم الداء العیاء»؛ من به شما از منافقان گمراه و گمراه کننده هشدار می‌دهم که با چهره‌های مختلف در اجتماع ظاهر شده و گفتار آن‌ها بسیار زیبا و سودمند و درمان دردهاست، ولی کردار آنان درد بی‌درمان است. 16. استغفار پیامبران موجب آمرزش گناهان

از بررسی آیاتی که در باره‌ی طلب آمرزش پیامبران برای افراد مجرم وارده شده، استفاده می‌شود که مردم خدمت پیامبران می‌رسیدند و از آنان می‌خواستند به جهت قرب و مقامی که در پیشگاه خداوند دارند، در باره‌ی آن‌ها طلب مغفرت کنند، چنان که برادران یوسف نزد یعقوب علیه السلام آمدند و گفتند: «یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انّا کنّا خاطئین».
وقتی یعقوب آثار ندامت را در آن‌ها دید، به آنان وعده داد که این کار را در همین نزدیکی انجام دهد؛ «سوف استغفر لکم ربی انّه هو الغفور الرّحیم».
گاهی خود پیامبران به افراد گنهکار وعده‌ی طلب آمرزش می‌دادند چنان که ابراهیم علیه السلام به آزر چنین وعده داد: «لاستغفرن لك و ما املك لك من اللّٰه من شیء». صریح دستور قرآن این است که افراد گنهکار خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برسند و از او درخواست طلب مغفرت کند؛ «و لو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و

---

(1). تفسیر سوره‌ی منافقون/ آیت الله سبحانی/ ص 44
(2). یوسف/ 97
(3). یوسف/ 98
(4). ممتحنه/ 4

استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توّاباً رحیماً».
استغفار پیامبر در باره‌ی منافقان اثری ندارد، و جهت عمده‌ی عدم تأثیر استغفار، شرك و کفر آن‌هاست که قرآن می‌فرماید: «انّ اللّٰه لا یغفر ان یشرك به و یغفر مادون ذلك»، از این رو با صراحت می‌فرماید: به خاطر کفر آن‌ها اگر هفتاد مرتبه برای آن‌ها طلب آمرزش کنی، اثر ندارد؛ «ان تستغفر لهم سبعین مرّة فلن یغفر اللّٰه لهم ذلك بانّهم کفروا باللّٰه و رسوله».

17. اعراض منافقان

منافقان همیشه حالت اعراض از گفتار حق دارند. «یصدون» فعل مضارع دلالت بر استمرار و تداوم دارد. 18. محاصره‌ی اقتصادی

شیوه‌ی محاصره‌ی اقتصادی منحصر به منافقان مدینه نبود، بلکه قبل از آن‌ها سران قریش در مکه می‌گفتند: اگر این گروه اندك مسلمان فقیر را در محاصره‌ی اقتصادی قرار دهیم، یا از مکّه بیرونشان کنیم، مطلب تمام است.
امروز نیز دولت‌های استعماری به پندار این که خزاین آسمان و زمین را در اختیار دارند، می‌گویند ملت‌هایی را که در برابر ما تسلیم نمی‌شوند باید در محاصره‌ی اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند. این کوردلان تاریخ که شیوه‌ی آن‌ها دیروز و امروز یکسان بوده و هست، خبر

ندارند که با يك اشاره‌ی خداوند تمام ثروت‌ها و امکاناتشان را بر باد می‌دهد و عزت پوشالی آن‌ها را از بين می‌برد.

---

(1). نساء/ 64
(2). نساء/ 48
(3). توبه/ 80
(4). روح المعانی/ ج 28/ ص 113
(5). نمونه/ ج 24/ ص 163

19. پندار خام منافقان

منافقان تصور می‌کردند که عزت و نيرومندی در گرو داشتن آب و زمين است و چون دست مهاجران از اراضی مدينه کوتاه بود، آن‌ها را خوار و ذليل می‌خواندند، ولی از اين نکته غافل بودند که همين آب و ملك گاهی باعث ذلت و خواری بشر می‌گردد در حالی که عزّت بايد سرچشمه‌ی روحی و نفسانی داشته باشد که همان ايمان است که مؤمنان داشتند، از اين رو می‌فرمايد: «العزّة للّه و لرسوله و للمؤمنين».

20. ناروا بودن ذلت

امام صادق عليه السلام می‌فرمايد: خداوند همه‌ی امور مؤمن را به او واگذار کرده جز اين که حق ندارد خود را ذليل کند. شخصی از آن حضرت پرسيد: مؤمن چگونه خود را ذليل می‌کند؟ فرمود: متعرض کارهايی می‌شود که در طاقت او نيست يا اين که در بيان ديگر فرمود: وارد در کاری می‌شود که پس از آن عذرخواهی می‌کند.

---

(1). تفسير سوره‌ی منافقون/ ص 72
(2). نور الثقلين/ ج 5/ ص 336

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* يأَيُّهَا النَّبِىُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِى مَرْضَاتَ أَزْوَ جِكَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ* قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمنِكُمْ وَ اللَّهُ مَوْلَلكُمْ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِىُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَ جِهِى حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ ى وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ و وَ أَعْرَضَ عَن م بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِى قَالَتْ مَنْ أَمنبَأَكَ هذَا قَالَ نَبَّأَنِىَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ* إِن تَتُوبَآ إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ إِن تَظهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَلهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَللِكَةُ بَعْدَ ذَ لِكَ ظَهِيرٌ* عَسَى رَبُّهُو إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُو أَزْوَ جًا خَيْرًا مّنكُنَّ مُسْلِمتٍ مُّؤْمِنتٍ قِنِتتٍ تلِبتٍ عبِدَ تٍ سلِحتٍ ثَيّبتٍ وَ أَبْكَارًا* يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَللِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ* يأَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا
لَاتَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»
ترجمه
به نام خداوند بخشنده‌ى بخشايشگر
اى پيامبر! چرا چيزى را كه خدا بر تو حلال كرده به خاطر جلب رضايت همسرانت بر خود حرام مى‌كنى؟! و خداوند آمرزنده و رحيم است. «1» خداوند راه گشودن سوگندهايتان را

---

(1). تحريم/ 1- 7

درسنامه با قرآن در مكه و مدينه، ص: 318

(در اين گونه موارد) روشن ساخته؛ و خداوند مولاى شماست و او دانا و حكيم است. «2» (به خاطر بياوريد) هنگامى را كه پيامبر يكى از رازهاى خود را به بعضى از همسرانش گفت، ولى هنگامى كه وى آن را افشا كرد و خداوند پيامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتى از آن را براى او بازگو كرد و از قسمت ديگر خوددارى نمود؛ هنگامى كه پيامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: «چه كسى تو را از اين راز آگاه ساخت؟!» فرمود: «خداوند عالِم و آگاه مرا با خبر ساخت!» «3» اگر شما (همسران پيامبر) از كار خود توبه كنيد (به نفع شماست، زيرا) دل‌هايتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضدّ او دست به دست هم دهيد، (كارى از پيش نخواهيد برد) زيرا خداوند ياور اوست و همچنين جبرئيل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتيبان اويند. «4» اميد است كه اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جاى شما همسرانى بهتر براى او قرار دهد، همسرانى مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌كار، عابد، هجرت كننده، زنانى غير باكره و

باکره. «5» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده‌ی خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند (به طور کامل) اجرا می‌نمایند. «6» ای کسانی که کافر شده‌اید! امروز عذرخواهی نکنید،
چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید. «7»
شأن نزول
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با همسران خود قرار گذاشته بود که هر روزی به حجره‌ی یکی از آنان برود. روزی که نوبت حفصه بود، او با اجازه‌ی پیامبر به منزل پدرش رفت، پیامبر به نزد

ماریه قبطیه رفت. هنگامی که حفصه برگشت اعتراض کرد که چرا به نزد ماریه قبطیه رفتی؟ حضرت فرمود: دیگر نزد او نمی‌روم و سوگند یاد کرد که او را بر خود حرام کردم و به حفصه فرمود: این موضوع را برای کسی بیان نکن، لیکن حفصه رازداری نکرد و برای عایشه بیان کرد.
پیامبر صلی الله علیه و آله به حفصه فرمود: چرا رازداری نکردی؟ او گفت: چه کسی به شما گفت؟
فرمود: خداوند به من خبر داد. معنای واژه‌ها
1. تحلّة: گشودن. 2. ایمان: سوگندها. 3. عرّف: اظهار کرد.
4. صغت: انحراف پیدا کرد. 5. ظهیر: کمك، پشتیبان.
6. سائحات: روزه‌داران، هجرت کنندگان. 7. ثیّبات: بیوه‌ها.
تفسیر
الف. قرآن کریم در آیه‌ی 1 تا 4 در چند محور سخن می‌گوید:
حرام نکردن حلال خدا به خاطر رضایت همسران، مجاز بودن شکستن سوگند، عدم رازداری برخی از همسران پیامبر، حمایت خداوند از پیامبر اکرم. در آیه‌ی 5 خداوند شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می‌تواند الگویی برای همه‌ی مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد؛ اسلام، ایمان، تواضع، توبه، عبادت و اطاعت فرمان.

---

(1). اطیب البیان/ ج 13/ ص 70؛ نورالثقلین/ ج 5/ ص 367؛ تبیان/ ج 10/ ص 44؛ کنزالدقائق/ ج 10/ ص 504

در آیه‌ی 6 و 7 در چند جهت سخن می‌گوید: هشدار به مسلمانان در باره‌ی نگه‌داری خود و خانواده از آتش دوزخ، عصمت ملائکه، نپذیرفته شدن عذر در قیامت و رسیدن انسان به کیفر اعمال.
ب. از این که خطاب به پیامبر به صورت «یا ایّها النبی» است نه به صورت

«يا ايّها الرسول»، دلالت دارد كه مسئله‌ى مورد عتاب، مسئله‌ى شخصى آن جناب بوده نه مسئله‌اى كه جزو رسالت‌هاى او براى مردم باشد. ج. منظور از تحريم، تحريم شرعى نبوده، بلكه فقط سوگند خوردن بر ترك يك عمل بوده است؛ زيرا پيامبر نمى‌تواند حلال خود را بر خود حرام كند و آيه‌ى بعد نيز دلالت دارد بر اين كه تحريم به وسيله‌ى سوگند بوده است؛ «قد فرض الله لكم تحلّة ايمانكم».
د. جمله‌ى «ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما» خطاب به دو همسر پيامبر عايشه و حفصه است كه شما دل‌هايتان از حق منحرف و به گناه آلوده شده است كه يا بايد از گناه خود توبه كنيد يا اين كه به اتفاق و با همكارى هم بر عليه كسى كه خدا مولاى اوست و جبرئيل و صالح مؤمنين و ملائكه پشتيبان او هستند، توطئه كنيد كه در اين صورت كارى از پيش نخواهيد برد؛ زيرا وقتى خدا متولى امور او مى‌شود، او را از هر تهديدى نجات مى‌دهد.
ه. منظور از فرشتگان غلاظ، فرشتگانى هستند كه خشونت عمل دارند (چون آن‌ها مانند ما آدميان قلب مادّى ندارند تا متصّف به خشونت و رقّت شوند) آيه‌ى 6 همين سوره هم خشونت در عمل را بيان مى‌كند.

---

(1). الميزان/ ج 19/ ص 344
(2). الميزان/ ج 19/ ص 344؛ تفسير كبير/ ج 30/ ص 42
(3). الميزان/ ج 19/ ص 349

و. جمله‌ى «لا يعصون الله ... » تفسير غلاظ شداد است؛ منظور اين است كه فرشتگان نامبرده ملازم آن مأموريّتى هستند كه خداوند به آنان داده و غير از خداوند و اوامرش، هيچ عامل ديگرى از قبيل (رقّت و ترحّم در آن‌ها اثر نمى‌گذارد و خداوند را عصيان نمى‌كنند) وقتى عمل چنين عملى بود، مى‌توان صاحب عمل را غليظ و شديد خواند و گفت:
ملائكه‌ى غلاظ و شداد. نكته‌ها
1. شكستن سوگند
سوگند اگر در موردى باشد كه ترك كارى رجحان داشته باشد، شكستن آن گناه و كفاره دارد، اما شكستن سوگند براى عمل مرجوح جايز است، ليكن براى حفظ احترام سوگند، بهتر است كفاره داده شود، از اين رو پيامبر صلى الله عليه و آله چون سوگند ياد كرده بود، نزد ماريه قبطيه نرود براى شكستن آن يك برده را آزاد كرد.
كفاره‌ى شكستن سوگند طبق آيه‌ى 89 سوره‌ى مائده يكى از چند امر است:
اطعام ده مسكين يا پوشاندن ده نفر يا آزاد كردن يك بنده و اگر نتوانست

سه روز روزه بگیرد. 2. بی‌وفایی برخی از همسران
بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می‌کردند، بلکه مسأله‌ی رازداری که از مهم‌ترین شرایط یك همسر باوفا است نیز در آن‌ها نبود، اما به عکس رفتار پیامبر با آن‌ها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حاضر نشد

---

(1). همان
(2). نمونه/ ج 24/ ص 274

تمام رازی که او افشا کرده بود به رخ او بکشد و تغافل نمود، تنها به قسمتی از آن اشاره کرد، از این رو در حدیثی از حضرت علی علیه السلام می‌خوانیم: «ما استقصی کریم قطّ لانّ الله یقول عرّف بعضه و اعرض عن بعض»؛ افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله پیش نمی‌روند؛ زیرا خدا در این جا برای پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد. 3. رازداری از کمالات انسانی
رازداری نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است، که هر انسان باشخصیتی باید رازدار باشد، این معنا در مورد دوستان نزدیك و همسر اهمیت بیشتری دارد. در آیات فوق خواندیم که چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر ترك رازداری شدیداً ملامت و سرزنش می‌کند.
علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «جمع خیر الدنیا و الاخرة فی کتمان السر و مصادقة الاخیار، و جمع الشر فی الاذاعة و مؤاخاة الاشرار»؛ تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده: کتمان سر و دوستی با نیکان و تمام شر در این دو چیز نهفته شده:
افشای اسرار و دوستی با اشرار. 4. اذیت پیامبر اکرم
این دو زن (حفصه و عایشه) رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزردند و علیه او دست به دست هم دادند؛ «فان تظاهرا علیه» و دست به دست هم دادن علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است؛ به دلیل این که فرمود: «ان الّذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعدّ لهم عذاباً مهیناً».

---

(1). مجمع البیان/ ج 10/ ص 474؛ روح المعانی/ ج 28/ ص 151
(2). سفینة/ ج 2/ ص 469
(3). احزاب/ 57؛ المیزان/ ج 19/ ص 346

5. اتحاد ملائکه
کلمه‌ی «ملائکه» مبتدا و کلمه‌ی «ظهیر» خبر آن است و اگر خبر را مفرد آورد با این که مبتدا جمع بود، برای این است که بفهماند ملائکه در پشتیبانی پیامبر متحد و متفق هستند، و اگر فرمود: ملائکه بعد از خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین پشتیبان او هستند، برای آن بود که پشتیبانی ملائکه را بزرگ جلوه دهد. 6. عنایت خاص خداوند
از این که فرمود: «فانّ الله هو مولاه» ضمیر منفصل «هو» برای این آورده شده که بفهماند که خدا عنایت خاصّه‌ای به آن حضرت دارد و به همین جهت بدون هیچ واسطه‌ای از مخلوقاتش، خود او پیامبر را یاری می‌کند و متولّی امور او می‌شود. 7. موقعیت جبرئیل
از این که نام جبرئیل را جداگانه بیان کرد با این که ملائکه شامل او هم می‌شود، از جهت تعظیم و اظهار مکانت و موقعیت جبرئیل نزد خداوند است. 8. احترام پیامبر اکرم
در آیه 2 و 4 سخن از ولایت خداوند مطرح است با این تفاوت که در آیه‌ی 4 موضوع ولایت خداوند را به احترام پیامبر اکرم با حرف تأکید «انّ» بیان کرد؛ «و الله مولیکم»، «فانّ الله هو مولاه».

---

(1). المیزان/ ج 19/ ص 347؛ روح المعانی/ ج 28/ ص 153
(2). المیزان/ ج 19/ ص 346
(3). کنز الدقائق/ ج 10/ ص 509؛ بحرالمحیط/ ج 8/ ص 287؛ تفسیر کبیر/ ج 30/ ص 44؛ روح المعانی/ ج 28/ ص 153
(4). مؤلف

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 324
9. منظور از صالح المؤمنین
روایات زیادی دلالت دارد بر این که منظور از «صالح المؤمنین» حضرت علی علیه السلام است. محدث بحرانی از محمد بن عباس نقل می‌کند که او 52 حدیث در این زمینه از فریقین جمع‌آوری کرده است. 10. معرفی امیر المؤمنین
رسول خدا دو بار علی علیه السلام را (با صراحت) به یارانش معرفی کرده؛ یك بار آن جا که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست (در غدیر خم)، و اما بار دوم هنگامی که آیه‌ی «ان الله هو مولاه ... » نازل شد، رسول خدا دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم این «صالح مؤمنین» است. 11. سؤال: چرا در آیه‌ی شریفه اوصاف همسر خود بدون واو عاطفه آمده؛ «مسلمات مؤمنات» و فقط بین دو صفت ثیب و ابکار واو عاطفه آمده است؟
پاسخ: صفاتی که در اوّل آیه شمرده مانعة الجمع نیستند و ممکن است

همه‌ی آن در يك نفر يافت شود و به همين جهت واو عاطفه لازم نداشت به خلاف دو صفت ثيب و ابكار كه ممكن نيست در آن واحد در يك نفر جمع شود؛ زيرا زنان يا باكره هستند يا ثيّب و بيوه مى‌باشند. 12. سؤال: چرا جمله‌ى «وقودها الناس و الحجارة» در سوره‌ى بقره براى كفار و در اين سوره براى اهل ايمان بيان شده است، آيا كفار و مؤمنان هر دو گروه در اين كه آتشگيره

---

(1). روح المعانى/ ج 28/ ص 153؛ جامع الاحكام/ ج 18/ ص 192
(2). مجمع البيان/ ج 10/ ص 475
(3). الميزان/ ج 19/ ص 348؛ غرائب القرآن/ ج 6/ ص 321؛ روح المعانى/ ج 28/ ص 156؛ بحرالمحيط/ ج 8/ ص 287

جهنم هستند مشتركند؟

پاسخ: الف) ممكن است اين جمله هشدارى براى مؤمنان باشد كه مواظب باشيد بر اثر گناه به سرنوشت كفار گرفتار نشويد. ب) اين جمله در سوره‌ى تحريم خطاب به منافقان است كه در ظاهر مؤمن و در باطن كافر هستند و مؤيد اين احتمال آيه‌ى بعدى است كه مى‌فرمايد: «يا ايّها الّذين كفروا لا تعتذروا اليوم».

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُواْ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا* يَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَامَنَّا بِهِی وَ لَن نُّشْرِكَ بِرَبِّنَآ أَحَدًا* وَ أَنَّهُ و تَعلَی جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صحِبَةً وَ لَاوَلَدًا* وَ أَنَّهُ و كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَی اللَّهِ شَطَطًا* وَ أَنَّا ظَنَنَّآ أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ وَ الْجِنُّ عَلَی اللَّهِ كَذِبًا»

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر

بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده‌اند، سپس گفته‌اند:

«ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم، «1» که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریك پروردگارمان قرار نمی‌دهیم، «2» و این که بلند است

---

(1). غرائب القرآن/ ج 6/ ص 321؛ منهج الصادقین/ ج 9/ ص 341

(2). جن/ 1- 5

مقام باعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است، «3» و این که سفیه ما (ابلیس) در باره‌ی خداوند سخنان ناروا می‌گفت، «4» و این که ما گمان می‌کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند، «5»

شأن نزول

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد تا مردم را در آن مرکز و اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند، اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت، در بازگشت به محلی رسید که آن را وادی «جن» می‌گفتند. شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن می‌فرمود. گروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند. معنای واژه‌ها

1. نفر: گروه، دسته. 2. جنّ: یك نوع خاصی از موجودات پوشیده از حواس.
3. عجباً: شگفت‌آور. 4. تعالی: بلند است. 5. جدّ: مقام باعظمت.
6. سفیهنا: کم خرد ما (ابلیس). 7. شططاً: سخنان یاوه و ناروا.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این سوره سخن گروهی از مؤمنان جن را در چند محور بیان می‌کند:

1. هدایت قرآن به راه کمال 2. ایمان آنان به پروردگار 3. اعتراف به

عظمت الهی 4. سخنان ناروای ابلیس در باره‌ی خداوند 5. گمان باطل در باره‌ی انس و جن.

---

(1). نور الثقلین/ ج 5/ ص 19

ب. «سفیه» ممکن است معنای جنسی و جمعی داشته باشد؛ یعنی سفهای ما برای خداوند همسر و فرزندانی قائل بودند و از راه حق منحرف شده‌اند و محتمل است اشاره به ابلیس باشد که بعد از مخالفت فرمان خدا نسبت‌های ناروایی به ساحت مقدس او داد.

مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید: این احتمال از سیاق آیه‌ی شریفه به دور است، اما عالم بی‌عمل از مصداق‌های روشن سفیه است. ج. «شَطَط» به معنای خارج شدن از حدّ اعتدال و دور افتادن است، از این رو به سخنانی که دور از حق باشد «شطط» گفته می‌شود و نیز به همین دلیل حاشیه‌ی نهرهای بزرگ که از آب، فاصله‌ی زیادی دارد و دیواره‌هایش بلند است «شطّ» گفته می‌شود. نکته‌ها

1. سؤال: چرا پیامبر اکرم علیه السلام داستان مربوط به جنّ را از طریق وحی دانست آیا بهتر نبود به طور مستقیم و از طریق مکالمه و مشافهه با آنان برخورد می‌کرد؟

پاسخ: از آنجا که بعضی از افراد جن دارای انحطاط روحی و معنوی هستند، رابطه‌ی مستقیم انسان‌ها با طایفه‌ی جن سبب می‌شود که روح انسان خراب گردد، از این رو خداوند هم نخواست پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط مستقیم با آنان داشته باشد و این موضوع منافات ندارد که برخی از انسان‌ها ارتباط مستقیم با جن داشته باشند. 2. آگاهی پیامبر از طریق وحی

تعبیر به «أُوحی إلیّ» (به من وحی شد) نشان می‌دهد که پیامبر در این ماجرا

---

(1). نمونه/ ج 25/ ص 106؛ المیزان/ ج 20/ ص 41

(2). نمونه/ ج 25/ ص 106

(3). تفسیر قرآن شهید مطهری/ ص 22

شخصاً افراد جنّ را مشاهده نکرده، بلکه از طریق وحی آگاه شده است که آنان به قرآن کریم استماع می‌کنند. 3. درك و شعور جن

طایفه‌ی جنّ دارای عقل و شعور و فهم و درك و تکلیف و مسئولیت هستند، همچنین خود را موظّف به تبلیغ حق می‌دانند و مخاطب خطاب‌های قرآن نیز هستند. 4. قرآن کلام خارق العاده

«عَجَب» به معنای چیزی است که به لحاظ غیر عادی بودنش آدمی را به تعجب وا دارد و اگر قرآن را عجب خواندند برای همین بوده که کلامی است خارق العاده، هم در الفاظ و هم در معانی و معارفش مخصوصاً با در نظر گرفتن این که این کلام از شخصی صادر شده که امّی است، نمی‌تواند بخواند و بنویسد. 5. روشن شدن حقیقت بر جنّ
جمله‌ی «أنّا ظَنَنّا ... » اعترافی است از جنیان به این که خیال کرده بودند انس و جن هر چه می‌گویند راست است و هرگز کسی بر خدا دروغ نمی‌بندد، در نتیجه وقتی به مشرکان برخورد کردند و از ایشان شنیدند که به خدا نسبت زن و فرزند می‌دهند، باور کردند و به آن نسبت‌های ناروا ایمان آورده مانند خود آنان مشرك شدند و همچنان در شرك بودند تا این که قرآن را شنیدند و حقیقت بر ایشان روشن گردید.

---

(1). مجمع البیان/ ج 10/ ص 554؛ نمونه/ ج 25/ ص 102
(2). همان
(3). المیزان/ ج 20/ ص 38
(4). المیزان/ ج 20/ ص 41

«لا اقسم بهذا البلد* و انت حلّ بهذا البلد».
ترجمه
قسم به این شهر مقدس [/ مکه]، «1» شهری که تو در آن ساکنی، «2»
نکته‌ها
1. شرافت شهر مکه
سوگند به شهر مکه به دلیل شرافتی است که این شهر دارد، از جمله که حرم امن خداوند است «و من دخله کان امناً» و مسجدالحرام که در مکه است قبله مسلمین جهان است و مردم حج خود را در این مکان بجا آورند و بسوی این خانه قصد کنند «للّه علی النّاس حجّ البیت».
علاوه بر آن صید در این شهر حرام شده و بیت المعمور در برابر کعبه است و تمام سطح زمین از سرزمین مکه گسترش یافته است. 2. سرزنش قریش
امام صادق علیه السلام فرمودند قریش حرمت کعبه را حفظ می‌کردند لیکن حرمتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل نبودند و نسبت به آن حضرت اهانت می‌کردند و آنچه را که درباره کعبه حلال نمی‌دانستند، درباره پیامبر صلی الله علیه و آله حلال می‌دانستند، از این رو خداوند آن‌ها را سرزنش کرد.

---

(1). بلد/ 1- 2

(2). تفسیر کبیر/ ج 31/ ص 289
(3). مجمع البیان/ ج 10/ ص 745؛ صافی/ ج 5/ ص 329؛ نورالثقلین/ ج 5/ ص 579

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* اقْرَأْ بِاسْمِ رَبّكَ الَّذِي خَلَقَ* خَلَقَ الْإِنسنَ مِنْ عَلَقٍ* اقْرَأْ وَرَبك الْأَكْرَمُ* الَّذِى عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الْإِنسنَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر. بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، «1» (همان کس که) انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد. «2» بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، «3» همان کسی که به وسیله‌ی قلم تعلیم نمود، «4» و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد. «5»

تفسیر

این پنج آیه نخستین آیاتی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و این که بسیاری سوره‌ی مبارکه‌ی حمد و برخی هم سوره‌ی مبارکه‌ی مدثر را نخستین سوره‌ی نازله دانسته‌اند، ممکن است همگی درست باشد؛ به این طریق که بگوییم اولین سوره‌ای که تمام و به طور کامل نازل شده، سوره‌ی حمد است و پس از این که وحی در مدت کوتاهی منقطع گردید، (یا أیّها المدثر) نازل شده، ولی آیات سوره‌ی «اقرأ» تا (ما لم یعلم) به اتفاق، پیش از همه و در آغاز وحی نازل شده است.

بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محور قیام فرهنگی بوده است؛ زیرا در آغاز وحی

---

(1). علق/ 1- 5

(2). نوین/ ص 251

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 331

پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به قرائت به نام خداوند شد؛ «إقرأ باسْم ربّك الّذی خلق» و از سویی به او فرمان داده شد که قیام کند و مردم را از عذاب الهی بترساند؛ «یا أیّها المدّثّر* قم فانذر».

آیه‌ی شریفه‌ی «اقرأ باسم ربّك الّذی خلق» در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که خالقیت خدا را پذیرفتند، اما ربوبیت را برای بت‌ها قائل بودند. این آیه به آن‌ها می‌گوید: بهترین دلیل بر ربوبیت خداوند خالقیت اوست. کسی عالم را تدبیر می‌کند که آفریننده‌ی آن است.

عموم سیره‌نویسان کیفیت شروع وحی را از گفته‌ی خود پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده‌اند که فرمود: جبرئیل بر من ظاهر شد و گفت: بخوان. گفتم: امّی هستم و قرائت نمی‌دانم و این امر سه مرتبه انجام گرفت که بار سوم مرا سخت بفشرد که دیدم می‌توانم بخوانم.

لفظ «رب» به معنای صاحب و مالك است و با تربيت از لحاظ اشتقاق ارتباطی ندارد؛ زيرا اولی مضاعف (ربب) و دومی از باب تفعيل (تفعلة) از ربوة و معتل اللام است و ربوة به معنای نمو و رشد كردن و زياد شدن است كه «ربا» هم از همين ماده است، ولی در معنای ربّ تربيت هم ملحوظ است.
در اين كه «اقرأ» دوم به منظور تأكيد بر «اقرأ» اول است يا تفاوت دارد، دو نظريه هست: مرحوم علامه طباطبايی آن را تأكيد و مرحوم طيّب معتقد است كه «اقرأ» اول برای توجه به خدا و معرفت به او و آثار قدرت اوست و «اقرأ» دوم برای تلاوت قرآن و بيان

---

(1). الميزان/ ج 20/ ص 323؛ نمونه/ ج 27/ ص 156؛ تفسير كبير/ ج 32/ ص 14
(2). نوين/ ص 251؛ نمونه/ ج 27/ ص 153؛ ابوالفتوح/ ج 12/ ص 96
(3). نوين/ ص 252

احكام و وظايف دينی است. نكته‌ها
1. نام خداوند در آغاز كار
آغاز هر كاری بايد با نام خداوند متعال باشد، از اين رو آغاز دعوت پيامبر صلی الله عليه و آله با نام الهی و ياد او شروع شد؛ (اقرأ باسم ربّك)، قابل توجه اين كه تمام زندگانی پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله آميخته با ياد خداوند بوده است. 2. تنظيم قرآن قبل از قرائت
قرائت، غير از سخن گفتن است، به بيان ديگر، قرائت به نوشته تعلق می‌گيرد، نه به سخن؛ بنا بر اين، قرائت در جايی اطلاق می‌شود كه متنی از پيش تهيه و تنظيم و به صورت مكتوب تدوين شده باشد. از اينجا روشن می‌شود كه پيامبر صلی الله عليه و آله بايد آن چيزی را بخواند كه از پيش تنظيم شده و در لوح محفوظ است و بر قلب مبارك او نازل شده و آن قرآن كريم است. 3. عظمت انسان
تكرار فعل «خلق» برای بيان عظمت انسان و اهميت مقام وی از ميان همه مخلوقات است؛ آفرينش اين موجود گويا عملی جداگانه و در برابر آفرينش مطلق خلق است. 4. ردّ پندار مشركان
جمله‌ی «ربّك الذی خلق» پندار مشركان را ردّ می‌كند كه معتقدند خداوند

---

(1). مجمع البيان/ ج 10/ ص 781؛ الميزان/ ج 20/ ص 324؛ اطيب البيان/ ج 14/ ص 164
(2). نمونه/ ج 27/ ص 160؛ اطيب البيان/ ج 14/ ص 163
(3). تفسير قرآن نوشته شهيد مطهری/ ص 216

(4). نوین/ ص 252

سبحان تنها خالقیت را بر عهده دارد، اما ربوبیت و تدبیر موجودات را به دیگران مانند فرشتگان واگذار کرده است. بنا بر این، همان طوری که خداوند خالق انسان است، مدبّر او نیز هست و در این آیه بر توحید ربوبی احتجاج شده است. 5. وجه تسمیه نطفه به علقه

«علق» در اصل به معنای چسبیدن به چیزی است، از این رو به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می‌چسبد، «علق» گفته‌اند و از آنجا که نطفه بعد از مدتی در رحم زن به شکل قطعه خون بسته چسبنده‌ای در می‌آید، به آن «علقه» گفته می‌شود. 6. عظمت خداوند

خداوند متعال مبدأ آفرینش انسان را از نطفه و شئ بی‌ارزش قرار داده تا قدرت و عظمت خود را آشکار سازد. 7. تکامل انسان

آیات اولیه سوره‌ی علق از تکامل جسمی و روحی انسان خبر می‌دهد؛ تکامل جسم انسان از یك موجود بی‌ارزش، مانند علقه و تکامل روح به وسیله‌ی تعلیم و تعلم، مخصوصاً که از طریق قلم سخن می‌گوید و این تربیت و تکامل انسان در پرتو ربوبیت خداوند صورت می‌گیرد. 8. علت محدثه و مبقیه

بعضی تصور می‌کنند خداوند تنها جهان را خلق کرد و از آن پس، جهان خود به

---

(1). المیزان/ ج 20/ ص 461

(2). المیزان/ ج 20/ ص 323؛ نمونه/ ج 27/ ص 156

(3). نمونه/ ج 27/ ص 156؛ مجمع البیان/ ج 10/ ص 781

(4). محاسن التأویل/ ج 17/ ص 202؛ نمونه/ ج 27/ ص 159

خود اداره می‌شود، ولی قرآن کریم خداوند را هم علت محدثه می‌داند هم علت مبقیه:

«ربّك». 9. معلم واقعی بشر

معلّم واقعی بشر خداوند متعال است؛ (علّم الانسان ما لم یعلم)، معلم بودن خداوند در آیات دیگری نیز بیان شده از جمله: (الرّحمن* علّم القرءان* خلق الانسان* علّمه البیان) و (و علّم ءادم الأسماء کلّها) و (و اذ علمتك الکتاب و الحکمة و التوراة و الانجیل) و (و انّه لذو علم لما علّمناه) و (إن هو إلّاوحی یوحی* علّمه شدید القوی).

اگر وصف معلّم در باره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران بیان شده از آن جهت است که پیامبران مظهر علم خداوند هستند و به واسطه‌ی تعلِیم الهی معلّم جوامع بشری میباشند؛ «هو الّذی بعث فی

الامیین رسولًا منهم یتلوا علیهم ءایاته و یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة و إن کانوا من قبل لفی ضلالٍ مبینٍ».
10. برتری دانش بر آفرینش
برای این که برتری دانش بر آفرینش بهتر اثبات و معلوم گردد، آیه‌ی «ما غرّك بربّك الکریم الّذین خلقك فسوّیك فعدلك» از سوره‌ی انفطار را با آیه‌ی «اقرأ و ربّك الاکرم» مقایسه کنید که در آنجا خداوند برای نعمت خلق و تسویه و تعدیل و تصویر و ترکیب به «کریم»؛ یعنی بخشنده متصف شده و اینجا برای تعلیم به «اکرم» یعنی

(1). نوین/ ص 252؛ نسیم حیات/ ص 144
(2). الرحمن/ 1- 4
(3). بقره/ 31
(4). مائده/ 110
(5). یوسف/ 68
(6). نجم/ 4- 5
(7). جمعه/ 2

بخشنده‌تر، موصوف گردیده است. 11. دو نوع علم
تکرار فعل «علّم» شاید ناظر به دو نوع علم باشد: اکتسابی و الهامی، فعل «علّم» در اولین بار چون مقید به قلم شده ظاهر در دانشی است که افراد بشر از یکدیگر می‌آموزند و چون استعداد فرا گرفتن علوم را خداوند عنایت فرموده این تعلیم را به خود نسبت داده است.
12. ارزش نعمت قلم
آن روزی که این آیات نازل شد، کسی برای قلم ارزشی قائل نبود، اما امروز می‌دانیم که تمام تمدن‌ها و دانش بشر و پیشرفت‌هایی که در هر زمینه نصیب انسان شده بر محور قلم دور می‌زند، بی‌جهت نیست که قرآن کریم به قلم سوگند یاد می‌کند؛ (ن* و القلم و ما یسطرون) و به تعبیر دیگر تمام منافع دینی و دنیوی به وسیله‌ی قلم به انسان رسیده است. 13. لطف و کرم خداوند
کرم به معنای اعطای بلاعوض است، بنا بر این خلقت انسان و تعلیم علم به او از کرم و لطف الهی نشأت گرفته است، نه این که خلقت و تکامل بشر به دلیل نیاز خداوند باشد یا انتظار عوض را از بشر داشته باشد.

(1). نوین/ ص 252
(2). مجمع البیان/ ج 10/ ص 781؛ جامع الاحکام/ ج 20/ ص 120؛ محاسن التأویل/ ج 17/ ص 205؛ نمونه/ ج 27/ ص 159

(3). محاسن التأويل/ ج 17/ ص 206؛ تفسیر کبیر/ ج 32/ ص 16
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 336

«الم تر كيف فعل ربّك باصحاب الفيل* الم يجعل كيدهم فى تضليل* فارسل عليهم طيراً ابابيل* ترميهم بحجارة من سجّيل* فجعلهم كعصف مأكول».

ترجمه

آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران [/ لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند] چه کرد؟! «1» آیا نقشه‌ی آن‌ها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟! «2» و بر سر آن‌ها پرندگانی را گروه گروه فرستاد، «3» که با سنگ‌های کوچکی آنان را هدف قرار می‌دادند؛ «4» سرانجام آن‌ها را همچون کاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد. «5»

تفسیر

تعبیر به «الم تر»، آیا ندیده‌ای، بجای «الم تعلم»، آیا نمی‌دانی، با اینکه حادثه زمانی رخ داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنوز دیده به جهان نگشوده یا مقارن تولد آن حضرت بود، به دلیل آن است که حادثه اصحاب فیل بسیار نزدیك به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد، افزون بر آن به قدری مشهور و متواتر بود که گویی پیامبر صلی الله علیه و آله با چشم خود آن را مشاهده کرده بود.

---

(1). فیل/ 1- 5

(2). تفسیر کبیر/ ج 32/ ص 97؛ نمونه/ ج 27/ ص 338؛ مراغی/ ج 30/ ص 243

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 337

«ابابیل» بر خلاف آنچه در زبان‌ها مشهور است نام آن پرنده نیست بلکه معنای وصفی دارد، به معنای دسته دسته و لفظی است که مفرد ندارد، بعضی هم مانند راغب در مفردات گفته‌اند: ابابیل جمع است و مفرد آن ابیل است. نکته‌ها

1. آشنایی با عظمت خداوند

نابودی لشکر ابرهه نشان می‌دهد که معجزات و امور خارق العاده لازم نیست که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ظاهر شود، بلکه در هر شرایطی که خداوند بخواهد و لازم بداند انجام می‌گیرد. هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آئین او آشنا شوند.

2. سخت‌ترین مجازات

خداوند متعال در رخداد اصحاب فیل سخت‌ترین مجازات را با کمترین وسیله انجام داد، به وسیله سنگ ریزه آن‌ها را مانند کاه خورده شده قرار

داد. 3. شرافت پیامبر
اضافه «رب» به ضمیر خطاب «ربّك» دلالت به شرافت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. 4. دفاع خداوند از خانه خودش
هنگامی که عبدالمطلب نزد ابرهه آمد، ابرهه پادشاه یمن به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: دستور بده دویست شتر را که از من به غارت برده‌اند برگردانند. ابرهه گفت:
چرا از ویرانی کعبه سخن نمی‌گویی؟ عبدالمطلب گفت: «انا ربّ الابل و انّ للبیت ربّ

---

(1). مراغی/ ج 30/ ص 241؛ مفردات راغب
(2). نمونه/ ج 27/ ص 338
(3). نمونه/ ج 27/ ص 338
(4). صفوة التفاسیر/ ج 3/ ص 605

سیمنعه» من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می‌کند. 5. سرّ نامگذاری لشکر ابرهه به اصحاب فیل
ممکن است گفته شود جهت اینکه از لشکر ابرهه به اصحاب فیل و نه ارباب الفیل یاد شده، آن است که بفهماند این گروه در حیوانیت و عدم فهم و تعقل مانند فیل هستند و حتی در عدم تعقل کمتر از فیل بودند. 6. شعور حیوانات
«فعل ربّك» نسبت فعل به خداوند برای آن است که پرندگان مأمور به امر الهی بودند و از اینجا روشن می‌شود که حیوانات در حد خود فهم و شعور دارند که وقتی خداوند به آن‌ها مأموریتی بدهد، وظیفه خویش را درست انجام می‌دهند.
جمله ذرات زمین و آسمان با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
نطق آب و نطق خاك و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل
7. به هدف نرسیدن نقشه شوم کفار
نقشه شوم کفار هرگز به هدف نخواهد رسید و منظور از به هدف نرسیدن نقشه کفار این نیست که در ظاهر نتوانند آسیب مالی یا بدنی به مسلمانان برسانند زیرا در برخی از جنگ‌ها موفقیت‌های ظاهری کسب کرده‌اند، بلکه منظور آن است که آنان نمی‌توانند

---

(1). بحارالانوار/ ج 15/ ص 130؛ جامع الاحکام/ ج 20/ ص 190
(2). تفسیر کبیر/ ج 31/ ص 290
(3). اطیب البیان/ ج 14/ ص 233

نور الهی را خاموش کنند و اسلام را از بین ببرند. این حقیقت افزون بر اینکه در آیه «الم یجعل کیدهم فی تضلیل» آمده، درآیات دیگری نیزمطرح شده ازجمله «و ما کید الکافرین الّا فی ضلال» و «و انّ اللّٰه لا یهدی کید الخائنین» و «انّ اللّٰه موهن کید الکافرین» و «و ارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین» و «و ما کید فرعون الّا فی تباب».
8. کسانی که قصد سوء نسبت به حرم امن الهی داشته باشند سزاوار کیفر سخت هستند، از اینرو خداوند لشکر ابرهه را نابود کرد. نظیر این معنا در سوره حج آیه 25 بیان شده است «و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم».
9. کلمه «کیدهم» با اضافه به ضمیر جمع اشعار به این دارد که نقشه تخریب خانه الهی به صورت جمعی و پنهان از دیگران بوده است.
10. عدم شباهت نابودی لشکر ابرهه به حوادث طبیعی
فخر رازی گوید: کفار هر نوع عذابی را که بر اقوام گذشته نازل شده بود، توجیه می‌کردند. مثلًا می‌گفتند: طوفان نوح علیه السلام سیلی عظیم و بارانی فراوان بوده یا عذاب قوم لوط زلزله شدیدی بوده و این حوادث طبیعی است و غالباً اتفاق می‌افتد، از اینرو خداوند لشکر حبشه را به کیفیتی هلاك ساخت که به حوادث طبیعی و اتفاقات معمولی شباهت نداشت.

---

(1). غافر/ 25
(2). یوسف/ 52
(3). انفال/ 18
(4). انبیاء/ 70
(5). غافر/ 37
(6). پرتوی از قرآن/ ج 6/ ص 261
(7). نوین/ ص 337

سوره‌ی قریش

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ* لِإِيلفِ قُرَيْشٍ* إِىلفِهِمْ رِحْلَةَ الشّتَآءِ وَ الصَّيْفِ* فَلْيَعْبُدُواْ رَبَّ هذَا الْبَيْتِ* الَّذِى أَطْعَمَهُم مّن جُوعٍ وَ ءَامَنَهُم مّنْ خَوْفِم»

ترجمه

به نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر

(كیفر لشكر فیل سواران) به خاطر این بود كه قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و زمینه‌ی ظهور پیامبر فراهم شود). «1» الفت آن‌ها در سفرهای زمستانه و تابستانه (و به خاطر این الفت به آن بازگردند). «2» پس (به شكرانه‌ی این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت كنند، «3» همان كس كه آن‌ها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت. «4»

معانی واژه‌ها

1. ایلاف: فراهم نمودن انس و الفت. 2. رحلة: كوچ.

3. قریش: قبیله‌ی معروف عرب كه نسبت آن‌ها به نضربن كنانه می‌رسد.

تفسیر

الف. قرآن كریم در این سوره در چند محور سخن می‌گوید:

بیان نعمت خداوند بر قریش و محبت‌های الهی نسبت به آنان و دستور به عبادت خداوند

---

(1). قریش/ 1- 4

كه آن‌ها را مورد لطف خویش قرار داد.

ب. این سوره در حقیقت مكمّل سوره‌ی فیل است و آیات آن دلیل بر این مدّعا است. در سوره‌ی فیل حادثه‌ی نابودی لشكر ابرهه و اصحاب فیل بیان شد، در این سوره هدف از آن نابودی را بیان می‌كند و آن این كه ما لشكر ابرهه را نابود ساختیم تا قریش به این سرزمین مكه انس و الفت بگیرند: «لإیلاف قریش» بنا بر این، دو سوره به یكدیگر ارتباط دارد، از این رو بسیاری از فقها گویند اگر كسی در نماز به یكی از آن‌ها اكتفا كند، نمازش درست نیست. ج. از آنجا كه شهر مكه شهری خشك و بی‌آب و علف بود، قریش برای تأمین زندگی خود كارهای تجاری انجام می‌دادند و سالی دو نوبت از مكه خارج می‌شدند؛ در زمستان به طرف یمن و در تابستان به سوی شام می‌رفتند. خداوند لشكر فیل را نابود كرد و امنیّت شهر مكه را حفظ نمود تا قریش تحت تأثیر جاذبه‌های مادی آن شهرها واقع نشوند و علاقه به مكه كه شهر امن است در آن‌ها باقی بماند. نكته‌ها

1. نعمت جلب منفعت و دفع ضرر
نعمت الهی بر دو قسم است: الف. دفع ضرر. ب. جلب منفعت. در سوره‌ی فیل فرمود: ما شرّ لشکر فیل را دفع نمودیم، جلب منفعت را نیز در سوره‌ی قریش بیان کرد که خداوند به شما اطعام کرد و امنیت داد و از آنجا که دفع ضرر مهم‌تر از جلب منفعت است،

---

(1). مجمع البیان/ ج 10/ ص 829؛ نمونه/ ج 27/ ص 346؛ المیزان/ ج 20/ ص 364
(2). نمونه/ ج 27/ ص 352؛ صافی/ ج 5/ ص 379

سوره‌ی فیل که محتوای آن دفع ضرر است مقدم شده است. 2. عظمت خانه‌ی خداوند
خانه‌ی الهی به موجب عظمت و ارزشی که دارد، گاهی خداوند آن را به خود اضافه می‌کند: «أن طهّرا بیتی للطائفین»، گاهی خود را به خانه اضافه می‌کند: «ربّ هذا البیت» چنان که گاهی بندگان را به خود اضافه می‌کند: «یا عبادی»، گاهی خود را به بندگان اضافه می‌نماید: «إنّما الهُکم اله واحد».
3. خانه‌ی کعبه مایه‌ی الفت
جهت این که کلمه‌ی «ربّ» را به بیت و خانه‌ی کعبه اضافه نمود؛ «ربّ هذا البیت» و نفرمود «ربهم» آن است که اساسی‌ترین نعمتی که باعث الفت مردم مکه گردید، خانه‌ی کعبه بود که مرکز امنی برای آن‌ها شد. 4. اجابت دعای ابراهیم علیه السلام
اطعام و امنیت خداوند برای مردم مکه نتیجه‌ی اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که از خداوند این دو موضوع را برای مردم مکه تقاضا کرد: «ربّ اجْعل هذا بلداً ءامناً و ارزق أهله من الثمرات».
5. ابزار آزمایش
جوع و خوف از جمله ابزارهای آزمایش پروردگار است: «و لنبلونکم بشئٍ من الخوف و الجوع». گاهی خداوند جوع و خوف را بر کسانی که کفران نعمت کرده‌اند به عنوان کیفر عمل برای آن‌ها قرار می‌دهد: «فکفرت بأنْعُم اللّه فأذاقها الله لباس الجوع

---

(1). صفوة التفاسیر/ ج 3/ ص 607
(2). تفسیر کبیر/ ج 32/ ص 108
(3). التحریر و التنویر/ ج 30/ ص 565
(4). بقره/ 126؛ جامع الاحکام/ ج 20/ ص 209
(5). بقره/ 155

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 343
و الخوف» و گاهی از روی لطف و عنایتی که به گروهی دارد آنان را از جوع و خوف نجات می‌دهد: «أطعمهم من جوعٍ* و ءامنهم من خوف».

6. گرسنگی سخت

جوع و خوف به صورت نکره بیان شده و این نکره بودن، اشعار به گرسنگی سخت و جانفرسا و هراس عمومی و پایداری دارد که همواره ملازم آن‌ها بوده است. 7. امنیت نعمت خداوند

امنیّت، یکی از نعمت‌های باارزش الهی است که خداوند در دنیا و آخرت به اهل ایمان و عمل صالح وعده داده است.

الف. در دنیا؛ «وعد الله الّذین ءامنوا منکمٍ و عملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی الأرض ... و لیبدلنّهم من بعد خوفهم أمناً».

ب. در آخرت؛ «الّذین ءامنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظُلمٍ أُولئك لهم الأمن و هم مهتدون».

***

---

(1). نحل/ 112

(2). صفوة التفاسیر/ ج 3/ ص 607؛ پرتوی از قرآن/ ج 6/ ص 269

(3). نور/ 55

(4). انعام/ 82

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 345

فصل دوم: تفسیر و نکته‌های آیات مربوط به مدینه منوره

«و إذا جاءك الّذين يؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم كتب ربُّكُم على نفسه الرّحمة أنّه من عمل منكم سوء بجهالة ثمّ تاب من بعده و أصلح فأنّه غفور رحيم».
ترجمه
هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آن‌ها بگو: «سلام بر شما! پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می‌شود؛ چرا که) او آمرزنده‌ی مهربان است.»
تفسیر
بعضی معتقدند آیه‌ی نخست در باره‌ی کسانی نازل شده که در آیات قبل پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که از طرد آن‌ها خودداری کند و آن‌ها را از خود جدا نسازد و بعضی معتقدند در باره‌ی جمعی از گناهکاران بوده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زیادی کرده‌ایم و پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا آیه‌ی فوق نازل شد. اما شأن نزول آن هر چه باشد، شك نیست که مفهوم آیه یك معنای کلی و وسیع است و همه را شامل می‌شود؛ زیرا نخست به صورت یك قانون کلی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که تمام افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند، نه تنها طرد نکند بلکه به خود بپذیرد و چنین می‌گوید: «هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان آورده‌اند به سراغ تو بیایند، به آن‌ها

---

(1). انعام/ 54

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 346

بگو: سلام بر شما؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم».
این سلام ممکن است از ناحیه‌ی خدا و به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد، و یا مستقیماً از ناحیه‌ی خود پیامبر صلی الله علیه و آله و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آن‌هاست.
در جمله‌ی دوم اضافه می‌کند که: «پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده‌است»؛ «كتب ربكم على نفسه الرحمة». «کتب» که از ماده‌ی «کتابت» به معنای نوشتن است، در بسیاری از موارد کنایه از الزام و ایجاب و تعهد می‌باشد؛ زیرا یکی از آثار نوشتن مسلّم شدن و ثابت ماندن چیزی است.

و در جمله‌ی سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر رحمت الهی است، با تغییری محبّت آمیز چنین می‌گوید: «هر کس از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است»؛ «انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم». منظور از جهالت در این گونه موارد، همان غلبه و طغیان شهوات است که انسان نه از روی دشمنی و عداوت با حق، بلکه به خاطر غلبه‌ی هوا و هوس آن چنان می‌شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می‌دهد، چنین کسی با این که عالم به گناه و حرام است، اما چون علمش تحت الشعاع هوا و هوس واقع شده، به آن «جهل» اطلاق گردیده مسلّماً چنین کسی در برابر گناه خود مسؤل است، اما چون از روی عداوت و دشمنی نبوده، سعی و کوشش می‌کند اصلاح و جبران کند.
در حقیقت آیه‌ی فوق به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که هیچ فرد باایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرایطی بوده باشد، نه تنها از خود نراند، بلکه آغوش خویش را

یکسان به روی همه بگشاید، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند، آن‌ها را نیز بپذیرد و اصلاح کند. معنای اصلاح
اصلاح عبارت است از اتصاف به صلاح و بنا بر این اصلاح فعل لازمی خواهد بود اگر چه در حقیقت متعدی باشد و معنایش اصلاح نفس و یا اصلاح عمل باشد.
اتصال این آیه به آیه‌ی قبلی «و لا تطرد الذین یدعون ربهم» روشن است؛ زیرا در آن آیه پیامبر را از این که مؤمنان را از خود طرد کند نهی فرموده و در این آیه امر می‌کند به این که با ایشان ملاطفت نموده و بر آنان سلام کرده کسی از آنان را که توبه کرده به مغفرت و رحمت خدا بشارت دهد تا دل‌هایشان گرم و اضطراب درونی‌اشان تبدیل به آرامش گردد.
به این بیان، چند نکته روشن می‌شود: اول این که آیه‌ی شریفه راجع به توبه است تنها متعرض توبه از گناهان و کارهای ناشایست است نه کفر و شرك؛ زیرا فرمود: «و من عمل منکم». دوم این که جهالت در برابر عناد و لجاجت و تعمد است؛ زیرا کسی که صبح و شام خدای خود را می‌خواند و در صدد جلب رضای اوست و به آیاتش ایمان دارد هرگز از روی استکبار و لجاجت گناهی مرتکب نمی‌شود و گناهی هم که از او سر زند از روی جهالت و دستخوش شهوت و غضب شدن است.
سوم این که مقید کردن کلمه‌ی «تاب» به قید «اصلح» برای این است که دلالت کند بر این که توبه وقتی قبول می‌شود که از روی حقیقت باشد؛ زیرا کسی که واقعاً توبه کند

(1). نمونه/ ج 5/ ص 258

هرگز خود را دیگر به گناهی که از آن توبه کرده و خود را از آن پاك ساخته آلوده نمی‌کند؛ این است معنای توبه نه صرف این که بگوید «اتوب الی الله» و در دل همان آلودگی قبلی را داشته باشد چگونه خداوند چنین توبه‌ای را می‌پذیرد و حال آن که خود فرموده: «و ان تبدوا ما فی انفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله».

چهارم این که صفات فعلیه‌ی خداوند از قبیل غفور و رحیم، ممکن است حقیقتاً مقیّد به زمان نشود؛ برای این که گرچه خدای سبحان رحمت بر بندگان را بر خود لازم و واجب کرده، لیکن اثر این رحمت وقتی ظاهر می‌شود که در دل کافر نبوده و اگر گناهی از او سر می‌زند از روی نادانی باشد و بعد از ارتکاب توبه هم نموده و علاوه عمل صالح هم انجام بدهد.

نکته‌ها

1. فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله موظف به فروتنی در برابر مؤمنان و ابراز مهر و محبت به آنان؛ «و اذا جاءك الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم». پیشی گرفتن در سلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به عنوان یك وظیفه‌ی خاص و محدود مطرح نشده است، بلکه این موضوع به عنوان جلوه‌ای از تواضع و اخلاق متعالی مطرح شده است.

2. مقام رفیع مؤمنان

ایمان به آیات خداوند موجب ارزشمندی آدمی در پیشگاه خداوند است؛ «و اذا

---

(1). بقره/ 284

(2). المیزان/ ج 7/ ص 165؛ تفسیر کبیر/ ج 13/ ص 6؛ جامع الاحکام/ ج 6/ ص 435

جاءك الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم». موظف شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به سلام به مؤمنان، گویای مقام رفیع مؤمنان در پیشگاه خداوند است.

3. ضرورت تواضع رهبران

تواضع در برابر مؤمنان و همنشینی با آنان، از صفات لازم برای رهبران دینی جامعه است؛ «و اذا جاءك الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم». گرچه خطاب آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی چون آن حضرت نمونه‌ای برای همه است، این ویژگی برای همه‌ی رهبران دینی ضروری است.

4. نزول امنیت
خداوند مؤمنان به آیات خود را در سلامت و امنیت واقعی قرار می‌دهد؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم». سلام خداوند لفظ و کلام نیست، بلکه فعلی از افعال اوست که همان نزول سلامتی و امنیت از جانب اوست. راغب اصفهانی در این مورد گوید: «السلامة التعرى من الافات الظاهرة و الباطنة ... كل ذلك من الناس بالقول، و من الله تعالى بالفعل».
5. روش تحیت
«سلام علیکم» روش تحیت و درود اسلامی به هنگام برخورد با مسلمانان با یکدیگر؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چنین موارد خصوصیتی ندارد و مقصود تمام مسلمانان است.
6. دریافت رحمت
مؤمنان با درك محضر و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله سلام آن حضرت و پیام و رحمت خداوند را دریافت خواهند نمود؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون باياتنا فقل سلام عليكم».
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 350
آمدن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله که مضمون جمله‌ی «اذا جاءك» است، ظاهراً اختصاصی به زمان حیان ظاهری آن حضرت ندارد و شامل پس از آن نیز می‌گردد. کلمه‌ی «زیارت» در برداشت فوق برای اشاره بدین نکته آورده شده است.

عدم نزول عذاب با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ* وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَآءَهُو إِنْ أَوْلِيَآؤُهُو إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَايَعْلَمُونَ* وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَآءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ»

ترجمه

ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آن‌ها هستی، خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند. «33» چرا خدا آن‌ها را مجازات نکند، با این که از (عبادت موحدان در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که سرپرست آن نیستند؟! سرپرست آن، فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آن‌ها نمی‌دانند. «34» (آن‌ها که مدّعی هستند ما هم نماز داریم،) نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود؛ پس بچشید عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان! «35»

---

(1). انفال/ 33- 35

تفسیر

در عظمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین بس که قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند هیچ گاه مشرکان را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آن‌ها هستی»؛ «و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم». در حقیقت وجود پربرکت تو که «رحمة للعالمین» هستی مانع از آن است که بر این گناهکاران بلا نازل گردد و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی و یا انفرادی با وسایل مختلف از میان رفتند، نابود گردند.

سپس اضافه می‌کند: «همچنین خداوند آن‌ها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند» (و از او تقاضای عفو نمایند)؛ «و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون».

در تفسیر این جمله مفسران احتمالاتی داده‌اند. بعضی گفته‌اند: منظور این است که بعضی از مشرکان بعد از گفتن جمله‌ی آیه‌ی قبل از گفتار خود پشیمان شده‌اند و عرضه داشته‌اند: «غفرانك ربّنا»؛ خدایا ما را بر این گفتار ببخش، و همین سبب شد که حتی بعد از خروج پیامبر از مکه گرفتار بلا و نابودی نشوند.

جمع دیگری گفته‌اند: این جمله اشاره به باقیمانده‌ی مؤمنان در مکه است؛ زیرا پس از هجرت پیامبر جمعی که قادر بر هجرت نبودند همچنان در مکه

باقی ماندند و وجود آن‌ها که پرتوی از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود مانع از نزول عذاب بر مشرکان مکه شد. این احتمال نیز وجود دارد که این جمله مفهوم يك جمله‌ی شرطیه را دارد؛ یعنی اگر آن‌ها از کردار خود پشیمان شوند و به درگاه خدا روی آورند و استغفار کنند، مجازات الهی از آن‌ها برداشته خواهد شد.
در عین حال جمع میان این احتمالات در تفسیر آیه نیز بعید نیست؛ یعنی ممکن است آیه اشاره به همه‌ی این‌ها باشد. در هر حال مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر

پیامبر ندارد، بلکه يك قانون کلی در باره‌ی همه‌ی مردم است، از این رو در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی علیه السلام و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی علیه السلام ابن عباس نقل شده می‌خوانیم: «کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونکم الاخر فتمسکوا به و قرأ هذه الاية؛ در روی زمین دو وسیله‌ی امنیت از عذاب الهی بود یکی از آن‌ها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد، هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسك جویید، سپس آیه‌ی فوق را تلاوت فرمود.»
از آیه‌ی فوق و این حدیث روشن می‌شود که وجود پیامبران وسیله‌ی مؤثری برای امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین است، و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است، اما اگر عامل دوم نیز برچیده شود جوامع بشری هیچ گونه مصونیتی در برابر مجازات‌های دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آن‌هاست نخواهند داشت، این مجازات‌ها در شکل حوادث دردناك طبیعی، یا جنگ‌های خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می‌شود همان گونه که انواع مختلف آن را تاکنون دیده یا شنیده‌ایم.
در دعای کمیل که از حضرت علی علیه السلام نقل شده می‌خوانیم: «اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل البلاء؛ خداوندا! گناهانی را که مایه‌ی نزول بلاها می‌شود بر من ببخش». این تعبیر نشان می‌دهد که اگر استغفار نباشد، بسیاری از گناهان می‌توانند سرچشمه‌ی نزول بلاها شوند. ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله‌ی «خدایا مرا ببخش» یا «اللهم اغفر لی» نیست، بلکه روح استغفار يك حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

---
(1). مجمع البیان/ ج 4/ ص 829

در آیه‌ی بعد می‌گوید: این‌ها استحقاق عذاب الهی را دارند: «چرا خداوند آن‌ها را عذاب نکند و حال آن که مانع از رفتن مؤمنان به مسجد الحرام

می‌شوند»؛ «و مالهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام»، و این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه‌ی خدا اقامه‌ی نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت‌ها و شکنجه‌ها رو به رو می‌شدند، یا اشاره به ممانعت‌هایی است که بعداً از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می‌آوردند.
عجیب این که این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می‌پنداشتند، ولی قرآن اضافه می‌کند: «آن‌ها هرگز سرپرست این مرکز مقدّس نبودند»؛ «و ما کانوا اولیاءه». هر چند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه‌ی خدا می‌پنداشتند، «تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحّد و پرهیزکار باشند.»؛ «ان اولیاءه الا المتقون»، «ولی غالب آن‌ها از این واقعیت بی‌خبرند»؛ «ولکن اکثرهم لا یعلمون».
گرچه این حکم در باره‌ی مسجد الحرام گفته شده است، ولی در واقع شامل همه‌ی کانون‌های دینی و مساجد و مراکز مذهبی می‌شود. «متولیان» و «متصدیان» آن‌ها باید از پاك‌ترین و پرهیزكارترین و فعال ترین مردم باشند که این کانون‌ها را پاك و زنده و مرکز تعالی و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند، نه مشتی افراد کثیف و وابسته و خودفروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به «دکّه تجارتی» و «مرکز تخدیر افکار» و «بیگانگی از حق» سازند و به عقیده‌ی ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را در باره‌ی مساجد و کانون‌های مذهبی اجرا می‌کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت.
عجیب‌تر این که آن‌ها مدعی بودند که نماز و عبادتی دارند و به کارهای احمقانه‌ی
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 354
خود (نعره زدن‌ها و کف‌زدن‌های در اطراف خانه‌ی خدا) نام نماز می‌گذاشتند، از این رو قرآن اضافه می‌کند: «نماز آن‌ها در کنار خانه‌ی خدا کعبه چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود»؛ «و ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة». در تاریخ می‌خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه‌ی کعبه لخت مادرزاد می‌شدند و سوت می‌کشیدند و کف می‌زدند و نام آن را عبادت می‌گذاشتند، و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار حجر الاسود رو به سوی شمال می‌ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) و مشغول نماز می‌شد، دو نفر از طایفه‌ی «بنی سهم» در طرف راست و چپ آن حضرت می‌ایستادند یکی «صیحه» می‌کشید و دیگری «کف» می‌زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند.
در تعقیب این جمله می‌گوید: اکنون که همه‌ی کارهای شما حتی نماز و

عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم‌آور است مستحق مجازاتید «پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان»؛ «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون».
نکته‌ها
1. اعمال جاهلی
هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می‌زند و قسمت‌هایی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می‌دهد می‌بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز هست، کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت، خود را در صف عبادت کنندگان می‌پندارند؛ آیات قرآن و گاهی اشعاری که در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله

---

(1). نمونه/ ج 7/ ص 154

و علی علیه السلام است با نغمه‌های موسیقی توأم می‌کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست‌های خود می‌دهند، و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می‌گذارند. این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام‌های دیگر در خانقاه‌ها و غیر خانقاه‌ها انجام می‌گیرد، در حالی که اسلام از همه‌ی این کارها بیزار است و این اعمال نمونه‌ی دیگری از اعمال جاهلی است.
در این جا یك سؤال باقی می‌ماند و آن این که در آیه‌ی سوم مورد بحث نفی مجازات و عذاب از آن‌ها (البته با دو شرط) شده است، ولی در آیه‌ی چهارم اثبات عذاب گردیده، آیا این دو با هم تضاد ندارند؟
پاسخ این است که آیه‌ی اول اشاره به مجازات‌ها دنیوی است و آیه‌ی دوم ممکن است اشاره به مجازات‌های جهان دیگر باشد و یا اشاره به این باشد که این گروه استحقاق مجازات در همین دنیا دارند و زمینه‌ی آن برای آن‌ها فراهم است و اگر پیامبر از میان برود و توبه نکنند، دامان آن‌ها را خواهد گرفت. 2. جمع میان اثبات و نفی عذاب در باره‌ی مشرکان
اگر در مقام سؤال گفته شود چگونه میان این دو آیه که در اول عذاب از مشرکین نفی و در دومی اثبات شده جمع می‌شود؟ جواب می‌گوییم به سه وجه ممکن است:
الف. مراد به عذاب در آیه‌ی اول عذاب استیصال و سنخ آن عذاب‌هایی است که امم گذشته به وسیله‌ی آن منقرض شدند و مراد به آن در آیه‌ی دومی عذاب کشته شدن به شمشیر و اسارت و غیر آن است که مشرکین بعد از مهاجرت و بیرون شدن مؤمنین از میان آنان، بدان گرفتار می‌شوند.

---

(1). نمونه/ ج 7/ ص 157

ب. بگوییم: مقصود خدای تعالی این است که عذاب آخرت را برای آنان اثبات نموده و بفرماید: چرا خداوند در آخرت عذابشان نکند و مقصودش در آیه‌ی اولی عذاب دنیا است، و این جواب از جبایی است.
ج. آیه‌ی اولی اثر و اقتضای استغفار را بیان نموده و مقصود در آن این است که خداوند ایشان را به عذاب آخرت معذب نمی‌کند تا زمانی که استغفار کنند و وقتی استغفار در میان ایشان متروك شد، معذب می‌شوند. آن گاه بیان می‌کند که استحقاقشان برای عذاب به خاطر جلوگیری‌اشان از زیارت مسجد الحرام است.
اشکالی که در هر سه وجه هست این است که اصلًا سؤال مزبور مورد ندارد تا به این سه وجه جواب داده شود؛ زیرا وقتی آن سؤال و اشکال مورد دارد که این دو آیه با هم متصل باشند و ما گفتیم که آیه‌ی اول و آیه‌ی قبل از آن با آیات قبل و بعدشان متصل نیستند، این اشکال اجمالی.
اما تفصیلی؛ اشکالی که متوجه وجه اول است این است که به بیانی که گذشت سیاق آیه- آیه‌ی دومی در بیان مجمع- سیاق تشدد و ترقی دادن مطلب است و این با نفی عذاب در آیه‌ی قبلی‌اش نمی‌سازد، هر چند عذاب منفی در آن غیر عذابی باشد که در دومی اثبات کرده.
اشکال وجه دوم این است که سیاق آیه‌ی «و مالهم ان لا یعذبهم الله» منافات دارد با این که مراد به عذاب در آن عذاب اخروی باشد، مخصوصاً از نظر این که در آیه‌ی بعدش- که با آیه‌ی اول در یك سیاق است- دارد؛ «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون».
اما وجه سوم: اشکال این وجه این است که بدون شك مخالف با ظاهر آیه است؛ چون ظاهر آیه این است که می‌خواهد استغفار را به نحو حالت استمراری برای ایشان

اثبات کند، نه اصل اقتضای آن را (توضیح این که می‌خواهد بفرماید اینان که استغفار می‌کنند عذاب نمی‌شوند نه این که اگر استغفار کنند عذاب نمی‌شوند). 3. منع از زیارت مسجد الحرام و عذاب الهی
ضمیر «هم» در جمله‌ی «و ما کان صلوتهم» به مانعین از مسجد الحرام که در آیه‌ی قبلی ذکر شدند بر می‌گردد و ایشان عبارت بودند از مشرکین قریش، و جمله‌ی «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» به قرینه‌ی «فاء تفریعی» که بر سر آن است وعده‌ی عذاب را منجز می‌کند. از همین جا است که احتمال این که این آیه و آیه‌ی قبلی‌اش متصل و کلام واحدی باشند تأیید می‌شود و با در نظر داشتن این که جمله‌ی «و ما کان ... » جمله‌ای است حالیه، معنای هر دو آیه چنین می‌شود: «چرا خداوند

عذابشان نکند و حال آن که همین‌ها هستند که بندگان مؤمن را از مسجد الحرام جلوگیری می‌کنند، نماز خواندنشان در خانه‌ی خدا جز ملعبه‌ای از سوت کشیدن و دست زدن نبود، پس چون چنین بود، اینك باید عذاب را به کیفر این که کفر می‌ورزیدند بچشند». التفات از غیبت «کان صلوتهم»، «بخطاب» و «فذوقوا» به منظور رسا ساختن تشدید به کار رفته است.

از این دو آیه استفاده می‌شود که خانه‌ی محترم کعبه هر وقت به خاطر جلوگیری اشخاصی متروك بماند همین جلوگیری مؤاخذه و عذاب الهی را به بار می‌آورد. علی علیه السلام هم در برخی از وصیت‌هایش فرمود: «الله الله فی بیت ربکم فانّه ان ترك لم تنظروا؛ خدا را خدا را که در بزرگداشت خانه‌ی پروردگارتان کوتاهی نکنید چه اگر متروك بماند

---

(1). مجمع البیان/ ج 4/ ص 829- 830؛ المیزان/ ج 9/ ص 111

خداوند مهلتتان نمی‌دهد.»

استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم

«و ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن الله و لو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرّسول لوجدوا الله توّاباً رحیماً»

ترجمه

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود، و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاردند)، به نزد تو می‌آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می‌کردند؛ و پیامبر هم برای آن‌ها استغفار می‌کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

تفسیر

قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود، در این آیه به عنوان تأکید چنین می‌گوید: «پیامبرانی را که ما می‌فرستادیم همه برای این بوده‌اند که به فرمان خدا از آن‌ها اطاعت شود». و هیچ گونه مخالفتی نسبت به آن‌ها انجام نگردد «و

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 111- 112

(2). نساء/ 64

ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن الله».

زیرا آن‌ها هم رسول و فرستاده‌ی خدا بوده‌اند و هم رئیس حکومت الهی، بنا بر این مردم موظف بوده‌اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آن‌ها پیروی کنند، و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.

ضمناً از تعبیر «باذن الله» استفاده می‌شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه‌ی خداست و به عبارت دیگر وجود اطاعت آن‌ها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه‌ی اوست.

سپس در دنباله‌ی آیه راه بازگشت را به روی گناهکاران و آن‌ها که به طاغوت مراجعه کردند، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می‌فرماید: «اگر آن‌ها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر هم برای آن‌ها طلب آمرزش می‌نمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند»؛ «و لو أنّهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرّسول لوجدوا اللّه توّاباً رحیماً».

قابل توجه این که قرآن به جای این که بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند می‌گوید: (اذ ظلموا أنفسهم) (هنگامی که به

خویش ستم کردند)! اشاره با این که فایده‌ی اطاعت فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه خود شما می‌شود، و مخالفت با آن در واقع یك نوع ستم به خویشتن است؛ زیرا زندگی مادی شما را به هم می‌ریزد، و از نظر معنوی مایه‌ی عقب گرد شما است.
از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یك نوع شرك می‌پندارند، روشن می‌شود زیرا این آیه صریحاً می‌گوید: آمدن به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله و او را بر در درگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گنهکاران مؤثر است و موجب

پذیرش توبه و رحمت الهی است.
اگر وساطت و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر صلی الله علیه و آله شرك بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد! منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از خطا باز گردند سپس برای قبول توبه‌ی خود از استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز استفاده کنند.
بدیهی است پیامبر صلی الله علیه و آله آمرزنده‌ی گناه نیست، او تنها می‌تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آن‌ها که این گونه وساطت را انکار می‌کنند.
جالب توجه این که قرآن نمی‌گوید تو برای آن‌ها استغفار کن، بلکه می‌گوید:
«رسول» برای آن‌ها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید.
این معنا (تأثیر استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه‌ی 19 سوره‌ی محمد و آیه‌ی 5 سوره‌ی منافقون و آیه‌ی 114 سوره‌ی توبه که در باره‌ی استغفار ابراهیم علیه السلام نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می‌کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می‌کند و مفهومش این است که استغفار برای مؤمنان بی‌مانع است، و نیز از بعضی از آیات استفاده می‌شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار، در پیشگاه خداوند استغفار می‌کنند (سوره‌ی غافر آیه‌ی 7 و سوره‌ی شوری آیه‌ی 5).
خلاصه این که آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنا می‌کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می‌توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و

استغفار آن‌ها در پیشگاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت

پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است، ولی همان گونه که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکارانن است.

شگفت انگیز این که از پاره‌ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می‌شود که خواسته‌اند استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله را در آیه‌ی فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر صلی الله علیه و آله ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را به دست آورند تا خداوند از خطای آنان بگذرد!

ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر صلی الله علیه و آله ستمی به شخص پیغمبر نیست، بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان خداست و به فرض که ستمی بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است، بلکه تکیه‌ی قرآن روی این مطلب است که آن‌ها بر خلاف فرمان خدا رفتار کردند. نکته‌ها

1. بعثت رسولان

بعثت رسولان الهی برای اطاعت مردم از آنان است؛ «و ما أرسلنا من رسول الّا لیطاع باذن الله».

2. افعال الهی

افعال الهی، دارای هدف و غرض؛ «و ما ارسلنا ... الّا لیطاع».

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 583؛ نمونه/ ج 3/ ص 498

(2)- مجمع البیان/ ج 3/ ص 104

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 362

3. اذن الهی

تنها اذن الهی، مجوّز اطاعت از غیر اوست؛ «و ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن الله».

4. اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در طول اطاعت از خداوند است؛ «و ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن الله».

5. ستم به خویشتن

مراجعه به طاغوت و دادگاه‌های ناصالح برای داوری، ستم به خویشتن است؛ «یریدون ان یتحاکموا ... ولو انّهم اذ ظلموا انفسهم».

6. سرپیچی از پیامبر صلی الله علیه و آله

سرپیچی از فرامین پیامبر صلی الله علیه و آله گناه، نفاق و ستم بر خویشتن است؛ «و ما ارسلنا من رسول الّا لیطاع باذن الله ولو انّهم اذ ظلموا انفسهم».

مراد از ظلم در «اذ ظلموا» به قرینه‌ی «لیطاع»، مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با توجه به آیات قبل که اعراض کنندگان از رسول صلی الله علیه و آله را منافق شمرده، می‌توان گفت هر گونه مخالفتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعراض از او، نوعی نفاق است.

7. پذیرفتن حاکمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

گذشت از گناه نقض حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله در گرو پذیرفتن حاکمیت کامل آن حضرت است؛ «یریدون ان یتحاکموا ... ولو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله». مراجعه‌ی منافقان به طاغوت، نقض حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و جمله‌ی «جاؤك ... »، کنایه از پذیرفتن حاکمیت پیامبر است؛ چون ظاهراً صرف آمدن نزد رسول خدا، موضوعیّت ندارد.

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 363

8. استغفار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شرط گذشت از گناه نقض کنندگان حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن‌هاست؛ «یریدون ان یتحاکموا ... ولو انّهم اذ ظلموا ... لوجدوا الله تواباً».

9. پذیرش توبه

پذیرش توبه‌ی نقض کنندگان حاکمیت اسلامی در صلاحیت رهبری است؛ «ولو انّهم ... جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول».

10. لزوم استغفار

لزوم استغفار، توبه و تدارك گذشته، در صورت ارتکاب گناه؛ «و لو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك». گناه مورد بحث در آیه، اعراض از پیامبر صلی الله علیه و آله است و پذیرش توبه‌ی این گناه را مشروط به روی آوردن (جاؤك) به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده که همان جبران گذشته است.

11. باز بودن راه توبه

راه بازگشت و توبه برای خطاکاران و حتی منافقان باز و گشوده است؛ «ولو انّهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك ... لوجدوا الله تواباً رحیماً».

12. لزوم توبه

آیه‌ی شریفه دلالت دارد بر این که مرتکب گناه کبیره باید توبه و استغفار کند که در این صورت خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد و آیه‌ی شریفه نیز دلالت دارد بر این که صرف استغفار با اصرار بر گناه کفایت نمی‌کند؛ زیرا پیامبر برای کسی که توبه نکرده استغفار نمی‌کند.

---

(1). راهنما/ ج 3/ ص 448

(2). مجمع البیان/ ج 3/ ص 105

13. توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
زکریا محیی الدین نووی (631- 676) می‌نویسد: زائر رو به رسول خدا کند و در باره‌ی خویش به او متوسل شود، و به وسیله‌ی او به سوی خدا شفاعت جوید و از زیباترین چیزها همان است که ماوردی، قاضی ابوالطیب، و دیگر اساتید ما از عُتبی با تحسین نقل کرده‌اند.
عتبی می‌گوید: من نزد قبر رسول خدا بودم مردی از بیابان آمد و گفت: «السلام عليك يا رسول الله، سمعت الله يقول: «و لو انّهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً» و قد جئتك مستغفراً من ذنبى مستشفعاً الى ربّى».
14. کیفیت زیارت
سمهودی کیفیت زیارت آن حضرت را چنین نقل می‌کند: «السلام عليك يا رسول الله، السلام عليك يا نبى الله ... اللهم إنّك قلت فى كتابك لنبيّك صلى الله عليه و آله «و لو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك» و انّى قد أتيت نبيّك مستغفراً، فأسألك أن توجب لى المغفرة كما أوجبتها لمن أتاه فى حياته، اللّهمّ إنّى أتوجّه إليك بنبيّك صلى الله عليه و آله».
غزالی کیفیت زیارت آن حضرت را به صورت گسترده نقل کرده و می‌گوید: پس از به پایان رساندن درودها، رو به قبر پیامبر ایستاده خدا را حمد و ثنا بگوید و درود فراوانی به پیامبر بفرستد. سپس آیه‌ی «ولو أنّهم ... » را تلاوت کند و بگوید: «اللهم انّا قد سمعنا قولك و أطعنا أمرك و قصدنا نبيّك، متشفعين به إليك من ذنوبنا، و قد أثقل

---
(1). آئین وهابیت/ ج ص 239
(2). وفاء الوفاء/ ج 4/ ص 1376

ظهورنا من أوزارنا ... ».

«ن* وَ الْقَلَمِ وَمَا يَسْطِرُونَ* مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبّكَ بِمَجْنُونٍ* وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ* وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ* فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ* بِأَيّكُمُ الْمَفْتُونُ»

ترجمه

ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند، «1» كه به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی، «2» و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است. «3» و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری. «4» و به زودی تو می‌بینی و آنان نیز می‌بینند، «5» كه كدام یك از شما مجنونید! «6»

تفسیر

قرآن كریم در این سوره بعد از ذكر حرق مقطع «ن» به دو موضوع از مهم‌ترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد كرده می‌فرماید: سوگند به قلم و آنچه را با قلم می‌نویسند؛ «ن و القلم و ما یسطرون» سپس به چیزی كه برای آن سوگند یاد شده پرداخته می‌فرماید: به بركت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی (دیوانه كسانی هستند كه مظهر عقل كل را متهم به جنون می‌كنند) و به دنبال آن می‌افزاید: برای تو اجر عظیم و همیشگی است چرا

---

(1). احیاء العلوم/ ج 1/ ص 259

(2). قلم/ 1- 6

چنین پاداشی نداشته باشی در حالی كه در برابر این همه تهمت‌های زشت و ناروا استقامت می‌كنی، بعد می‌فرماید: تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی؛ «و انّك لعلی خلق عظیم».

الف. در اینكه مقصود از خلق عظیم چیست اقوالی گفته شده از جمله:

1. تو بر دین بزرگی هستی

2. تو متخلق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی

3. خلق عظیم همان صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر بر اقتضای عقل است.

4. عایشه گوید اخلاق پیامبر متضمن افعال و خصلت‌های ده گانه‌ای است كه در اول سوره مؤمنون آمده است.

5. پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله با اخلاقش با مردم معاشرت داشت و با قلبش از آنان جدا بود، پس ظاهرش با مردم و باطنش با خدا بود.

6. آن بزرگوار دستور پروردگار را «خذ العفو وامر بالعرف و اعرض عن الجاهلین» امتثال كرد.

7. به جهت اجتماع مكارم اخلاق كه در آن حضرت بود و مؤید این معنا

سخن آن حضرت است كه فرمود: «انّما بعثت لاتمّم مكارم الاخلاق».
8. بعضى گفته‌اند علت ستايش اخلاق پيامبر به عظمت آن است كه به هدايت تمام انبياء اقتدا كرد يعنى آيه شريفه (فبهداهم اقتده) را امتثال كرد و به تعبير ديگر تمام فضايل اخلاقى كه در انبيا متفرق است در آن حضرت جمع بود. ب. منظور از «نعمت» نبوت است. باء به معناى سبب يا مصاحبت است؛ يعنى تو به دليل

---

(1). تفسير كبير/ ج 30/ ص 80؛ جامع الاحكام/ ج 18/ ص 227

نبوّت پروردگارت ديوانه نيستى. به تعبير ديگر: نبوّت تو هر گونه جنون و اختلال عقل را نفى مى‌كند و به بيان ديگر: ادلّه‌اى كه دلالت بر نبوت پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله دارد، هر گونه اختلال عقلى و روانى را نيز نفى مى‌كند و اگر نفى نكند دلالت بر نبوّت هم ندارد. ج. آيه‌ى 5 نتيجه‌گيرى آيه‌ى قبل است. مى‌فرمايد حالا كه معلوم شد تو ديوانه نبودى، بلكه داراى مقام نبوّت و متخلق به خلق عظيم هستى و از ناحيه‌ى پروردگارت اجرى عظيم خواهى داشت اينك بدان كه به زودى اثر دعوتت روشن خواهد شد و براى ديدگان ظاهرى و باطنى خلق معلوم خواهد گشت كه مبتلا و مفتون به جنون كيست؟ آيا تويى يا تكذيب كنندگان تو؟ د. آيه‌ى شريفه‌ى (فستبصر و يبصرون) يك نوع تهديد براى كفار است چنان كه نظير آن را در آيه‌ى 26 قمر مى‌خوانيم: «سيعلمون غداً مَن الكذّاب الأشِر».

نكته‌ها

1. نعمت قلم

خداوند به قلم و آنچه با آن مى‌نويسند سوگند ياد كرده زيرا قلم از بزرگ‌ترين نعمت‌هاى الهى است كه خداوند بشر را با آن هدايت كرده است. منظور از قلم، مطلق قلم و مطلق هر نوشته‌اى است كه با آن نوشته مى‌شود. 2. نقش قلم

در نقش قلم در زندگى انسان‌ها همين بس كه به وسيله‌ى آن همه‌ى علوم و

---

(1). الميزان/ ج 19/ ص 368

(2). الميزان/ ج 19/ ص 370

(3). المعين/ ج 29/ ص 47

(4). الميزان/ ج 19/ ص 367

دانش‌ها و تجربيات انسان‌هاى گذشته به انسان‌هاى زمان بعد منتقل مى‌شود. قلم انسان‌هايى را كه از نظر زمان و مكان جداى از هم زندگى

می‌كنند پيوند می‌دهد. 3. اعجاز كتاب آسمانی
در نخستين آياتی كه بر پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله در غار حرا نازل شد نيز به مقام باارزش قلم اشاره شده است؛ «إقرأ باسم ربّك الّذی خلق ... الّذی علّم بالقلم» و جالب اين كه اين سخنان از زبان كسی صادر می‌شود كه هرگز به مكتب نرفته و خط ننوشت، و اين نشانه‌ی اعجاز كتاب آسمانی است. 4. قرآن سند حقانيت پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله
تناسب سوگند با آن چيزی كه سوگند برای آن ياد شده ظاهراً آن است كه اگر مشركان قلم به دست گيرند و سخنان تو را بنويسند خواهند ديد كه از ديوانه اين سخنان ساخته نيست ديوانه كجا و سخنان اعجازآميز كجا؟ اگر يك نفر نويسنده بگويد قسم به اين كتاب كه من نويسنده‌ام پيداست كه دليل نويسنده بودن او همين كتاب است. اگر بنّايی بگويد قسم به اين ساختمان كه من بنّا هستم، ارتباط روشن است چنان كه گفته شود قسم به قلم و آنچه كه می‌نويسند، پيامبر ديوانه نيست؛ زيرا اين كتاب الهی سند عقل اوست. 5. مقطوع نبودن اجر
اجر و مزدی كه خداوند به پيامبر صلی الله عليه و آله می‌دهد مقطوع نيست؛ زيرا اجر و مزد او را در دنيا، رفعت مقام به او داده چنان كه می‌فرمايد؛ «و رفعنا لك ذكرك»، و مسلمانان در

---

(1). نمونه/ ج 24/ ص 370
(2). همان
(3). احسن الحديث/ ج 11/ ص 282

هر صبح و شام بر او صلوات می‌فرستند كه باعث رحمت الهی بر پيامبر است چنان كه خود خداوند و فرشتگان بر او صلوات می‌فرستند؛ «إنّ اللّه و ملائكته يصلّون علی النّبی يا أيّها الّذين ءامنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليماً».
6. انعام به دوست
بعضی گفته‌اند: خداوند اجری و پاداشی كه به پيامبر می‌دهد بر او منت نمی‌گذارد؛ زيرا پيامبر حبيب خداوند است و خداوند اكرم الاكرمين است و روش كريمان آن است كه برای انعام منت نمی‌گذارند خصوصاً زمانی كه به حبيب و دوست خود انعام كنند. 7. احترام خاص از پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله
قرآن كريم پاداش دائمی و غير منقطع را هم به پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله وعده داد، هم به مؤمنان صالح؛ با اين تفاوت كه برای پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله آن را با تأكيد بيان كرد تا از وی احترام خاصی كرده باشد؛ «إِنّ الّذين ءامنوا و عملوا الصالِحات لهم أجر غير ممنون» و «و إنّ

لك لأجراَ غير ممنون»؛ «لام» در «لأجراَ» مفید تأکید است.
8. مزد دائمی
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنجا که در تبلیغ رسالت خویش از مردم مزد طلب نکرد، خداوند در دنیا و آخرت برای او مزد دائمی قرار داد. در دنیا محبت اهل بیت را مزد رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد که تا دامنه‌ی قیامت ادامه دارد؛ «قل ما أسئلکم علیه أجراً إلّا المودّة فی القربی»، در قیامت نیز از بهترین مواهب الهی بهره‌مند خواهد بود؛ «إنّ لك لأجراً غیر ممنون».

(1). اضواء البیان/ ج 8/ ص 418
(2). روح المعانی/ ج 29/ ص 25
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 370
9. عدم سازگاری اخلاق نیکو با جنون
آیه‌ی 4 رمز این است که اخلاق حسنه با جنون سازگار نیست؛ زیرا هر چه انسان اخلاق او نیکوتر باشد از جنون دورتر است. 10. معنای خلق
«خلق» ملکه‌ی نفسانی است که افعال انسان به اقتضای آن به آسانی صورت می‌گیرد، حال چه این که آن ملکه از فضایل باشد مانند عفّت و شجاعت و مانند آن چه از رذائل باشد مانند حرص و نظیر آن، ولی اگر مطلق ذکر شود فضیلت و خلق نیکو از آن فهمیده می‌شود. 11. تسلط بر اخلاق عظیم
کلمه‌ی «علی» در «لعلی خلق عظیم» مفید استعلاء است و دلالت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلّط بر اخلاق عظیم بودند همان گونه که مولا نسبت به عبد و امیر نسبت به مأمور مسلّط است پیامبر نیز بر اخلاق عظیم و جمیل مسلّط بودند. 12. عظمت اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
جهت این که اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله به عظمت توصیف شده آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای همه‌ی فضیلت‌های اخلاقی و انسانی بود. از عایشه در باره‌ی اخلاق پیامبر پرسیدند. گفت: «کان خلقه القرآن»؛ اخلاق او قرآن بود. خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به کمالات انسانی مزیّن کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أدّبنی ربی فأحسن تأدیبی» و اصولاً هدف از بعثت پیامبر تکمیل و تتمیم مکارم اخلاق بود. پیامبر اکرم می‌فرماید:

(1). مراغی/ ج 29/ ص 29
(2). المیزان/ ج 19/ ص 369
(3). تفسیر کبیر/ ج 30/ ص 81

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 371

«إنّما بعثتُ لاتمّم مکارم الاخلاق». 13. علم خداوند به هدایت یافتگان

هنگامی که قریش دیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر دیگران مقدّم می‌شمرد و بزرگ می‌دارد، به مذمّت علی علیه السلام پرداختند و گفتند: محمد مفتون او شده است، اینجا بود که خداوند (ن و القلم) را فرو فرستاد و به آن سوگند یاد کرد که ای محمد! تو مفتون و مجنون نیستی تا آنجا که فرمود: خداوند می‌داند کسانی را که گمراه شدند (اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می‌گفتند) و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.

مسجد ضرار

«وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِیقًا م بَیْنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ و مِن قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّا الْحُسْنَى وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكذِبُونَ* لَاتَقُمْ فِیهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِیهِ فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ أَن یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهّرِینَ* أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْیَنَهُ و عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَ نٍ خَیْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْیَنَهُ و عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ ى فِى نَارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لَایَهْدِى الْقَوْمَ الظلِمِینَ* لَایَزَالُ بُنْیَنُهُمُ الَّذِى بَنَوْا رِیبَةً فِى قُلُوبِهِمْ إِلَّآ أَن تَقَطَّعَ

---

(1). مرحوم علامه طباطبایی در جلد 6 المیزان 183 حدیث در باره‌ی سیره‌ی اخلاقی پیامبر اکرم بیان کرده است. مجمع البیان/ ج 10/ ص 500؛ الجامع الاحکام القرآن/ ج 18/ ص 227
(2). مجمع البیان/ ج 5/ ص 501؛ نمونه/ ج 24/ ص 373

قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَكِیمٌ»

ترجمه

(گروهی دیگر از آن‌ها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن (به مسلمانان)، و (تقویت) کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان، و کمین‌گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته‌ایم.» اما خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغگو هستند. «107» هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه‌ی تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. «108» آیا کسی که شالوده‌ی آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. «109» (اما) این بنایی را که آن‌ها ساختند، همواره به صورت یك وسیله‌ی شك و تردید، در دل‌هایشان باقی می‌ماند؛ مگر این که دل‌هایشان پاره پاره شود (و بمیرند؛ وگرنه، هرگز از دل آن‌ها بیرون نمی‌رود)؛ و خداوند دانا و حکیم است. «110»

شأن نزول

آیات فوق در باره‌ی گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه‌های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعداً

به نام مسجد

---

(1). توبه/ 107- 110

«ضرار» معروف شد. اين موضوع را همه‌ى مفسران اسلامى و بسيارى از كتب حديث و تاريخ ذكر كرده‌اند، اگر چه در جزئيات آن تفاوت‌هايى ديده مى‌شود.

خلاصه‌ى جريان به طورى كه از تفاسير و احاديث مختلف استفاده مى‌شود چنين است: گروهى از منافقان نزد پيامبر صلى الله عليه و آله آمدند و عرض كردند به ما اجازه بده مسجدى در ميان قبيله‌ى بنى سالم (نزديك مسجد قبا) بسازيم تا افراد ناتوان و بيمار و پيرمردان از كار افتاده در آن نماز بگزارند و همچنين در شب‌هاى بارانى كه گروهى از مردم توانايى آمدن به مسجد شما را ندارند فريضه‌ى اسلامى خود را در آن انجام دهند، اين در موقعى بود كه پيامبر صلى الله عليه و آله عازم جنگ تبوك بود.

پيامبر صلى الله عليه و آله به آن‌ها اجازه داد، ولى آن‌ها اضافه كردند آيا ممكن است شخصاً بياييد و در آن نماز بگزاريد؟ پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: من فعلًا عازم سفرم و هنگام بازگشت به خواست خدا به آن مسجد مى‌آيم و در آن نماز مى‌گزارم. هنگامى كه پيامبر صلى الله عليه و آله از تبوك بازگشت، نزد او آمدند و گفتند: اكنون تقاضا داريم به مسجد ما بيايى و در آن جا نماز بگزارى و از خدا بخواهى ما را بركت دهد، اين در حالى بود كه هنوز پيامبر صلى الله عليه و آله وارد دروازه‌ى مدينه نشده بود.

در اين هنگام پيك وحى خدا نازل شد و آيات فوق را آورد و پرده از اسرار كار آن‌ها برداشت و به دنبال آن پيامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقاياى آن را ويران كنند و جاى آن را محل ريختن زباله‌هاى شهر سازند.

اگر به چهره‌ى ظاهرى كار اين گروه نگاه كنيم از چنين دستورى در آغاز دچار حيرت خواهيم شد، مگر ساختن مسجد آن هم براى حمايت از بيماران و پيران و مواقع

---

(1). مجمع البيان/ ج 5/ ص 109؛ نمونه/ ج 8/ ص 134؛ الميزان/ ج 9/ ص 530

اضطرارى كه در حقيقت هم يك خدمت دينى است و هم يك خدمت انسانى، كار بدى است كه چنين دستورى در باره‌ى آن صادر شده، اما هنگامى كه چهره‌ى باطنى مسئله را بررسى كنيم، خواهيم ديد اين دستور

چقدر حساب شده بوده است.
توضیح این که: در زمان جاهلیت مردی بود به نام «ابوعامر» که آیین نصرانیت را پذیرفته و در سلك راهبان در آمده بود و از عباد و زهاد به شمار می‌رفت و نفوذ وسیعی در طایفه‌ی «خزرج» داشت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت، و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند، ابو عامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اطراف خود را خالی دید و به مبارزه با اسلام برخاست و از مدینه به سوی کفار مکه گریخت و از آن‌ها برای جنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استمداد جست و از قبایل عرب دعوت کرد.
او که قسمتی از نقشه‌های جنگ «احد» را ضد مسلمین رهبری می‌کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودال‌هایی بکنند که اتفاقاً پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از آن‌ها افتاد و پیشانیش مجروح شد و دندانش شکست. هنگامی که غزوه‌ی احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن رو به رو شدند آوازه‌ی اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید، او از مدینه فرار کرد و به سوی «هرقل» پادشاه روم رفت تا از او کمك بگیرد و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند.
ذکر این نکته لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنی‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله لقب «فاسق» به او داده بود.
بعضی می‌گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته‌ی خود را با هرقل در میان بگذارد، ولی در بعضی از کتب دیگر می‌خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده‌های او دلگرم شد! به هر حال او پیش از آن که بمیرد نامه‌ای برای منافقان مدینه نوشت و به

آن‌ها نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد، مخصوصاً توصیه و تأکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیت‌های آینده‌ی او باشد، ولی از آن جا که ساختن چنین مرکزی در مدینه به نام دشمنان اسلام عملاً امکان پذیر نبود، منافقان بهتر دیدند که در زیر نقاب مسجد و به عنوان کمك به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند.
سرانجام مسجد ساخته شد و حتی می‌گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان به نام «مجمع بن حارثه» (یا مجمع بن جاریه) به امام مسجد برگزیدند، ولی وحی الهی پرده از روی کار آن‌ها برداشت و شاید این که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رفتن به تبوك دستور نداد شدت عمل در مقابل آن‌ها به خرج دهند برای این بوده که هم وضع کار آن‌ها

روشن‌تر شود، و هم در سفر تبوك ناراحتی فكری دیگری از این ناحیه نداشته باشد.
هر چه بود پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها در آن مسجد نماز نگزارد، بلكه همان گونه كه گفتیم بعضی از مسلمانان (مالك بن دخشم، معنی بن عدی، عامر بن سكر یا عاصم بن عدی) را مأموریت داد كه مسجد را بسوزانند و ویران كنند. آن‌ها چنین كردند؛ نخست به وسیله‌ی آتش سقف مسجد را سوزاندند و بعد دیوارها را ویران ساختند و سرانجام محل آن را مركزی برای ریختن زباله‌ها قرار دادند. تفسیر
بتخانه‌ای در چهره‌ی مسجد!
در آیات گذشته به وضع گروه‌های مختلفی از منافقان اشاره شد، و آیات مورد

(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 110؛ المیزان/ ج 9/ ص 530- 531؛ نمونه/ ج 8/ ص 135

بحث، گروه دیگری از آن‌ها را معرفی می‌كند؛ گروهی كه با یك نقشه‌ی ماهرانه و حساب شده وارد میدان شدند، ولی لطف الهی به یاری مسلمانان شتافت و این نقشه نیز نقش بر آب شد.
در نخستین آیه می‌گوید: «گروهی دیگر از آن‌ها مسجدی در مدینه اختیار كردند» كه هدف‌های شومی زیر این نام مقدس نهفته بود؛ «و الذین اتخذوا مسجداً»، سپس هدف‌های آن‌ها را در چهار قسمت زیر خلاصه می‌كند:
1. منظور آن‌ها این بود كه با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند؛ «ضراراً».
«ضرار» به معنای زیان رسانیدن تعمدی است. آن‌ها در واقع درست به عكس آنچه ادعا داشتند كه هدفشان تأمین منافع مسلمانان و كمك به بیماران و از كار افتادگان است، می‌خواستند با این مقدّمات پیامبر اسلام را نابود و مسلمانان را در هم بكوبند و حتی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه‌ی جهان براندازند.
2. تقویت مبانی كفر و بازگردانیدن مردم به وضع قبل از اسلام؛ «و كفراً».
3. ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان؛ زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد «قبا» كه نزدیك آن بود و یا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله كه از آن فاصله داشت از رونق می‌افتاد؛ «و تفریقاً بین المؤمنین».
از این جمله (آن چنان كه بعضی از مفسران استفاده كرده‌اند) چنین بر می‌آید كه نباید فاصله میان مساجد آن چنان كم باشد كه روی اجتماع یكدیگر اثر بگذارند، بنا بر این آن‌ها كه روی تعصب‌های قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در كنار یكدیگر می‌سازند، و جماعات مسلمین را آن

چنان پراکنده می‌کنند که صفوف جماعت آن‌ها خلوت و بی‌رونق و بی‌روح می‌شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می‌دهند.

4. آخرین هدف آن‌ها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوءاش بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق، برنامه‌های خود را عملی سازند؛ «و ارصاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل»، ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یك لباس زیبا و ظاهرفریب پیچیده بودند، «و حتی سوگند یاد می‌کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم»؛ «و لیحلفن ان اردنا الّا الحسنی».

در جمله‌ی «و الله یشهد انهم لکاذبون»، انواع تأکیدها برای تکذیب آنان به چشم می‌خورد: نخست این که «جمله‌ی اسمیه» است، و دیگر این که کلمه‌ی «ان» برای تأکید است و نیز لام «لکاذبون» که به اصطلاح لام ابتدا و برای تأکید می‌باشد و همچنین ذکر «کاذبون» به جای فعل ماضی دلیل بر استمرار و ادامه‌ی دروغگویی آنان می‌باشد و به این ترتیب خداوند با شدیدترین وجهی سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب می‌کند!

خداوند در آیه‌ی بعد تأکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده، به پیامبرش صریحاً دستور می‌دهد که «هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن» و نماز مگزار؛ «لا تقم فیه أبداً»، بلکه به جای این مسجد «شایسته‌تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده‌ی آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است»؛ «لمسجد اسس علی التقوی من أول یوم أحق أن تقوم فیه»، نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بی‌دینی و تفرقه بنا شده است.

کلمه‌ی «احق» (شایسته تر) گرچه افعل التفضیل است، ولی در این جا به معنای مقایسه‌ی دو چیز در شایستگی نیامده، بلکه «شایسته» و «ناشایسته» ای را مقایسه می‌کند، و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روز مرّه نمونه‌های زیبایی دارد. مثلًا گاه

به شخص ناپاك و دزد می‌گوییم پاکی و درست‌کاری برای تو بهتر است، معنای این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است، ولی پاکی از آن بهتر است، بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است.

مفسران گفته‌اند: مسجدی که در جمله‌ی فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز بخواند، همان مسجد «قبا» است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیك آن ساخته بودند، البته این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله یا

همه‌ی مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود، ولی با توجه به تعبیر «اول یوم» (از روز نخست) و با توجه به این که مسجد «قبا» نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد، احتمال اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سازگار است.
سپس قرآن اضافه می‌کند: علاوه بر این که این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده «گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می‌دارند خود را پاکیزه نگه دارند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد»؛ «فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین».
در این که منظور از این پاکیزگی، پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است، در میان مفسران گفت و گو است. در روایتی که در تفسیر «تبیان» و «مجمع البیان» در ذیل این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می‌خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود:
«ماذا تفعلون فی طهرکم فان الله تعالی قد احسن علیکم الثناء، قالوا نغسل اثر الغائط؛ شما به هنگام پاك ساختن خود چه کاری انجام می‌دهید که خداوند این چنین

---
(1). کامل ابن اثیر/ ج 2/ ص 107

شما را مدح کرده است؟ گفتند: ما اثر مدفوع را با آب می‌شوییم».
روایاتی به همین مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است، ولی همان گونه که بارها اشاره کرده‌ایم، این گونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست، بلکه همان گونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می‌دهد، طهارت در این جا معنای وسیعی دارد که هر گونه پاك‌سازی روحانی از آثار شرك و گناه و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می‌شود.
در سومین آیه‌ی مورد بحث مقایسه‌ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی همچون مسجد قبا را بر پایه‌ی تقوا بنا می‌کنند با منافقانی که شالوده‌ی آن را بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می‌دهند به عمل آمده است.
نخست می‌گوید: «آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه‌ی تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است بهتر است یا کسی که شالوده‌ی آن را بر لبه‌ی پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد»؛ «أفمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و رضوان خیر امن اسس بنیانه علی شفاجرف هار فانها ربه فی نار جهنم».
«بنیان» مصدری است به معنای «اسم مفعول» یعنی بنا و ساختمان و «شفا» به معنای لبه‌ی چیزی است و «جرف» به معنای حاشیه‌ی نهر یا چاه

است كه آب، زير آن را خالى كرده باشد، و «هار» به معناى شخص يا ساختمان سستى است كه در حال سقوط است. تشبيه فوق با نهايت روشنى و وضوح بى‌ثباتى و سستى كار منافقان و استحكام و بقاى كار اهل ايمان و برنامه‌هاى آن‌ها را روشن مى‌سازد.
مؤمنان به كسى مى‌مانند كه براى بناى يك ساختمان، زمين بسيار محكمى را

---

(1). مجمع البيان/ ج 5/ ص 111؛ نمونه/ ج 8/ ص 140

انتخاب كرده و آن را از شالوده با مصالحى پردوام و مطمئن بنا مى‌كند، اما منافقان مانند كسانى هستند كه ساختمان‌هاى خود را بر لبه‌ى رودخانه‌اى كه سيلاب زير آن را به كلى خالى كرده و هر آن آماده‌ى سقوط است مى‌سازند. همان گونه كه نفاق، ظاهرى دارد فاقد محتوا، چنين ساختمانى نيز ظاهرى دارد بدون پايه و شالوده. اين ساختمان هر آن ممكن است فرو بريزد، مكتب اهل نفاق نيز هر لحظه ممكن است باطن خود را نشان دهد و به رسوايى بيانجامد.
پرهيزكارى و جلب رضايت خدا، يعنى هماهنگى با واقعيت و همگامى با جهان آفرينش و نواميس آن بدون شك عامل بقا و ثبات است، اما نفاق يعنى بيگانگى با واقعيت‌ها و جدايى از قوانين آفرينش بدون ترديد عامل زوال و فناست، و از آن جا كه گروه منافقان هم به خويشتن ستمى مى‌كنند و هم به جامعه، در آخر آيه مى‌فرمايد: «خداوند ظالمان را هدايت نمى‌كند»؛ «و الله لا يهدى القوم الظالمين».
در آخرين آيه اشاره به لجاجت و سرسختى منافقان كرده مى‌گويد: آن‌ها چنان در كار خود سرسختند و در نفاق سرگردان و در تاريكى و ظلمت كفر حيرانند كه حتى «بنايى را كه خودشان بر پا كردند همواره به عنوان يك عامل شك و ترديد يا يك نتيجه‌ى شك و ترديد در قلوب آن‌ها باقى مى‌ماند مگر اين كه دل‌هاى آن‌ها قطعه قطعه شود و بميرند»؛ «لا يزال بنيانهم الذى بنوا ريبة فى قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم».
آن‌ها در يك حالت حيرت و سرگردانى دائم به سر مى‌برند و اين كانون نفاق و مسجد ضرارى كه بر پا كرده بودند به صورت يك عامل لجاجت و ترديد در روح آنان هم چنان باقى مى‌ماند، هر چند آن بنا را پيامبر صلى الله عليه و آله بسوزاند و ويران كند، اما گويى نقش آن از دل پر ترديدشان زايل نمى‌گردد.

در آخر آيه مى‌گويد: «خداوند دانا و حكيم است»؛ «و الله عليم حكيم». اگر به پيامبرش دستور مبارزه و در هم كوبيدن چنين بناى ظاهراً حق به جانبى

را داد، به خاطر آگاهی از نیات سوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود. این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه‌ی اسلامی صادر شد؛ نه يك قضاوت عجولانه بود و نه زاییده‌ی يك هیجان و عصبانیت.

نکته‌ها

1. درس بزرگ

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگی‌اشان. گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی نشان می‌دهد که مسلمانان هرگز نباید آن چنان ظاهربین باشند که تنها به قیافه‌های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی‌خبر و برکنار بمانند. مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره‌ی دین و مذهب و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد! 2. نفی به تنهایی کافی نیست!

دومین درسی که از آیات فوق می‌گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد در مسجد ضرار نماز نخوان، بلکه در مسجدی که پایه‌ی آن بر شالوده‌ی تقوا بنا شده است نماز بخوان. این «نفی» و «اثبات» که از شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» تا برنامه‌های بزرگ و کوچك دیگر همه جلوه‌های آن است، این واقعیت را

---

(1). نمونه/ ج 8/ ص 143

بیان می‌کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد، تا جامه‌ی عمل به خود بپوشد.

اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می‌کنیم، باید در مقابل آن کانون‌های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم، اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می‌کنیم باید وسایل تفریحات سالم را فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می‌کنیم، باید فرهنگی سالم و مراکزی پاك برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم، اگر بی‌عفتی را محکوم می‌سازیم باید وسایل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم.

آن‌ها که تمام قدرت خود را در «نفی» به کار می‌اندازند، و در برنامه‌هایشان خبری از «اثبات» نیست، یقین داشته باشند که نفی‌اشان هم کمتر به جایی خواهد رسید؛ زیرا این سنت آفرینش است که باید همه‌ی غرایز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چرا که این برنامه‌ی مسلم اسلام است که «لا» باید با «الا» توأم گردد تا از آن توحیدی حیات‌بخش متولد شود.

این درسی است که متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده‌اند و باز هم شکایت می‌کنند چرا برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌رود، در حالی که برنامه‌ی اسلام آن چنان که آن‌ها خیال می‌کنند، منحصر به نفی نیست، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می‌ساختند پیشرفتشان حتمی بود. 3. دو شرط اساسی

سومین درس ارزنده‌ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می‌گیریم این است که یك کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل می‌گردد: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاك باشد؛ «اسس علی التقوی من

---

(1). همان

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 383

اول یوم»، و دیگر این که حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاك و درست‌کار و باایمان و مصمم باشند؛ «فیه رجال یحبون ان یتطهروا». از میان رفتن هر یك از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ* إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ و وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ وَاللَّهُ لَايُحِبُّ الظَلِمِينَ* وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكفِرِينَ* أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جهَدُوا مِنكُمْ وَيَعْلَمَ الصبِرِينَ* وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ»
ترجمه
و سست نشوید؛ و غمگین نگردید؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. «139» اگر (در میدان احد،) به شما جراحتی رسید (و ضربه‌ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی مانند آن وارد گردید. و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم؛ (- و این خاصیت زندگی دنیاست-) تا خدا، افرادی را که ایمان آورده‌اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد. و خدا ظالمان را

(1). همان
(2). آل عمران/ 139- 143

دوست نمی‌دارد. «140» و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد. «141» آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟! «142» و شما مرگ (و شهادت در راه خدا) را، پیش از آن که با آن رو به رو شوید، آرزو می‌کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید! چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است؟!)
شأن نزول
در باره‌ی شأن نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آن‌ها استفاده می‌شود که این آیات دنباله‌ی آیاتی است که قبلًا در باره‌ی جنگ احد داشتیم، و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یك سرمشق بزرگ برای مسلمانان، و در ضمن وسیله‌ای است برای تسلی و دلداری و تقویت روحی آن‌ها؛ زیرا همان گونه که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و

جمعی از شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته‌ی اسلام از جمله «حمزه» عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهدا بر سر جنازه‌ی یکایك آن‌ها می‌نشست و اشك می‌ریخت و طلب آمرزش می‌نمود، و سپس اجساد همه‌ی آن‌ها در دامنه‌ی کوه احد در میان اندوه فراوان به خاك سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم

استفاده‌ی معنوی از نتایج شکست داشتند، آیات فوق نازل گردید. تفسیر

نتایج جنگ احد

در آیه‌ی اول از آیات فوق نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یك جنگ سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهایی مأیوس شوند؛ زیرا افراد بیدار همان گونه که از پیروزی‌ها استفاده می‌کنند از شکست‌ها نیز درس می‌آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه‌ی شکست شده، پیدا می‌کنند و با برطرف ساختن آن برای پیروزی نهایی آماده می‌شوند.

جمله‌ی «و أنتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»؛ «شما برترید اگر ایمان داشته باشید»، یك جمله‌ی بسیار پرمعنا است؛ یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی‌گذاشتید، گرفتار چنین سرنوشتی نمی‌شدید و باز هم غمگین نباشید اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهایی از آن شماست، و شکست در یك میدان به معنای شکست نهایی در جنگ نیست.

در آیه‌ی بعد درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آن‌ها در میدان «بدر» شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتار نفر کشته، و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای ننشستند، و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید، تا آن را جبران کنید، از این رو

---

(1). نمونه/ ج 3/ ص 129؛ روح المعانی/ ج 4/ ص 66

می‌فرماید: «اگر به شما جراحتی رسید به آن‌ها هم جراحتی همانند آن رسید»، بنا بر این سستی و اندوه شما برای چیست؟ «ان یمسسکم قرح فقد مسّ القوم قرح مثله».

«قرح» به معنای جراحتی است که در بدن بر اثر برخورد با یك عامل خارجی پیدا می‌شود. بعضی از مفسران آیه ِرا اشاره به جراحاتی که بر

کفار در میدان احد نشست می‌دانند، ولی اولًا این جراحات مانند جراحات مسلمین نبود، بنا بر این با کلمه‌ی «مثله» سازگار نیست، ثانیاً با جمله‌ی بعد که تفسیر آن خواهد آمد تناسب ندارد.
در قسمت بعد نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می‌دهد که هیچ کدام پدیدار نیست، شکست‌ها، پیروزی‌ها، قدرت‌ها، عظمت‌ها و ناتوانی‌ها همه در حال دگرگونی هستند، بنا بر این نباید شکست در یك میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه‌های شکست از سنت تحول استفاده نمود، و آن را به پیروزی تبدیل کرد. دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و «خداوند این ایام را در میان مردم به طور مداوم گردش می‌دهد» تا سنت تکامل از لا به لای این حوادث آشکار شود؛ «و تلك الایام نداولها بین الناس».
سپس اشاره به نتیجه‌ی این حوادث ناگوار کرده می‌فرماید: «این‌ها به خاطر آن است که افراد باایمان، از مدعیان ایمان شناخته شوند»؛ «ولیعلم الله الّذین ءامنوا» و به عبارت دیگر تا حوادث دردناك در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد؛ زیرا پیروزی‌ها خواب‌آور و اغفال کننده است در حالی که شکست‌ها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان‌دهنده‌ی ارزش‌هاست.
در جمله‌ی بعد می‌فرماید: «یکی از نتایج این شکست دردناك این بود که شما شهیدان و قربانیانی، در راه اسلام بدهید» و بدانید این آیین پاك را ارزان به دست

نیاورده‌اید تا در آینده ارزان از دست بدهید؛ «و یتّخذ منکم شهداء».
اصولًا ملّتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد همیشه آن‌ها را کوچك می‌شمرد، اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او، و هم نسل‌های آینده به دیده‌ی عظمت به آن می‌نگرند. ممکن است منظور از «شهداء» در این جا گواهان باشد؛ یعنی خدا می‌خواست با این حادثه گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانی‌ها به شکست‌های دردناکی می‌انجامد، و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند.
در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد»؛ «و الله لا یحب الظالمین»، بنا بر این از آن‌ها حمایت نخواهد کرد.
در آیه‌ی بعد به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره شده است و آن این که این گونه شکست‌ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت‌ها را آشکار می‌سازد و وسیله‌ی مؤثری است برای شست و شوی این عیوب.
قرآن می‌گوید: «خدا می‌خواست در این میدان جنگ، افراد باایمان را

خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آن‌ها نشان بدهد»؛ «و لیمحّص الله الّذین ءامنوا». «لیمحّص» از ماده‌ی «تمحیص» به معنای پاك نمودن چیزی است از هر گونه عیب.
آن‌ها می‌بایست برای پیروزی‌های آینده در چنین بوته‌ی آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت خود را بسنجند و همان گونه که علی علیه السلام می‌فرماید: «فی تقلّب الاحوال یعلم جواهر الرّجال؛ دگرگونی‌های روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می‌سازد». آن‌ها به عیار شخصیت خود واقف می‌گردند. این جاست که گاهی پاره‌ای از شکست‌ها آن چنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی

از پیروزی‌های خواب کننده ظاهری بیشتر است.
جالب این که نویسنده‌ی تفسیر «المنار» از استادش «محمد عبده» مفتی بزرگ مصر نقل می‌کند که پیامبر را که در خواب دید و به او فرمود: «اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می‌دادم؛ زیرا این شکست عامل سازنده‌ای در تاریخ اسلام شد».
جمله‌ی بعد در حقیقت نتیجه‌ای است برای جمله‌ی قبل؛ زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره‌ی حوادث پاك شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرك و کفر و پاك ساختن جامعه از این آلودگی‌ها پیدا می‌کنند؛ یعنی نخست باید پاك شد و سپس پاك کرد. «و یمحق الکافرین»
«یمحق» از ماده‌ی «محق» (بر وزن مرد) به معنای کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را «محاق» می‌گویند؛ زیرا روشنی ماه کم‌کم کاسته شده و از بین می‌رود. در حقیقت همان گونه که ماه با آن جلوه‌گری و فریبندگی مخصوص خود تدریجاً کم نور شده و در محاق فرو می‌رود، همچنین شکوه و عظمت کفر و شرك و حامیان آن‌ها با تصفیه و پاك شدن مسلمانان به زوال و نیستی می‌گراید.
در آیه‌ی بعد قرآن با استفاده از حادثه‌ی احد برای تصحیح یك اشتباه فکری مسلمانان اقدام می‌کند و می‌گوید: «شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می‌توانید در بهشت برین جای گیرید؟ آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان، و یا عقیده بدون عمل ممکن است! اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود، کسی بهره‌ای از آن سعادت‌ها نخواهد برد، در این جا است که باید صفوف از

همِ مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی‌ارزش شناخته شوند.»؛

«أم حسبتم أن تدخلوا الجنّة و لما يعلم الله الذين جاهدوا منكم و يعلم الصّابرين».
بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان، عده‌ای در جلسات می‌نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می‌کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود. مطابق معمول در میان آن‌ها جمعی صادق بودند و عده‌ای متظاهر و دروغگو، و یا در شناسایی خود در اشتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناك احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهامت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند، اما جمعی از دروغ‌گویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن فرار کردند. این آیه آن‌ها را سرزنش می‌کند و می‌گوید: «شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می‌پروراندید، پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود می‌دیدید فرار کردید؟»؛ «و لقد کنتم تمنّون الموت من قبل أن تلقوه فقد رأیتموه و أنتم تنظرون».
نکته‌ها
1. تقوا و صبر، لازمه‌ی ایمان
کلمه‌ی «الاعلون» هیچ قید و شرطی جز ایمان ندارد، بنا بر این محصل معنا این است که اگر دارای نیروی ایمان هستید، شایسته نیست که اراده‌ی شما ضعیف شود و از پیروز نشدن بر دشمن اندوهناك گردید چه آن که ایمان شما سرانجام شما را به پیروزی نهایی می‌رساند؛ زیرا از لوازم ایمان تقوا و صبر است و تقوا و صبر ملاك هر فتح و پیروزی

---

(1). نمونه/ ج 3/ ص 129

است، اما آسیبی هم که به شما رسید نباید سبب اندوه و ضعف شما گردد چه آن که شما در این آسیب تنها نبودید، و دشمن نیز به حد کافی از شما آسیب دید، بنا بر این دشمن هیچ گونه مزیت و برتری بر شما پیدا نکرده تا موجب ضعف و اندوه شما شود. 2. لزوم عمل به مقتضای ایمان
در این آیه‌ی شریفه با این که خطاب به مؤمنین است باز هم ایمان را شرط برتری و پیروزی آن‌ها قرار داده است و این برای اشاره به این مطلب است که مخاطبین گرچه فاقد نیروی ایمان نبوده‌اند؛ الّا این که در مقام عمل بر طبق مقتضیات ایمان خود عمل نکرده و صبر و تقوا را که از لوازم ایمان است فراموش کرده بودند و اگر این دو صفت بزرگ را از دست نداده بودند، ایمان آن‌ها اثر خود را می‌کرد و پیروزی نصیبشان می‌شد.
و همین است حال هر اجتماعی که افراد آن از نظر نیروی ایمان مختلف

باشند به گونه‌ای که عده‌ای دارای ایمان واقعی و عده‌ای دیگر از نظر ایمان ضعیف و دسته‌ی سوم از نظر قلب مریض بوده باشند، و آیه‌ی شریفه و نظایر آن برای افراد این گونه اجتماعات تأثیرهای مختلف دارد به این معنا که اثر آن در مقابل مردمی که دارای ایمان واقعی هستند، این است که آن‌ها را آماده و وادار به عمل می‌نماید و برای مردمی که از نظر نیروی ایمان ضعیف می‌باشند نقش پند و موعظه را به خود می‌گیرد و کسانی را که از نظر قلب مریض‌اند سرزنش و ملامت می‌کند. 3. مراد از گردش ایام
«و تلك الایام نداولها بین الناس»؛ یوم مقدار قابل ملاحظه‌ای از زمان است که

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 46؛ روح المعانی/ ج 4/ ص 67
(2). المیزان/ ج 4/ ص 46

برای حدوث حوادث لازم می‌باشد، بنا بر این به اختلاف حوادث، مختلف و متفاوت خواهد بود و استعمال آن در مقدار زمانی که بین طلوع و غروب خورشید است نیز شایع می‌باشد و احیاناً به علاقه ظرف و مظروف در مملکت داری و سلطنت و غلبه هم استعمال می‌گردد.
مثلًا گفته می‌شود ایام فلان جمعیت یا روزگار فلان طایفه چنین بوده، و مراد از کلمه‌ی ایام و روزگار در این دو جمله، پیشوایی و حکومت آن‌ها است و گاهی هم در خود زمان حکومت و پیشوایی آن‌ها استعمال می‌گردد و مراد از کلمه‌ی ایام در آیه‌ی شریفه هم همین معنای اخیر است.
«مداوله» به معنای این است که چیزی در بین عده‌ای گردش نماید، به گونه‌ای که یکی بعد از دیگری به آن برسند، بنا بر این معنای آیه‌ی شریفه این است که سنت و نوامیس الهی طبق مصالح عالیه‌ای که افهام مردم از درك جمیع جهات آن عاجز است به همراهی گردش ایام در بین مردم گردش می‌نماید بدون این که در یك جا متوقف شده در نتیجه قوم دیگری را محروم نماید. 4. منظور از علم الهی به موجودات
مراد از جمله‌ی «و لیعلم الله الذین ءامنوا» آشکار شدن ایمان مؤمنین بعد از نهان بودن آن می‌باشد. توضیح این که علم الهی به موجودات و حوادث، عین وجود و تحقق خارجی آن‌هاست؛ یعنی معلوم بودن اشیاء نزد خدای تعالی عین نیل الهی است به وجود خارجی آن‌ها نه به صور مأخوذه از آن‌ها، چه آن که علم الهی از قبیل علوم ما نیست و ما هنگامی علم به یك موجود پیدا می‌کنیم که صورتی از آن موجود در ذهن ما مرتسم گردد، بنا بر این علم ما عین وجود خارجی اشیاء نبوده و ما هرگز نمی‌توانیم به اشیای

---

(1). روح المعانی/ ج 4/ ص 68؛ المیزان/ ج 4/ ص 48

خارجی با حفظ وجود خارجی آن‌ها نیل پیدا كنیم، ولی علم الهی به اشیاء عین وجود خارجی آن‌هاست و اشیاء با حفظ وجود خارجی خود نزد خدا مكشوف می‌باشند و لازمه‌ی این سخن این است كه هر گاه ذات الهی اراده‌ی علم به چیزی را بنماید، در حقیقت اراده به وجود خارجی آن‌هاست، پس اراده‌ی خدا بر علم به یك شیء اراده‌ی او است جل و علا به وجود خارجی و تحقق و ظهور آن شیء، بنا بر این مراد از كلمه‌ی «لیعلم» نیز در آیه‌ی شریفه همین معنا است و چون در آیه‌ی شریفه اصل وجود آن‌ها را خداوند محقق دانسته ناچار مراد ظهور و بروز مظاهر ایمان آن‌هاست، در نتیجه معنای آیه‌ی شریفه بر طبق بحث بالا این است: «برای این كه ایمان بعد از نهان بودن آشكار شود».

چون این ظهور ایمان باید طبق قانون علل و اسباب انجام گیرد ناچار باید یك سلسله اموری كه منجر به ظهور ایمان آن‌ها شود به وقوع بپیوندد. 5.

مراد از شهداء

در آیه‌ی شریفه‌ی «و یتخذ منكم شهداء»، كلمه‌ی شهداء به معنای گواه است؛ زیرا در قرآن مجید، استعمال آن به معنای «كشته شده» معهود نیست و استعمال آن در این معنا از استعمالات تازه‌ای است كه بین مسلمین رایج شده و در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «و جعلناكم أمّة وسطاً لتكونوا شهداء» نیز این مطلب را متذكر شدیم، علاوه بر این كه اصولًا كلمه‌ی «یتخذ» نیز كه در آیه‌ی شریفه ذكر شده، سازگار با شهدای به معنای مقتولین نمی‌باشد و نمی‌توان كلمه‌ی «اتخذ» را همان گونه كه در جملات «اتخذ الله ابراهیم خلیلا» و «اتخذ الله موسی كلیماً» و «اتخذ الله النبی شهیداً یشهد علی

---

(1). روح المعانی/ ج 4/ ص 69

(2). المیزان/ ج 4/ ص 49

(3). بقره/ 143

امته یوم القیامة» استعمال كنیم در جمله‌ی «اتخذ الله فلاناً مقتولًا فی سبیله و شهیداً» استعمال بنماییم.

به طوری كه ملاحظه می‌فرمایید، سیاق عبارت با جمله‌ی «و یتخذ منكم شهداء» تغییر كرد و بر خلاف جمله‌ی قبل كه ظهور ایمان را به تمام مؤمنین نسبت داده در این جمله شهادت را به همه‌ی آن‌ها نسبت نداده و نفرموده است «و یتخذهم شهداء» بلكه شهادت را به بعضی از آن‌ها نسبت داده است و در آیه‌ی شریفه‌ی «و كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء

علی الناس» نیز چنان که در سابق گفتیم گرچه شهادت به تمام امت اسلامی نسبت داده شده، ولی در حقیقت این صفت مخصوص بعضی از آن‌هاست، گویا در ظاهر کلام اضافه به همه‌ی آن‌ها داده شده است؛ زیرا شاهد و گواه بعضی از آن‌ها بوده‌اند، نه تمام آن‌ها و بیان مطلب در سوره‌ی بقره گذشت و ممکن است این مطلب را به جمله‌ی «و الله لا یحب الظالمین» نیز تأیید نمود. 6. حکمت‌های گردش ایام
در جمله‌ی «و لیمحص الله الذین ءامنوا و یمحق الکافرین»، «تمحیص» عبارت از پاکیزه نمودن یك شیء از آلودگی‌های خارجی است، و «محق» به معنای نابود کردن تدریجی یك شیء است و تمحیص که در آیه‌ی شریفه ذکر شده از مصالح و حکمت‌های گردش ایام است که در سابق ذکر شد و جمله‌ی «لیعلم الله الذین ءامنوا» نیز گرچه از مصالح و حکمت‌های آن می‌باشد، ولی در عین حال این دو مصلحت با یکدیگر فرق دارند، چه آن که تمیز مؤمن از غیر مؤمن که یکی از مصالح گردش ایام و

---

(1). روح المعانی/ ج 4/ ص 69؛ المیزان/ ج 4/ ص 49
(2). روح المعانی/ ج 4/ ص 70

مفاد جمله‌ی «و لیعلم الله ... » می‌باشد خود موضوعی است مستقل و پاك شدن ایمان آن‌ها بعد از این جدا شدن از آلودگی‌های کفر و نفاق و فسق موضوعی دیگر، از این رو خداوند این پاك شدن را در مقابل جمله‌ی «و یمحق الکافرین» قرار داده، بنا بر این خداوند آلودگی‌های کفر و امثال آن را ذره ذره از دل مؤمنین برطرف می‌نماید تا این که جز ایمان در دل آن‌ها باقی نماند و خالص از برای خدا گردند و همچنین اجزای کفر و شرك و کید را کم کم از دل کافر محو می‌نماید تا این که سرانجام هیچ باقی نماند.
این بود پاره‌ای از مصالح و حکمت‌های گردش ایام در بین مردم و عدم استمرار آن در یك جمعیت خاص، و تمام امور در دست خداست و هرچه بخواهد انجام می‌دهد و بدیهی است که جز بر طبق مصالح عالیه و آنچه که نفع آن بیشتر است عملی انجام نمی‌دهد و خودش می‌فرماید: «کذلك یضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فیذهب جفاءً و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض» و فرموده است: «لیقطع طرفاً من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین لیس لك من الامر شیء او یتوب علیهم أو یعذبهم فانهم ظالمون». در این جملات خداوند بودن زمام امور را در دست پیامبر نفی می‌نماید و زمام هر امری را منحصراً در دست خود دانسته و حکومت مطلق را مخصوص خودش می‌شمرد.
از مطالبی که تاکنون ذکر کردیم؛ یعنی گردش ایام در بین مردم که به

منظور امتحان و تمیز داده شدن مؤمن از کافر و پاك شدن مؤمنین از آلودگی‌ها و نابود شدن کفر است و همچنین از نبودن زمام امور در دست پیامبر، چنین استفاده می‌شود که مؤمنین در آن روز دارای این فکر بودند و چنین می‌پنداشتند که تنها بودن بر دین حق عامل غلبه و

---

(1). رعد/ 17

پیروزی آن‌ها در جنگ‌هاست و آنچه که بیشتر این فکر را در آن‌ها راسخ کرده بود، جریان جنگ بدر و غلبه‌ی عجیب آن‌ها بر دشمن به واسطه‌ی نزول ملائکه بود. بدیهی است که این فکر، فکر فاسدی است که به موجب آن نظام امتحان باطل می‌شود و هرگز مؤمن از کافر باز شناخته نشده پاك و خالص نیز نمی‌گردد و نیز در صورتی که تنها، بودن بر دین حق سبب هر غلبه و پیروزی باشد دیگر مصلحتی در امر و نهی و ثواب و عقاب باقی نمی‌ماند و این فکر سرانجام اساس دین را منهدم و ویران خواهد نمود و دین اسلام که دین فطرت است امور را مبتنی بر خرق عادت و اعجاز نمی‌داند تا این که صرف بودن بر دین حق روی مبنای خرق عادت و اعجاز باعث پیروزی شود، بلکه دین فطری اسلامی هر گونه غلبه و پیروزی را مبتنی بر علل و اسباب عادیه می‌داند تا این که مؤمنین بر طبق اوامر و نواهی که در امور جنگی وارد شده عمل نمایند و با امید به پاداش و ترس از عقاب الهی از خود ضعف و سستی نشان ندهند تا این که در جنگ‌ها پیروز شوند.

برای تخطئه کردن همین فکر فاسد است که خداوند بعد از بیان گردش ایام و امتحان و ابتلا که از مصالح آن می‌باشد شروع به ملامت و سرزنش کسانی که دارای این فکر غلط بوده‌اند کرده حقیقت حال را برای آنان شرح می‌دهد و می‌فرماید: «أم حسبتم ... ».

7. گمان باطل

«أم حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله»؛ گمان داخل شدن در بهشت بدون امتحان، لازمه‌ی همان فکر فاسدی است که در گذشته بیان کردیم، چه آن که آن‌ها فکر می‌کردند که چون بر دین حق بوده و حق غیر قابل مغلوبیت است آن‌ها نیز که پیرو

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 50

دین حق می‌باشند، همیشه با غلبه و پیروزی همراه بوده هیچ گاه دچار شکست و مغلوبیت نمی‌شوند و بدیهی است که لازمه‌ی این فکر غلط فکر نادرست دیگری است آن این است که هر کس که ایمان به پیامبر صلی

الله علیه و آله آورده داخل حلقه‌ی اسلامی شود، همیشه در دنیا با غلبه بر دشمن و بردن غنیمت خوشبخت و در آخرت نیز با آمرزش و داخل شدن در بهشت سعادتمند خواهد بود. بدیهی است که با این کیفیت، دیگر فرقی بین ایمان ظاهری و واقعی و درجه‌های متفاوت آن باقی نمی‌ماند و در این صورت ناچار باید ایمان مرد مجاهد با ایمان مجاهد صابر یکسان بوده باشد و همچنین بین کسی که آرزوی انجام عمل نیکی را نموده و در موقع خود نیز آن را انجام داده است با کسی که این آرزو را داشته ولی در مقام عمل از انجام آن خودداری نموده فرقی نباشد.
بنا بر این آیه‌ی شریفه‌ی «ام حسبتم أن تدخلوا ... » از قبیل گذاردن مسبب به جای سبب است و با این ترتیب معنای آیه این است که: «آیا گمان می‌کنید که دولت و عظمت در هر صورت برای شما تثبیت شده است و هیچ گاه دچار ابتلائات نمی‌شوید و چنین فکر می‌کنید که بدون این که مستحق از غیر مستحق تشخیص داده شود داخل بهشت می‌شوید و فرقی بین کسانی که دارای درجه‌ی بلندی از ایمان می‌باشند با غیر آن‌ها نمی‌باشد؟» 8. ضرورت آزمایش در نیل به سعادت
«و لقد کنتم تمنون الموت الایة»؛ خداوند با این آیه‌ی شریفه نادرستی و فساد فکر آنان را که گمان دخول در بهشت را داشته‌اند، تثبیت فرموده است، چه آن که آنان قبل از قوع جنگ‌ها آرزوی مرگ و شهادت داشتند و همین که جنگی پیش می‌آمد و

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 52

صحنه‌های آن را با چشم می‌دیدند، اقدام به جنگ ننموده به سوی آرزوی خود نمی‌شتافتند، بلکه کمال سستی و ضعف را از خود نشان می‌دادند و با روی گردان شدن از میدان‌های جنگ آرزوی خود را فراموش می‌کردند، بنا بر این آیا ممکن است که صرف این آرزو موجب داخل شدن آن‌ها در بهشت شود بدون این که از عهده امتحان بر آمده و از آلودگی‌ها پاك شده باشند و آیا لازم نیست که چنین مردانی در صحنه‌ی زندگی امتحان شده مورد آزمایش قرار گیرند؟
از همین بیان روشن می‌شود که ناچار آیه‌ی شریفه دارای تقدیر است و اصل چنین بوده «فقد رأیتموه و أنتم تنظرون» (: فلم تقدموا علیه) و اصولاً ممکن است که کلمه‌ی «تنظرون» را کنایه از اقدام نکردن آنان بر جنگ گرفته و به این معنا باشد که شما صرفاً به نظر کردن به صحنه‌های جنگ اکتفا کرده و اقدامی برای شرکت در آن ننمودید و بدیهی است که این کلام دارای روح عتاب و سرزنش نیز می‌باشد. 9. بررسی کوتاهی در علل شکست احد

در آيات فوق تعبيرات جالبى به چشم مى‌خورد كه هر كدام از آن‌ها پرده از روى يكى از اسرار شكست احد بر مى‌دارد، به طور خلاصه چند عامل مهم دست به دست هم دادند و اين حادثه‌ى غم‌انگيز و در عين حال عبرت‌آور را به وجود آوردند:

1. اشتباه محاسبه‌اى؛ كه براى بعضى از تازه مسلمانان در درك مفاهيم اسلام پيدا شده بود سبب شد آن‌ها خيال كنند تنها ابزار ايمان براى پيروزى كافى است و بنا بر اين است كه خداوند در تمام ميدان‌هاى جنگ به وسيله‌ى امدادهاى غيبى از آن‌ها حمايت كند، و به اين ترتيب سنت الهى را در عوامل پيروزى طبيعى و انتخاب نقشه‌هاى صحيح و

(1). الميزان/ ج 4/ ص 53

تهيه‌ى وسايل لازم به دست فراموشى سپردند.

2. عدم انضباط نظامى و مخالفت با فرمان مؤكد پيامبر صلى الله عليه و آله داير به ماندن تيراندازان در سنگر حساس خود عامل مهم ديگرى براى اين شكست بود.

3. دنياپرستى جمعى از مسلمانان تازه كار كه جمع آورى غنايم جنگى را براى تعقيب دشمن ترجيح دادند، و اسلحه بر زمين گذاشته براى اين كه از ديگران عقب نمانند به تلاش پرداختند، سومين عامل شكست بود تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس بايد اين مسايل به كلى فراموش شود.

4. غرور ناشى از پيروزى درخشان ميدان «بدر» تا آن جا كه فكر قدرت دشمن را از سر بيرون كرده بودند و تجهيزات او را ناچيز مى‌پنداشتند چهارمين عامل شكست بود.

اين‌ها نقاط ضعفى بود كه مى‌بايست در آب جوشان اين شكست شست و شو شود.

«و ما محمّدٌ إلّارسولٌ قد خلت من قبله الرّسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضرّ اللَّه شيئاً و سيجزى اللَّه الشّاكرين* و ما كان لنفس أن تموت إلّابإذن اللَّه كتاباً مؤجّلًا و من يرد ثواب الدّنيا نؤته منها و من يرد ثواب الأخرة نؤته منها و سنجزى الشّاكرين»

ترجمه

محمّد (ص) فقط فرستاده‌ى خداست؛ و پيش از او فرستادگان ديگرى نيز بودند؛ آيا اگر او بميرد و يا كشته شود، شما به عقب بر مى‌گرديد؟! (و اسلام را رها كرده به دوران

(1). آل عمران/ 144- 145

جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟!) و هر کس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند؛ و خداوند به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد. «144» هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی‌میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده؛ (بنا بر این، مرگ پیامبر یا دیگران، یك سنّت الهی است.) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود، در این راه گام بردارد،) چیزی از آن به او خواهیم داد؛ و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می‌دهیم؛ و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد. «145»

شأن نزول

سبب نزول آیه یکی از دو امر است:

الف. دلگرمی بخشیدن به مسلمانان، که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هم از دنیا رفت، به اذن خداوند است.

ب. برای تحریض و تشویق مسلمانان به جهاد، که مرگ به دست خداست.

همچنین آیه‌ی شریفه در صدد محکوم کردن منطق کسانی است که در جنگ سستی می‌ورزند. تفسیر

در جنگ احد پیشانی و دندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکسته شد، در این موقع دشمن می‌خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشد که برخی از یاوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوی حملات دشمن را گرفتند، از جمله یاوران، مصعب بن عمیر بود که او در این میان کشته شد و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت، به گمان آنان پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. از این رو، با صدای بلند گفتند: محمد کشته شد. این خبر در میان مسلمانان تزلزل ایجاد کرد و

---

(1). تبیان/ ج 3/ ص 8؛ فتح القدیر/ ج 1/ ص 385

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 400

اکثریت آن‌ها از صحنه‌ی نبرد گریختند.

در این هنگام، آیه‌ی شریفه نازل شد و به مسلمانان فرمود: محمد فقط فرستاده‌ی خداوند است و پیش از او فرستادگانی نیز بودند؛ آیا اگر او از دنیا برود یا شهید گردد، باید شما سیر قهقرایی کنید و به آیین بت‌پرستی برگردید؟

سپس می‌فرماید: آن‌ها که عقب‌گرد کنند و به دوران کفر و بت‌پرستی باز گردند، تنها به خود زیان می‌رسانند، نه به خداوند. زیرا با این عمل، فقط مانع سعادت خویش می‌گردند.

آنگاه ضمن اشاره به اقلیتی که در جنگ احد علی‌رغم همه‌ی مشکلات و انتشار خبر شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله دست از جهاد برنداشتند، کوشش‌های آنان را می‌ستاید و آن‌ها را جزو شاکرانی معرفی می‌کند که

استحقاق پاداش نيك را از سوى خداوند دارند.
سپس براى بيدارى مسلمانان مى‌فرمايد: مرگ به دست خدا و فرمان اوست و براى هر كس اجلى مقرّر شده است كه نمى‌تواند از آن فرار كند. بنا بر اين، اگر پيامبر به شهادت مى‌رسيد، چيزى جز انجام يافتن يك سنت الهى نبود، با اين حال مسلمانان نبايد دست از مبارزه بردارند.
در پايان مى‌فرمايد: سعى و تلاش انسان هيچ گاه ضايع نمى‌شود؛ اگر هدف كسى دستيابى به بهره‌هاى مادى باشد، به او عطا مى‌كنيم و اگر هدفش در مسير حيات جاويدان باشد، باز به هدف خويش خواهد رسيد. بنا بر اين، اكنون كه رسيدن به دنيا يا آخرت نيازمند تلاش و كوشش است، پس چرا انسان سرمايه وجودى خود را در مسير آخرت قرار ندهد؟ سپس بار ديگر تأكيد مى‌كند كه پاداش شاكران را به زودى خواهيم داد.

---

(1). نمونه/ ج 3/ ص 115؛ كشّاف/ ج 1/ ص 422

نكته‌ها

1. نام‌هاى پيامبر صلى الله عليه و آله در قرآن

در قرآن كريم از پيامبر صلى الله عليه و آله به ده نام ياد شده است: دو نام مخصوص نبوت اوست؛ نبى و رسول است. دو نام مدح و تعظيم ايشان را به همراه دارد؛ رؤف و رحيم. دو نام نشانه‌ى هيبت و ترهيب اوست؛ مبشّر و نذير. دو نام كنايه‌اى؛ طه و يس. دو نام آشكار؛ محمد و احمد. 2. معناى محمد

محمد و احمد به معناى ستوده و ستودنى است، جز اين كه محمد در ستايش بليغ‌تر است؛ يعنى «هو المستغرق لجميع المحامد»، همه‌ى اسباب ستايش در او جمع است. «فهو صلى الله عليه و آله محمد و أمته الحمّادون و لوائه الحمد و مقامه المحمود».

برخى گفته‌اند: محمد يعنى كسى كه در جميع صفات و در همه‌ى احوال زندگى مورد ستايش است. 3. سبب بيان ترديدآميز

چرا جمله‌ى: «أفإن مات أو قتل» به صورت ترديد بيان شده، با اين كه خداوند متعال هيچ گونه شكى در اين جهت ندارد؟ زيرا موت يا قتل پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله در اين جهت مساوى است كه نبايد هيچ تأثيرى در ضعف ايمان يا ارتداد مردم داشته باشد. 4. معناى موت و قتل

موت به معناى خروج روح و نابودى حيات بدن است و قتل نيز به همان معناست،

---

(1). كشف الأسرار/ ج 2/ ص 298
(2). كشف الاسرار/ ج 2/ ص 297- 298

(3). روض الجنان/ ج 5/ ص 94
(4). تفسير كبير/ ج 9/ ص 24

ولى در صورتى كه مستند به يك سبب عمدى يا شبه عمد باشد. هرگاه موت و قتل جداى از يكديگر و مستقلّا ذكر گردند، معناى موت اعم از قتل است. زيرا با قتل، موت نيز صادق است، ولى لازمه‌ى هر موتى قتل نيست، ولى اگر اين دو در يك كلام كنار يكديگر ذكر شوند، مراد از موتْ مرگ طبيعى و مقصود از قتل، مرگى است كه به طور عمدى انجام گرفته باشد.
5. سؤال: با اين كه خداوند در قرآن كريم خطاب به پيامبر فرمود: «انّك ميّت و انّهم ميّتون» و خداوند مى‌دانست كه پيامبر كشته نخواهد شد، چرا در اين آيه فرمود: «أفإن مات أو قتل»؟
پاسخ: صدق قضيه‌ى شرطيّه متوقف بر صدق دو جزء آن نيست؛ پس اين جمله درست است: «اگر عدد پنج زوج باشد، منقسم به متساويين خواهد شد»، با اين كه دو جزء آن صادق نيست. همچنين آيه‌ى شريفه‌ى: «لو كان فيهما ءَالهه الّا اللّه لفسدتا» نيز صادق است، با اين كه نه در عالم هستى الهه‌اى وجود دارد و نه فسادى ديده مى‌شود. 6. در روايات متعددى، اين آيه‌ى شريفه به ارتداد مردم پس از پيامبر صلى الله عليه و آله تأويل شده است. زيرا گروه اندكى بر پيمان خويش باقى ماندند. بر پايه‌ى جمله‌ى: «انقلبتم على أعقابكم» رذايل جاهليت در وجود آن‌ها باقى بود و دين اسلام در قلوبشان رسوخ نكرده بود، وگرنه رجوعِ پس از شناخت حق، بى‌معناست. 7. لزوم ايمان پايدار
آيه‌ى شريفه با لحن عتاب‌آميزى به مسلمانان مى‌گويد: اگر بر فرض پيامبر كشته

---
(1). تفسير كبير/ ج 9/ ص 23
(2). نور الثقلين/ ج 1/ ص 396- 399؛ البرهان/ ج 1/ ص 698- 700؛ كنز الدقائق/ ج 2/ ص 231؛ مواهب الرحمن/ ج 6/ ص 341

شد، از دين بر مى‌گرديد؟ محمد نيز رسولى مانند ساير پيامبران الهى است و تمام امور در دست خداوند است و دين هم دين خداست و به بقاى الهى باقى است. بنا بر اين، نبايد ايمان و حضور شما در صحنه‌هاى گوناگون اجتماعى به حيات و زندگى او متكى باشد.
بايد به گونه‌اى باشد كه حتى در نبود او، همه به وظيفه‌ى خود عمل كنند و فرد شايسته‌اى جانشين وى گردد. 8. بر پايه‌ى اين آيه رنج‌هايى كه بر انسان وارد مى‌شود، نشانه‌ى حق يا باطل بودن نيست. زيرا چه بسا افراد

حق‌طلبی که به شدایدی مبتلا هستند و افراد باطل‌گرایی که از نعمت‌های فراوان الهی برخوردارند. 9. ارتداد منافقان
تعبیر «إنقلبتم علی أعقابکم» و نیز «ینقلب علی عقبیه» کنایه از ارتداد است؛ ارتداد از «ولایت» آن گونه که در سقیفه اتفاق افتاد یا ارتداد از اصل اسلام آن گونه که در جنگ احد پیش آمد. منافقان که با شنیدن شایعه‌ی کشته شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند:
«لو کان نبیّاً لما قتل» مرتد شدند، ولی آن گروه از مسلمانان که بر اثر ضعف ایمان فرار کردند، هر چند مرتکب معصیت کبیره شدند، اما مرتد محسوب نمی‌شوند. 10. تحقق امور به اذن الهی
مراد از «اذن» در آیه‌ی: «و ما کان لنفس أن تموت إلّاباذن اللَّه»، اذن تکوینی است، نه اذن تشریعی؛ هیچ کاری، چه عادی یا غیر عادی، از اولیای خدا یا از غیر آنان، هرگز بدون اذن خدا انجام نخواهد شد. خدای سبحان این معنا را از زبان حضرت

---

(1). المیزان/ ج 3/ ص 37
(2). مراغی/ ج 4/ ص 89
(3)- بحار/ ج 20/ ص 25
(4). محاضرات

مسیح علیه السلام چنین تبیین می‌فرماید: « ... أنّی أخلق لکم من الطّین کهیئة الطّیر فأنفخ فیه فیکون طیراً باذن اللَّه و ابرئ الأکمه و الأبرص و أحی الموتی باذن اللَّه و أنبّئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم إنّ فی ذلك لاية لکم إن کنتم مؤمنین».
همچنین به صورت اصل کلّی نسبت به همه‌ی پیامبران علیهم السلام می‌فرماید: « ... و ما کان لرسول أن یأتی باية إلّاباذن اللَّه ... ».
11. اختیاردار مرگ و حیات
اگر انسان باور کند که احیا و اماته به دست خداست و بر اساس توحید افعالی هیچ کس در این امر نقشی ندارد؛ « ... ربّی الّذی یحیی و یمیت ... »، هرگز از جبهه‌ی نبرد حق علیه باطل نمی‌گریزد و صحنه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ترك نمی‌کند؛ «یا أیّها الّذین ءامنوا لا تکونوا کالّذین کفروا و قالوا لإخوانهم إذا ضربوا فی الأرض أو کانوا غزّیً لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا لیجعل اللَّه ذلك حسرة فی قلوبهم و اللَّه یحیی و یمیت و اللَّه بما تعملون بصیر». بنا بر این، نه حضور در صحنه‌ی جنگ سبب مرگ آدمی است، نه گریز از آن مایه‌ی حیات. زیرا در زمان مقرر مرگ انسان فرا می‌رسد؛ «کلّ نفس ذائقة الموت ... ».
12. تقدیر دو اجل برای انسان

شیخ طوسی رضی الله عنه در باره‌ی اجل دو قول نقل می‌کند:
الف. انسان اجل مشخّصی دارد که با آن اجل می‌میرد.
ب. انسان دو اجل دارد: اجل تخلّف‌ناپذیر و حتمی و اجل تقدیری.

---

(1). آل عمران/ 49
(2). رعد/ 38؛ محاضرات
(3). بقره/ 258
(4). آل عمران/ 156
(5). آل عمران/ 185؛ محاضرات

سپس قول نخست را ترجیح می‌دهد. زیرا اجل تقدیری را اجل نمی‌گویند، چنان که ملك تقدیری را ملك نمی‌نامند.
ترجیح با قول دوم است. زیرا خداوند می‌فرماید: «هو الّذی خلقكم من طین ثم قضی أجلًا و أجل مسمّی عنده ثم أنتم تمترون»؛ ذات أقدس خداوندی دو اجل مقرّر فرموده است: اجلی تغییرپذیر و اجلی تغییرناپذیر؛ « ... قضی أجلًا و أجل مسمّی عنده ... »؛ اجل مسمّی تغییر ناپذیر است. زیرا عند اللّهی است؛ همان گونه که از روایات نیز این معنا استفاده می‌شود. 13. توضیحی در باره‌ی «اجل»
خواجه نصیر طوسی رضی الله عنه پس از طرح مسأله‌ی لطف و ارزاق، اجل را چنین معنا می‌کند: اجل مدّتی است که با فرا رسیدن آن انسان می‌میرد و علامه‌ی حلّی رضی الله عنه در شرح تجرید می‌فرماید: اجل آن وقت معیّن است که حادثه را با آن می‌سنجند؛ مثلًا می‌گویند: فلانی هنگام طلوع آفتاب آمد؛ اجل آمدن وی در محور طلوع آفتاب تنظیم می‌شود، به ویژه نسبت به حوادث آینده، و گاهی به عکس است. مثلًا در پاسخ به این پرسش که خورشید کِی طلوع خواهد کرد، گفته می‌شود: هر گاه فلانی بیاید. در این صورت، شخص محور قرار گرفته است.
آنگاه می‌افزاید: بر اساس نظر جبریّون کسی که کشته می‌شود، پیداست که مرگش همان وقت بوده است؛ یعنی اگر کشته هم نمی‌شد، به اجل خود می‌مرد. در مقابل، گروهی دیگر می‌گویند: اگر کشته نمی‌شد، به اجل طبیعی نمی‌مرد و به زندگی خود ادامه می‌داد. گروه

---

(1). تبیان/ ج 3/ ص 9
(2). انعام/ 2
(3). محاضرات

سومی نیز می‌گویند: اگر کشته نمی‌شد، شاید ادامه‌ی حیات می‌داد و

ممکن بود با حادثه‌ی دیگری از دنیا برود. قول سوم صحیح است. 14. شرط دستیابی به خواسته‌ها
بر پایه‌ی «من» تبعیضیه در آیه‌ی شریفه خداوند متعال تضمین نکرده است که هر آن چه انسان در دنیا یا آخرت بخواهد، همیشه به او عطا می‌فرماید؛ بلکه اگر اراده و خواست او با همه‌ی علل و اسباب طبیعی موافق باشد، به تمام آرزوهایش خواهد رسید و اگر اراده‌ی او با بعضی از اسباب طبیعی عالم هماهنگ باشد، به بعضی آرزوهایش می‌رسد. 15. بیان مبهم گونه‌ی پاداش پایداران در جنگ و تعبیر با کلمه‌ی سین «سیجزی»، دلالت بر عظمت پاداش الهی دارد. 16. منزلت بلندپایه‌ی شاکران
اطلاق فعل فقط بر انجام دادن آن دلالت می‌کند؛ یعنی هرگاه فعلی به ذاتی نسبت داده شود؛ «الذین أشرکوا»، این جمله بر دوام و استمرار فعل برای آن ذات دلالت ندارد، بر خلاف وصف که نشانه‌ی ثبات است.
بنابراین، معنای جمله‌های فعلیه‌ای چون «الّذین أشرکوا، الّذین صبروا، الذین ظلموا» با اوصافی مانند «المشرکین، الصابرین، الظالمین» متفاوت است. زیرا در جملات نخستین فعل به ذات نسبت داده شده و دلالت بر ثبوت و دوام ندارد، ولی وصف دلالت بر ثبوت و دوام دارد.

---
(1). محاضرات
(2). المیزان/ ج 4/ ص 40
(3). روح المعانی/ ج 4/ ص 79

پس، «شاکرون» کسانی هستند که صفت شکر در آن‌ها استقرار و ثبوت داشته باشد و شکر مطلق این است که بنده متذکر هیچ نعمتی نشود، مگر آن که به یاد ولیّ نعمتش باشد و هنگام بهره‌وری از نعمتی، اوامر الهی را نسبت به آن نعمت اطاعت کند.
بنابراین، شکر حقیقی در گرو خلوص علمی و عملی است و شیطان را در شاکران طمعی نیست. زیرا از سویی خداوند متعال از شیطان چنین حکایت می‌کند: «فبعزّتك لأغوینّهم أجمعین الا عبادك منهم المخلصین» و «قال فبما اغویتنی لأقعدنّ لهم صراطك المستقیم ثم لاتینّهم من بین أیدیهم و من خلفهم و عن أیمانهم و عن شمائلهم و لا تجد أكثرهم شاكرین». جمله‌ی «و لا تجد اکثرهم شاکرین» به منزله‌ی استثنا است و در آنْ کلمه‌ی «مخلصین» را به شاکرین مبدل کرده است. چون شاکران همان مخلصانی هستند که شیطان را در آن‌ها طمعی نبوده و نسبت به آنان هیچ گونه نفوذی ندارد.
17. جان نثار حماسه‌آفرین نبرد احد
امام باقر علیه السلام می‌فرماید: حضرت علی علیه السلام در جنگ احد

شصت و يك زخم برداشت و پيامبر صلى الله عليه و آله «ام سليم» و «ام عطيّه» را دستور داد كه به معالجه‌ى جراحات آن حضرت بپردازند. چيزى نگذشت كه آن‌ها با نگرانى به خدمت پيغمبر صلى الله عليه و آله عرضه داشتند: «حال على عليه السلام به گونه‌اى است كه ما هر زخمى را مى‌بنديم، زخم ديگرى گشوده مى‌شود و زخم‌هاى تن او زياد و خطرناك است و ما از حيات او نگرانيم».

پيامبر صلى الله عليه و آله و جمعى از مسلمانان براى عيادت به منزل على عليه السلام وارد شدند، در حالى كه بدن او پر از جراحت بود. پيامبر صلى الله عليه و آله با دست مبارك خود بدن او را مسح كرد و فرمود:

---

(1). ص/ 83

(2). اعراف/ 17

«كسى كه در راه خدا چنين آسيبى ببيند، آخرين درجه‌ى مسئوليت خود را انجام داده است». زخم‌هايى كه حضرت دست بر آن مى‌كشيد، به زودى التيام مى‌يافت.

على عليه السلام در اين هنگام گفت: «الحمد لله» با اين همه نگريختم و پشت به دشمن نكردم.

خداوند متعال نيز از كوشش‌هاى او قدردانى كرد و در دو آيه از قرآن مجيد آنان را جزو شاكران نام برده، به فداكارى‌هاى او و افراد نمونه‌ى ديگرى از مجاهدان احد، اشاره كرده؛ «و سيجزى اللّه الشّاكرين» و «و سنجزى الشّاكرين».

18. مردم در بوته‌ى آزمايش

خداى سبحان در اين آيه‌ى كريمه به مسلمانان خاطرنشان مى‌فرمايد: اگر براى پيامبر صلى الله عليه و آله مى‌جنگيد، سرانجام وى از اين دنيا خواهد رفت، اما اگر براى خدا و پايدارى دين او مى‌جنگيد، خدا هميشه هست و دين خدا نيز هميشه محفوظ خواهد ماند. در اين مقطع از تاريخ مردم بر سه گروه شدند:

گروه يكم: منافقانى كه در جنگ احد كفر باطنى آنان ظهور كرد؛ «و طائفة قد أهمّتهم أنفسهم يظنّون باللّه غير الحقّ ظنّ الجاهلية يقولون هل لنا من الأمر من شئ ما قتلنا ههنا قل لو كنتم فى بيوتكم لبرز الّذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم و ليبتلى اللّه ما فى صدوركم و ليمحصّ ما فى قلوبكم و اللّه عليم بذات الصّدور».

گروه دوم: مسلمانان ضعيف و سست عنصر كه ضعف ايمانشان آشكار شد؛ اين گروه كه به جهت همراهى با پيامبر گرامى صلى الله عليه و آله رابطه‌ى خود را با ابوسفيان تيره كرده بودند، تأسّف مى‌خوردند. خداى

سبحان در باره‌ی این گروه که به سبب ضعف ایمان از

---
(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 509؛ نمونه/ ج 3/ ص 119
(2). آل عمران/ 154

میدان جنگ فرار کردند، می‌فرماید: «إذ تُصعدون و لا تلوون علی أحد و الرّسول یدعوکم فی اخرکم فأثابکم غمّاً بغمّ لکی لا تحزنوا علی مافاتکم و لا ما أصابکم و اللَّه خبیر بما تعملون».
گروه سوم: مسلمانان مقاومی که برای رضای خدا در جنگ شرکت کرده، تا پایان استقامت ورزیدند. شمار گروهی که شخصیّت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان آنان می‌درخشید، بسیار اندك بود و خداوند در باره‌ی اینان فرمود: « ... سیجزی اللَّه الشاکرین».
19. در این آیه‌ی شریفه، شاکران را از دو دسته‌ی دنیا طلبان و آخرت جویان جدا کرد. چون آنان به چیزی جز وجه الله نمی‌اندیشند، نه دنیا و نه آخرت. «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُو إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِى حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنزَعْتُمْ فِى الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مّن م بَعْدِ مَآ أَرَ ل كُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْأَخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ* إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِى أُخْرَ ل كُمْ فَأَثبَكُمْ غَمَّا م بِغَمّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَآ أَصبَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرُم بِمَا تَعْمَلُونَ* ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مّن م بَعْدِ الْغَمّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآ ل فَةً مّنكُمْ وَطَآ ل فَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقّ ظَنَّ الْجهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَىْءٍ قُلْ إِنَ

---
(1). آل عمران/ 153
(2). محاضرات
(3). المیزان/ ج 4/ ص 40؛ کشف الاسرار/ ج 2/ ص 305

الْأَمْرَ كُلَّهُ و لِلَّهِ يُخْفُونَ فِى أَنفُسِهِم مَّا لَايُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَىْءٌ مَّا قُتِلْنَا ههُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِى بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِىَ اللَّهُ مَا فِى صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحّصَ مَا فِى قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمُ م بِذَاتِ الصُّدُورِ»
ترجمه
خداوند، وعده‌ی خود را به شما، (در باره‌ی پیروزی بر دشمن در احد،) تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ،) دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا این که سست شدید؛ و (بر سر رها کردن سنگرها،) در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که

آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهانِ دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت.
سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید؛) تا شما را آزمایش کند. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد. «152» (به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می‌رفتید؛ و (جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ و از شدّت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی‌کردند؛ و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می‌زد. سپس اندوه‌ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید، و نه به خاطر مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌گردد. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. «153» سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه‌ی احد،) گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما

---
(1). آل عمران/ 152- 154

گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت.) آن‌ها گمان‌های نادرستی- همچون گمان‌های دوران جاهلیّت- در باره‌ی خدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟» بگو: «همه‌ی کارها (و پیروزی‌ها) به دست خداست.» آن‌ها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم.» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آن‌هایی که کشته شدن بر آن‌ها مقرّر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند (و آن‌ها را به قتل می‌رساندند). و این‌ها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، باخبر است.» «154»

تفسیر

در جریان جنگ احد به علت اتحاد پیروزی نصیب مسلمانان شد، لیکن بعد از آن که اختلاف در بین آن‌ها پدید آمد و برخی به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند، شکست سختی به آن‌ها وارد آمد. هنگامی که به مدینه بازگشتند با یکدیگر گفتند: مگر خداوند به ما وعده‌ی فتح و پیروزی نداده بود، بنا بر این چرا در این جنگ شکست خوردیم؛ آیات فوق به آن‌ها پاسخ داد که «وعده‌ی خداوند در مورد پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین جهت در آغاز جنگ پیروز شدید و این وعده‌ی پیروزی تا زمانی که دست از پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر نداشته بودید، ادامه داشت؛ شکست از

زمانی شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فراگرفت»؛ «و لقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم».

«تحسّونهم» از ماده‌ی «حسّ» گرفته شده و به معنای از بین بردن حواس کسی و کشتن اوست؛ یعنی آن‌ها را می‌کشتید. بعد اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین که در منطقه‌ی احد قرار دارد می‌کند و می‌فرماید: وقتی که شما از تصمیم خود برگشتید و در کار جنگ با یکدیگر اختلاف کردید و سفارش پیامبر را نادیده گرفتید مغلوب شدید بعد از آن که آنچه را دوست می‌داشتید از غلبه بر دشمن به شما نشان داد. این هر سه جمله با آن پنجاه نفر تطبیق می‌کند که سنگر حفاظت را رها ساختند.
بعد می‌فرماید: «در این موقع بعضی از شما خواستار دنیا و جمع غنایم بودید در حالی که جمعی دیگر همچون عبدالله بن جبیر ثابت قدم و خواستار آخرت و پاداش‌های الهی بودند.»؛ «منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة». در این جا بود که خداوند شما را از آن‌ها منصرف ساخت و پیروزی شما به شکست مبدل شد تا شما را آزمایش کند و سپس خداوند همه‌ی این نافرمانی‌ها و گناهان شما را بخشید در حالی که استحقاق مجازات را داشتید؛ زیرا خداوند نسبت به همه‌ی مؤمنان فضل و بخشش دارد.
در آیه‌ی بعد خداوند صحنه‌ی پایان جنگ احد را به مسلمانان یادآوری می‌کند و می‌فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به هر طرف پراکنده می‌شدید و فرار می‌کردید و هیچ نگاه به عقب سر خود نمی‌کردید که سایر برادران شما در چه حالند؟ (در حالی که پیامبر از پشت سر فریاد می‌زد: بندگان خدا به سوی من باز گردید! به سوی من باز گردید! من رسول خدایم، ولی هیچ یك از شما به سخنان او توجه نداشتید.) در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به شما روی آورد.»؛ «فاثابکم غماً بغم».
هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما برای این بود که دیگر به خاطر از دست رفتن غنایم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما

می‌رسد نگران نباشید و خداوند از اعمال شما آگاه است.
شب بعد از جنگ احد، شب پراضطرابی بود؛ زیرا مسلمانان پیش بینی می‌کردند که دشمنان بار دیگر به مدینه برگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند. در این میان مجاهدان راستین به وعده‌های پیامبر مطمئن بودند، اما برخی از منافقان چون مضطرب بودند تا به صبح خوابشان نبرد.
در این آیه به این دو حال مؤمنان و منافقان اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«سپس بعد از آن همه غم و اندوه روز احد، خداوند آرامش را بر شما نازل کرد، این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت، اما گروه دیگری بودند که تنها به فکر حفظ جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی‌اندیشیدند و به همین جهت آرامش را به کلی از دست داده بودند.
آن‌ها در باره‌ی خداوند گمان‌های نادرست همانند گمان‌های دوران جاهلیت داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده‌های پیامبر را می‌دادند و به یکدیگر می‌گفتند: آیا ممکن است پیروزی نصیب ما شود.»؛ «هل لنا من الامر من شیء»؛ یعنی بسیار بعید است. قرآن کریم در پاسخ آن‌ها می‌گوید: «قل انّ الامر کلّه لله»؛ «بگو: آری، پیروزی به دست خداست، او اگر بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد کرد.
آن‌ها حاضر نبودند همه‌ی آنچه را که در دل داشتند اظهار کنند؛ زیرا می‌ترسیدند در صف کافران قرار گیرند؛ «یخفون فی أنفسهم ما لا یبدون لك» گویا آن‌ها چنین خیال می‌کردند که شکست احد نشانه‌ی نادرست بودن آیین اسلام است».
از این رو می‌گفتند: اگر ما بر حق بودیم در این جا این همه کشته نمی‌دادیم.
خداوند در پاسخ آن‌ها به دو مطلب اشاره می‌کند: نخست این که تصور نکنید کسی با فرار

کردن از میدان جنگ می‌تواند از مرگ فرار کند؛ آن‌ها که اجلشان رسیده اگر در خانه‌های خود بمانند مرگ به سراغ آن‌ها در بستر نیز خواهد رفت.
ثانیاً این حوادث برای این است که خداوند آنچه در سینه‌ی شما پنهان است، بیازماید و آنچه در دل‌های شما (از ایمان) است خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست باخبر است. نکته‌ها
1. اصرار برخی از مؤمنان بر اطاعت
کلمه‌ی «تنازعتم» دلالت دارد بر این که همه‌ی مسلمانان اتفاق درستی در امر جنگ و معصیت فرمان پیامبر نداشتند، بلکه بعضی از آن‌ها اصرار بر اطاعت پیامبر داشتند تا تنازع مفهوم پیدا کند، وگرنه اگر همه‌ی آن‌ها مخالفت فرمان پیامبر را می‌کردند که نزاع معنا نداشت و شاهد به این مطلب قسمت بعد آیه است که می‌فرماید: «منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة».
2. استواری برخی از اصحاب پیامبر
اگر آیه‌ی «اذ تصعدون و لا تلون علی أحد» در کنار چند آیه‌ی قبل؛ «سیجزی الله الشاکرین» قرار گیرد، معلوم می‌شود عده‌ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد نه تنها قبل و بعد از شایعه‌ی قتل

پیامبر صلى الله علیه و آله فرار نکردند، بلکه در اراده و استوارى خود متزلزل هم نگردیدند. 3. غم مورد نکوهش و ستایش

در آیه‌ى شریفه‌ى « ... فاثابکم غمّاً بغم لکیلا تحزنوا ... »، دو لفظ «غم» مطرح

---

(1). نمونه/ ج 3/ ص 128؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 858

(2). المیزان/ ج 4/ ص 44

(3). المیزان/ ج 4/ ص 45

شده؛ غم اول از شکست خوردن و از دست دادن مال و جان و ... به وجود آمده که این خود غمى است نکوهیده هم چنان که آیه‌ى شریفه‌ى «لکیلا تأسوا على مافاتکم» حکایت از این نکوهش دارد.

اما غم دوم آن اندوهى است که از کوتاهى و عصیان آنان سرچشمه گرفته و مسلمانان خود از این کوتاهى و از دست دادن پیروزى در حسرت و ندامت فرو رفته‌اند؛ این نوع غم نه تنها مذموم نیست، بلکه مورد ستایش و اجر الهى قرار گرفته است و باعث زوال غم اول مى‌گردد. 4. نعمت خواب سبك

آیه‌ى شریفه‌ى «ثم أنزل علیکم من بعد الغم ... » از نزول نعمتى به عنوان خواب سبك خبر مى‌دهد، البته این نعمت از آن کسانى بوده که از فرار خود پشیمان شده راه بازگشت به پیامبر اسلام صلى الله علیه و آله را برگزیدند. اولًا از خود آیه با توجه به قسمت «طائفة منکم» مى‌توان این نکته را به دست آورد. ثانیاً در دو آیه‌ى قبل خداوند از شمول عفو الهى در مورد آنان خبر مى‌دهد؛ «و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل على المؤمنین ... » و روشن است که این عفو تنها نسبت به آنان که از کرده‌ى خود پشیمان باشند رواست و آنان که در حال فرار هستند، و هم چنان در ورطه‌ى گناه غوطه‌ورند، هرگز مشمول عنایت الهى قرار نمى‌گیرند، بلکه خداوند آنان را به خودشان واگذار مى‌نماید؛ «و طائفة قد اهمتهم أنفسهم».

---

(1). حدید/ 23

(2). مجمع البیان/ ج 2/ ص 862؛ المیزان/ ج 4/ ص 54؛ روح المعانى/ ج 4/ ص 92

(3). مجمع البیان/ ج 2/ ص 862؛ المیزان/ ج 4/ ص 46

5. استفاده از دین براى حفظ دنیا

در آیه‌ى شریفه‌ى «و طائفة قد اهمتهم انفسهم ... » منظور این نیست که آنان فقط سعادت خود را در نظر دارند که این خود خواست مؤمنان است،

بلکه منظور این است که زندگی دنیایی خود را حفظ کنند و در این راستا از دین نیز استفاده‌ی ابزاری می‌کنند چه این که معتقدند کسی بر دین خدا چیره نخواهد شد گرچه تمام وسیله‌های پیروزی را در دست داشته باشد زمانی که نتوانند از دین، این استفاده‌ی ابزاری را داشته باشند، آن را رها می‌کنند. 6. مؤمنان ضعیف الایمان

مؤمنان در احد دو دسته بودند: گروهی که مشمول رحمت الهی گردیده و احساس امن نمودند و گروهی دیگر که فقط به فکر خویشتن بودند. از این گروه به مؤمنان ضعیف الایمان یاد می‌شود نه این که در زمره‌ی منافقان باشند چنان که برخی از مفسران گفته‌اند: چون منافقان رسمی، صف خود را قبل از احد از مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله جدا کردند و گفتند: «لو نعلم قتالًا لأتبعناكم».

7. تحقق اراده‌ی الهی از طریق علل و عوامل

از آیه‌ی «یظنون بالله غیر الحق ... » به دست می‌آید که اعتقاد به پیروز شدن دین حق و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان یك امر ثابت و همیشگی نوعی رنگ جاهلیت با خود همراه دارد چه این که امر غلبه کردن بر دشمن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار نشده، بلکه تمام کارهای جهان آفرینش به دست توانای خداوند متعال است؛ اوست که در سرسلسله‌ی علت‌ها و اسباب جهان قرار دارد و او اراده‌ی خود را در چارچوب اسباب و

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 47

(2). آل عمران/ 167

عوامل به مرحله‌ی عمل در می‌آورد. دین الهی و دعوت پیامبران از این قانون مستثنی نیست. اگر این علل و اسباب در مسیر پیروزی دین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داشت پیروزی به دست می‌آید مانند بسیاری از جنگ‌ها و اگر نبود، شکست امری است حتمی.

این قانون در مورد دیگر پیامبران نیز به اجرا گذاشته شده است فقط در موارد ضرورت پای معجزه به میان می‌آید. «إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطنُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ* یأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لَاتَكُونُوا كَالَّذِینَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَ نِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّی لَّوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللَّهُ ذَ لِكَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ یُحْیِ ی وَیُمِیتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ* وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوْمُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَیْرٌ مّمَّا یَجْمَعُونَ* وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللَّهِ تُحْشَرُونَ»

ترجمه

کسانی از شما که در روز رو به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آن‌ها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آن‌ها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است. «155» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانند کافران نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می‌روند، یا در جنگ

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 48
(2). آل عمران/ 155- 158

شرکت می‌کنند (و از دنیا می‌روند و یا کشته می‌شوند)، می‌گویند: «اگر آن‌ها نزد ما بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند!» (شما از این گونه سخنان نگویید،) تا خدا این حسرت را بر دل آن‌ها [/ کافران] بگذارد. خداوند، زنده می‌کند و می‌میراند؛ (و زندگی و مرگ، به دست اوست؛) و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. «156» اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده‌اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آن‌ها (در طول عمر خود،) جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است. «157» و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می‌شوید. (بنا بر این، فانی نمی‌شوید که از فنا، وحشت داشته باشید.) «158»

تفسیر

این آیه‌ی شریفه ناظر به حوادث جنگ احد است که حقیقت دیگری را برای مسلمانان بیان می‌کند و آن این که لغزش‌هایی که بر اثر وسوسه‌های شیطانی به انسان دست می‌دهد و او را به گناهانی می‌کشاند، نتیجه‌ی زمینه‌های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته، از این رو قرآن کریم می‌فرماید: «آن‌ها که از میدان جنگ احد فرار کردند، در روز رو به رو شدن دو جمعیت (که یکی جمع مسلمانان بود به رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگری جمع مشرکان بود به فرماندهی ابوسفیان) شیطان آنان را به سبب برخی از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خداوند آن‌ها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است.»

در آیه‌ی بعد خداوند مؤمنان را از شیوه و طرز تفکر باطلی که منافقان دارند برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «ای اهل ایمان، شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می‌روند یا در صف مجاهدان قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند،

می‌گویند: اگر نزد ما می‌بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند. این سخنان را هرگز نگویید تا خداوند این حسرت را بر دل منافقان بگذارد.»

سپس قرآن کریم به این سمپاشی منافقان سه پاسخ منطقی می‌دهد:
الف) مرگ و حیات به دست خداوند است و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی‌تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خداوند از همه‌ی اعمال بندگان باخبر است؛ «و الله یحیی و یمیت و الله بما تعملون بصیر».
ب) تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد، چیزی از دست نداده‌اید؛ زیرا آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه‌ی حیات جمع آوری می‌کنید بالاتر است.
ج) از همه گذشته مرگ به معنای فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید، بلکه دریچه‌ای است به سوی زندگانی دیگری در سطح بسیار وسیع‌تر و آمیخته با ابدیت و به سوی خداوند محشور می‌شوید.
نکته‌ها
1. کفر سرچشمه‌ی نفاق
با این که گوینده‌ی این سخنان منافقان بودند، اما با عنوان «کفروا» از آنان یاد شده و این بدان جهت است که سرچشمه‌ی این سخن همان حالت کفر انسان است، از این رو در این آیه این سخن به کافران نسبت داده شده است.

---
(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 864؛ نمونه/ ج 3/ ص 137
(2). المیزان/ ج 4/ ص 55

2. ظهور عفو و مغفرت در دنیا و آخرت
عفو و مغفرت گرچه به لحاظ مصداق یکی است، اما به لحاظ مفهوم مغفرت متفرع بر عفو است و این دو هم چنان که در امور اخروی پیاده می‌شود در آثار تکوینی و تشریعی و دنیوی هم ظاهر می‌شود. مثل این که خداوند در سوره‌ی شوری می‌فرماید: «و ما اصابکم من مصیبةفیما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» که مربوط به آثار عواقب دنیوی است و در آخرت هم کسی به مقام قرب الهی نمی‌رسد و از نعمت‌های الهی برخوردار نمی‌گردد مگر این که مغفرت الهی را دریافته باشد. 3. گمان بد مسلمانان از نکوهش نمودن قرآن، همفکری مسلمانان با کفار و نهی ایشان از گفتاری همانند گفتار آنان در رابطه با شهدای جنگ و این که اگر پیش ما می‌ماندند هرگز به شهادت نمی‌رسیدند، معلوم می‌گردد مسلمانان با این افکار به گمان بدی پس از جنگ احد نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و آن این که ایشان سبب واقع شدن ما در این مهلکه بوده است. 4. فرار اکثریت از جنگ احد
آیه‌ی شریفه در مورد جنگ احد است که همه فرار کردند مگر سیزده نفر

که پنج نفر آن از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. در نام این سیزده نفر به جز حضرت علی علیه السلام اختلاف است که چه کسانی بودند.

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 52
(2). المیزان/ ج 4/ ص 54- 55
(3). مجمع البیان/ ج 9/ ص 865؛ تبیان/ ج 3/ ص 25؛ کاشف/ ج 2/ ص 184

5. حسرت کفار

حسرتی که در قلب کفار قرار داده شده آن است که چرا در جنگ شرکت نکردند و پیروزی و غنیمت از ایشان فوت شد. 6. سرّ تقدم قتل بر موت

در آیه‌ی شریفه، اول قتل بر موت مقدم شده و جهتش آن است که قتل در راه خداوند نزدیك‌تر به مغفرت الهی است تا مرگ طبیعی. از این رو در آیه‌ی بعد چون این نکته ملحوظ نیست ترتیب طبیعی رعایت شده و موت بر قتل مقدم ذکر شده است. 7. معنای عفو الهی در باره‌ی مجاهدان و متخلفان

در آیه‌ی 152 هم نسبت به کسانی که در جنگ احد سست شدند و سپس نادم گردیدند بحث عفو و مغفرت از آنان را مطرح فرموده و در این آیه از کسانی که پشت کرده و فرار نمودند عفو می‌فرماید مگر این که بین این دو بخشش تفاوت قائل شده است. در آیه‌ی نخست عفو همراه با فضل و اشعار به ایمان آنان دارد گذشته از این که امن و آسایش پس از اندوه‌های پیاپی بر آنان نازل گردید، ولی در این آیه عفو بدون کرامت نقل شده فقط عفو همراه حلم آمده که تعجیل نمودن در عقوبت را افاده می‌نماید.

---

(1). تبیان/ ج 3/ ص 27
(2). المیزان/ ج 4/ ص 57؛ التحریر و التنویر/ ج 3/ ص 264
(3). المیزان/ ج 4/ ص 51

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ* إِن يَنصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِى يَنصُرُكُم مِّن م بَعْدِهِ ى وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

ترجمه

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [/ مردم] نرم (و مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آن‌ها را ببخش و برای آنان آمرزش بطلب؛ و در کارها، با آنان مشورت کن؛ اما

هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکّلان را دوست دارد. «159» اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند. «160»
تفسیر
این آیه گرچه دارای یك سلسله دستورهای کلی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه‌ی عفو و رحمت و مشورت می‌دهد، لیکن از نظر نزول، در باره‌ی جریان جنگ احد است؛ زیرا کسانی که از جنگ احد فرار کرده بودند بعد از جنگ پشیمان شدند و تقاضای عفو نمودند.
خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور عفو عمومی آن‌ها را صادر کرد، از این رو

---

(1). آل عمران/ 159- 160

در این آیه، نخست اشاره به یکی از امتیازات فوق العاده‌ی اخلاقی پیامبر می‌نماید و می‌فرماید: «در پرتو لطف و رحمت الهی تو با مردم مهربان و نرم‌خوی شدی در حالی که اگر تندخو و سنگدل می‌بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می‌شدند.»
«فظّ» در لغت به معنای کسی است که سخنانش تند و خشن است و «غلیظ القلب» به کسی گفته می‌شود که سنگدل باشد و عملًا محبت و انعطافی نشان ندهد.
سپس دستور می‌دهد که از تقصیر آنان بگذر و برای آنان طلب آمرزش کن و بعد برای زنده کردن شخصیت آن‌ها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می‌دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن.
این دستور به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد با این که مشورت کرد و نظر اکثریت این شد که اردوگاه دامنه‌ی احد باشد و دیدیم که این نظر محصول رضایت بخشی نداشت. در این جا این فکر به نظر بسیاری می‌رسید که در آینده پیامبر نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌دهد و دستور می‌دهد که باز هم با آن‌ها مشورت کن هر چند نتیجه‌ی مشورت در برخی از موارد سودمند نباشد.
بعد می‌فرماید: «اما هر گاه تصمیم گرفتی کاری را انجام دهی، بر خداوند توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد.» در آیه‌ی بعد سرّ توکل بر خداوند را بیان می‌کند و آن این که قدرت او بالاترین قدرت‌هاست؛ هر کس را یاری کند هیچ کس نمی‌تواند بر او پیروز گردد، همان گونه که اگر حمایت خود را از کسی بردارد، هیچ کس قادر به حمایت او نیست. بنا بر این، بر همه‌ی اهل ایمان لازم است که به او توکل کنند.

(1). نمونه/ ج 3/ ص 140

نکته‌ها

1. عدم شمول عفو در موارد حدود شرعی

خداوند پیامبرش را نسبت به عفو از مسلمانان و طلب آمرزش برای آنان ترغیب و تشویق می‌فرماید گرچه این دستور به صورت مطلق گفته شده و هیچ گونه اختصاصی به موردی ندارد، اما باید گفت این دستور عفو موارد حدود شرعی را در بر نمی‌گیرد؛ زیرا عفو در این موارد لغو و بیهوده بودن این حدود را به دنبال خواهد داشت. 2. تفاوت فظّ و غلظت قلب

تفاوت فظّ و غلظت قلب آن است که اولی در امور ظاهری است که در افعال و اقوال ظهور پیدا می‌کند که عبارت از تندخویی است، اما دومی امر باطنی است؛ یعنی کسی که رقّت قلب ندارد و به کسی رحم نمی‌کند.

3. رضایت خداوند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جمله‌ی «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» به منظور امضای سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عفو و طلب آمرزش و مشورت با مردم بیان شده است؛ زیرا پیامبر این برنامه‌ها را رعایت کرده بود، بنا بر این این کلام اشعار به این حقیقت دارد که پیامبر فرمان الهی را اتیان نموده و خداوند سبحان از اعمال او راضی است. 4. اهمیت مشاوره در اسلام

موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، از این رو با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیازی به مشورت ندارد، خداوند به او دستور می‌دهد که با مردم مشورت

(1). المیزان/ ج 3/ ص 56- 57

(2). تفسیر کبیر/ ج 9/ ص 63؛ روح المعانی/ ج 4/ ص 106

(3). المیزان/ ج 4/ ص 56

کند؛ «و شاورهم فی الامر». نکته‌ی قابل توجه این که کلمه‌ی «الامر» در آیه‌ی شریفه مفهوم وسیعی دارد و همه‌ی کارها را شامل می‌شود، ولی مسلم است که پیامبر هرگز در احکام الهی و قانون گذاری مشورت نمی‌کرد و تنها در چگونگی اجرای قانون نظر مسلمانان را جویا می‌شد. 5. فواید و آثار مشورت

مشورت فواید فراوانی دارد از جمله:

الف. انسان کمتر گرفتار لغزش می‌شود.

ب. اگر انسان در کار خود مواجه با پیروزی شود، کمتر مورد حسد دیگران

واقع می‌شود و اگر شکست بخورد زبان اعتراض مردم بر او بسته است.
ج. انسان در مشورت می‌تواند بهترین رأی و نظریه‌ها را انتخاب کند. کلمه‌ی «شور» در اصل به معنای مکیدن زنبور از شیره‌ی گل‌هاست و در مشورت کردن انسان بهترین نظریه‌ها را جذب می‌کند.
د. انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آن‌ها را با خود درك خواهد کرد.
ه. مشورت کردن موجب شخصیت دادن به دیگران و احترام به افکار و نظر آن‌هاست.
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ما شقی عبد قطّ بمشورة و لا سعد باستغناء رأی». حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «من استبدّ برأیه هلك و من شاور الرجال شارکها فی عقولهم».

---

(1). نمونه/ ج 3/ ص 144
(2). مجمع البیان/ ج 2/ ص 869؛ تفسیر کبیر/ ج 9/ ص 66؛ نمونه/ ج 3/ ص 144؛ تبیان/ ج 3/ ص 32

«وَمَا كَانَ لِنَبِىّ أَن يَغُلَّ وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيمَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَايُظْلَمُونَ* أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَ نَ اللَّهِ كَمَن م بَآءَ بِسَخَطٍ مّنَ اللَّهِ وَمَأْوَ ل هُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ* هُمْ دَرَجتٌ عِندَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرُ م بِمَا يَعْمَلُونَ* لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايتِهِ ى وَيُزَكّيهِمْ وَيُعَلّمُهُمُ الْكِتبَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِى ضَللٍ مُّبِينٍ»
ترجمه
(گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند. و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه‌ی محشر) می‌آورد؛ سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است، به طور کامل داده می‌شود؛ و (به همین دلیل) به آن‌ها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید). «161» آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا باز گشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است. «162» هر یك از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛ و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، بیناست. «163» خداوند بر مؤمنان منت نهاد [/ نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آن‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آن‌ها بخواند، و آن‌ها را پاك کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ و البته پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند. «164»

(1). آل عمران/ 161- 164

تفسیر

این آیه به عذرتراشی‌های بی‌اساس بعضی از جنگجویان (احد) پاسخ می‌دهد.

توضیح این که هنگامی که کسانی که سنگر حفاظتی را به منظور جمع آوری غنایم رها کردند، فرمانده‌ی آنان دستور داد «از جای خود حرکت نکنید، پیامبر اکرم شما را از غنیمت‌ها محروم نخواهد کرد»، ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره‌ی واقعی خود گفتند: ما می‌ترسیم پیامبر در تقسیم غنایم ما را از نظر دور دارد، از این رو باید برای خود دست و پا کنیم. این را گفتند و سنگرها را رها کردند و آن حوادث دردناك به وقوع پیوست.

قرآن در پاسخ می‌گوید: «آیا شما گمان کردید که پیامبر به شما خیانت می‌کند در حالی که هیچ پیامبری ممکن نیست خیانت کند و اصولاً خیانت با پیامبری سازگار نیست. اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی‌توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد.» بعد می‌فرماید: «هر کس خیانت کند در روز قیامت آنچه را خیانت کرده به عنوان مدرك خیانت بر دوش خواهد کشید، سپس به هر کس آنچه انجام داده و به دست آورده داده می‌شود.»؛ یعنی مردم اعمال خود را عیناً در آن جا خواهند یافت و به همین دلیل ظلم و ستمی در باره‌ی هیچ کس نمی‌شود.

در آیه‌ی بعد اشاره به سرنوشت کسانی که در جنگ احد حضور پیدا کردند و منافقان و افراد ضعیف الایمانی که در جنگ حاضر نشدند می‌کند و می‌فرماید: «آیا کسانی که فرمان الهی را پیروی کردند و رضایت او را اطاعت نمودند همانند کسانی هستند که به سوی خشم الهی باز گشتند و جایگاه آن‌ها جهنم و پایان کار آن‌ها ناراحت کننده است.»

سپس در آیه‌ی بعد می‌فرماید: «هر یك از آن‌ها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خداوند دارند.» اشاره به این که نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یك از کسانی که در دو صف قرار دارند به تفاوت درجه‌ی فداکاری و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه‌ی خاصی خواهند داشت.

در پایان می‌فرماید: «خداوند نسبت به اعمال همه‌ی آن‌ها بیناست».

در آیه‌ی بعد (آیه‌ی 164) سخن از بزرگ‌ترین نعمت الهی یعنی نعمت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده است، می‌فرماید: «خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آن‌ها

پیامبری برانگیخت.» سپس می‌فرماید: «یکی از مزایای این پیامبر این است که او از جنس بشر است و از خود آن‌هاست نه از جنس فرشتگان و مانند آن‌ها تا احتیاجات و نیازمندی‌های بشر را دقیقاً درك کند و دردها و مشکلات زندگی آن‌ها را لمس کند و با توجه به آن به تربیت آن‌ها اقدام نماید.»
سپس می‌گوید: «این پیامبر سه برنامه‌ی مهم را در باره‌ی آن‌ها اجرا می‌کند:
نخست: آیات پروردگار را بر آن‌ها تلاوت می‌کند. ثانیاً: به تربیت و تزکیه‌ی نفوس آن‌ها می‌پردازد. ثالثاً: به آن‌ها کتاب و حکمت تعلیم می‌دهد». در پایان می‌فرماید: «گرچه آن‌ها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»
نکته‌ها
1. عدم برابری مؤمنان با غضب شدگان
این آیات به مؤمنان هشدار می‌دهد که چگونه با رفتار خود موجبات سخط و خشم

---
(1). تبیان/ ج 3/ ص 34؛ نمونه/ ج 3/ ص 175
(2). نمونه/ ج 3/ ص 182

الهی را فراهم می‌سازند و حال آن که خداوند آنان را با پند و موعظه به سوی رضایت خود فرا می‌خواند، و دیگر این که این دو گروه مؤمنان راستین که در پی تحصیل رضایت الهی هستند، هرگز با آنان که سخط و غضب خداوند را به دست آورده‌اند برابر نیستند و خداوند نسبت به اعمال آنان آگاه است، از این رو چنین نپندارند که کارهای کوچك از نظر او دور خواهند ماند پس هرگز ره تسامح و تساهل را در پیش نگیرند. 2. عظمت روز قیامت
از این که می‌فرماید در روز قیامت هر انسانی آنچه را که کسب نموده اعم از خیر و شر به او جزا داده می‌شود با این که مقصود بیان وضعیت خیانت کننده است، این تعبیر دلالت بر عظمت آن روز دارد که هر انسانی بر طبق اعمالش جزا داده می‌شود گرچه جرم او اندك باشد چه برسد به خیانت که جرم بزرگی خواهد بود. 3. روش غیر مستقیم در برنامه‌های تربیتی
در قرآن کریم بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می‌گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می‌شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند و این روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید تأثیر فوق العاده‌ای در برنامه‌های تربیتی دارد؛ زیرا وقتی مسأله به صورت قطعی و جزمی مطرح شود، گاهی انسان در

مقابل آن مقاومت به خرج می‌دهد، اما هرگاه به صورت سؤال مطرح شود و پاسخ آن را از درون وجدان خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود می‌داند. در قرآن کریم از این روش استفاده‌ی فراوان شده از جمله:

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 57
(2). روح المعانی/ ج 4/ ص 111

«هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»، «قل هل یستوی الاعمی و البصیر أفلا تتفکرون»، «قل هل یستوی الاعمی و البصیر أم هل تستوی الظلمات و النور»، «أفمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لا یستوون» و «أن نجعل الذین ءامنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض أن نجعل المتقین کالفجار».

4. کاربرد درجه در مورد مؤمنان و منافقان

درجه معمولاً به پله‌هایی گفته می‌شود که انسان به وسیله‌ی آن‌ها به نقطه‌ی مرتفعی صعود می‌کند، اما پله‌هایی که از آن برای پایین رفتن به نقطه‌ی گودی استفاده می‌شود «درك» می‌گویند. از این رو در باره‌ی پیامبران می‌خوانیم: «و رفع بعضهم درجات» و در باره‌ی منافقان می‌خوانیم: «ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار».

ولی در آیه‌ی مورد بحث چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده جانب طایفه‌ی مؤمنان گرفته شده و تعبیر به درجه شده است. این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می‌گویند. 5. معنای «منّ»

کلمه‌ی «منّ» در اصل به معنای قطع است و نعمت را از آن جهت منّت گویند

---

(1). زمر/ 9
(2). انعام/ 50
(3). رعد/ 16
(4). نمونه/ ج 3/ ص 181؛ مراغی/ ج 4/ ص 121
(5). بقره/ 253
(6). نساء/ 253
(7). نمونه/ ج 3/ ص 180؛ جامع الاحکام/ ج 3/ ص 1505

چون به وسیله‌ی آن، طرف از بلا و رنج قطع می‌گردد. «لهم اجر غیر ممنون» یعنی غیر مقطوع. برخی گفته‌اند در اصل به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبهایی را منّت گویند که اگر جنبه‌ی عِملی داشته باشد یعنی کسی عملاً نعمت

بزرگی را به دیگری بدهد کاملًا زیبا و ارزنده است، اما اگر کسی کار کوچك خود را با سخن بزرگ کند و به رخ افراد بکشد، کاری است بسیار زشت.
بنا بر این نعمتی که نکوهیده است به معنای بزرگ شمردن نعمت‌ها در گفتار است، اما منّتی که زیبنده است همان بخشیدن نعمت‌های بزرگ است. 6. بهره‌مندی مؤمنان از نعمت بعثت
با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت همه‌ی مردم مبعوث شده است؛ «و ارسلناك الّا کافة للناس»، اما سرّ این که نعمت بعثت را ویژه‌ی مؤمنان قرار داد آن است که مؤمنان از نعمت بعثت و هدایت او بهره‌مند می‌شوند چنان که قرن کریم مایه‌ی هدایت همه‌ی انسان‌هاست؛ «هدی للناس»، اما اهل تقوا بهره‌مند می‌شوند؛ «هدی للمتقین».
7. ایمان عامل امتنان
آیه‌ی شریفه در مقام منت گذاری بر مؤمنان است و علت این امتنان خصوصیت ایمان آن‌هاست که به صورت وصفی (مؤمنین) بیان شده است و اشعار وصف به علّیت کامل‌تر و قوی‌تر از صیغه‌های دیگر مانند ماضی و مانند آن است. 8. نعمت بزرگ بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از میان خود مردم، نعمت بزرگی است به خاطر وجوه ذیل:

---

(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 875؛ مفردات راغب؛ روح المعانی/ ج 4/ ص 112؛ تبیان/ ج 3/ ص 38؛ نمونه/ ج 3/ ص 158
(2). تبیان/ ج 3/ ص 39؛ تفسیر کبیر/ ج 9/ ص 78؛ روح المعانی/ ج 4/ ص 113؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 875
(3). المیزان/ ج 4/ ص 57

الف. نشو و نمو پیامبر در شهر آن‌ها بود و اطلاع از زندگی او داشتند و در مدت عمر جز صداقت و امانت و عدم توجه به دنیا چیزی از او ندیدند، بعد از مدتی که ادعای رسالت نمود به ذهن کسی نمی‌رسد که او در ادعای خود صادق نباشد.
ب. مردم می‌دانستند که در مدت عمر خود نزد کسی برای تعلیم نرفته و درس نخوانده است و بعد از 40 سالگی سخنانی را می‌گوید که سابقه نداشته است و هر انسان عاقلی می‌فهمد که این مطالب جز به وحی الهی نخواهد بود.
ج. بعد از ادعای نبوت اموال فراوان و زن‌های متعددی را به او عرضه کردند تا دست از ادعای رسالت بردارد در عین نیاز به آن‌ها صرف نظر

کرد. از این صبر و مقاومت او روشن می‌شود که در ادعای خود صداقت دارد.
د. کتابی که او آورد جز این که مردم را از بت‌پرستی و خرافات نجات داد و به سوی حقایق دینی و امور واقعی دعوت نمود، چیزی نبود.
ه. در نهایت مردم آن زمان را از بدترین اخلاق‌ها نجات داد و به سعادت انسانی رسانید.
بنا بر این شکی نیست که بعثت او بزرگترین نعمت در حق مردم است.
«أَوَ لَمَّآ أَصَبَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* وَمَآ أَصَبَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ* وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قتِلُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَلِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمنِ يَقُولُونَ بِأَفْوَ هِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ

---

(1). تبیان/ ج 3/ ص 39؛ تفسیر کبیر/ ج 9/ ص 80؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 876

أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ* الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَ نِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ»
ترجمه
آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این (مصیبت) از کجاست»؟! بگو: «از ناحیه‌ی خودِ شماست (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید). خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می‌کند.)» «165» و آنچه (در روز احد،) در روزی که دو دسته [/ مؤمنان و کافران] با هم رو به رو شدند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند. «166» و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند؛ آن‌هایی که به ایشان گفته شد: «بیایید در راه خدا نبرد کنید؛ یا (حداقل) از حریم خود، دفاع نمایید.» گفتند: «اگر می‌دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می‌کردیم. (اما می‌دانیم جنگی نمی‌شود.)» آن‌ها در آن هنگام، به کفر نزدیك‌تر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست. و خداوند به آنچه کتمان می‌کنند، آگاه‌تر است. «167» (منافقان) آن‌ها هستند که به برادران خود- در حالی که از حمایت آن‌ها دست کشیده بودند- گفتند: «اگر آن‌ها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند.» بگو: «(مگر شما می‌توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟!) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید!» «168»

(1). آل عمران/ 165- 168

تفسیر

این آیه بررسی دیگری روی حادثه‌ی احد است. توضیح این که جمعی از مسلمانان از نتایج دردناك جنگ، غمگین و نگران بودند. خداوند در آیه‌ی فوق سه نکته را به آن‌ها خاطرنشان می‌سازد:

الف. شما نگران نتیجه‌ی جنگ نباشید، بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید؛ اگر در این میدان به شما مصیبتی رسید، در میدان دیگر (جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید.

ب. شما می‌گویید این مصیبت از کجا دامنگیر شما شد؛ «قلتم انی هذا»، ولی ای پیامبر! به آن‌ها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را در خودتان جست و جو کنید.

ج. شما نباید از آینده نگران باشید؛ زیرا خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و اگر نقاط ضعف را جبران کنید مشمول حمایت او خواهید شد.

در آیه‌ی بعد می‌فرماید: هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می‌آید علاوه بر این که بدون علت نیست، وسیله‌ی آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان یا افراد سست ایمان، از این رو می‌فرماید: «و ما أصابكم يوم التقى الجمعان»؛ یعنی آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت‌پرستان به هم در آویختند بر شما وارد شد به فرمان و اذن خدا بود و هر کاری علتی دارد و روی این اصل هر لشکری که در جنگ سستی کند و به مال و ثروت دل ببندد و فرمان رهبر را فراموش کند، محکوم به شکست است.

سپس قرآن گفت و گویی که میان بعضی از مسلمان‌ها و منافقان قبل از جنگ ردّ

و بدل شد به این صورت بیان می‌کند که مسلمانان به آن‌ها گفتند: بیایید یا به خاطر خدا و در راه او بجنگید و یا لااقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می‌کند دفاع کنید، ولی منافقان به یك بهانه‌ی واهی دست زده گفتند: ما اگر می‌دانستیم جنگ می‌شود بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم، ما فکر می‌کنیم این غائله بدون جنگ و خونریزی پایان پذیرد.

و بنا بر تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر این را ما جنگ می‌دانستیم با شما همکاری می‌کردیم، ولی به نظر ما این جنگ نیست، بلکه یك نوع انتحار و خودکشی است؛ زیرا با عدم توازنی که میان لشکر مسلمانان و کفار است عاقلانه نیست که ما با آن‌ها جنگ کنیم.

قرآن کریم به آن‌ها می‌گوید: (این‌ها دروغ گفتند) زیرا آن‌ها در آن روز به

کفر نزدیک‌تر از ایمان بودند و آن‌ها به زبان چیزی می‌گویند که در دل ندارند و نیت آن‌ها با آنچه می‌گفتند کاملًا مغایرت داشت. آن‌ها به خاطر ترس از دشمن یا عدم علاقه به اسلام از شرکت در میدان جنگ خودداری کردند، از این رو می‌فرماید: خداوند به آنچه منافقان کتمان می‌کنند آگاه است.
در آیه‌ی بعد می‌فرماید: منافقان علاوه بر این که خودشان از جنگ احد کناره‌گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه‌ی دیگران نیز نمودند، به هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آن‌ها گشودند و گفتند: اگر آن‌ها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی‌دادند. قرآن کریم به آن‌ها پاسخ می‌دهد و به پیامبر چنین دستور می‌دهد که به آن‌ها بگو: اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید، مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می‌گویید؛ یعنی در حقیقت شما با این ادعا خود را عالم به غیب و باخبر از حوادث

آینده می‌دانید، کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کند و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟ نکته‌ها
1. عامل اصلی شکست در جنگ احد
آنچه می‌توان از این آیه‌ی شریفه استفاده کرد این است که علت و عامل اصلی شکست مسلمانان و گرفتاری آنان به خود آنان بازگشت می‌کند؛ آنان بودند که با سرپیچی از فرمان رهبری و اختلاف کلمه این گونه پیروزی را از دست داده خود را دچار این نابسامانی کرده‌اند.
این درس برای همه‌ی زمان‌ها وجود دارد اطاعت از رهبری یا سرپیچی از او سرنوشت پیروزی و یا شکست را رقم می‌زند.
2. پاسخ قرآن به شکست خوردگان
مسلمانان از این که در جنگ احد شکست خوردند بسیار ناراحت بودند. قرآن کریم به آن‌ها دو پاسخ می‌دهد:
الف. اگر در جنگ احد 70 نفر کشته دادید، اما در جنگ بدر شما دو برابر به مشرکین مصیبت وارد ساختید؛ 70 نفر را کشتید و 70 نفر را اسیر کردید.
ب. این شکست در احد به خاطر اعمال خودتان است: اولًا پیامبر فرمود در مدینه بمانیم شما مخالفت کردید. ثانیاً سستی نمودید. ثالثاً به نزاع و اختلاف پرداختید. رابعاً سنگرها را

---
(1). نمونه/ ج 3/ ص 163
(2). مجمع البیان/ ج 2/ ص 876؛ المیزان/ ج 4/ ص 59

رها ساختید و به دنبال جمع غنایم رفتید و اصولًا خداوند زمانی وعده‌ی

نصرت می‌دهد که شما صبر و تقوا داشته باشید.
چنان که قرآن می‌فرماید: «ان تصبروا و تتّقوا و يأتوكم من فورهم هذا يمددكم» و چون شرط صبر و تقوا را ترك كرديد، مشروط که نصرت الهی است شامل حال شما نخواهد شد. 3. منظور از اذن
منظور از اذن در آیه‌ی شریفه اذن تشریعی نیست؛ زیرا اذن تشریعی به فعل حرام که قتل مسلمانان از ناحیه‌ی مشرکان باشد تعلق نمی‌گیرد، بلکه منظور اذن تکوینی است؛ یعنی انسان‌ها در افعال خود مستقل نیستند که تفویض محض باشد و مجبور هم نیستند، بلکه افعال انسان‌ها به اختیار از آن‌ها صادر می‌شود، لیکن تا مشیّت و اراده‌ی او تعلق نگیرد، محال است تحقق پیدا کند و تا او قدرت ندهد و موانع را برطرف نکند کار صورت نمی‌پذیرد.
نظیر این آیه‌ی شریفه در اذن تکوینی، آیه‌ی 5 سوره‌ی حشر است: «ما قطعتم من لينة او تركتموها قائمة على اصولها الّا باذن الله».
4. عدم تداوم امور دنیوی
از آیه‌ی شریفه‌ی «قد اصبتم مثليها» استفاده می‌شود که امور دنیوی دائمی نخواهد بود و به يك منوال باقی نمی‌ماند؛ روزی مسلمانان بر مشرکان پیروز می‌شوند، روز دیگر مشرکان بر مؤمنان مسلّط می‌شوند.

---

(1). تفسیر کبیر/ ج 9/ ص 84؛ مجمع البیان/ ج 2/ ص 876؛ المیزان/ ج 4/ ص 59؛ مراغی/ ج 4/ ص 126
(2). مجمع البیان/ ج 2/ ص 877؛ اطیب البیان/ ج 3/ ص 422؛ تبیان/ ج 3/ ص 42
(3). مراغی/ ج 4/ ص 126

5. راه و روش منافق
منافق مشتق از «نفق»، نقب و سوراخی است در زیر زمین که درب دیگری برای خروج دارد. و یربوع خزنده‌ای است شبیه به موش، این خزنده دو لانه می‌سازد یکی به نام نافقاء که آن را مخفی می‌دارد، دیگری به نام قاصعاء که آشکار است؛ چون دشمن در قاصعاء به آن حمله می‌کند وارد نافقاء شده و از آن خارج می‌شود و منافق را از آن جهت منافق گویند که به سوی مؤمن با ایمان خارج می‌شود و به سوی کافر با کفر خارج می‌گردد. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَ تَا بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَلهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ ى وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِم مّنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَايُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ* الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِن م بَعْدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ* الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ

النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمنًا وَقَالَوا حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَنَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ»
ترجمه
(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان

---
(1). مفردات راغب؛ تفسیر کبیر/ ج 9/ ص 84
(2). آل عمران/ 169- 174

زنده‌اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. «169» آن‌ها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند [/ مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته‌ی آن‌ها را در آن جهان می‌بینند؛ و می‌دانند) که نه ترسی بر آن‌هاست، و نه غمی خواهند داشت. «170» و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می‌بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند، (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند). «171» آن‌ها که دعوت خدا و پیامبر را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ (و هنوز زخم‌های میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدانِ «حمراء الاسد» حرکت نمودند؛) برای کسانی از آن‌ها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است. «172» این‌ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [/ لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آن‌ها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست.» «173» به همین جهت، آن‌ها (از این میدان،) با نعمت و فضل پروردگار، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. «174»
تفسیر
ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که خداوند از ارواح شهیدان احد سؤال کرد چه آرزویی دارید؟ آن‌ها گفتند: بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم. خداوند فرمود: رجوع به دنیا شدنی نیست. عرض کردند: حال که چنین است

تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگان، حال ما را بگویی و از وضع ما که غرق در نعمت هستیم به آن‌ها بشارت دهی

که هیچ گونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.
به نظر می‌رسد جمعی از افراد ضعیف الایمان بعد از حادثه‌ی احد می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که به شهادت رسیده بودند تأسف می‌خوردند مخصوصاً زمانی که به نعمتی می‌رسیدند می‌گفتند: چرا دست آن‌ها از این همه نعمت‌ها کوتاه است. آیات فوق خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام شامخ شهیدان را یاد کرده، از این رو می‌فرماید: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا به شهادت رسیده‌اند مردگانند، بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.» در این جا روی سخن به پیامبر است تا دیگران حساب کار خود را بکنند.
سپس به گوشه‌ای از برکات و مزایای زندگی بزرخی شهیدان اشاره نموده و می‌فرماید: آنان به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آن‌ها بخشیده است خوشحالند. یکی دیگر از خوشحالی آن‌ها به خاطر برادران مجاهد آن‌هاست که در میدان جنگ به شهادت نرسیده‌اند و به آن‌ها ملحق نشده‌اند؛ زیرا مقامات و پاداش‌های آن‌ها را در آن جهان به خوبی می‌بینند. از این مبشر و شاد می‌شوند و می‌دانند که ترسی بر آن‌ها نیست و غمی نخواهند داشت.
در آیه‌ی بعد تأکید بیشتری است در باره‌ی بشارت‌هایی که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می‌کنند؛ آن‌ها از دو جهت خوشحالند: نخست از این جهت که نعمت‌های خداوند را دریافت می‌کنند، نه تنها نعمت‌های او، بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار

نعمت است. دیگر این که می‌بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی‌کند.
کفار قریش پس از پیروزی در جنگ احد به سوی مکه باز گشتند. در بین راه در سرزمینی به نام «روحاء» به این فکر افتادند که به مدینه برگردند و باقیمانده‌ی مسلمانان را نابود کنند. این خبر به پیامبر رسید. آن حضرت فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر بپیوندند.
ابی سفیان وقتی از بسیج عمومی مسلمان‌ها مطلع شد، فکر کرد لشکر تازه نفسی مهیا شده است، از این رو از حمله‌ی مجدد منصرف شد و عقب نشینی کرد و به سوی مکه با لشکر خود باز گشتند، اما هنگامی که خبر آمدن لشکر ابوسفیان به پیامبر و مسلمانان رسید گفتند: «حسبنا الله و نعم الوکیل»، اما هرچه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، از این رو پس از سه روز توقف به مدینه بازگشتند. آیات فوق اشاره به این جریان می‌کند.
از این رو می‌فرماید: «آن‌ها که دعوت خداوند و پیامبر را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند از میان این افراد برای

آن‌ها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند یعنی با نیت پاك و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند، پاداش بزرگی خواهد بود.» سپس یکی از نشانه‌های استقامت و پایمردی آن‌ها را به این صورت بیان می‌کند: «این‌ها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (نعیم بن مسعود) به آن‌ها گفتند:
لشکر دشمن اجتماع کرده و آماده‌ی حمله‌اند، از آن‌ها بترسید، اما آن‌ها نه تنها نترسیدند، بلکه برعکس ایمان آن‌ها افزوده شد و گفتند: خداوند ما را کافی است و او بهترین حامی

---
(1). نمونه/ ج 3/ ص 168

است.»
به دنبال این استقامت و ایمان، قرآن نتیجه‌ی عمل آن‌ها را بیان کرده می‌فرماید:
«آن‌ها از این میدان با نعمت و فضل پروردگار برگشتند چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در جنگ دشمن از آن‌ها فرار کرد. سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: آن‌ها در این جریان کوچك‌ترین ناراحتی ندیدند با این که از فرمان الهی پیروی کردند و خداوند فضل و انعام بزرگی دارد.
نکته‌ها
1. وجود عالم برزخ
از این آیه‌ی شریفه سه نکته به دست می‌آید:
الف. شهدا اخبار مؤمنان راستین را که در دنیا به سر می‌برند دریافت می‌کنند.
ب. آنان پاداش کردار مؤمنان را (که هیچ ترس و اندوهی ندارند) مشاهده می‌کنند چه این که در آن سرا جای استدلال نیست، آنچه هست مشهود و عیان است.
ج. انسان‌ها پس از مرگ تا روز قیامت به نوعی بقا دارند و فنای کلی معنا ندارد و به تعبیر دیگر این آیه از آیاتی است که عالم برزخ را به اثبات می‌رساند چنان که در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون».
2. پاداش الهی در قیامت
اندیشیدن در این آیات انسان را به چند نکته رهنمون می‌سازد:
1. خداوند در مقام بیان پاداش مؤمنان است.

---
(1). تفسیر نمونه/ ج 3/ ص 174
(2). مؤمنون/ 23؛ المیزان/ ج 4/ ص 61؛ نمونه/ ج 3/ ص 171

2. این پاداش همان روزی خداوند است؛ «عند ربّهم یرزقون».
3. این روزی همان نعمت و فضل الهی است؛ «بنعمة من الله و فضل».
4. این نعمت و فضل الهی در قالب نبودن ترس و اندوه شکل می‌گیرد. اگر هر گونه ترس و اندوهی از انسان به دور بود سعادت او تضمین شده است؛ چون انسان با هیچ موضوعی که به سعادت او خدشه وارد سازد مواجه نخواهد شد چه این که اگر چنین موضوعی برای او پیش آید عوامل حزن و خوف او را به وجود خواهد آورد. 3. سرپیچی از دستور خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
نکته این که در این آیه‌ی شریفه استجابت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو مطرح شده با این که اکتفا به ذکر یکی ممکن بود این است که چون آنان در جنگ احد هم از امر خدا و هم از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند از این رو در این آیه هم خدا و هم رسول مطرح شده. آنان در صحنه‌ی نبرد احد امر خداوند را مبنی بر جهاد و ترك نكردن صحنه‌ی کارزار عصیان کردند و هم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را مبنی بر حفظ مراکز استراتژيك و بازگشت به میدان نادیده گرفتند. 4. احسان و تقوا معیار پاداش الهی
با این که استجابت کار همه‌ی آن افراد بوده، اما خداوند در مقام بیان پاداش آن را به عده‌ای که نیکوکار و باتقوا بودند اختصاص می‌دهد نکته‌اش این است که استجابت يك عمل ظاهری است و همیشه با حقیقت احسان و تقوا همراه نیست و معیار پاداش الهی هم احسان و تقوا است.

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 61- 62
(2). المیزان/ ج 4/ ص 63
(3). المیزان/ ج 4/ ص 63

5. با این که مؤمنان مورد تهدید دشمنان قرار گرفتند، اما این تهدید نه تنها آنان را وادار به عقب نشینی نکرد، بلکه بر ایمانشان نیز افزود. سرّ این واکنش منفی در چیست؟ در پاسخ توجه به این نکته لازم است که طبیعت انسان به گونه‌ای که اگر از يك خواسته‌ی خود باز داشته شود در صورتی که نسبت به باز دارنده خوش‌بین نباشد، بر عزم و اراده‌ی او بر انجام آن خواسته افزوده می‌شود، از این رو هر گاه مؤمنان راستین در راه دستیابی به اهداف مقدس خود با سرزنش‌ها و کارشکنی‌ها دشمنان رو به رو می‌شوند عزم آنان جزم بیشتری می‌یابد.

«لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْأَخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا* وَ لَمَّا رَءَا الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ و وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ و وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّآ إِيمنًا وَتَسْلِيمًا* مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ و وَ مِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

ترجمه

مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. «21» (اما) مؤمنان وقتی

---

(1). المیزان/ ج 4/ ص 64

(2). احزاب/ 21- 23

لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته‌اند.» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود. «22» در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. «23»

تفسیر

نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب

قرآن مجید در این آیات سخن از «مؤمنان راستین»، و روحیه‌ی عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگی‌های آنان در این جنگ احزاب سخن می‌گوید، و مقدمه‌ی این بحث را از شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که پیشوا و بزرگ و اسوه‌ی آنان بود شروع می‌کند، می‌گوید: «برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد کنید»؛ «لقد کان لکم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجوا الله و اليوم الاخر و ذكر الله كثيراً».

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث، و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی

برای همه‌ی مسلمین باشد.
«اسوة» (بر وزن عروه) در اصل به معنای آن حالتی است که انسان به هنگام
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 446
پیروی از دیگری به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است، بنا بر این معنای مصدری دارد، نه معنای وصفی و جمله‌ی «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» مفهومش این است که برای شما در پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید.
جالب این که قرآن در آیه‌ی فوق این اسوه‌ی حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.
بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می‌گوید:
«هنگامی که مؤمنان، لشکریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل راه ندادند، بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و طلایه‌ی آن آشکار گشته و خدا و رسولش راست گفته‌اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آن‌ها چیزی نیفزود»؛ «و لما رأ المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایماناً و تسلیماً».
این کدام وعده بود که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بودند؟ بعضی گفته‌اند این اشاره به سخنی است که قبلًا پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود که به زودی قبایل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می‌دهند و به سراغ شما می‌آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شماست.
مؤمنان هنگامی که هجوم «احزاب» را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است، گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 447
قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلماً به دنبال آن است، از این رو بر ایمان و تسلیمشان افزود. دیگر این که خداوند در سوره‌ی بقره آیه‌ی 214 به مسلمانان فرموده بود که «آیا گمان می‌کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همان‌ها که گرفتار ناراحتی‌های شدید شدند و آن چنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجاست؟»
خلاصه این که به آن‌ها گفته شده بود که شما در بوته‌های آزمایش سختی

آزموده خواهید شد، و آن‌ها با مشاهده‌ی احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و بر ایمانشان افزود.
البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصاً با توجه به این که یکی در اصل وعده‌ی خدا و دیگری وعده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است و این دو در آیه‌ی مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملًا مناسب به نظر می‌رسد.
آیه‌ی بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تأسّی به پیامبر صلی الله علیه و آله از همه پیشگام‌تر بودند، و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره‌ی خون ایستادند، می‌فرماید: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته‌اند ایستاده‌اند، بعضی از آن‌ها به عهد خود وفا کرده، جان به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند، و بعضی نیز در انتظارند.»؛ «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر».
«و هیچ گونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند» و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند؛ «و ما بدلوا تبدیلًا». به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف الایمان که طوفان حوادث آن‌ها را به این طرف و آن طرف می‌افکند، و هر روز فکر
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 448
شوم و تازه‌ای در مغز ناتوان خود می‌پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستاده‌اند و اثبات کردند «عهدی که با او بستند هرگز گسستنی نیست»!
واژه‌ی «نحب» (بر وزن عهد) به معنای عهد و نذر و پیمان است، و گاه به معنای مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه‌ی با صدای بلند نیز آمده.
راغب گفته کلمه‌ی «نحب» به معنای نذری است که محکوم به وجوب باشد، مثلًا وقتی گفته می‌شود: «فلان قضی نحبه»، معنایش این است که فلانی به نذر خود وفا کرد، و در قرآن آمده: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» که البته منظور در آن مردن است، همچنان که می‌گویند: «فلان قضی اجله»؛ یعنی فلانی اجلش را به سر رساند، یا می‌گویند: «فلان استوفی اکله»؛ فلانی رزق خود را تا به آخر دریافت کرد، یا می‌گویند: «فلان قضی من الدنیا حاجة»؛ فلانی حاجتش را از دنیا برآورد.
در میان مفسران گفت و گو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟ دانشمند معروف اهل سنت «حاکم ابوالقاسم حسکانی» با سند از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:
«فینا نزلت «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» فانا و الله المنتظر و ما بدلت تبدیلًا؛ آیه‌ی «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» در باره‌ی ما نازل

شده است و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می‌کشم، (و قبلًا مردانی از ما همچون حمزه سید الشهدا علیه السلام شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده‌ام».
بعضی دیگر گفته‌اند: جمله‌ی «من قضی نحبه» اشاره به شهیدان بدر واحد است، و جمله‌ی (و منهم من ینتظر) اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار

---

(1). المیزان/ ج 16/ ص 454
(2). مجمع البیان/ ج 8/ ص 549

پیروزی یا شهادت بودند.
از «انس بن مالك» نیز نقل شده که عمویش «انس بن نضر» در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعداً که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تأسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، از این رو در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آن قدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت.
از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله‌ی «منهم من قضی نحبه» اشاره به حمزة بن عبدالمطلب و بقیه‌ی شهیدان احد و انس بن نضر و یاران اوست.
در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، زیرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه‌ی شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ «احزاب» شربت شهادت نوشیده بودند شامل می‌شود، و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می‌بردند، و افرادی همچون «حمزه سید الشهدا علیه السلام» و «علی علیه السلام» در رأس این دو گروه قرار داشتند، از این رو در تفسیر «صافی» چنین آمده است: «ان اصحاب الحسین بکربلا کانوا کل من اراد الخروج ودّع الحسین علیه السلام و قال: السلام علیك یابن رسول الله! فیجیبه: و علیك السلام و نحن خلفك و یقرء «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»؛ یاران امام حسین علیه السلام در کربلا هر کدام که می‌خواستند به میدان بروند با امام علیه السلام وداع کردند و می‌گفتند: سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام وداع) امام علیه السلام نیز به آن‌ها پاسخ می‌گفت و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»».

از کتب مقاتل استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام این آیه را بر کنار جنازه‌ی شهیدان دیگری همچون «مسلم بن عوسجه» و به هنگامی که

خبر شهادت «عبدالله بن يقطر» به او رسيد نيز تلاوت فرمود.
از اين جا روشن مى‌شود كه آيه چنان مفهوم وسيعى دارد كه تمام مؤمنان راستين را در هر عصر و هر زمان شامل مى‌شود، چه آن‌ها كه جامه‌ى شهادت در راه خدا بر تن پوشيدند و چه آن‌ها كه بدون هيچ گونه تزلزل بر سر عهد و پيمان با خداى خويش ايستادند و آماده‌ى جهاد و شهادت بودند.
نكته‌ها
1. پيروى از رسول اكرم صلى الله عليه و آله
كلمه‌ى «اسوه» به معناى اقتدا و پيروى است و معناى «فى رسول الله» در مورد رسول خدا صلى الله عليه و آله است و «اسوة» در مورد رسول خدا صلى الله عليه و آله، عبارت است از پيروى او، و اگر تعبير كرد به (لكم فى رسول الله، شما در مورد رسول خدا تأسى داريد)، كه استقرار و استمرار در گذشته را افاده مى‌كند، براى اين بود كه اشاره كند به اين كه اين وظيفه هميشه ثابت است و شما هميشه بايد به آن جناب تأسى كنيد.
معناى آيه اين است كه يكى از احكام رسالت رسول خدا صلى الله عليه و آله، و ايمان آوردن شما، اين است كه به او تأسى كنيد، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما مى‌بينيد كه او در راه خدا چه مشقت‌هايى تحمل مى‌كند و چگونه در جنگ‌ها حاضر شده آن گونه كه بايد جهاد مى‌كند، شما نيز بايد از او پيروى كنيد.

---
(1). نمونه/ ج 17/ ص 241
(2). الميزان/ ج 16/ ص 452

2. نكات مهمى از جنگ احزاب
الف. جنگ احزاب چنان كه از نامش پيداست، نبردى بود كه در آن تمام قبايل و گروه‌هاى مختلف دشمنان اسلام براى كوبيدن «اسلام جوان» متحد شده بودند. جنگ احزاب آخرين تلاش، آخرين تير تركش كفر و آخرين قدرت نمايى شرك بود، به همين دليل هنگامى كه بزرگ‌ترين قهرمان دشمنى يعنى «عمرو بن عبدود» در برابر افسر رشيد جهان اسلام «امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام» قرار گرفت، پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: «برز الايمان كله الى الشرك كله؛ تمام ايمان در برابر تمام كفر قرار گرفت».
چرا كه پيروزى يكى از اين دو نفر بر ديگرى پيروزى كفر بر ايمان يا ايمان بر كفر بود، و به تعبير ديگر كارزارى بود سرنوشت ساز كه آينده‌ى اسلام و شرك را مشخص مى‌كرد به همين دليل بعد از ناكامى دشمنان در اين پيكار عظيم، ديگر كمر راست نكردند و ابتكار عمل بعد از اين، هميشه در دست مسلمانان بود.

ستاره‌ی اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه‌های قدرت آن‌ها در هم شکست، از این رو در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ احزاب فرمود: «الان نغروهم و لایغزوننا؛ اکنون دیگر ما با آن‌ها می‌جنگیم و آن‌ها قدرت جنگ نخواهند داشت». ب. بعضی از مورخان نفرات سپاه «کفر» را بیش از ده هزار نفر نوشته‌اند. مقریزی در الامتاع می‌گوید: تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد، قبیله‌ی بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مرالظهران به آن‌ها پیوستند، قبیله‌ی بنی فزاره با هزار نفر و قبایل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد

---

(1). بحار الانوار/ ج 20/ ص 215
(2). تاریخ کامل ابن اثیر/ ج 2/ ص 184

نفر و قبایل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آن‌ها از ده هزار تن تجاوز می‌کردند، در حالی که عده‌ی مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، آن‌ها دامنه‌ی کوه سلع که نقطه‌ی مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می‌توانستند به وسیله‌ی تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.
به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر 25 روز و مطابق بعضی از روایات حدود یك ماه به طول انجامید، و با این که دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سرانجام چنان که گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.
ج. مسأله‌ی حفر خندق چنان که می‌دانیم به مشورت سلمان فارسی صورت گرفت. این مسأله که به عنوان یك وسیله‌ی دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره‌ی عربستان سابقه نداشت و پدیده‌ی تازه‌ای محسوب می‌شد و ایجاد آن در اطراف مدینه هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه‌ی دشمن و تقویت روانی مسلمین.
از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی در دست نیست، مورخان نوشته‌اند پهنای آن به قدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتماً به اندازه‌ای بوده که اگر کسی وارد آن می‌شد به آسانی نمی‌توانست از طرف مقابل بیرون آید.
به علاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه‌ی خندق به آن‌ها امکان می‌داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار

دهند.

---

(1). بحار الانوار/ ج 20/ ص 228

اما از نظر طول، بعضى با توجه به اين روايت معروف كه پيامبر هر ده نفر را مأمور حفر چهل ذراع (حدود 20 متر) از خندق كرده بود و با توجه به اين كه مطابق مشهور عدد لشكر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (6 هزار متر) تخمين زده‌اند، و بايد اعتراف كرد كه با وسايل بسيار ابتدايى آن روز حفر چنين خندقى بسيار طاقت‌فرسا بوده است به خصوص اين كه مسلمانان از نظر آذوقه و وسايل ديگر نيز سخت در مضيقه بودند.

مسلماً حفر خندق مدت قابل توجهى به طول انجاميد و اين نشان مى‌دهد كه لشكر اسلام با هوشيارى كامل قبل از آن كه دشمن هجوم آورد پيش بينى‌هاى لازم را كرده بود به گونه‌اى كه سه روز قبل از رسيدن لشكر كفر به مدينه كار حفر خندق پايان يافته بود. د. ميدان بزرگ آزمايش

جنگ احزاب، محك آزمون عجيبى بود براى همه‌ى مسلمانان و آن‌ها كه دعوى اسلام داشتند، و همچنين كسانى كه گاه ادعاى بى‌طرفى مى‌كردند و در باطن با دشمنان اسلام سَر و سِر داشتند و همكارى مى‌كردند. موضع گروه‌هاى سه گانه (مؤمنان راستين، مؤمنان ضعيف و منافقان) در عملكردهاى آن‌ها كاملًا مشخص شد، و ارزش‌هاى اسلامى كاملًا آشكار گشت. هر يك از اين گروه‌هاى سه گانه در كوره‌ى داغ جنگ احزاب، سره و ناسره بودن خود را نشان دادند.

طوفان حادثه به قدرى تند بود كه هيچ كس نمى‌توانست آنچه را در دل دارد پنهان كند، و مطالبى كه شايد ساليان دراز در شرايط عادى براى كشف آن وقت لازم بود در

---

(1). نمونه/ ج 17/ ص 250

مدتى كمتر از يك ماه به ظهور و بروز پيوست!

اين نكته نيز قابل توجه است كه شخص پيامبر صلى الله عليه و آله با مقاومت و ايستادگى سرسختانه‌ى خود و حفظ خونسردى و توكل بر خدا و اعتماد به نفس، و همچنين مواسات و همكارى با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشكلات جنگ، نيز عملًا ثابت كرد كه به آنچه در تعليماتش قبلًا آورده است، كاملًا مؤمن و وفادار مى‌باشد و آنچه را به مردم مى‌گويد قبل از هر كس خود عمل مى‌كند. ه. پيكار تاريخى على عليه السلام با عمرو بن عبدود

از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ، مقابله‌ی علی علیه السلام با قهرمان بزرگ لشکر دشمن، عمرو بن عبدود است. در تواریخ آمده است که لشکر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آن‌ها پنج نفر از همه مشهورتر بودند: «عمرو بن عبدود»، «عکرمة ابن ابی جهل»، «هبیره»، «نوفل» و «ضرار».
آن‌ها در یکی از روزهای جنگ برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم پوشیدند و از نقطه‌ی باریکی از خندق که از تیررس سپاهیان اسلام نسبتاً دور بود با اسب خود به جانب دیگر خندق پرش کردند و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان این‌ها عمرو بن عبدود از همه نام‌آورتر بود.
او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود، و سابقه‌ی زیادی در جنگ داشت، جلو آمد و مبارز طلبید، صدای خود را بلند کرد و نعره برآورد.
طنین فریاد «هل من مبارز» او در میدان احزاب پیچید و چون کسی از مسلمانان

---

(1). نمونه/ ج 17/ ص 253

آماده‌ی مقابله‌ی با او نشد، جسورتر گشت و عقاید مسلمین را به سخریه کشید و گفت:
شما که می‌گویید کشتگانتان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟
در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد یك نفر برخیزد و شر این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچ کس جز علی بن ابی طالب علیه السلام آماده‌ی این جنگ نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این عمرو بن عبدود است. علی علیه السلام عرض کرد: من آماده‌ام هر چند عمرو باشد.
پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیك بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش «ذوالفقار» را به او بخشید و برای او دعا کرد: «اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته؛ خداوندا! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ و از بالا و پایین حفظ کن.» در این جا بود که پیامبر جمله‌ی معروف «برز الایمان کله الی الشرك کله» را فرمود.
امیر مؤمنان علی علیه السلام نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت، سپس دعوت به ترك میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهاد این بود که از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد.

عمرو خشمگین شد و گفت: من باور نمی‌کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه‌ای بر سر علی علیه السلام فرود آورد، اما امیرالمؤمنین علیه السلام با چابکی به وسیله‌ی سپر آن را دفع کرد، ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی علیه السلام را آزرده ساخت.
در این جا علی علیه السلام از روش خاصی استفاده نمود و فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، این‌ها که پشت سر تو هستند برای چه آمده‌اند و

تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی علیه السلام شمشیر را در ساق پای او جای داد، این جا بود که قامت رشید عمرو به روی زمین غلطید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بود، جمعی از منافقان فکر می‌کردند علی علیه السلام به دست عمرو کشته شد، اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی علیه السلام مسجل گشت.
ناگهان علی علیه السلام را دیدند در حالی که خون از سرش می‌چکید آرام آرام به سوی لشکرگاه باز می‌گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد و پیکر عمرو بی سر در گوشه‌ای از میدان افتاده بود.
کشته شدن قهرمان عرب ضربه‌ی غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت، ضربه‌ای بود که روحیه‌ی آنان را سخت تضعیف کرد و آن‌ها را از پیروزی مأیوس ساخت و به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله در باره‌ی آن فرمود: «لو وزن الیوم عملك بعمل جمیع امة محمد لرجح عملك علی عملهم و ذاك انه لم یبق بیت من المشرکین الا و قد دخل ذل بقتل عمرو و لم یبق بیت من المسلمین الّا و قد دخل عزّ بقتل عمرو!؛ اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آن‌ها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه‌ای از خانه‌های مشرکان نماند مگر این که ذلتی در آن داخل شد و خانه‌ای از خانه‌های مسلمین نماند مگر این که عزتی در آن وارد گشت.»
دانشمند معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است: «لمبارزة علی بن ابیطالب لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة».

---
(1). بحار الانوار/ ج 20/ ص 216
(2). مستدرك حاكم/ ج 3/ ص 32

فلسفه‌ی این سخن پیداست؛ زیرا در آن روز اسلام و قرآن ظاهراً بر لب پرتگاه قرار گرفته بود، و بحرانی‌ترین لحظات خود را می‌پیمود، کسی که با

فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترد، بنا بر این عبادت همگان مرهون اوست.
بعضی نوشته‌اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا جنازه‌ی عمرو را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می‌کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
جنازه‌ی او برای شما، ما هرگز بهایی در برابر مردگان نخواهیم گرفت!
این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته‌ی برادر رسید و زره گرانقیمت او را دید که علی علیه السلام از تن او بیرون نیاورده است، گفت: ما قتله الا کفو کریم؛ من اعتراف می‌کنم که هماورد و کشنده‌ی او مرد بزرگواری بوده است. و. اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان
عوامل پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تأیید الهی به وسیله‌ی باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت، و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار، مجموعه‌ای از عوامل مختلف از روش‌های نظامی، سیاسی و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:
1. پیامبر صلی الله علیه و آله با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه‌ای را در جنگ‌های عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه‌ی سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار

---

(1). نمونه/ ج 17/ ص 253
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 458
مؤثر بود.
2. مواضع حساب شده‌ی لشکر اسلام و تاکتیك‌های نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.
3. کشته شدن «عمرو بن عبدود» به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابیطالب علیه السلام و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود.
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه؛؛ ص458
ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاك او که بذر آن در دل‌های مسلمانان به وسیله‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله افشانده شده بود و مرتباً در طول جنگ وسیله‌ی تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر صلی الله علیه و آله آبیاری می‌شد، نیز یك عامل بزرگ محسوب می‌گردید.

5. روش پیامبر صلی الله علیه و آله، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می‌بخشید.
6. افزون بر این‌ها داستان «نعیم بن مسعود» یك عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آن شد. ز. پیامد جنگ احزاب
جنگ احزاب نقطه‌ی عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان به هم زد به طور خلاصه می‌توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:
1. ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آن‌ها.
2. رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناك داخلی.
3. جبران خاطره‌ی دردناك شکست احد.

---
(1). نمونه/ ج 17/ ص 258

4. ورزیدگی مسلمانان، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.
5. بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.
6. تثبیت موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در داخل و خارج مدینه.
7. فراهم شدن زمینه برای تصفیه‌ی مدینه از شر یهود بنی قریظه.

«لَّقَد تَّابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِىّ وَ الْمُهجِرِينَ وَ الْأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِى سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن م بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ و بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ* وَ عَلَى الثَّلثَةِ الَّذِينَ خُلّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَ ظَنُّواْ أَن لَّامَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّآ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»

ترجمه

مسلماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، كه در زمان عسرت و شدّت (در جنگ تبوك) از او پیروی كردند، نمود؛ بعد از آن كه نزدیك بود دل‌های گروهی از آن‌ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ باز گردند)؛ سپس خدا توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت، كه او نسبت به آنان مهربان و رحیم است. «117» و (همچنین) آن سه نفر كه

---

(1). نمونه/ ج 17/ ص 259

(2). توبه/ 117- 118

(از شركت در جنگ تبوك) بازماندند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند،) تا آن حدّ كه زمین با همه‌ی وسعتش بر آن‌ها تنگ شد؛ (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آن‌ها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه كنند؛ خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. «118»

شأن نزول

یك درس بزرگ

مفسران گفته‌اند كه آیه‌ی نخست در مورد غزوه‌ی تبوك و مشكلات طاقت فرسایی كه به مسلمانان در این جنگ رسید، نازل شده. این مشكلات به قدری بود كه گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند، اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد و همچنان پا بر جا ماندند.

از جمله كسانی كه می‌گویند آیه در مورد او نازل شده «ابوحیثمه» است كه از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نه از منافقان، ولی بر اثر سستی از حركت به سوی میدان تبوك به اتفاق پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری كرد. ده روز از این واقعه گذشت. هوا گرم و سوزان بود. روزی نزد همسفران خود آمد، در حالی كه سایبان‌های او را مرتب و آماده و آب خنك مهیا و طعام خوبی فراهم ساخته بودند، او ناگهان در فكر فرو رفت و

به یاد پیشوای خود پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ گناهی ندارد و خداوند گذشته و آینده‌ی او را تضمین فرموده، در میان بادهای سوزان بیابان اسلحه به دوش گرفته و رنج این سفر دشوار را بر خود تحمل کرده، ابوحیثمه را ببین که در سایه‌ی خنك و کنار غذای آماده و زنان زیبا قرار

گرفته است، این انصاف نیست.

سپس رو به همسران خود کرد و گفت: به خدا قسم با هیچ کدام از شما یك کلمه سخن نمی‌گویم و در زیر این سایبان قرار نمی‌گیرم، تا به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شوم. این سخن را گفت و زاد و توشه بر گرفت و بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد. هر قدر همسرانش خواستند با او سخن بگویند، او کلمه‌ای بر زبان جاری نکرد و همچنان به حرکت ادامه داد تا به نزدیکی تبوك رسید.

مسلمانان به یکدیگر می‌گفتند: این سواری است که از کنار جاده می‌گذرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سوار! ابوحیثمه باشی بهتر است. هنگامی که نزدیك شد و مردم او را شناختند، گفتند: آری ابوحیثمه است. شتر خود را بر زمین خواباند و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام گفت و ماجرای خویش را بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او خوش آمد گفت و برای او دعا فرمود.

به این ترتیب او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود، اما به خاطر آمادگی روحی، خداوند او را متوجه حق ساخت و ثابت قدم گرداند.

در مورد آیه‌ی دوم شأن نزول دیگری نقل شده که خلاصه‌اش چنین است:

سه نفر از مسلمانان به نام «کعب بن مالك» و «مرارة بن ربیع» و «هلال بن امیه» از شرکت در جنگ تبوك و حرکت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزو دار و دسته‌ی منافقان باشند، بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از صحنه‌ی تبوك به مدینه بازگشت، خدمتش رسیدند و عذرخواهی کردند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله حتی یك جمله با آن‌ها سخن نگفت و به مسلمانان

---

(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 119؛ نمونه/ ج 8/ ص 168

نیز دستور داد که احدی با آن‌ها سخن نگوید.

آن‌ها در یك محاصره‌ی عجیب اجتماعی قرار گرفتند تا آن جا که حتی کودکان و زنان آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اجازه خواستند

که از آن‌ها جدا شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه‌ی جدایی نداد، ولی دستور داد که به آن‌ها نزدیك نشوید. فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آن‌ها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی بزرگ، شهر را ترك گویند و به قله‌ی کوه‌های اطراف مدینه پناه ببرند.
از جمله مسائلی که ضربه‌ی شدیدی بر روحیه‌ی آنان وارد کرد این بود: کعب بن مالك می‌گوید: روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم، دیدم یك نفر مسیحی شامی سراغ مرا می‌گیرد، هنگامی که مرا شناخت نامه‌ای از پادشاه غسّان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحبت تو را از خود رانده به سوی ما بیا. حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من! کارم به جایی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند!
خلاصه بستگان آن‌ها غذا می‌آوردند، اما حتی یك کلمه با آن‌ها سخن نمی‌گفتند.
مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می‌کشیدند که توبه‌ی آن‌ها قبول شود و آیه‌ای که دلیل بر قبولی توبه‌ی آن‌ها باشد نازل گردد، اما خبری نرسید. در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت: اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده‌اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گنهکاریم، ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).
آن‌ها چنین کردند به طوری که حتی یك کلمه با یکدیگر سخن نمی‌گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند، و به این ترتیب سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به

---

(1). مجمع البیان/ ج 5/ ص 120؛ نمونه/ ج 8/ ص 169

پیشگاه خداوند، توبه‌ی آنان قبول شد و آیه‌ی فوق در این زمینه نازل گردید.

تفسیر

زندان محاصره‌ی اجتماعی گنهکاران

این آیات نیز همچنان از جنگ تبوك و مطالب گوناگویی که پیرامون این رویداد بزرگ اسلامی به وقوع پیوست، سخن می‌گوید. در نخستین آیه اشاره به شمول رحمت بی‌پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده، می‌گوید: «رحمت خدا شامل حال پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران و انصار، همان‌ها که در موقع شدت و بحرانی از او پیروی کردند شد»؛ «لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة».
سپس اضافه می‌کند: «این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر

شدت حوادث و فشار ناراحتی‌ها نزدیك بود گروهی از مسلمانان از جاده‌ی حق باز گردند» (و تصمیم به مراجعت از تبوك بگیرند)؛ «من بعد ما كاد یزیغ قلوب فریق منهم».
دگر بار تأكید می‌كند كه «بعد از این ماجرا، خداوند رحمت خود را شامل حال آن‌ها ساخت، و توبه‌ی آن‌ها را پذیرفت؛ زیرا او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است»؛ «ثم تاب علیهم انه بهم رؤف رحیم».
نه تنها این گروه عظیم را كه در جهاد شركت كرده بودند، مورد رحمت خویش قرار داد، بلكه آن سه نفر را كه از شركت در جهاد تخلف ورزیده بودند و جنگجویان آن‌ها را پشت سر گذاشتند و رفتند، نیز مشمول لطف خود قرار داد؛ «و علی الثلاثة الذین خلفوا»، اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آن‌ها نشد، بلكه آن به هنگامی بود كه

این سه نفر (كعب بن مالك و مرارة بن ربیع و هلال بن امیه كه شرح حالشان در شأن نزول گذشت) در محاصره‌ی شدید اجتماعی قرار گرفتند و مردم همگی با آن‌ها قطع رابطه كردند، «آن چنان كه زمین با همه‌ی وسعتش بر آن‌ها تنگ شد»؛ «حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت».
و سینه‌ی آن‌ها چنان از اندوه آكنده شد كه گویی «جایی در وجود خویش برای خود نمی‌یافتند» تا آن جا كه خود آن‌ها نیز از یكدیگر قطع رابطه كردند؛ «و ضاقت علیهم أنفسهم»، و به این ترتیب همه‌ی راه‌ها به روی آن‌ها بسته شد، «و یقین پیدا كردند كه پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست»؛ «و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه». «بار دیگر رحمت خدا به سراغ آنان آمد، و توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت، تا توبه كنند»؛ «ثم تاب علیهم لیتوبوا» چرا كه «خداوند توبه‌پذیر و رحیم است»؛ «ان الله هو التواب الرحیم».
نكته‌ها
1. معنای ساعة العسرة
كلمه‌ی ساعت به معنای مقداری از زمان است، و ساعت عسرة آن مقدار زمانی است كه زندگی به خاطر ابتلا به گرفتاری‌ها از قبیل گرسنگی و تشنگی و یا حرارت شدید و امثال آن دشوار شود، و كلمه‌ی «زیغ» به معنای بیرون شدن از راه حق، و میل به طرف بی‌راهه و باطل است، و اضافه‌ی «زیغ» به قلوب، و ذكر ساعت عسرة و سایر قرینه‌هایی كه از سیاق كلام استفاده می‌شود، همه شاهد بر آنند كه مراد به «زیغ» استنكاف و شانه خالی

---
(1). نمونه/ ج 8/ ص 170

کردن از امتثال امر پیامبر و بیرون شدن از اطاعت او به سبب سرپیچی از رفتن به جهاد، یا برگشتن به وطن است به خاطر عسرت و مشقتی که در راه با آن مواجهند. 2. معنای تخلیف
کلمه‌ی «تخلیف» به طوری که در مجمع البیان گفته به معنای تأخیر و به جای ماندن از کسی است که رفته، اما به جای ماندن کسی در مکان، بعد از رفتن تو تخلیف نیست، و اشتقاق آن از «خلف» است که به معنای پشت سر و مقابل جهت رو به رو است وقتی می‌گویند «فلان خلف فلاناً» معنایش این است که فلانی فلان کس را جانشین و خلیفه‌ی خود کرد و خود او را «مخلف» می‌گویند. 3. سرّ تکرار کلمه‌ی توبه
هر چند این دو آیه از نظر غرض و مدلول مختلف است، الا این که از سیاق آن‌ها بر می‌آید که می‌خواهند يك غرض را رسانیده و هر دو به هم متصلند و کلام واحدی است که گذشت خدا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجرین و انصار و سه تن متخلف بیان می‌کند، به دلیل این که در صدر آیه‌ی دومی کلمه‌ی «علی» عطف شده بر «علی» که در آیه‌ی اولی بود و در نتیجه جمله‌ی «و علی الثلاثه» را بر «لقد تاب الله علی النبی» عطف می‌کند، هر چند از آن مستقل در معنا است و همین عطف ما را وادار می‌کند بگوییم هر دو با هم نازل شده و به منظور يك غرض خاصی با هم نازل شده‌اند.
شاید غرض اصلی بیان گذشت خدا از آن سه تن متخلف بوده و گذشت از مهاجر و انصار و حتی گذشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله صرفاً به منظور دلخوشی همان سه نفر ذکر شده، تا از آمیزش و خلط با مردم خجالت نکشند و احساس کنند که فرقی میانه‌ی آنان و سایر

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 634
(2). مجمع البیان/ ج 5/ ص 120

مردم نیست و ایشان و همه‌ی مردم در يك جهت شرکت دارند و آن جهت این است که خدا به رحمت خود از همه‌ی آنان در گذشته و در این معنا ایشان کمتر از سایرین و سایرین بالاتر از ایشان نیستند.
4. عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
آیه‌ی شریفه به طور وضوح دلالت می‌کند بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این داستان گناه و انحرافی نداشته و حتی نیت انحراف هم نکرده، چه آیه‌ی شریفه دارد مهاجرین و انصار را مدح می‌کند به این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی و به وی اقتدا کردند و اگر خود آن حضرت منحرف می‌شد، و یا خیال انحراف را می‌کرد که دیگر معنا نداشت مقتدا و امام ایشان قرار گیرد و پیروانش مدح و ستایش شوند، و اگر

نکته‌ای که ما گفتیم در کار نبود، هیچ جهت نداشت که آن جناب را با مهاجرین و انصار ذکر کند.
پس برگشت معنای آیه به این است که- خداوند قسم می‌خورد- به این که به رحمت خود به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجرین و انصار و آن سه کس که تخلف کرده بودند بازگشت، اما باز گشتنش بر مهاجرین و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نداشتند، و مقصود از ساعت عسرت همان ایامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی تبوك حركت می‌کرد، مهاجرین و انصار نخست دل بعضی از ایشان دچار کمی لغزش گردید، و از حق گریزان شد، و چون دنباله‌ی آن لغزش را نگرفته و به هوای نفس گوش نداده و حرکت کردند، خداوند از ایشان گذشت، که او به ایشان رؤف و مهربان است.
اما بازگشت از آن سه نفر، با این قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید، و زمین با همه‌ی گشادیش بر ایشان تنگ گرفت، و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف

نمی‌زند و سلام و علیك نمی‌کند، و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی‌زنند، و خلاصه یك نفر انسان که با وی انس بگیرد وجود ندارد و هر که هست مأمور به خودداری از سلام و کلام است، آن وقت یقین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او دیگر پناهگاهی نیست، و چون توبه کردند خدا از ایشان نیز درگذشت، و به رحمت خود به ایشان بازگشت و فرمود تا ایشان توبه کنند و او قبول فرماید، (تواب) بسیار به بندگانش بازگشت می‌کند تا به ایشان ترحم نموده برای توبه کردن هدایت نموده و برای توبه توفیق‌اشان دهد، و آن گاه توبه‌شان را بپذیرد (رحیم) و نسبت به مؤمنین مهربان است.
از این معنایی که ما کردیم روشن شد که اولًا: مقصود به توبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صرف بازگشت خدا به سوی اوست به رحمت خودش، و مقصود از بازگشت نمودن به رحمت، بازگشت به امت اوست به رحمت، پس در حقیقت توبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله توبه بر امت است و او واسطه در نازل شدن رحمت خدا و خیرات و برکات به سوی امت است.
و نیز از فضل و کرمی که نسبت به رسول گرامی‌اش دارد، این است که هر وقت اسم امتش و یا صحابه‌اش به خیر برده شود، اول اسم شریف او را در صدر کلام قرار می‌دهد هر چند مطلب راجع به امت باشد، مانند آیه‌ی «ءامن الرسول بما أنزل الیه من ربه و المؤمنون» و «ثم أنزل سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» و «لکن الرسول و الذین ءامنوا معه جاهدوا ... »

و همچنین آیات و موارد دیگر.
ثانیاً: مراد از توبه‌ای که بار دوم و سوم ذکر کرد، و در هر دو مورد فرمود: «ثم تاب علیهم»، تفصیل همان اجمالی است که قبلًا در جمله‌ی «لقد تاب الله» خاطرنشان

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 634
(2). بقره/ 285
(3). توبه/ 26
(4). توبه/ 88

ساخته بود.
ثالثاً: توبه عبد همیشه در میانه دو توبه از خدای تعالی قرار دارد، یکی رجوع پروردگار به او، به این که توفیق و هدایتش ارزانی دهد و بدین وسیله بنده موفق به استغفار که توبه‌ی اوست گردد، و دوم رجوع دیگر خدا به او، به این که گناهان او را بیامرزد، و این توبه‌ی دوم خدای تعالی است.
دلیل بر این که مقصود از توبه در دو سوره آیه توبه اولی خداست، این است که در مورد اول گناهی از مهاجرین و انصار ذکر نکرده، و همچنین استغفاری از ایشان نقل ننمود، پس مراد به آن توبه بنده نیست، و توبه‌ی دوم خدا هم نیست؛ چون گفتیم توبه‌ی دوم عبارت است از قبول توبه‌ی عبد، و در آیه ذکری از توبه‌ی مهاجر و انصار نکرد، بلکه تنها فرمود: نزدیك بود دل بعضی از ایشان از حق منحرف شود، پس توبه در مورد اول با توبه‌ی اول خدا تناسب دارد، همچنین در مورد دوم. زیرا از این که در جمله‌ی «لیتوبوا» که بعد از آن قرار دارد استغفار ایشان را نتیجه‌ی آن توبه دانسته، می‌فهمیم که توبه‌ی نام برده قبل از توبه‌ی ایشان بوده و این جز با توبه‌ی اولی خدا تطبیق نمی‌کند.
ای بسا جمله‌ی «انه بهم رؤف رحیم» که در مقام بیان علت است گفته‌ی ما را تأیید کند؛ زیرا در این جمله نیز هیچ یك از اسمای خدا که دلالت کند بر قبول توبه ذکر نشد، همچنان که قبلًا هم استغفاری از ایشان نقل نکرده بود.
رابعاً: مراد از جمله‌ی «لیتوبوا» در آیه‌ی دوم، توبه‌ی آن سه نفری است که تخلف کردند که به عنوان نتیجه برای توبه‌ی اولی خدای تعالی ذکر شده و معنایش این است که خداوند بر آن سه نفر (توبه) ترحم کرد، و توفیقشان داد برای این که توبه کنند، و

خدا بر ایشان (توبه) ترحم کند، و ایشان را بیامرزد که او توبه کننده‌ی

رحیم است. 5. منظور از توبه‌ی خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟
در نخستین آیه‌ی مورد بحث خواندیم که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران و انصار توبه کرد و توبه‌ی آن‌ها را پذیرا شد. بدون شك پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه‌ی او را بپذیرد (هر چند پاره‌ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوق را دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجرای تبوك گرفته‌اند.)، ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می‌دهد؛ زیرا اولاً: توبه‌ی پروردگار به معنای بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است، و در مفهوم آن، گناه یا لغزش نیست، چنان که در سوره‌ی نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام می‌فرماید:
«یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم»؛ خداوند می‌خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته که قبل از شما بودند شما را هدایت کند، و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است.
در این آیه و پیش از آن سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده، بلکه طبق تصریح همین آیه سخن از تبیین احکام و هدایت به سنت‌های ارزنده‌ی پیشین در میان است و این خود نشان می‌دهد که توبه در این جا به معنای شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.
ثانیاً: در کتب لغت نیز یکی از معانی توبه همین موضوع ذکر شده است. در کتاب معروف «قاموس» یکی از معانی توبه چنین ذکر شده «رجع علیه بفضله و قبوله».

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 634

ثالثاً: در آیه‌ی مورد بحث، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می‌دهد با این که توبه‌ی الهی را شامل حال همه می‌داند، و این خود نشان می‌دهد که توبه‌ی خدا در این جا به معنای پذیرش عذر بندگان از گناه نیست، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت به یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و همه‌ی مؤمنان بدون استثنا از مهاجران و انصار آمد و آن‌ها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت. 6. چرا از جنگ تبوك به «ساعة العسرة» تعبیر شده است؟
«ساعت» از نظر لغت به معنای بخشی از زمان است، خواه کوتاه باشد یا طولانی، البته به زمان‌های خیلی طولانی ساعت گفته نمی‌شود و «عسرت» به معنای مشقت و سختی است. تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان هیچ گاه به اندازه‌ی جریان تبوك در فشار و زحمت نبودند؛ زیرا از طرفی حرکت به سوی تبوك در موقع شدت گرمای تابستان بود و از

سوی دیگر خشکسالی، مردم را به ستوه در آورده بود.
از سوی سوم فصلی بود که می‌بایست مردم همان مقدار محصولی که بر درختان بود جمع آوری و برای طول سال خود آماده کنند. از همه‌ی این‌ها گذشته فاصله‌ی میان مدینه و تبوك بسیار طولانی بود، و دشمنی که می‌خواستند با او رو به رو شوند، امپراطوری روم شرقی، یکی از نیرومندترین قدرت‌های جهان روز بود.
علاوه بر این‌ها، مرکب و آذوقه در میان مسلمانان به اندازه‌ای کم بود که گاه ده نفر مجبور می‌شدند به نوبت از یك مرکب استفاده کنند، بعضی از پیاده‌ها حتی کفش به پا نداشتند و مجبور بودند با پای برهنه از ریگ‌های سوزان بیابان بگذرند، از نظر غذا و آب به قدری در مضیقه بودند که گاهی یك دانه خرما را چند نفر به نوبت در دهان گرفته و می‌مکیدند تا موقعی که تنها هسته‌ی آن باقی می‌ماند و یك جرعه‌ی آب را چند نفر می‌نوشیدند.

---
(1). نمونه/ ج 8/ ص 173
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 471
ولی با تمام این اوصاف مسلمانان غالباً روحیه‌ی قوی و محکم داشتند و علی رغم تمام این مشکلات به سوی دشمن همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کردند و با این استقامت و پایمردی عجیب درس بزرگی برای همه‌ی مسلمین جهان در تمام قرون و اعصار به یادگار گذاشتند؛ درسی که برای همه‌ی نسل‌ها کافی بود، و وسیله‌ی پیروزی و غلبه بر دشمنان بزرگ و مجهز و خطرناك.
شکی نیست که در میان مسلمانان افرادی بودند که روحیه‌ی ضعیف‌تری داشتند و همان‌ها بودند که فکر بازگشت را در سر می‌پروراندند که قرآن از آن تعبیر به «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» کرده است (زیرا «یزیغ» از ماده‌ی «زیغ» به معنای تمایل و انحراف از حق به سوی باطل است.)، ولی همان گونه که دیدیم روحیه‌ی عالی اکثریت، و لطف پروردگار آن‌ها را نیز از این فکر منصرف ساخت و به جمع مجاهدان راه حق پیوستندد.
7. یك درس بزرگ برای همیشه
از مسائل مهمی که از آیات فوق استفاده می‌شود، مسأله‌ی مجازات مجرمان و فاسدان از طریق «محاصره‌ی اجتماعی» و قطع رابطه‌ها و پیوندهاست. ما به خوبی می‌بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوك به قدری آن‌ها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آن‌ها سخت‌تر بود، آن چنان که جان آن‌ها از فشار این محاصره‌ی اجتماعی به لب رسید و از همه جا قطع امید کردند.
این موضوع آن چنان انعکاس وسیعی در جامعهِ‌ی مسلمانان آن روز از خود

به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرأت می‌کرد مرتکب این گونه گناهان شود. این نوع مجازات نه دردسر و هزینه‌ی زندان‌ها را دارد و نه خاصیت تنبل پروری و

بدآموزی‌های آن‌ها را، ولی تأثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناك‌تر است.
این در واقع یك نوع اعتصاب و مبارزه‌ی منفی جامعه در برابر افراد فاسد است. اگر مسلمانان در برابر متخلفان از وظایف حساس اجتماعی دست به چنین مبارزه‌ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آن‌ها خواهد بود، و به راحتی می‌توانند جامعه‌ی خود را پاك‌سازی کنند، اما روح مجامله و سازش‌کاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یك بیماری تقریباً همه‌گیر در آمده است نه تنها جلوی این گونه اشخاص را نمی‌گیرد، بلکه آنان را در اعمال زشتشان تشجیع می‌کند.
8. غزوه‌ی تبوك و دستاوردهایش
«تبوك» دورترین نقطه‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوات خود به آن جا گام نهاد، این کلمه در اصل نام قلعه‌ی محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز و شام قرار داشت، به همین سبب آن سرزمین به نام سرزمین تبوك نامیده شد.
نفوذ سریع اسلام در جزیره‌ی عربستان سبب شد که آوازه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام کشورهای اطراف بپیچد، و با این که تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر صلی الله علیه و آله که حجاز را در زیر یك پرچم بسیج کرده بود، آن‌ها را از آینده‌ی کار خود بیمناك ساخت.
روم شرقی که هم‌مرز با حجاز بود فکر می‌کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت اسلام باشد، از این رو سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه‌ی کافی و مجهز، آن چنان که در خور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت. این خبر به وسیله‌ی مسافران به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر برای این که درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد،

بی‌درنگ فرمان آماده باش صادر کرد.
سخن‌گویان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آن‌ها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود.
هوا به شدت گرم شده بود، و انبارها از مواد غذایی خالی و محصولات

کشاورزی آن سال هنوز جمع آوری نشده بود و حرکت در چنین شرایطی برای مسلمانان بسیار مشکل بود، ولی فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و به هر حال باید حرکت کرد و بیابان طولانی و پرمخاطره‌ی میان مدینه و تبوك را پیمود!
این لشکر که به خاطر مشکلات زیادش از نظر اقتصادی و از نظر مسیر طولانی، و بادهای سوزان سموم، و طوفان‌های کشنده‌ی شن، و نداشتن مرکب کافی به «جیش العسرة؛ لشکر مشکلات» معروف شد، تمام سختی‌ها را تحمل کرد و در آغاز ماه شعبان سال نهم هجرت، به سرزمین تبوك رسید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به جای خود در مدینه گذارده بود و این تنها غزوه‌ای بود که علی علیه السلام در آن شرکت نکرد.
این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله یك اقدام بسیار به جا و ضروری بود؛ زیرا بسیار محتمل بود بعضی از بازماندگان مشرکان و یا منافقان مدینه که به بهانه‌هایی از شرکت در میدان تبوك سر باز زده بودند، از غیبت طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سربازانش استفاده کنند و به مدینه حمله‌ور شوند؛ زنان و کودکان را بکشند و مدینه را ویران سازند، ولی وجود علی علیه السلام در مدینه سدّ نیرومندی در برابر توطئه‌های آن‌ها بود.
به هر حال هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به تبوك رسید، اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در

جنگ‌ها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود باخبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه‌ی بی‌اساسی بیش نبوده است؛ زیرا از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسك و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند، ولی حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوك چند درس به دشمنان اسلام داد:
اولًا: این موضوع به ثبوت رسید که روحیه‌ی جنگی سربازان اسلام آن چنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.
ثانیاً: بسیاری از قبایل و امرای اطراف تبوك به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر صلی الله علیه و آله امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه‌ی آنان آسوده شد.
ثالثاً: امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یك واقعه‌ی مهم روز این صدا همه جا پیچید و زمینه را برای توجه رومیان به اِسلام فراهم ساخت.

رابعاً: مسلمانان با پیمودن این راه و تحمل آن زحمات، راه را برای فتح شام در آینده هموار ساختند و معلوم شد که این راه سرانجام پیمودنی است.
این فواید بزرگ چیزی بود که به زحمت لشکرکشی می‌ارزید. به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله با سپاهیان خود طبق سنتی که داشت مشورت کرد که آیا به پیشروی ادامه دهیم یا بازگردیم. رأی بیشتر آن‌ها بر آن قرار گرفت که بازگشت بهتر است و با روح برنامه‌های اسلامی سازگارتر، به خصوص که سپاهیان اسلام بر اثر مشقت طاقت فرسای راه خسته و کوفته شده بودند و مقاومت جسمانی آن‌ها تضعیف شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله این نظر را تصویب کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.
درسنامه با قرآن در مکه و مدینه، ص: 475

«يأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُواْ اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصدِقِينَ»
ترجمه
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید. «119»
تفسیر
با صادقان باشید
در آیات گذشته، سخن در باره‌ی گروهی از متخلفان در میان بود؛ متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شکسته و عملاً اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه‌ی خود با آن‌ها، تنبیه‌اشان کردند!
اما در آیه‌ی مورد بحث اشاره به نقطه‌ی مقابل آن‌ها کرده، دستور می‌دهد که رابطه‌ی خود را با راستگویان و آن‌ها که بر سر پیمان خود ایستاده‌اند محکم بدارند.
نخست می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید»؛ «یا أیها الذین ءامنوا اتقوا الله» و برای این که بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف بپیمایند، اضافه می‌کند: «با صادقان باشید»؛ «و کونوا مع الصادقین».
در این که منظور از «صادقین» چه کسانی است، مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند، ولی اگر بخواهیم راه را نزدیك كنیم، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات

---

(1). توبه/ 119

متعددی «صادقین» را تفسیر کرده است.
در سوره‌ی بقره می‌خوانیم: «لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من ءامن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النبیین و ءاتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و ءاتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی البأساء و الضرّاء و حین البأس أولئك الذین صدقوا و اولئك هم المتقون».
در این آیه می‌بینیم پس از آن که مسلمانان را از گفت و گوهای اضافی در باره‌ی مسأله‌ی تغییر قبله نهی می‌کند، حقیقت نیکوکاری را برای آن‌ها چنین تفسیر می‌کند:

ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران، سپس انفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان و بر پا داشتن نماز، و پرداختن به زکات و وفای به عهد و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد، و پس از ذکر همه‌ی این‌ها می‌گوید: کسانی که این صفات را دارا باشند، «صادقان» و «پرهیزکاران» هستند.
و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و به دنبال آن عمل در تمام زمینه‌ها باشد. در قرآن می‌خوانیم: «انما المؤمنون الذین ءامنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و أنفسهم فی سبیل الله اولئك هم الصادقون»؛ «مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شك و تردیدی به خود راه نداده‌اند (و علاوه بر این) با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند، این‌ها صادقان هستند.
این آیه نیز «صدق» را مجموعه‌ای از ایمان و عمل که در آن هیچ گونه تردید و

---

(1). بقره/ 177؛ مجمع البیان/ ج 5/ ص 122
(2). حجرات/ 15

تخلفی نباشد معرفی می‌کند. در آیه‌ی دیگر می‌خوانیم: «للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلًا من الله و رضواناً و ینصرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون»؛ در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه‌ی مشکلات، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند و جز رضای خدا و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله هدفی نداشتند، به عنوان صادقان معرفی شده‌اند.
از مجموع این آیات نتیجه می‌گیریم که «صادقین» آن‌هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می‌دهند، نه تردیدی به خود راه می‌دهند، نه عقب نشینی می‌کنند، نه از انبوه مشکلات می‌هراسند، بلکه با انواع فداکاری‌ها صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند.
شکی نیست که این صفات مراتبی دارد؛ بعضی ممکن است در قلّه‌ی آن قرار گرفته باشند که ما نام آن‌ها را «معصومان» می‌گذاریم و بعضی در مراحل پایین‌تر. نکته‌ها
1. آیا منظور از صادقین تنها معصومان است؟
گرچه مفهوم صادقین همان گونه که در بالا ذکر کردیم مفهوم وسیعی است، ولی از روایات بسیاری استفاده می‌شود که منظور از این مفهوم در این جا تنها معصومین هستند. «سلیم بن قیس هلالی» چنین نقل می‌کند که روزی امیر مؤمنان علیه السلام با جمعی از مسلمانان گفت و گو داشت از

جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید هنگامی که خدا «یا أیها الذین ءامنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» را نازل کرد

---

(1). حشر/ 8
(2). نمونه/ ج 8/ ص 178

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا منظور از آن عام است یا خاص؟
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مأمورین به این دستور همه‌ی مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت است. هنگامی که علی علیه السلام این سؤال را کرد، حاضران گفتند: آری، این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم.
«نافع» از «عبدالله بن عمر» در تفسیر آیه چنین نقل می‌کند که خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسید، سپس فرمود: «کونوا مع الصادقین»؛ یعنی مع محمد و اهل بیته (با پیامبر اسلام و خاندانش).
گرچه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده‌ی المنار ذیل روایت فوق را به این صورت نقل کرده‌اند: مع محمد و اصحابه، ولی با توجه به این که مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می‌شود و می‌دانیم صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان محدودی بودند، عبارتی که در کتب شیعه از عبدالله بن عمر نقل شده صحیح‌تر به نظر می‌رسد.
نویسنده‌ی تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می‌گوید: «موفق بن احمد» به اسناد خود از «ابن عباس» در ذیل آیه‌ی فوق چنین نقل کرده: هو علی بن ابیطالب؛ او علی بن ابیطالب است. سپس می‌گوید: همین مطلب را «عبدالرزاق» در کتاب «رموز الکنوز» نیز آورده است. 2. همگام بودن با معصومان
در آیه‌ی فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین. اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه‌ی مؤمنان راستین و

---

(1). تفسیر برهان/ ج 2/ ص 170
(2). همان
(3). همان

بااستقامت را شامل گردد، باید گفته شود: «کونوا من الصادقین»؛ از صادقین باشید نه با صادقین باشید. این خود قرینه‌ی روشنی است که «صادقین» در آیه به معنای گروه خاصی است.
از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آن‌ها

باشد، بلكه بدون شك منظور آن است كه همگام آن‌ها باشد. آيا اگر كسى معصوم نباشد، ممكن است بدون قيد و شرط، دستور پيروى و همگامى با او صادر شود؟ آيا اين خود دليل بر آن نيست كه اين گروه تنها معصومانند؟! بنا بر اين آنچه را از روايات استفاده كرديم، با دقت و تأمل از خود آيه نيز مى‌توان استفاده كرد.
جالب توجه اين كه مفسر معروف «فخر رازى» كه به تعصب و شك‌آورى معروف است اين حقيقت را پذيرفته (هر چند غالب مفسران اهل تسنن با سكوت از اين مسأله گذشته‌اند!) و مى‌گويد: «خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقين دستور داده، بنا بر اين آيه دلالت بر اين دارد كه آن‌ها كه جايز الخطا هستند بايد به كسى اقتدا كنند كه معصوم است، تا در پرتو او از خطا مصون بمانند و اين معنا در هر زمانى خواهد بود و هيچ دليلى بر اختصاص آن به عصر پيامبر صلى الله عليه و آله نداريم»، ولى بعداً اضافه مى‌كند: «قبول داريم كه مفهوم آيه اين است و در هر زمانى بايد معصومى باشد، اما ما اين معصوم را مجموع امت مى‌دانيم نه يك فرد! و به تعبير ديگر اين آيه دليل بر حجيت اجماع مؤمنين و عدم خطاى مجموع امت است».
به اين ترتيب فخر رازى نيمى از راه را به خوبى پيمود، اما در نيمه‌ى دوم گرفتار اشتباه شده است. اگر او به يك نكته كه در متن آيه است توجه مى‌كرد، نيمه‌ى دوم راه را

---

(1). تفسير فخر رازى/ ج 16/ ص 220- 221

نيز به طور صحيح مى‌پيمود و آن اين كه اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود اين «پيرو» نيز جزء آن مجموع است، و در واقع پيرو، جزئى از پيشوا مى‌شود و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد، در حالى كه ظاهر آيه اين است كه پيروان از پيشوايان و تابعان از متبوعان جدا هستند. نتيجه اين كه آيه‌ى فوق از آياتى است كه دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان مى‌كند.
تنها سؤالى كه باقى مى‌ماند اين است كه «صادقين» جمع است و بايد در هر عصرى معصومان، متعدد باشند. پاسخ اين سؤال نيز روشن است و آن اين كه مخاطب تنها اهل يك عصر نيستند، بلكه آيه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است كه مجموع مخاطبين همه‌ى اعصار با جمعى از صادقين خواهد بود و به تعبير ديگر چون در هر عصرى معصومى وجود دارد، هنگامى كه همه‌ى قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهيم سخن از جمع معصومان به ميان خواهد آمد، نه از يك فرد.
شاهد گوياى اين موضوع آن است كه در عصر پيامبر صلى الله عليه و آله

جز او كسى كه واجب الاطاعة بايد وجود نداشت، و در عين حال آيه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او مى‌شود، بنا بر اين مى‌فهميم منظور جمع در يك زمان نيست، بلكه جمع در مجموعه‌ى زمان‌هاست.

---

(1). نمونه/ ج 8/ ص 181

عدم جواز تخلف از فرمان پیامبر اكرم صلی الله علیه و آله

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُم مّنَ الْأَعْرَابِ أَن یَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَ لَایَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ی ذَ لِكَ بِأَنَّهُمْ لَایُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لَانَصَبٌ وَ لَامَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لَایَطُونَ مَوْطِئًا یَغِیظُ الْكُفَّارَ وَ لَایَنَالُونَ مِنْ عَدُوّ نَّیْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِ ی عَمَلٌ صلِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَایُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ* وَ لَایُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لَاكَبِیرَةً وَلَا یَقْطَعُونَ وَادِیًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا یَعْمَلُونَ»

ترجمه

سزاوار نیست كه اهل مدینه، و بادیه‌نشینانی كه اطراف آن‌ها هستند، از رسول خدا تخلف جویند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند. این به خاطر آن است كه هیچ تشنگی، خستگی، و گرسنگی در راه خدا به آن‌ها نمی‌رسد و هیچ گامی كه موجب خشم كافران می‌شود بر نمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر این كه به خاطر آن، عمل صالحی برای آن‌ها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیكوكاران را تباه نمی‌كند. «120» و هیچ مال كوچك یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی‌كنند، و هیچ سرزمینی (به سوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی‌پیمایند، مگر این كه برای آن‌ها نوشته می‌شود؛ تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد. «121»

---

(1). توبه/ 120- 121

تفسیر

در آیات گذشته بحث‌هایی پیرامون سرزنش كسانی كه از غزوه‌ی تبوك خودداری كرده بودند، به میان آمد، این دو آیه‌ی مورد بحث به عنوان یك قانون كلی و همگانی بحث نهایی را روی این موضوع می‌كند:

نخست می‌گوید: «مردم مدینه و بادیه نشینانی كه در اطراف این شهر كه مركز و كانون اسلام است زندگی می‌كنند حق ندارند از رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف جویند»؛ «ما كان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله» چرا كه او رهبر امت، و پیامبر خدا و رمز بقا و حیات ملت اسلام است و تنها گذاردن او نه فقط پیامبر صلی الله علیه و آله را به خطر می‌افكند، بلكه آیین خدا و علاوه بر آن موجودیت و حیات خود مؤمنان را نیز در خطر جدّی قرار خواهد داد.

در واقع قرآن با استفاده از یك بیان عاطفی، همه‌ی افراد باایمان را به ملازمت پیامبر صلی الله علیه و آله و حمایت و دفاع از او در برابر

مشکلات تشویق می‌کند و می‌گوید: جان شما از جان او عزیزتر و حیات شما از حیات او باارزش‌تر نیست، آیا ایمانتان اجازه می‌دهد او که پرارزش‌ترین وجود انسانی است و برای نجات و رهبری شما مبعوث شده به خطر بیفتد، و شما سلامت‌طلبان برای حفظ جان خویش از فداکاری در راه او مضایقه کنید؟!

مسلم است تأکید و تکیه روی مدینه و اطرافش به خاطر آن است که در آن روز کانون اسلام، مدینه بود وگرنه این حکم نه اختصاصی به مدینه و اطراف آن دارد و نه مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است. این وظیفه‌ی همه‌ی مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش، بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آن‌ها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند چرا که خطر برای آن‌ها خطر برای

امت است.

سپس به پاداش‌های مجاهدان که در برابر هر گونه مشکلی در راه جهاد نصیبشان می‌شود اشاره می‌کند و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداشش انگشت می‌گذارد و می‌گوید: «این به خاطر آن است که هیچ گونه تشنگی به آن‌ها نمی‌رسد»؛ «ذلك بانّهم لا یصیبهم ظمأ»، «و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی‌کنند»؛ «و لا نصب»، «و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آن‌ها را نمی‌گیرد»؛ «و لا مخمصة فی سبیل الله»، «و در هیچ نقطه‌ی خطرناك و میدان پرمخاطره‌ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی‌گیرند»؛ «و لا یطون موطئاً یغیظ الکفار»، «و هیچ ضربه‌ای از دشمن بر آن‌ها وارد نمی‌شود»؛ «و لا ینالون من عدو نیلا»، «مگر این که در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آن‌ها ثبت می‌شود»؛ «الا کتب لهم من عمل صالح».

و مسلماً پاداش یك به یك آن‌ها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت؛ «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچ گاه ضایع نمی‌کند»؛ «ان الله لا یضیع اجر المحسنین»، «همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی‌کنند»؛ «و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة»، «و هیچ سرزمینی را برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت زیر پا نمی‌گذارند، مگر این که تمام این گام‌ها، و آن انفاق‌ها برای آن‌ها ثبت می‌شود»؛ «و لا یقطعون وادیاً الا کتب لهم»، «تا سرانجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد»؛ «لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون».

---

(1). نمونه/ ج 8/ ص 185

نکته‌ها

1. پاداش مجاهدان

مجاهدان راه خدا هر ضربه‌ای از دشمن از جراحت و قتل و اسارت و مانند آن ببینند، در نامه‌ی اعمالشان برای پاداش الهی ثبت خواهد شد و متناسب هر یك اجری خواهند داشت.

2. بهترین اعمال مجاهدان در دوران زندگی

مفسران برای جمله‌ی «احسن ما کانوا یعملون» دو گونه تفسیر ذکر کرده‌اند که یکی بر اساس این است که کلمه‌ی «احسن» وصف برای افعال آن‌ها باشد، و دیگری وصف پاداش آن‌ها.

در تفسیر اول که ما در بالا انتخاب کردیم و با ظاهر آیه نیز موافق‌تر است، این گونه اعمال مجاهدان به عنوان بهترین اعمال دوران حیاتشان شناخته شده و خداوند پاداش آن را متناسب با آن می‌دهد، و در تفسیر دوم که احتیاج به تقدیر گرفتن کلمه‌ی «من» بعد از کلمه‌ی «احسن» دارد، پاداش الهی بهتر و بالاتر از اعمالشان معرفی شده و تقدیر جمله چنین است: «لیجزیهم الله أحسن مما کانوا یعملون»؛ یعنی خداوند آن‌ها را بهتر از آنچه انجام دادند پاداش می‌دهد.

3. محفوظ بودن اعمال مجاهدان

آیات فوق تنها برای مسلمانان دیروز نبود، بلکه برای دیروز و امروز و همه‌ی قرون و اعصار است. بدون شك شرکت در هر نوع جهاد خواه کوچك باشد یا بزرگ، مشکلات و ناراحتی‌های گوناگون دارد؛ مشکلات جسمی و روحی و مشکلات مالی و مانند آن، ولی هر گاه مجاهدان دل و جان خود را با ایمان به خدا و وعده‌های بزرگ او روشن سازند و

بدانند هر نفسی و هر سخنی و هر گامی در این راه بر می‌دارند گم نمی‌شود، بلکه حساب همه‌ی آن‌ها بدون کم و کاست و در نهایت دقت محفوظ است و خداوند در برابر آن‌ها به عنوان بهترین اعمال از دریای بیکران لطفش شایسته‌ترین پاداش‌ها را می‌دهد.

با این حال هرگز از تحمل این مشکلات سر باز نمی‌زنند و از عظمت آن‌ها نمی‌هراسند و هیچ گونه ضعف و فتوری هر چند جهاد طولانی و پرحادثه و پرمشقت باشد به خود راه نمی‌دهند.

4. ممنوعیت تخلف از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

این آیه حق تخلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اهل مدینه و اعرابی که در اطراف آن هستند سلب نموده، سپس خاطرنشان می‌سازد که خداوند در مقابل این سلب حق، برای ایشان در برابر مصیبتی که در جهاد ببینند از قبیل گرسنگی و عطش و تعب، و در برابر هر سرزمینی که بپیمایند و بدان وسیله کفار را به شدت خشم دچار سازند، یا هر بلایی که

به سر آنان بیاورند، یك عمل صالح در نامه‌ی عملشان می‌نویسد؛ چون در این صورت نیکوکارند و خدا اجر محسنین را ضایع نمی‌سازد. این معنای «ذلك بانهم لا یصیبهم ظمأ» است. آن گاه می‌فرماید: «هزینه‌ای که در این راه خرج می‌کنند، چه کم و چه زیاد، و همچنین هر وادی که طی می‌نمایند، برای آنان نوشته می‌شود و نزد خدا محفوظ می‌ماند، تا به بهترین پاداش جزا داده شوند.

و جمله‌ی «لیجزیهم الله احسن ما كانوا یعملون» غایت و نتیجه‌ای است که بر جمله‌ی «كتب لهم» مترتب شده و معنایش این است که نتیجه‌ی این نوشتن این است که خداوند جزای بهتری اعمالشان را بدهد و اگر تنها جزای نیکوترین اعمالشان را ذکر کرد، برای این بود که بیشتر رغبت صاحب عمل متوجه آن گونه اعمال است. ممکن هم

هست از این جهت باشد که پاداش بهترین اعمال مستلزم پاداش سایر اعمال نیز هست، و نیز ممکن است مراد به احسن اعمال، جهاد در راه خدا باشد؛ برای این که جهاد از همه‌ی اعمال نیك دیگر سخت‌تر و نیز مهم‌تر است. زیرا قیام امر دین بدان بستگی دارد.

البته در این میان معنای دیگری نیز هست، و آن این است که جزای عمل در حقیقت همان خود عمل است، که به سوی پروردگار رفته است و بهترین جزا هما بهترین اعمال است، پس در نتیجه جزا دادن به احسن اعمال معنایش جزا دادن به احسن جزا است. معنای دیگری نیز هست و آن این است که خدای سبحان گناهان ایشان را که باعث ملکوکی و بی‌رونقی اعمال نیك ایشان شده می‌آمرزد و جهات نقص اعمال آنان را می‌زداید و می‌پوشاند و بدین وسیله عمل ایشان را بعد از آن که عمل نیك بود، به صورت عمل نیکوتر در می‌آورد و آن گاه به آن عمل نیکوتر پاداش می‌دهد، و ممکن هم هست این وجه با وجه قبلی به یك معنا برگردد.

عصمت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»
ترجمه
خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاك سازد.

---

(1). المیزان/ ج 9/ ص 639
(2). احزاب/ 33

تفسیر
قرآن کریم بعد از دستورات مختلفی نسبت به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ارتباط با حفظ حیا و حجاب و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و اطاعت از خدا و رسول، موضوع عصمت و طهارت از گناه و معصیت را در باره‌ی اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می‌کند و می‌فرماید: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاكِ سازد.
تعبیر به «انما» که معمولًا برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه‌ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. جمله‌ی «یرید» اشاره به اراده‌ی تکوینی پروردگار است، وگرنه اراده‌ی تشریعی و به تعبیر دیگر لزوم پاك نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و همه‌ی مردم بدون استثنا به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاك باشند.
ممکن است گفته شود اراده‌ی تکوینی موجب یك نوع جبر است، ولی با توجه به بحث‌هایی که در مسأله‌ی معصوم بودن انبیا و امامان داشته‌ایم، پاسخ این سخن روشن می‌شود و در این جا به طور خلاصه می‌توان گفت: معصومان دارای یك نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند و یك نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار تا بتوانند الگو و اسوه‌ی مردم بوده باشند.
به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاك خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی‌روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست قطعه‌ی آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود

خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد.
واژه‌ی «رجس» به معنای شیء ناپاك است، خواه ناپاك از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه‌ی این‌ها. این که در بعضی از کلمات، «رجس» به معنای گناه یا شرك یا بخل و حسد، یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق‌هایی از آن است، وگرنه مفهوم این کلمه، مفهومی عام و فراگیر است و همه‌ی انواع پلیدیها را به حکم این که الف و لام در این جا به اصطلاح «الف و لام جنس» است شامل می‌شود.
«تطهیر» به معنای پاك ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله‌ی «اذهاب رجس» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت مفعول مطلق در این جا نیز تأکید دیگری بر این معنا محسوب می‌شود، اما تعبیر «اهل البیت»، به اتفاق همه‌ی علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود؛ زیرا «بیت» گرچه به صورت مطلق در این جا ذکر شده، اما به قرینه‌ی آیات قبل و بعد، منظور از آن بیت و خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است.
اما این که مقصود از «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» در این جا چه اشخاصی می‌باشند، در میان مفسران گفت و گو است. بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند و آیات قبل و بعد را که در باره‌ی ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید، قرینه‌ی این معنا شمرده‌اند، ولی با توجه به یك مطلب، این عقیده نفی می‌شود و آن این که ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر جمع مؤنث است، در حالی که ضمایر این قسمت از آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» همه

به صورت جمع مذکر است و این نشان می‌دهد معنای دیگری در نظر بوده است.
از این رو بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه‌ی خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته‌اند. از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنای دوم یعنی شمول همه‌ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نفی می‌کند و می‌گوید: مخاطب در آیه‌ی فوق منحصراً پنج نفرند:
پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام.
با وجود این نصوص فراوان که قرینه‌ی روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است، تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنای سوم یعنی اختصاص به

«خمسه طيبه» است. تنها سؤالى كه در اين جا باقى مى‌ماند اين است كه چگونه در لا به لاى بحث از وظايف زنان پيامبر صلى الله عليه و آله مطلبى گفته شده است كه شامل زنان پيامبر صلى الله عليه و آله نمى‌شود.
پاسخ اين سؤال را مفسر بزرگ مرحوم طبرسى در «مجمع البيان» چنين مى‌گويد:
«اين اولين بار نيست كه در آيات قرآن به آياتى برخورد مى‌كنيم كه در كنار هم قرار دارند، اما از موضوعات مختلفى سخن مى‌گويند، قرآن پر است از اين گونه بحث‌ها. همچنين در كلام فصحاى عرب و اشعار آنان نيز نمونه‌هاى فراوانى براى اين موضوع موجود است.»
مفسر بزرگ نويسنده‌ى «الميزان» پاسخ ديگرى بر آن افزوده كه خلاصه‌اش چنين است: «ما هيچ دليلى در دست نداريم كه جمله‌ى «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ... » همراه اين آيات نازل شده است، بلكه از روايات به خوبى استفاده مى‌شود كه اين قسمت جداگانه نازل گرديده، امام به هنگام جمع آورى آيات قرآن در عصر پيامبر يا بعد از آن در كنار اين آيات قرار داده شده است.»
پاسخ سومى كه مى‌توان به سؤال داد اين است كه قرآن مى‌خواهد به همسران
درسنامه با قرآن در مكه و مدينه، ص: 490
پيامبر صلى الله عليه و آله بگويد: شما در ميان خانواده‌اى قرار داريد كه گروهى از آنان معصومند، كسى كه در زير سايه‌ى درخت عصمت و در كانون معصومان قرار گرفته، سزاوار است كه بيش از ديگران مراقب خود باشد و فراموش نكنيد كه انتساب او به خانواده‌اى كه پنج معصوم پاك در آن است، مسئوليت‌هاى سنگينى براى او ايجاد مى‌كند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانى از او دارند.
در بحث نكات به خواست خدا از روايات اهل سنت و شيعه كه در تفسير اين آيه وارد شده است مشروحاً سخن خواهيم گفت.
نكته‌ها
1. انحصار عصمت در اهل بيت
كلمه‌ى «انما» در آيه انحصار خواست خدا را مى‌رساند و مى‌فهماند كه خدا خواسته رجس و پليدى را تنها از اهل بيت دور كند، و به آنان عصمت دهد، و كلمه‌ى «اهل البيت» چه اين كه صرفاً براى اختصاص باشد، تا غير اهل خانه داخل در حكم نشوند، و چه اين كه اين كلمه نوعى مدح باشد، و چه اين كه ندا و به معناى «اى اهل بيت» بوده باشد، به هر صورت دلالت دارد بر اين كه دور كردن رجس و پليدى از آنان و تطهيرشان، مسئله‌اى است مختص به آنان، و كسانى كه مخاطب در كلمه‌ى (عنكم: از شمايند).
بنا بر اين در آيه‌ى شريفه در حقيقت دو تا قصر و انحصار به كار رفته، يكى

انحصار اراده و خواست خداوند در دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت، دوم انحصار این عصمت در اهل بیت.

---

(1). المیزان/ ج 16/ ص 483

حالا باید دید اهل بیت کیست؟ به طور مسلم زنان آن جناب جزو اهل بیت او نیستند، برای این که هیچ گاه صحیح نیست ضمیر مردان را به زنان ارجاع داد و به زنان گفت «عنکم»، بلکه اگر همسران هم اهل بیت بودند، باید می‌فرمود: «عنکن». بعضی برای فرار از این اشکال گفته‌اند: این وقتی است که تنها زنان مراد باشند، اما اگر زن و مرد اهل بیت همه مورد نظر باشند، اشکال ندارد که ضمیر «عنکم» به آنان خطاب شود هم چنان که بعضی دیگر گفته‌اند: مراد به اهل بیت، اهل بیت الحرام است که در آیه‌ی «ان اولیاءه الا المتقون» آنان را متقی خوانده، و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد اهل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بعضی گفته‌اند: همه‌ی آن کسانی است که در عرف جزو خاندان آن جناب به شمار می‌روند، چه همسرانش و چه خویشاوندان و نزدیکانش؛ یعنی آل عباس، آل عقیل، آل جعفر و آل علی و بعضی دیگر گفته‌اند: مراد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسران اوست و شاید آنچه به عکرمه و عروه نسبت داده‌اند همین باشد. چون آن‌ها گفته‌اند: مراد تنها و تنها همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد غیر همسران آن جناب و خطاب در «عنکم» متوجه اقربای رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ یعنی آل عباس، آل علی، آل عقیل و آل جعفر. به هر حال مراد به بردن رجس و تطهیر اهل بیت تنها همان تقوای دینی، و اجتناب از نواهی و امتثال اوامر است، بنا بر این معنای آیه این است که خدای تعالی از این تکالیف دینی که متوجه شما کرده سودی نمی‌برد و نمی‌خواهد سود ببرد، بلکه می‌خواهد شما را پاك کند و پلیدی را از شما دوز سازد، بنا بر این آیه‌ی شریفه در حد آیه‌ی «ما یرید الله لیجعل علیکم من جرح و لکن یرید لیطهرکم و یتم نعمته علیکم»؛ خدا نمی‌خواهد بیهوده بار

---

(1). مائده/ 6

شما را سنگین کند، بلکه می‌خواهد پاکتان سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند، می‌باشد و اگر معنا این باشد، آن وقت آیه‌ی شریفه با هیچ یك از چند معنایی که گذشت نمی‌سازد؛ چون این معنا با اختصاص آیه به اهل بیت منافات دارد. زیرا خدا این گونه تطهیر را برای عموم مسلمانان و مکلفین

به احکام دین می‌خواهد، نه برای خصوص اهل بیت و حال آن که گفتیم آیه‌ی شریفه دو انحصار را می‌رساند، و دومی‌اش انحصار تطهیر در اهل بیت است. 2. معنای اذهاب رجس

کلمه‌ی «رجس» به کسره‌ی را، و سکون جیم، صفتی است از ماده‌ی «رجاست»؛ یعنی پلیدی و قذارت، و پلیدی قذارت هیئتی است در نفس آدمی که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می‌نماید و نیز هیئتی است در ظاهر موجود پلید، که باز آدمی از آن نفرت می‌نماید. اولی مانند پلیدی رذایل و دومی مانند پلیدی خوك، همچنان که قرآن کریم در هر دو معنا اطلاق کرده، در باره‌ی پلیدی ظاهری فرموده: «و لحم خنزیر فانه رجس»؛ یعنی گوشت خوك که پلید است، و هم در پلیدی‌های معنوی مانند شرك و کفر و اعمال ناشایست به کار زده و فرموده: «و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون»؛ و آن‌هایی که در دل بیمارند، قرآن پلیدی دیگری بر پلیدی‌هایشان می‌افزاید و می‌میرند در حالی که کافرند.

و نیز فرموده: «و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کانّما یصعد فی

---

(1). المیزان/ ج 16/ ص 484

(2). انعام/ 145

(3). توبه/ 125

السماء کذلك یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون»؛ و کسی که خدا بخواهد گمراهش کند، دلش را تنگ و ناپذیرا می‌کند به طوری که پذیرفتن حق برایش چون رفتن به آسمان غیر ممکن باشد، خدا این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند مسلط می‌سازد.

این کلمه به هر معنا که باشد نسبت به انسان عبارت است از ادراکی نفسانی و اثری شعوری که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل یا عملی زشت حاصل می‌شود.

وقتی می‌گوییم انسان پلید، یعنی انسانی که به خاطر دلبستگی به عقاید باطل یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است، و با در نظر گرفتن این که کلمه‌ی «رجس» در آیه‌ی شریفه، الف و لام دارد، که جنس را می‌رساند معنایش این می‌شود: «که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدی‌ها و هیئت‌های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد، هیئت‌هایی که اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می‌گیرد، و چنین ازاله‌ای با عصمت الهیه منطبق می‌شود و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس، که انسان را از هر باطلی چه عقاید و چه اعمال حفظ می‌کند، پس آیه‌ی شریفه یکی از ادله‌ی عصمت اهل بیتِ علیهم السلام است.

برای این که قبلًا گفتیم اگر مراد به آیه چنین معنایی نباشد، بلکه مراد به آن، تقوا یا تشدید در تکالیف باشد، دیگر اختصاصی به اهل بیت نخواهد داشت، خدا از همه‌ی بندگانش تقوا می‌خواهد نه تنها اهل بیت، و نیز گفتیم که یکی از اهل بیت خود رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با این که آن جناب به اتفاق عموم مسلمانان از شیعه و سنی معصوم است، دیگر معنا ندارد که خدا از او تقوا بخواهد.
پس چاره‌ای جز این نیست که آیه‌ی شریفه را حمل بر عصمت اهل بیت کنیم و بگوییم: مراد به بردن رجس، عصمت از اعتقاد و عمل باطل است و مراد به تطهیر در جمله‌ی «یطهرکم تطهیراً» که با مصدر «تطهیر» تأکید شده زایل ساختن اثر رجس، به

(1). انعام/ 125

وسیله‌ی وارد کردن مقابل آن است و آن عبارت است از اعتقاد به حق، پس تطهیر اهل بیت علیهم السلام عبارت شد از این که ایشان را مجهز به ادراك حق کند، حق در اعتقاد و حق در عمل و آن وقت مراد به اراده این معنا (خدا می‌خواهد چنین کند)، نیز اراده‌ی تکوینی می‌شود؛ چون قبلاً هم گفتیم اراده‌ی تشریعی را که منشأ تکالیف دینی و منشأ متوجه ساختن آن تکالیف به مکلفین است، اصلًا با این مقام سازگار نیست (چون گفتیم اراده‌ی تشریعی را نسبت به تمام مردم دارد نه تنها نسبت به اهل بیت).
پس معنای آیه این شد که خدای سبحان مستمراً و دائماً اراده دارد شما را به این موهبت یعنی موهبت عصمت اختصاص دهد به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد، و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دل‌هایتان باقی نگذارد.

3. آیه‌ی تطهیر، برهان روشن عصمت

بعضی از مفسران «رجس» را در آیه‌ی فوق، تنها اشاره به شرك یا گناهان کبیره‌ی زشت همچون «زنا» دانسته‌اند در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود چرا که گناهان همه رجسند، از این رو این کلمه در قرآن به «شرك»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت‌های حرام و ناپاك» و مانند آن اطلاق شده است.
با توجه به این که اراده‌ی الهی تخلف‌ناپذیر است و جمله‌ی «انما یرید الله

(1). حج/ 30؛ مائده/ 90؛ توبه/ 125؛ انعام/ 145

لیذهب عنکم الرجس» دلیل بر اراده‌ی حتمی او می‌باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه‌ی «انما» که برای حصر و تأکید است روشن می‌شود که اراده‌ی قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت علیهم السلام از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاك باشند و این همان مقام عصمت است.
این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده‌ی الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست؛ زیرا این دستورات شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت ندارد، بنا بر این با مفهوم کلمه‌ی «انما» سازگار نمی‌باشد، پس این اراده‌ی مستمر اشاره به یك نوع امداد الهی است که اهل بیت علیهم السلام را بر عصمت و ادامه‌ی آن یاری می‌دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلًا شرح دادیم).
در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است:
«عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهّرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً؛ خداوند شما را از لغزش‌ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت و از آلودگی‌ها پاك ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملًا تطهیر نمود. با این توضیح در دلالت آیه‌ی فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد. 4. آیه‌ی تطهیر در باره‌ی چه کسانی است؟
گفتیم این آیه گرچه در لا به لای آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر») دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد. به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص

---

(1). نمونه/ ج 17/ ص 297

به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ندانسته‌اند معنای وسیعی برای آن قائل شده‌اند که هم این بزرگواران را شامل می‌شود و هم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را.
ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می‌دهد آیه مخصوص این بزرگواران است و همسران در این معنا داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینك بخشی از آن روایات را در ذیل از نظر می‌گذرانیم:
الف. روایاتی که از خود همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از این آیه‌ی شریفه

می‌گفت، ما از او سؤال کردیم که جزو آن هستیم؟ فرمود: «شما خوبید، اما مشمول این آیه نیستید!»
از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌ی خود بود که فاطمه علیها السلام پارچه‌ی حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندانت حسن و حسین را صدا کن. آن‌ها را آورد، سپس غذا خوردند. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آن‌ها افکند و گفت: «اللهم هؤلاء اهلبیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً؛ خداوندا! این‌ها خاندان من هستند، پلیدی را از آن‌ها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان.» و در این جا آیه‌ی «انما یرید الله» نازل شد. من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: «انك الی خیر؛ تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره‌ی این گروه نیستی).
و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می‌کند: هنگامی که از او در باره‌ی جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تأسف) گفت: این یك تقدیر الهی بود! و هنگامی که در باره‌ی علی علیه السلام از او سؤال کردند چنین گفت: تسئلنی عن

---

(1). مجمع البیان/ ج 8/ ص 559- 560

احب الناس کان الی رسول الله صلی الله علیه و آله و زوج احب الناس کان الی رسول الله لقد رأیت علیاً و فاطمة و حسناً و حسیناً علیهم السلام و جمع رسول الله صلی الله علیه و آله بثوب علیهم ثم قال: «اللهم هؤلاء اهلبیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»، فقلت یا رسول الله انا من أهلك قال تنحی فانك الی خیر؛ آیا از من در باره‌ی کسی سؤال می‌کنی که محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از کسی می‌پرسی که همسر محبوب‌ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با چشم خود علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: «خداوندا! این‌ها خاندان من هستند و حامیان من، رجس را از آن‌ها ببر و از آلودگی‌ها پاکشان فرما»، من عرض کردم ای رسول خدا! آیا من هم از آن‌ها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزو این جمع نمی‌باشی.
این گونه روایات با صراحت می‌گوید که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جزو عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.
ب. روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه‌ی آن‌ها استفاده می‌شود پیامبر صلی الله علیه و آله علی و

فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند (یا به خدمت او آمدند) پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آن‌ها افکند و گفت: «خداوندا! این‌ها خاندان من هستند، رجس و آلودگی را از آن‌ها دور کن، در این هنگام آیه‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس» نازل گردید. دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است.
در این جا این سؤال جلب توجه می‌کند که هدف از جمع کردن آن‌ها در زیر کساء

(1). مجمع البیان/ ج 8/ ص 559
(2). شواهد التنزیل/ ج 2/ ص 31

چه بوده است؟ گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواسته است کاملًا آن‌ها را مشخص کند و بگوید آیه‌ی فوق، تنها در باره‌ی این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صلی الله علیه و آله و همه‌ی کسانی که جزو خاندان او هستند بداند. حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا! اهل بیت من این‌ها هستند، پلیدی را از آن‌ها دور کن؛ اللهم هؤلاء اهلبیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً».
ج. در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم: بعد از نزول آیه‌ی فوق پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه‌ی فاطمه علیها السلام می‌گذشت صدا می‌زد:
«الصلوة یا اهل البیت! انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛ هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاك سازد». این حدیث را حاکم حسکانی از «انس بن مالك» نقل کرده است.
در روایت دیگری که از «ابوسعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می‌خوانیم:
پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد. این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه‌ی فاطمه علیها السلام برای این است که مطلب را کاملًا مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است به خصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود، در خانه‌ی فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به

(1). شواهد التنزيل/ ج 2/ ص 11
(2). شواهد التنزيل/ ج 2/ ص 28- 29

هنگام نماز اين سخن را در آن جا از پيامبر مى‌شنيدند.

با اين حال جاى تعجب است كه بعضى از مفسران اصرار دارند كه آيه مفهوم عامى دارد و همسران پيامبر صلى الله عليه و آله نيز در آن وارد هستند، هر چند اكثريت علماى اسلام اعم از شيعه و اهل سنت آن را محدود به اين پنج تن مى‌دانند.

قابل توجه اين كه «عايشه» همسر پيامبر صلى الله عليه و آله كه طبق گواهى روايات اسلامى در بازگو كردن فضايل خود و ريزه‌كارى‌هاى ارتباطش با پيامبر چيزى فرو گذار نمى‌كرد اگر اين آيه شامل او مى‌شد، قطعاً در لا به لاى سخنانش به مناسبت‌هايى از آن سخن مى‌گفت در حالى كه هرگز چنين سخنى از او نقل نشده است.

د. روايات متعددى از «ابوسعيد خدرى» صحابى معروف نقل شده كه با صراحت گواهى مى‌دهد اين آيه تنها در باره‌ى همان پنج تن نازل شده است؛ نزلت فى خمسة: فى رسول الله و على و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام. اين روايات به قدرى زياد است كه بعضى از محققين آن را متواتر مى‌دانند.

از مجموع آن‌چه گفتيم چنين نتيجه مى‌گيريم كه احاديثى كه دلالت بر انحصار آيه به پنج تن مى‌كند به قدرى زياد است كه جاى ترديد در آن باقى نمى‌گذارد تا آن جا كه در شرح «احقاق الحق» بيش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآورى شده و منابع شيعه در اين زمينه از هزار هم مى‌گذرد. نويسنده‌ى كتاب «شواهد التنزيل» كه از علماى معروف برادران اهل سنت است بيش از 130 حديث در اين زمينه نقل كرده است.

از همه‌ى اين‌ها گذشته پاره‌اى از همسران پيامبر صلى الله عليه و آله در طول زندگى خود به كارهايى دست زدند كه هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نيست مانند ماجراى جنگ

(1). شواهد التنزيل/ ج 2/ ص 25

جمل كه قيامى بود بر ضد امام وقت كه سبب خونريزى فراوانى گرديد و به گفته‌ى بعضى از مورخان تعداد كشتگان اين جنگ به هفده هزار نفر بالغ مى‌شد.

بدون شك اين ماجرا به هيچ وجه قابل توجيه نيست و حتى مى‌بينيم كه خود عايشه نيز بعد از اين حادثه اظهار ندامت مى‌كند كه نمونه‌اى از آن در

بحث‌های پیشین گذشت.
عیب‌جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ‌ترین و فداکارترین و بافضیلت‌ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است. این سخن به قدری بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند! 5. اراده‌ی الهی در این جا تکوینی است یا تشریعی؟
در لا به لای تفسیر آیه، اشاره‌ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله‌ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس» اراده‌ی تکوینی است نه تشریعی. برای توضیح بیشتر باید یادآور شویم که منظور از اراده‌ی تشریعی همان اوامر و نواهی الهی است. برای مثال خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده‌ی تشریعی است. معلوم است که اراده‌ی تشریعی به افعال ما تعلق می‌گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه‌ی فوق متعلق اراده افعال خدا است. می‌فرماید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنا بر این چنین اراده‌ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.
افزون بر این، مسأله‌ی «اراده‌ی تشریعی» نسبت به پاکی و تقوا انحصار به اهل

(1). نمونه/ ج 17/ ص 298

بیت علیهم السلام ندارد؛ زیرا خدا به همه دستور داده است پاك و باتقوا باشند، و این مزیتی برای آن‌ها نخواهد بود؛ زیرا همه‌ی مکلفان مشمول این فرمانند.
به هر حال این موضوع یعنی اراده‌ی تشریعی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد؛ زیرا همه‌ی این احادیث سخن از یك مزیت والا و ارزش مهم ویژه می‌کند که مخصوص اهل بیت علیهم السلام است. این نیز مسلم است که «رجس» در این جا به معنای پلیدی ظاهری نمی‌باشد، بلکه اشاره به پلیدی‌های باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرك و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می‌کند، و همه‌ی گناهان و آلودگی‌های عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می‌شود.
نکته‌ی دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده‌ی تکوینی که به معنای خلقت و آفرینش است، در این جا به معنای مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح این که: مقام عصمت به معنای یك حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می‌شود، اما با وجود این حالت، چنان نیست که آن‌ها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند.
درست همانند یك طبیب بسیار آگاه که هرگز یك ماده‌ی بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می‌داند نمی‌خورد با این که قدرت بر این کار دارد، اما آگاهی‌ها و مبادی فکری و روحی او سبب می‌شود که با میل و اراده‌ی خود از این کار چشم بپوشد.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه‌ای است که به

---

(1). مجمع البیان/ ج 8/ ص 560؛ نمونه/ ج 17/ ص 303

پیامبران داده شده نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آن‌ها داده، بنا بر این امتیازی است که بهره‌ی آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده‌های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن بهره می‌گیرد.
از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسئولیتشان نیز سنگین است و یك ترك اولای آن‌ها معادل یك گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده‌ی خط عدالت است.
نتیجه این که این اراده‌ی تکوینی است در سر حد یك مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.

«فمن حاجّك فيه من بعد ما جاءك من العلمِ فقُلْ تعالوا ندعُ أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثمَّ نبتهلْ فنجعل لعنت اللَّه على الكاذبين* انّ هذا لهو القصص الحقّ و ما من إله إلّااللَّهُ و إنّ اللَّه لهو العزيز الحكيم* فإن تولّوا فإنّ اللَّه عليم بالمفسدين»
ترجمه
هر گاه بعد از علم و دانشى كه (در باره‌ى مسيح) به تو رسيده، (باز) كسانى با تو به

---

(1). نمونه/ ج 17/ ص 303
(2). آل عمران/ 61- 63

محاجّه و ستيز برخيزند، به آن‌ها بگو: «بياييد ما فرزندان خود را دعوت كنيم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خويش را دعوت نماييم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت كنيم، شما هم از نفوس خود؛ آن گاه مباهله كنيم؛ و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار دهيم.» «61» اين همان سرگذشت واقعى (مسيح) است. (و ادعاهايى همچون الوهيت او، يا فرزند خدا بودنش، بى اساس است.) و هيچ معبودى، جز خداوند يگانه نيست؛ و خداوند توانا و حكيم است. «62» اگر (با اين همه شواهد روشن، باز هم از پذيرش حق) روى گردانند، (بدان كه طالب حق نيستند؛ و) خداوند از مفسده جويان، آگاه است. «63»
معناى واژه ها
1. حاجّك: محاجّه به معناى حجت و دليل آوردن در برابر يكديگر است.
2. تعالوا: اسم فعل و مفرد آن «تعال» يعنى بياييد. اصل آن علو است كه به معناى بالا رفتن است.
3. نبتهل: ابتهال به معناى لعن كردن يا دعا كردن براى هلاكت و نابودى است.
4. قصص: اين كلمه مفرد و به معناى قصّه است و در اصل از ماده‌ى «قصّ» به معناى جستجو كردن چيزى است. تلافى كردن خون ريخته شده را قصاص مى‌گويند. زيرا به وسيله‌ى آنْ حق صاحبان خون جستجو شده است. شأن نزول
هنگامى كه پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله نصارى را به مباهله دعوت كرد، نمايندگان

---

(1). مجمع البيان/ ج 2/ ص 761؛ مفردات راغب

مسيحيان نجران از وى يك روز مهلت خواستند و چون با بزرگان خود مشورت كردند، اسقف آنان گفت: فردا بنگريد اگر محمد صلى الله عليه و آله با اهل و فرزند خود آمد، از مباهله پرهيز كنيد و اگر با اصحاب خود آمد، مباهله كنيد كه كارى از او ساخته نيست.

فردا صبح هنگامى كه پيامبر را با اهل بيت خود ديدند، آن حضرت به درخواست آنان اهل بيت خود را معرفى كرد و دو زانو نشست. اسقف گفت: به خدا قسم اين مرد مانند انبيا نشسته و حاضر به مباهله نشدند. سيّد كه بزرگ نصارى بود، به اسقف گفت: اى ابا حارثه! جلو برو و مباهله كن. او گفت: به خدا سوگند او را آماده‌ى مباهله مى‌بينم، مى‌ترسم راستگو باشد و اگر مباهله كنم، يك نصرانى زنده نخواهد ماند.

آن گاه گفت: چهره‌هايى مى‌بينم كه اگر از خدا بخواهند كه كوه‌ها را از جاى بكند، البته خواهد شد و با او مباهله نكنيد كه هلاك خواهيد شد. در نتيجه حاضر به مصالحه شدند و به شرايط ذمه تن در دادند. سپس پيامبر صلى الله عليه و آله فرمود: قسم به آن كس كه جانم در دست اوست، اگر با من مباهله مى‌كردند، همگى به صورت بوزينه و خنزير در مى‌آمدند و بيابان بر آن‌ها وادى آتش مى‌شد. تفسير

«فمن حاجّك فيه من بعد ما جاءك من العلم»؛ اين آيه به دنبال آيات قبل و استدلالى كه بر نفى الوهيت مسيح عليه السلام در آن‌ها شده بود، به پيامبر دستور مى‌دهد: اگر بعد از اين علم و دانشى كه به تو رسيد، باز اشخاصى به محاجه و ستيز با تو برخيزند، از آن‌ها دعوت به مباهله كن و به آن‌ها بگو: ما فرزندان خود را دعوت مى‌كنيم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را فرا مى‌خوانيم، شما نيز زنان خود را و نيز ما از نفوس خود

---

(1). مجمع البيان/ ج 2/ ص 762

دعوت مى‌كنيم، شما هم از نفوس خود دعوت كنيد؛ آنگاه مباهله و تضرّع مى‌كنيم و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار مى‌دهيم.

ناگفته پيداست منظور از مباهله اين نيست كه اين افراد جمع شوند و نفرين كنند و سپس پراكنده گردند. زيرا چنين عملى به خودى خود هيچ گونه تأثيرى ندارد، بلكه مراد اين است كه دعا و نفرين اثر خود را عملاً آشكار سازد و دروغگو فوراً به عذابى گرفتار شود.

در آيه‌ى بعد مى‌فرمايد: آنچه در باره‌ى داستان عيسى عليه السلام براى تو شرح داديم، واقعيتى است كه از طرف پروردگار بر تو نازل شده است. بنا بر اين، ادعاهايى كه در باره‌ى الوهيت مسيح عليه السلام مى‌كردند يا او را

فرزند خدا می‌دانستند، همگی بی‌اساس است، سپس برای تأکید اضافه می‌کند: آن کس که سزاوار پرستش است، فقط خداوند عزیز و حکیم است.
«و ما من اله الّا اللّه»؛ یعنی هیچ کس از شما استحقاق نام خدایی ندارد مگر الله، و عیسی علیه السلام چنان که نصاری گمان کرده‌اند، خدا نیست، بلکه رسول خدا و بنده اوست.
سپس می‌فرماید: اگر از پیروی تو و تصدیق سخنان و براهین و بیّناتی که بر آن‌ها اقامه کردی، اعراض کردند، خداوند فاسدان و فتنه جویان را می‌شناسد؛ «فان تولّوا فانّ اللّه علیم بالمفسدین» و آن‌ها را به فسادشان کیفر خواهد داد. این آیه برای ترساندن از عذاب است، و گرنه خداوند صالح و فاسد را می‌شناسد. نکته‌ها
1. تحقق نسب از طریق فرزندان دختر
بر پایه‌ی آیه‌ی شریفه، به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می‌شود، بر خلاف

---
(1). مجمع البیان/ ج 2/ ص 765؛ نمونه/ ج 2/ ص 439

آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می‌دانستند و می‌گفتند:
«بنونا بنو أبناءنا و بناتنا، بنوهنّ أبناء الرّجال الأباعد»؛ یعنی فرزندان ما تنها پسر زاده‌های ما هستند، اما دختر زاده‌های ما فرزندان مردان بیگانه محسوب می‌شوند، نه فرزندان ما؛ لیکن اسلام این طرز تفکر را به شدّت درهم کوبید.
در قرآن در باره‌ی فرزندان ابراهیم می‌خوانیم: «و من ذرّیّته داود و سلیمان و أیّوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کلّ من الصّالحین»؛ در این آیه حضرت مسیح علیه السلام از فرزندان ابراهیم شمرده شده، با آن که فرزند دختری او بود و در روایاتی که از طرق شیعه و سنی در باره‌ی امام حسن و امام حسین وارد شده، اطلاق کلمه‌ی «ابن رسول الله» کراراً دیده می‌شود. 2. اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به مباهله
گرچه مباهله ظاهراً میان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مردان نصاری واقع شده است؛ لیکن آن حضرت فرزندان و زنان را هم در دعوت خود وارد ساخت تا دلالت بیشتری بر صدق شخص دعوت کننده یعنی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد و شمارش تفصیلی آنان نشانه‌ی دیگری بر اعتماد شخص داعی به مباهله است. زیرا با این دلالت گویا گفته است: باید دو جمعیت با هم مباهله کنند تا ِهر دسته که بر غیر حق بودند،

لعنت الهی همه‌ی آن‌ها را شامل و اساساً ریشه‌ی معاندان از بیخ و بن کنده شود.

بنا بر این، صدق کلام توقفی بر کثرت فرزندان و زنان ندارد. زیرا منظور اصلی از مباهله هلاکت یکی از دو طرف است و تمامی مفسران و اهل حدیث بر این معنا اتفاق دارند و تاریخ هم آن را تأیید کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله غیر از حضرت علی و فاطمه و حسن

---

(1). نمونه/ ج 2/ ص 445

و حسین علیهم السلام شخص دیگری را به همراه خود نیاورد. 3. ادعا و مباهله گروهی

کاربرد کلمه‌ی «فنجعل» به جای «فنسأل» اشاره بر جزمی بودن دعا و مردود نشدنش است؛ به گونه‌ای که امتیاز حق و باطل از آن جا روشن و بر آن مبتنی می‌گردد.

پرواضح است که الف و لام در «الکاذبین» جنبه‌ی عهدی دارد، نه آن که برای استغراق یا جنس باشد. زیرا مرادْ قرار دادن لعنت بر تمام کاذب‌ها یا جنس کاذب نیست، بلکه مقصود قرار لعنت بر کاذبانی است که در یکی از دو طرف محاجه واقع شده‌اند؛ یك طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و طرف دیگر نصارایی که برای احتجاج آمده بودند.

آری! اگر مباهله میان شخص پیامبر و جماعت نصاری بود؛ یعنی یکی از دو طرف مفرد و طرف دیگر جمع بود، باید با لفظی از آن تعبیر شود که قابل اطلاق بر مفرد و جمع باشد، مثل آن که بگوید: «فنجعل لعنة الله علی من کان کاذباً». پس کاربرد «الکاذبین» که تنها بر جمع صادق است نشان می‌دهد که هر دو طرف مباهله دارای جمعیتی بودند.

همچنین کسانی که برای مباهله حاضر شدند، همگی شریك در دعوی بودند. زیرا کذب و دروغ هنگامی تصور دارد که دعوایی در میان باشد. 4. مباهله، حکم عمومی

تردیدی نیست که آیه‌ی فوق دستور کلّی برای دعوت به مباهله به مسلمانان نمی‌دهد، بلکه روی سخن تنها با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباهله در برابر مخالفان حکمی عمومی باشد و افراد باایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند، به هنگام لجاجت دشمنان در برابر استدلال‌های آنان،

---

(1). المیزان/ ج 3/ ص 223

(2). المیزان/ ج 3/ ص 224

دعوت به مباهله کنند.
از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده، عمومیت این حکم استفاده می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند، آن‌ها را به مباهله دعوت کنید راوی می‌گوید: سؤال کردم که چگونه مباهله کنم؟ فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاق کن و گمان می‌کنم که فرمود سه روز روزه بگیر و غسل کن و با کسی که می‌خواهی مباهله کنی، به صحرا برو. انگشتان دست راستت را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوندا! تو پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه‌ای و آگاه از اسرار نهان هستی و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقّی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد، بلایی را از آسمان بر او بفرست. چیزی نخواهد گذشت که نتیجه‌ی این دعا آشکار خواهد شد.
سپس فرمود: به خدا سوگند! هرگز کسی را نیافتم که حاضر باشد با من مباهله کند. 5. پاسخ به یك پرسش
سؤال: چگونه ممکن است منظور از «أبناءنا» (فرزندان ما) حسن و حسین علیهم السلام باشد، با آن که «أبناء» جمع است و جمع بر دو نفر اطلاق نمی‌شود و نیز چگونه «أنفسنا و نساءنا» که جمع هستند، بر علی و فاطمه اطلاق شده، با این که آن‌ها تنها هستند؟
پاسخ: الف. احادیث فراوانی از فریقین نقل شده که مقصود از آیه‌ی شریفه اهل بیت علیهم السلام هستند. ب. اطلاق جمع بر مفرد یا بر تثنیه در قرآن کریم و غیر آن نظایر دیگری هم دارد.
توضیح این که: گاهی هنگام بیان یك قانون یا تنظیم عهدنامه حکم به صورت

---

(1). نور الثقلین/ ج 1/ ص 351؛ نمونه/ ج 2/ ص 447

کلی و به صیغه‌ی جمع آورده می‌شود، مثلاً در عهدنامه چنین می‌نویسند: مسئول اجرای آن امضاکنندگان عهدنامه و فرزندان آن‌ها هستند، با آن که ممکن است یکی از دو طرف تنها یك یا دو فرزند داشته باشد. این موضوع هیچ گونه تنافی با تنظیم قانون به صورت جمع ندارد.
به عبارت دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود طبق قراردادی که با نصارای نجران بسته بود، همه‌ی فرزندان و زنان خود را بیاورد، ولی این‌ها مصداقی جز دو فرزند و یك زن و مرد نداشتند.
افزون بر این، در آیات قرآن گاهی صیغه‌ی جمع اطلاق شده، اما مصداق آن منحصر به یك فرد است، مانند نعیم بن مسعود که در آیه‌ی شریفه بر او کلمه‌ی ناس اطلاق شده است؛ «الّذین قال لهم النّاس انّ النّاس قد جمعوا

لكم» و مانند حىّ بن أخطب كه كلمه‌ى «الّذين» در آيه‌ى «لقد سمع اللّه قول الّذين قالوا انّ اللّه فقير و نحن أغنياء» بر او اطلاق شده است. 6. در كتاب غاية المرام از صحيح مسلم در باب فضايل على ابن أبى طالب چنين نقل كرده است: روزى معاويه به سعد ابن ابى وقاص گفت: چرا ابوتراب را سبّ و دشنام نمى‌گويى؟ وى گفت: ويژگى‌هاى سه گانه‌اى كه پيامبر در باره‌ى على عليه السلام فرمود، مرا از اين كار منصرف ساخت. يكى از آن‌ها هنگامى بود كه آيه‌ى مباهله نازل گرديد و پيامبر صلى الله عليه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسين و على عليهم السلام دعوت كرد و سپس فرمود:

«اللهمّ هؤلاء أهلى»؛ خدايا اين‌ها خالصان نزديك من هستند.

---

(1). آل عمران/ 173

(2). آل عمران/ 181

(3). نمونه/ ج 2/ ص 444

مفسران و محدثان در نزول اين آيه در باره‌ى اهل بيت اتفاق نظر دارند. امام رضا عليه السلام فرمود: «خداوند پاكان بندگان خود را در آيه‌ى مباهله مشخص ساخته است و به پيامبرش چنين دستور داد: «فمن حاجّك ... » و به دنبال نزول اين آيه پيامبر صلى الله عليه و آله على و فاطمه و حسنين را با خود به مباهله برد. اين مزيتى است كه هيچ كس در آن بر اهل بيت پيشى نگرفته است و فضيلتى است كه هيچ انسانى به آن نرسيده و شرفى است كه قبل از آن هيچ كس از آن برخوردار نبوده است». 7. يك سند زنده براى عظمت اهل بيت عليهم السلام

رشيد رضا مى‌گويد: همه‌ى اين روايات از طرق شيعه است و هدف آن‌ها مشخّص است و آن‌ها چنان در نشر و ترويج اين احاديث كوشيده‌اند كه موضوع را بر بسيارى از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته‌اند؛ ولى مراجعه به منابع اصيل اهل تسنن نشان مى‌دهد كه بسيارى از طرق اين احاديث به كتب شيعه منتهى نمى‌شود و اگر ورود اين احاديث را از طرق اهل تسنن انكار كنيم، ساير احاديث و كتاب‌هاى آنان نيز از درجه‌ى اعتبار خواهد افتاد.

به قسمتى از روايات موجود در كتب اهل تسنن توجه فرماييد: قاضى نور الله شوشترى مى‌گويد: مفسران در اين مسئله اتفاق نظر دارند كه «أبناءنا» در آيه‌ى شريفه اشاره به حسن و حسين و «نساءنا» اشاره به فاطمه و «أنفسنا» اشاره به على عليه السلام است. سپس در پاورقى كتاب مزبور سخن صريح شصت نفر از بزرگان اهل سنت را نقل مى‌كند كه آيه‌ى مباهله در باره‌ى اهل بيت نازل شده است و نام آن‌ها و

مشخصات کتب آنان را از

---

(1). نور الثقلین/ ج 1/ ص 349؛ برهان/ ج 1/ ص 290
(2). المنار/ ج 3/ ص 322
(3). احقاق الحق/ ج 3/ ص 46

صفحه‌ی 46 تا صفحه‌ی 76 مشروحاً آورده است. مانند (صحیح مسلم/ ج 7/ ص 120)، مسند احمد/ ج 1/ ص 185)، (تفسیر طبری/ ج 3/ ص 192)، (مستدرك حاکم/ ج 3/ ص 150)، (دلائل النبوة حافظ ابو نعیم اصفهانی/ ص 297)، (اسباب النزول نیشابوری/ ص 74)، (تفسیر کبیر فخر رازی/ ج 8/ ص 85)، (تذکرة الخواص ابن جوزی/ ص 17)، (تفسیر بیضاوی/ ج 2/ ص 22)، (روح المعانی/ ج 3/ ص 167)، (تفسیر الجواهر/ ج 2/ ص 120)، (کشاف/ ج 1/ ص 193)، (الاصابة/ ج 2/ ص 503)، (فصول المهمه/ ص 108)، (الجامع أحکام القرآن/ ج 3/ ص 104). 8. قطعی بودن داستان مباهله

داستان مباهله نزد اهل بیت علیهم السلام و صحابه و علمای امامیه امری قطعی است، به گونه‌ای که در استدلال‌ها و احتجاج‌های ائمه مکرر بازگو می‌شد. امیر المؤمنین علیه السلام نیز در بیان فضایل خود به آیه‌ی مباهله استدلال می‌فرمود.

زمخشری که از متفکران معتزله است، در ذیل آیه‌ی مباهله، می‌گوید: «و فیه دلیل و لا شیء أقوی منه علی فضل اصحاب الکساء علیهم السلام و فیه برهان واضح علی صحّة نبوة النّبی صلی الله علیه و آله لانّه لم یرو احد من موافق و لا مخالف انّهم اجابوا الی ذلك». فخر رازی که از متفکران اشاعره است، می‌گوید: «و اعلم انّ هذه الروایة کالمتفق علی صحّتها بین أهل التفسیر و الحدیث». طبری نیز می‌گوید: شعبی نام علی علیه السلام را در داستان مباهله نیاورده است، آیا ایشان در قصه‌ی مباهله نبوده است، چنان که مغیره نقل کرده است؛ «أو لسوء رأی بنی أمیة فی علیّ فیه».

---

(1). نمونه/ ج 2/ ص 440
(2). کشاف/ ج 1/ ص 370
(3). تفسیر کبیر/ ج 8/ ص 80
(4). تفسیر طبری/ ج 3/ ص 211

9. اعتراض ناخود آگاه

بر پایه‌ی این آیه حضرت علی علیه السلام افضل از همه‌ی پیامبران جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منظور از «أنفسنا» خود پیامبر

نیست. زیرا او مردم را به خویش دعوت نمی‌کند، بلکه مراد حضرت علی علیه السلام است و این مطلب اتفاقی است که حضرت علی علیه السلام مانند خود پیامبر است و همانندی اقتضا دارد که در جمیع جهات (کمالات علمی و عملی) مانند پیامبر باشد، جز موارد خاص مانند نبوت.
از سوی دیگر اجماعی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از همه‌ی انبیا افضل است. حضرت علی علیه السلام که همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، از همه‌ی انبیا افضل است.
مؤیّد این استدلال حدیثی است که موافق و مخالف آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند؛ «من أراد أن یری آدم فی علمه و نوحاً فی طاعته و ابراهیم فی خلّته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علی ابن ابی طالب علیه السلام».
10. پاسخی دندان شکن
در سؤالات مأمون از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که مأمون به حضرت گفت: دلیل بر خلافت جدّت علی ابن ابی طالب علیه السلام چیست؟ فرمود: آیه‌ی « ... أنفسنا». منظورش آن است که در این آیه خدا نفس علی علیه السلام را مانند نفس پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است.
مأمون گفت: اگر «نساءنا» نباشد! منظورش آن است که کلمه‌ی «نساءنا» در آیه دلیل است که مقصود از «انفسنا» مردها هستند و در آن صورت فضیلتی برای علی علیه السلام نیست.
حضرت سخن او را با وجود کلمه‌ی «أبناءنا» رد کرد و فهماند که اگر منظور از «انفسنا» مردها بود، دیگر ذکر «أبناءنا» مورد نداشت. زیرا «أنفسنا» شامل «ابناءنا» نیز می‌شد.

---

(1). تفسیر کبیر/ ج 8/ ص 81
(2). المیزان/ ج 3/ ص 230

11. پنداری ناصواب
بعضی از مفسران اهل سنّت در باره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی مباهله چنین گفته‌اند:
روایات متفق است که پیامبر برای مباهله، علی و فاطمه و دو فرزندانشان را اختیار کرد؛ یعنی کلمه‌ی «نساءنا» را بر فاطمه علیها السلام و کلمه‌ی «أنفسنا» را بر علی علیه السلام حمل می‌کنند.
مصادر این روایات شیعه هستند و مقصد آنان هم روشن است. آنان تا جایی که توانسته‌اند در ترویج این روایات کوشش کرده‌اند، به گونه‌ای که مطِلب بر بسیاری از اهل سنت هم مشتبه شده است.

متأسفانه واضعان این روایات به خوبی از عهده‌ی تطبیق آن با آیه‌ی شریفه برنیامده‌اند. زیرا روشن است که یك فرد عرب هیچ گاه کلمه‌ی «نساءنا» را نمی‌گوید که از آن دختر خودش را اراده کند، به ویژه که که دارای زنان متعدّدی باشد.
در پاسخ باید گفت: این که می‌گوید: مصادر این روایات شیعه هستند ... و مطلب بر بسیاری از اهل سنت مشتبه شده، کاش می‌دانستیم منظورش از آن روایات کدام است؟
آیا همین روایات فراوانی است که اهل حدیث متفقاً آن‌ها را نقل کرده و بدون چون و چرا تلقّی به قبول کرده‌اند؟ از طرفی هم ارباب جوامع چون مسلم و ترمذی در صحیحشان ثبت کرده و اهل تاریخ نیز وقوع آن را تأیید کرده‌اند؟
افزون بر این، مقصودش از شیعه‌ای که مصادر آن روایاتند، چه کسانی هستند؟ آیا منظورش همان کسانی است که سلسله‌ی سند آن روایات به آنان منتهی می‌شود؛ یعنی سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس و دیگر صحابه؟ یا مرادش تابعانی است که آن روایات را از همان صحابه گرفته و برای ما نقل کرده‌اند؛ چون ابو صالح، کلبی، شعبی، سدّی و مانند آن؟

عجبا! چون این دسته از صحابه و تابعانْ روایاتی را که بر طبق هوای نفس محمد عبده و رشید رضا نبوده، نقل کرده‌اند، شیعه شده و از زمره‌ی اهل سنت خارج شده‌اند! اما این که می‌گوید: کلمه‌ی «نساءنا» را بر فاطمه و کلمه‌ی «أنفسنا» را بر علی حمل می‌کنند؛ یعنی شیعه می‌گویند که لفظ «نساءنا» و «أنفسنا» اطلاق شده و از آن فاطمه و علی اراده شده است.
گفتنی است: ایشان بد فهمیده و راه را خطا رفته است. چون کسی نمی‌گوید در آیه‌ی شریفه مراد از «نساءنا» و «أنفسنا» فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام است، بلکه منظور آن است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله در مقام امتثال جز فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام را نیاورد، پس روشن می‌شود که فاطمه تنها مصداق «نساءنا» و علی هم تنها مصداق «أنفسنا» است.
همچنین حسن و حسین علیهما السلام تنها مصداق «أبناءنا» هستند.
خلاصه این که: مرادْ بیان مصداق کلمه است، نه معنای لفظ آن. به تعبیر دیگر، وی مفهوم را به مصداق اشتباه کرده است. 12. شبهه‌ای در باره‌ی کلمه‌ی «نساءنا»
مؤلف المنار با این که در مهد ادبیات عرب پرورش یافته است، می‌گوید: هیچ عرب فصیحی «نساء» را بر دختر اطلاق نمی‌کند. عرب، دختر را «بنت» می‌نامد.

این ادعا بی‌اساس است. زیرا قرآن کریم در بسیاری از موارد کلمه‌ی «نساء» را به معنای دختران در مقابل پسران به کار برده است و شاید سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود: «پسران و دخترانمان را می‌آوریم»، حفظ عفاف باشد.
قرآن کریم در باره‌ی ارث برادر و خواهر می‌فرماید: «یوصیکم اللَّه فی أولادکم للذّکر مثل

(1). المیزان/ ج 3/ ص 235
(2). المنار/ ج 3/ ص 322

حظّ الأنثیین فان کنّ نساء فوق اثنتین فلهنّ ثلثاً ما ترك ... » و نیز می‌فرماید: « ... و إن کانوا إخوة رجالًا و نساء فللذّکر مثل حظّ الأنثیین ... ». کلمه‌ی «نساء» هم در زن مقابل شوهر به کار رفته است، مانند: «یا نساء النّبی ... » هم زن در مقابل مرد، مانند:
«إنّکم لتأتون الرّجال شهوة من دون النّساء بل أنتم قوم مسرفون» و « ... للرّجال نصیب مما اکتسبوا و للنّساء نصیب ممّا اکتسبن» و هم به دختر در برابر پسر، مانند: «و إذ نجّیناکم من ءال فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبّحون أبناءکم و یستحیون نساءکم» که به معنای «یستحیون بناتکم» است. زیرا آل فرعون متعرّض زنان سالمند نبودند، آنان کودکان پسر را می‌کشتند و کودکان دختر را زنده نگاه می‌داشتند.
افزون بر شواهد قرآنی، بیش از شصت کتاب از کتب رسمی و مورد قبول اهل سنت در تفسیر این آیه و بیان آنچه در خارج واقع شده است، گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام امتثالِ «نساءنا»، حضرت زهرا علیها السلام را به صحنه‌ی مباهله آورد.
پس کلمه‌ی «نساء» در جامع بین زن در مقابل شوهر، زن در مقابل پدر، زن در

(1). نساء/ 11
(2). نساء/ 176
(3). احزاب/ 30- 32
(4). ااعراف/ 81
(5). نساء/ 32
(6). بقره/ 49

مقابل برادر، زن در مقابل پسر و زن در مقابل مطلق مرد استعمال می‌شود و استعمال نیز در قلمرو لفظ و معناست، نه لفظ و مصداق و

کسی که خود قرآن ممثل است، وقتی مصداق آن را مشخص می‌کند، هیچ گونه تردیدی در مراد از کلمه‌ی «نساءنا» باقی نمی‌ماند. 13. شبهه‌ی ابن تیمیّه در باره‌ی کلمه‌ی «أنفسنا»
ابن تیمیّه در باره‌ی کلمه‌ی «أنفسنا» نیز گفته است: هیچ عرب فصیحی کلمه‌ی «أنفسنا» را به یك فرد حمل نمی‌کند، بلکه به افراد یك قبیله یا یك جامعه که در پاره‌ای امور هماهنگ و مرتبط هستند، أنفسکم یا أنفسهم می‌توان گفت یا نسبت به یکدیگر «أنفسنا» می‌گویند.
در حقیقت، وی می‌گوید: گرچه مصداق «أنفسنا» در این آیه، علی علیه السلام است، اما این معنا هیچ گونه امتیازی را ثابت نمی‌کند. زیرا هر فردی نسبت به جامعه‌ی هماهنگ با آنْ به منزله‌ی نفس است، مانند: «و اذ أخذنا میثاقکم لاتسفکون دماءکم و لاتخرجون أنفسکم من دیارکم ثمّ أقررتم و أنتم تشهدون* ثمّ أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم ... »؛ یعنی از شما (بنی اسرائیل که اهل یك نژاد و به منزله‌ی جان یکدیگرید) پیمان گرفتیم که یکدیگر را نکشید و متواری نکنید. اگر دو طایفه که با یکدیگر نسبت و ارتباطی ندارند با یکدیگر جنگ کنند، گفته نمی‌شود: خودتان را نکشید.
در پاسخ به شبهه‌ی ابن تیمیّه که پس از او وارثانش آن را پی‌گیری کرده‌اند، باید گفت: اگر کلمه‌ی «أنفس» مطلق ذکر شود، مثل: «ثمّ أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم ... » و نیز « ... فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا أنفسکم ... » به معنای مطلق رابطه‌ی قومی است؛ اما اگر در باره‌ی کسانی مثل «أبناء» و «نساء» که نزدیك‌ترین رابطه‌ی قومی با شخص را دارند، جداگانه ذکر شود، به معنای مطلق رابطه‌ی قومی نخواهد بود. زیرا در این صورت، جمله‌ی «قل تعالوا ندع أنفسنا و أنفسکم» کفایت می‌کرد. زیرا رابطه‌ی پدری و پسری یا دختری از قوی‌ترین رابطه‌های قومی است.

---

(1). محاضرات
(2). بقره/ 84- 85
(3). بقره/ 85
(4). بقره/ 54

پس تفصیلْ قاطع شرکت است و نشان می‌دهد که منظور از أنفس مطلق رابطه‌ی قومی نیست، وگرنه آن حضرت عمو نیز داشت و عمو از پسر عمو نزدیك‌تر است، با این حال حضرت عمویش عباس بن عبدالمطلب را برای مباهله دعوت نکرد. 14. نقد سخن آلوسی
آلوسی می‌گوید: بدون تردید آیه‌ی مباهله دلالت بر نبوّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت اهل بیت علیهم السلام دارد، اما تلاش شیعیان بر

اثبات خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام با استناد به این آیه ناصواب است. زیرا منظور از «أنفسنا» علی علیه السلام نیست، تا گفته شود ایشان به منزله‌ی نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است و به خلافت أولی است، بلکه مراد از «أنفسنا» شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و معنایش آن است که ما خودمان را دعوت کنیم و از آن جا که در عرف داماد را پسر می‌خوانند، «أبناءنا» شامل علی علیه السلام نیز می‌شود.
بنابراین، اگر اطلاقِ «ابن» به نوه‌ی دختری حقیقت باشد، «أبناءنا» عموم المجاز خواهد بود و شامل فرد حقیقی یعنی حسن و حسین علیهما السلام و فرد مجازی یعنی علی علیه السلام خواهد بود و اگر اطلاق «ابن» بر نوه‌ی دختری مجاز باشد، نیازی به عموم المجاز نخواهد بود. زیرا هر سه فرد مجازی هستند.
گاهی گفته می‌شود: دعوت انسان از خودش صحیح نیست؛ لیکن این گونه سخن گفتن در محاورات عرفی رایج است. مانند: خودم را راضی کردم یا نفسم مرا به کاری دعوت کرد.
قرآن کریم نیز می‌فرماید: «فطوّعت له نفسه قتل أخیه ... ». پس ممکن است انسان خود را دعوت کند و آنچه طبرسی و دیگر علمای شیعه گفته‌اند که منظور دعوت کردن خود نیست، جز هذیان و تعصّب چیز دیگری نیست.

---

(1). محاضرات
(2). روح المعانی/ ج 3/ ص 189

در پاسخ باید گفت: هر چند استعمال اعمّ از حقیقت یا مجاز است، ولی اصل اولی استعمال در معنای حقیقی است و استعمال لفظ در معنای مجازی نیازمند قرینه است. بنا بر این، در صورت عدم آگاهی از این که متکلّم معنای حقیقی را اراده کرده است یا مجازی را، باید لفظ را بر معنای حقیقی حمل کنیم.
اطلاق «ابن» بر داماد و دعوت از خود بر اساس معنای عرفی مجازی است و نمی‌توان لفظ را بر آن حمل کرد، مگر آن که قرینه‌ای بر مجاز بودن وجود داشته باشد و در اینجا نه تنها قرینه‌ای وجود ندارد، بلکه شاهد بر معنای حقیقی نیز موجود است. زیرا «أنفسنا» در مقابل «أبناءنا» و «نساءنا» آمده است.
آلوسی همچنین می‌گوید: اگر مراد شیعه آن است که در زمان نزول قرآن علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه بود، این معنا صحیح نیست. زیرا نزول قرآن کریم تا سال نهم هجری ادامه داشت و او تا آن زمان خلیفه نبود و اگر منظور آن است که ایشان در آینده خلیفه خواهد شد، کسی با

این سخن مخالف نیست. اختلاف در بلافصل بودن خلافت ایشان است که آن را نیز باید از راهی دیگر اثبات کرد.
پاسخ آن است که شیعه نمی‌گوید: کلمه‌ی «أنفسنا» بالمطابقه بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می‌کند تا گفته شود: آن حضرت در آن زمان خلیفه نبوده است! سخن شیعه آن است که امیر المؤمنین علیه السلام از همه‌ی مردم برتر و بالاتر است. زیرا به منزله‌ی جان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که به منزله‌ی جان رسول خداست، در امر خلافت با آن حضرت بر بیگانگان مقدّم است.

---

(1). روح المعانی/ ج 3/ ص 189
(2). محاضرات

15. ذکر انّ و لام و ضمیر منفصل در: «انّ هذا لهو القصص الحق» که هر يك مفيد تأكيدند، برای پاکیزه ساختن نفس نبوی و تشجیع آن حضرت در امر مباهله است. 16. استمداد از غیب بعد از به کارگیری توانایی‌های عادی است. اگر انسان به هدف خود ایمان داشت، خود و نزديك‌ترين بستگانش را در معرض خطر قرار می‌دهد. کسی که منطق و استدلال و معجزه او را به پذیرش حق وادار نمی‌کند، باید او را تهدید به نابودی کرد. اگر شما محکم بایستید، دشمن به دلیل باطل بودنش عقب نشینی می‌کند.
طبق برخی از روایات روز مباهله 24 ذی الحجه و در بیرون شهر مدینه بود که اکنون داخل شهر قرار گرفته و در آن محل مسجدی ساخته شده است که اکنون به مسجد الاجابة معروف است و در مقابل بیمارستان الانصار قرار دارد. 17. جمله‌ی: «فانّ اللّه علیم بالمفسدین» برای تهدید است و آوردن اسم ظاهر «بالمفسدین» به جای ضمیر «بهم» تنبیه بر این است که علت جزا و عقوبت آن‌ها فساد آنان است. همچنین نوعی تسلّی خاطر برای پیامبر است که اگر آنان از حق اعراض کردند، ناراحت نباش، خداوند به حساب آن‌ها خواهد رسید.

---

(1). المیزان/ ج 3/ ص 227
(2). نور/ ج 2/ ص 87
(3). نور/ ج 2/ ص 86
(4). روح المعانی/ ج 3/ ص 191

«لَّقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيَا بِالْحَقّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَآءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصّرِينَ لَاتَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَ لِكَ فَتْحًا قَرِيبًا* هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ و بِالْهُدَی وَدِينِ الْحَقّ لِيُظْهِرَهُ‌و عَلَی الدّينِ كُلّهِ ی وَ كَفَی بِاللَّهِ شَهِيدًا»

ترجمه

خداوند آنچه را به پيامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ به طور قطع همه‌ی شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می‌شويد در نهايت امنيت و در حالی كه سرهای خود را تراشيده يا كوتاه كرده‌ايد و از هيچ كس ترس و وحشتی نداريد؛ ولی خداوند چيزهايی را می‌دانست كه شما نمی‌دانستيد (و در اين تأخير حكمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزديكی (برای شما) قرار داده است. «27» او كسی است كه رسولش را با هدايت و دين حق فرستاده تا آن را بر همه‌ی اديان پيروز كند؛ و كافی است كه خدا گواهِ اين موضوع باشد. «28»

تفسير

الف. در آيه‌ی 27 اشاره به صداقت رؤيا و خواب پيامبر می‌كند؛ زيرا پيامبر صلی الله عليه و آله در مكه خواب ديدند كه به اتفاق يارانش برای انجام مناسك عمره وارد مكه می‌شوند و با تعريف اين خواب همه خوشحال شدند، اما چون اين خواب سال بعد از صلح حديبيه اتفاق نيفتاد، عده‌ای گرفتار شك شدند. آيه‌ی شريفه می‌فرمايد: آنچه را خدا به پيامبرش در

---

(1). فتح/ 27- 28

خواب نشان داد، از ورود به مكه با انجام مناسك درست است و در آينده محقق خواهد شد. ب. آيه‌ی 28 اشاره به غلبه و پيروزی دين اسلام بر همه‌ی اديان دارد. آيه‌ی 29 اوصاف ياوران پيامبر صلی الله عليه و آله را در چند جهت بيان می‌كند از جمله: نسبت به كفار شديد و سخت‌گير، نسبت به مؤمنان مهربان، پيوسته در حال عبادت، نيت آنان خالص و پيوسته فضل او را می‌طلبند.

علامت عبادت در چهره‌هايشان نمايان. اين اوصاف قبلًا در كتاب تورات آمده بود كه آن‌ها مانند زرعی هستند كه از كثرت بركت جوانه‌های خود را خارج ساخته سپس به تقويت آن پرداخته تا محكم شده و بر پای خود ايستاده و به قدری رشد كرده كه زارعان را به تعجب وا می‌دارد. در حقيقت اوصافی كه در تورات آمده ابعاد وجود آنان را از نظر عواطف و

اهداف و اعمال و صورت ظاهری بیان می‌کند، اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنان در جنبه‌های مختلف است. ج. «لیظهره علی الدّین کلّه»؛ در این که منظور از این پیروزی، پیروزی منطقی است یا پیروزی نظامی، در میان مفسران گفت و گو است: جمعی معتقدند این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی است و این امر حاصل شده است؛ زیرا اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه‌ی آیین‌های موجود برتری دارد، در حالی که جمعی دیگر، پیروزی را به معنای غلبه‌ی ظاهری و غلبه‌ی قدرت گرفته‌اند.

---

(1). المیزان/ ج 18/ ص 433؛ نمونه/ ج 22/ ص 95
(2). نمونه/ ج 22/ ص 116
(3). نمونه/ ج 22/ ص 111؛ روح المعانی/ ج 26/ ص 123؛ جامع الاحکام/ ج 16/ ص 292؛ محاسن التأویل/ ج 15/ ص 99

علاوه بر دو احتمال مذکور، مرحوم طبرسی احتمال سومی نقل کرده است و آن این که: تمامیّت اسلام هنگامی است که مهدی موعود (عج) ظهور نماید که در این صورت در زمین غیر از دین اسلام، دینی نخواهد بود. د. معنای این که فرمود: «و کفی بالله شهیداً» این است که خدا شاهد بر صدق نبوّت رسولش است و نیز شاهد بر صدق این وعده است که دینش به زودی بر همه‌ی ادیان غلبه می‌کند و یا شاهد بر این است که رؤیای او صادقانه است. نکته‌ها

1. آیه‌ی 27 وعده‌ی قطعی الهی و از اخبار غیبی قرآن کریم در باره‌ی حوادث آینده است، این پیروزی‌ها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت، که مکه‌ی معظمه به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش در سال بعد فتح شد. لام و نون در «لیدخلن» مفید تأکید است.

---

(1). مجمع البیان/ ج 9/ ص 192
(2). تفسیر مراغی/ ج 26/ ص 113
(3). المیزان/ ج 18/ ص 435
(4). المیزان/ ج 18/ ص 429؛ مجمع البیان/ ج 9/ ص 186؛ نمونه/ ج 22/ ص 82

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ في سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندين سايت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان